



الغدیر جلد۹

مؤلف: علامه و محقق بزرگ عبدالحسین امین نجفی

ترجمه: زین العابدین قربانی

ناشر: بنیاد بعثت

تیراژ: ۳۰۰۰

نوبت چاپ: چهارم ۱۳۷۰

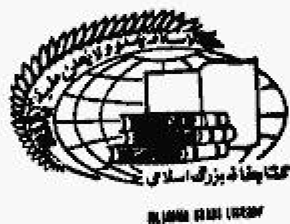
چاپ از: اسوه

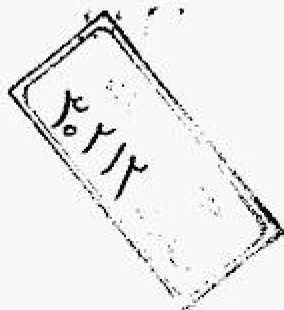
تهران ـ خیابان سمیه ـ بین مفتح و فرصت

توزیع: فروشگاههای کتاب بنیاد بعثت

تهران: ۷۶۰۱۳۳ ـ مشهد:۵۹۵۵۵ ـ قم:۳۲۱۱۸

علامهٔ فقید شیعه آیةالله مجاهد :
مرحوم عبدالحسین امینی نجفی





الغدیر



مترجم
زین العابدین قربانی

جلد نهم

وِلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي

فَمَنْ دَخَلَ حِصْنِي أَمِنَ مِنْ عَذَابِي



ترجمهٔ

الــــغــــدیر

پیشگفتار:

بسم الله الرحمن الرحیم

خلافت وجانشینی پیامبراکرم، ازمسائلی است که از دیرباز، مورد بحث و گفتگو میان مسلمین بوده، اظهارنظرهای گونه گون، دربارهٔآن ابرازمی‌شده‌است:

«شیعه» به‌پیروی از کتاب و سنت و عقل ،آن را منصبی الهی دانسته معتقد است : خلیفهٔ رسول خدا باید به فرمان خدا و ابلاغ پیامبر ، به‌امت اسلام ، معرفی گردد .

این طائفه معتقدند کـه : این کار ، در زمان حیات رسول خدا انجام گرفته پیامبراکرم، به‌أشکال مختلف و ازآن جمله در داستان «غدیرخم»که محور مباحث این کتاب است، جانشین خودرا که جزعلی بن‌ابیطالب وائمهٔ اهل‌بیت، کس‌دیگری نیستند، معرفی فرموده است.

در برابر این گروه «اهل سنت» که اکثریت مسلمین را تشکیل می‌دهند ، اظهار می‌دارند که : امامت وجانشینی پیامبر، مانند دیگر مناصب اجتماعی، جنبهٔ الهی ندارد ولازم نیست که رسول خدا در زمان حیاتش جانشینش را معرفی کند، این وظیفهٔ «اهل حل و عقد» یا «عدول مؤمنین» ویا اکثریت جامعهٔ اسلامی است که می‌باید خلیفهٔ رسول خدا را انتخاب وتعیین نمایند !

این دوطرزتفکر، بعدازوفات رسول خدا به‌اوج تجلی خود رسید: جمعی

ازصحابهٔ بزرگوار وپاکنهاد چون : سلمان، ابوذر، مقداد، بلال، عمار و... به‌تبعیت ازقرآن وگفتار پیامبراکرم، جز علی را شایستهٔ این مقام، نمی‌دانستند و لذا در برابر کسانی که این منصب را به زور اشغال نموده بودند به‌احتجاج برخاسته و تا حد فداکاری وشهادت ازمقام ولایت دفاع نمودند.

درمقابل، گروهی جاه‌طلب وفراموشکار، درنیل به‌این‌مقام، سرودست شکستند وغوغا بپا کردند وپیش‌از دفن رسول خدا در «سقیفهٔ بنی‌ساعده» جمع شده در یك مبارزهٔ شدید انتخاباتی‌رسوا میان‌مهاجرین‌وانصار، فرد موردنظرشان (= ابوبکر) را انتخاب‌کردند وبعدها برای‌آنکه از رقیب انصاریشان (سعدبن‌عباده) به‌طورکلی خاطرجمع‌باشند، بایك ترور سیاسی مرموز، اورا ازپا در آورده آنگاه شایع کردند که این‌کار ازناحیهٔ «جنیان» صورت گرفته واز قول‌آنها چنین‌سرودند :

قدقتلنا سیدالخزرج سعد بن عبادة　　　فرمیناه بسهمین فلم نخطیء فؤاده

آری این طرز تفکر، ایجاب کرد که : کشمکشهای عظیمی در جهان اسلام پدیدآید وخونهای پاکی روی زمین ریخته شود، و جنایات ناگفتنی ببارآید که آثار شوم‌آن هنوز ازبین نرفته کم وبیش باقی است.

* * *

این کتاب (الغدیر) متضمن اثبات حقانیت نظرشیعه درمورد خلافت، براساس کتاب وسنت وعقل‌است که مؤلف عالیقدرآن «استاد علامهٔ امینی» محصول یك‌عمر مطالعه وتحقیق را با بررسی هزاران جلدکتاب، به‌سبك بسیار جالب و بی‌نظیر، به‌رشتهٔ تحریر درآورده چنان این مسأله را روشن کرده که دیگر جای گفتگو و نق زدن برای‌کسی باقی نمی‌ماند.

با این حال، گاهی ازبرخی افراد سطحی و بدبین شنیده می‌شود که در مقام اعتراض ازاین نوع‌کارها چنین می گویند : چه حق باعلی باشد وچه با ابوبکر و عمر، گذشته است، احیاء این نوع مسائل، جزآنکه دشمنی‌ها را میان برادران اسلامی زیادکند وحوادث سوء گذشته را تجدید نماید، بالنتیجه دشمنان

مشترك، از وضع موجود بهره‌برداری کرده همه چیز ما را غارت کنند، چه نتیجهٔ دیگری خواهد داشت؟!

پس چه بهتر که برای حفظ کیان و عزت اسلام و وحدت و یکپارچگی مسلمین، ازتعقیب این نوع مسائل صرفنظر شود تا چنانکه قرآن مجید فرموده: **ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم**[1] قدرت و آسایش‌ما از بین نرفته همانند گذشته محفوظ بماند؟!

نقش مثبت این کتاب

درپاسخ این اعتراض باید اعتراف کرد که درست است حفظ وحدت اسلامی چنانکه قرآن مجید می‌گوید **و اعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا**[2] امری‌ضروری است وهربلائی که برسر اسلام ومسلمین آمده ومی‌آید روی افتراق و عدم وحدت کلمه است و اصلا روی همین‌جهت بوده که علی علیه‌السلام برای اخذ حق خویش قیام مسلحانه نفرمود وبرغصب خلافتش صبر نمود[3].

و نیز روشن است حساسیت و «آلرژی» خاصی که در این روزها نسبت بمسألهٔ «ولایت» نفیاً و اثباتاً پیدا شده تا جائی که بزرگترین سرگرمی محافل مذهبی مارا تشکیل می‌دهد، بی‌شك معلول تحریکات مستقیم و یا غیرمستقیم همان دستهای نامرئی اهریمنانه‌ای است که درطول تاریخ، مانع همبستگی مسلمین بوده باایجاد اختلاف ونزاع درمیان آنان، عزتشان‌را متزلزل وافتخاراتشان‌را لگدکوب ومنابع وسرمایه‌هایشان‌رابه‌غارت می‌بردند!! اما بااین‌حال، نباید حقائق زیررا نیز

۱ــ سورهٔ انفال آیهٔ ۴۶.

۲ــ آل عمران آیهٔ ۱۰۳.

۳ــ درنامهٔ ۶۲ ازنامه‌های نهج‌البلاغه دراین‌باره می‌نویسد: فامسکت یدی حتی رایت راجعة الناس قد رجعت عن الاسلام، یدعون الی محق دین محمد (ص) فخشیت ان‌لم انصر الاسلام واهله، اری فیه ثلماً اوهدماً تکون المصیبة به علی اعظم من فوت ولایتکم یعنی: «من تا دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشتند و مردم را به نابودی دین محمد (ص) دعوت می‌کنند، دست خودرا پس‌کشیدم، پس ترسیدم که اگربه‌یاری اسلام ومسلمین برنخیزم، شکاف‌یاانهدامی دراسلام خواهم دیدکه مصیبت‌آن برمن ازفوت خلافت چند روزه برشما بیشتر است.

دراین باره نادیده گرفت:

۱ـ هیچ گاه نباید اصل «ولایت» را که زیربنای بسیاری از حقائق اسلامی است[۱] وضامن اجرای اسلام راستین ونشان‌دهندهٔ طرز تفکر اصیل اسلامی درموضوع حکومت است بااین بهانه‌ها ناگفته گذارد.

چه بسیارند کسانی که با دیدن اعمال نابکارانهٔ برخی از خلفاء بطور کلی نسبت به‌اسلام بدبین شده‌اند وبرای رفع این بدبینی چاره جز این نیست که طرز تفکر اصیل اسلامی درمورد حکومت و همچنین خلفای راستین نشان داده شود تا معلوم شود که: اسلام بذات خود ندارد عیبی ـ هرعیب که هست از مسلمانی ما است.

۲ـ وقتیکه نویسندگان مزدورومتعصب اهل سنت، ما را بت پرست ومشرک اند ومذهب شیعه را، ساختهٔ ایرانیان وسیاستهای ضد اموی و صفوی معرفی کنند وافرادی ازقبیل: ابن‌تیمیه، قصیمی، موسی‌جارالله، احمد امین، نشاشیبی جبهان و... درکتابهایشان (منهاج‌السنة، الصراع بین‌الاسلام والوثنیة، الوشیعة، فجرالاسلام، الاسلام‌الصحیح و...) ناجوانمردانه‌ترین تهمتها رابه شیعه وامامانشان بزنند و مطالب دروغ و دور از حقیقت را به‌آنها نسبت دهند (چنانکه قسمتی از نوشتاراین گروه دراین کتاب مورد نقد وبررسی قرار گرفته است) آیا سکوت در برابرآنها خود جنایت بر حقیقت نیست؟

آیا مقتضای حفظ «وحدت‌اسلامی» این‌است که همه گونه تهمت‌های ناروا را برخی‌ازنویسندگان مزدور ومتعصب آنان به شیعه که تنها جرمشان این‌است‌که پیرواهل بیت رسول خدا که «ادری بما فی‌البیت» هستند بزنند، ولی‌آنان دم فرو بندند وحقیقت راآشکارنکنند؟!

یاآنکه چنانکه مؤلف بزرگواردرمقدمهٔ همین‌جلد از الغدیرتحت عنوان

۱ـ از رسول خدا نقل شده که درضمن روایتی فرموده است: وما نودی بشیء مثل مانودی بالولایة.

«آزادی عقیده درعین‌وحدت اسلامی» مرقوم فرموده منافاتی بین‌وحدت اسلامی‌و دفاع منطقی‌ازاصالت مذهبی‌نیست؟

بنابراین‌ما درعین آنکه می‌باید همبستگی‌اسلامی‌را چون جان‌شیرین‌دوست بداریم، ودرحفظ آن علی‌وار کوشا باشیم، حق‌داریم تهمتهای ناروائی که به ما زده می‌شود رد کنیم وواقعیت مذهب شیعه را به طورمنطقی‌طبق دستور قرآن کریم: **ادع الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن**[1] معـرفی نمائیم.

۳ـ هرگاه نویسندگان دانشمند، حقائق‌را بی‌پیرایه وبه اتکاء منابع‌اصیل ومورد قبول عامه دراختیارمردم نگذارند، چه بسا افکارعمومی‌روی اصل‌تعصب و ناآگاهی‌ازحقیقت، منحرف‌ترشده دست به اعمال تعصب‌آمیزدیگری بزنند. دراین گونه موارد، بر نویسندگان محقق‌ومتعهد فرض‌است که برای رفع سوء تفاهمات وتقریب‌میان مذاهب، قلم دردست گرفته حقائق‌را چنانکه هست آشکار نمایند.

روی همین جهات است که در عصر ما نیز، شخصیت های عظیم شیعه مانند «سید شرف‌الدین‌عاملی»، «کاشف الغطاء»، «علامهٔ امینی»، «علامهٔ طباطبائی» و... قلم‌دردست گرفته‌بانوشتن کتاب‌هائی‌ازقبیل: النص‌والاجتهاد، المراجعات، اصل‌الشیعه واصولها، شیعه دراسلام، الغدیر[2]، و... که نمایشگرسیمای واقعی‌مذهب شیعه است دین‌خود را نسبت به اسلام ومسلمین‌ادا نمودند.

البته‌زحمات دانشمندان بزرگ‌وآگاه اهل‌سنت وبنیانگذاران «**دارالتقریب اسلامی**» وفتوای تاریخی‌شیخ محمودشلتوت، درمورد مذهب جعفری ونظائراین‌ها را دراین‌باره نباید نادیده گرفت.

ازاین‌رو‌علامهٔ امینی که «الغدیر» را می‌نویسد به همهٔ این‌نکات توجه‌داردو لذا درمقدمهٔ جلد اول وسوم وپنجم وهشتم این کتاب، متذکرمی‌شود که: منظوراز

۱ـ سورهٔ نحل‌آیهٔ ۱۲۵ .

۲ـ تمامی‌این‌کتابها توسط مؤسسهٔ کتابخانهٔ بزرگ اسلامی‌با بهترین‌اسلوب به چاپ رسیده است.

نگارش الغدیر ، رفع سوء تفاهم و نزدیك کردن امت اسلام به یکدیگر ، و حفظ همبستگی ووحدت اسلامی است.

* * *

وچون این کتاب نفیس، به زبان عربی نوشته شده فارسی زبانان از آن بی بهره بودند از این رو مؤسسهٔ کتابخانهٔ بزرگ اسلامی که به همت والای آقای حاج شیخ عباسعلی اسلامی تأسیس شده تصمیم به انتشار ترجمهٔ آن گرفت وجلد پنجم آن را (که جلد نهم ودهم فارسی میشود) به عهدهٔ اینجانب گذاردند وازاینکه در یك شرائط غیرعادی چنین توفیقی نصیبم گردید، خدای را شکر گزارم.

لاهیجان : زین العابدین قربانی

۱۳ جمادی الاول ۱۳۹۲

مطابق با ۱۵ خرداد ۱۳۵۲



آزادی عقیده
با حفظ
وحدت اسلامی

توجه خاصی که اعلیحضرت ملک فاروق اول، پادشاه مصر، دربارۀ این کتاب (الغدیر) مبذول فرمودند، ازرأی محکمش درمورد «وحدت اسلامی» وتشجیع دعوت کنندگان به سوی آن، حکایت می کند، وپرده ازروی این حقیقت برمی‌دارد که: داشتن آراء و عقائد خاص در بارۀ مبادی ومذاهب اسلامی آزاد است و هرگز رشتۀ برادری محکم اسلامی که قرآن مجید آورده وبا جملۀ «انما المؤمنون اخوة[1]» بدان تصریح کرده ازاین‌راه پاره نمی‌شود اگرچه کارمناظره وگفتگوی علمی دربارۀ آن مسائل به اوج خود رسیده، جدال ومبارزۀ کلامی همچنان باقی‌باشد. و این وضعی که همواره درمیان‌امت‌اسلامی، ودررأس آنها صحابه‌وتابعین رواج داشته هرطائفه‌ای به عقائد وآراء خود دل خوش‌بوده «کل حزب بما لدیهم فرحون»[2]

بنابراین کوشش و خدمات نویسنده‌آزاد اسلامی، پیش افراد با شخصیت و اندیشمند وروشنفکر این‌امت، شایان کمال احترام وتقدیراست و در این امر، هیچ فرقه‌ای نسبت به فرقۀ دیگر، هیچ نویسنده‌ای نسبت به نویسندۀ دیگر، هیچ

۱ـ سورۀ حجرات آیۀ ۱۰ .

۲ـ سورۀ مؤمنون آیۀ ۵۳ .

فارغ‌التحصیل مدرسه‌ای نسبت به فارغ‌التحصیل مدرسهٔ دیگر، وهیچ اهل منطقه‌ای نسبت به اهل منطقهٔ دیگر، امتیاز و برتری خاصی ندارد واین همان منطق قرآن است که می‌فرماید: **و اعتصموا بحبل الله جمیعا ولاتفرقوا واذکروا نعمة‌الله علیکم اذکنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا**: «همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و از هم جدا نشوید، نعمت خدا را که برشما ارزانی داشته است، یاد بیاورید آنگاه که دشمن یکدیگر بودید، اومیان دلهایتان پیوند استوار، پدید آورد، واینك به نعمت آن با هم برادرید»[1].

ما نویسندگان، درنقاط مختلف جهان اسلام، با همهٔ اختلافی که دراصول و فروع، با یکدیگرداریم، یك اصل مشترك که عبارت از: ایمان به خدا وپیامبر اوست ما را به هم پیوند می‌دهد، وروح واحد، انگیزهٔ دینی منزه از خواهشهای نادرست، کلمهٔ اخلاص وتوحید، اصل پیشرفت وترقی، صداقت وعدالت، دریك مسیر گردمان می‌آورد: **و تمت کلمة ربك صدقا وعدلا لامبدل لکلماته**: «گفتار راستین و دادگرانهٔ پروردگارت پایان پذیرفت، تبدیل کننده‌ای برای کلماتش نیست»[2].

ما نویسندگان اسلامی، همه زیر پرچم حق واسلام، تحت رهبری قرآن و رسالت پیامبر بزرگوار، زیرقانون مجد وسعادت، زندگی می‌کنیم وپیام همهٔ ما این است: **ان الدین عندالله الاسلام**: «دین پیش خدا اسلام است»[3] وشعارهمهٔ ما «**لااله‌الاالله** و**محمد رسول‌الله**» است، آری ما حزب خدا وحامیان دینش هستیم که حزب خدا رستگارانند: «**الا ان حزب‌الله هم‌المفلحون**»[4].

ما مؤلفان، دعوت کنندگان به سوی اسلامیم وغیراز خدا وپیامبرش ومؤمنین را مورد اعتماد خود اخذ نکرده‌ایم، بلکه با کسانی که با آنها درجنگ باشند می-

---

۱ــ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۰۳.

۲ــ سورهٔ انعام آیهٔ ۲۴.

۳ــ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۹.

۴ــ سورهٔ مجادله آیهٔ ۲۲.

جنگیم و با کسانی که در صلح باشند در صلحیم و با کسانی که با آنها دوست باشند دوستیم و با کسانی که دشمن باشند دشمنیم، و روی همین اساس زندگی مــی کنیم و می میریم و دیگربار زنده می شویم و آخرین دعای ما این است که: سپاس مخصوص آفریدگار جهان است. وما به خاطر این عنایات شاهانه این جلد کتاب را با نامهٔ گرامیش آغاز نموده برای حضرتش همه گونه خیر و سعادت آرزو می کنیم ومعتقدیم:
«الناس علی دین ملوکهم».

«امینی»



دفتر مخصوص سلطنتی :

حضرت استاد بزرگوار جناب شیخ عبدالحسین احمد امینی

درود و برکات خدا برشما باد . پس از سلام به عرضتان می‌رسانم که: جزء سوم وچهارم کتابتان «الغدیر فی الکتاب والسنة والادب» را پیشگاه مولایم اعلیحضرت پادشاه معظم تقدیم نموده و خوشبختانه مورد حسن قبول واقع شده است .

واینك با تشکرات فراوان آن را به جناب شما ابلاغ می‌نمایم .

و چون جزء اول و دوم کتاب به ما نرسیده امیدوارم بذل محبت فرموده : کتابفروشی‌ای که ممکن است آنهارادر آنجا به‌دست‌آورد به‌من معرفی فرمائید.

بزرگی کنید : درود خالص ما را بپذیرید .

رئیس دفترمخصوص:

حسین‌حسنی

قصر عابدین ۲۸ ینایرسنهٔ ۱۹۲۸

تقریظ

این پیامی است که سید بزرگوار، آیةالله آقای «حاج میرزا عبدالهادی شیرازی» دام علاه در بارهٔ این کتاب فرستاده و ناشری در تهران پایتخت ایران آن را منتشر کرده و ما اینك به خاطر تقدیر از آن ناشر، و بزرگداشت مقام والای آن سید بزرگوار و تشکر از او آن را در اینجا می‌آوریم:

بسم الله الرحمن الرحیم

ستایش مخصوص اوست و درود بر پیامبر و آلش باد.

از حقائق بسیار روشن این است که: کتاب ارزشمند «الغدیر» نوشتهٔ رهبر دینی بی‌نظیر و مصلح کبیر و معلّم اخلاقی جلیل، حجةالاسلام امینی نجفی، از عالیترین چیزهائی است که دانشگاه بزرگ اسلامی «نجف اشرف» به آن مباهات می‌کند چنانکه از مفاخر همه مسلمین نیز بشمار می‌رود. زیرا آن بزرگترین دائرةالمعارفی است که در خود علوم فراوان، ادب زیاد، احاطهٔ گسترده، کوشش عظیم، و حقائق خالص را جمع کرده است.

او در این کتاب، آنچه که در وسع مردان نامی علم و دین بوده از توانائی تام بر تفحص و تحقیق و همت عالی برای ارشاد جامعه و هدایت امت، نسبت به اسلام و مسلمین کوتاهی نکرد و به انجام رسانید. و چه بسا نگارش مثل این کتاب جامع و متنوع نیازمند به لجنه و انجمنی از استادان علوم دینی است که به همکاری یکدیگر چنین کتابی را تألیف نمایند.

و اگر مؤلف عالیقدر این کتاب «علامه امینی» میان ما نبود و نمی‌دیدیم که

او به تنهائی اقدام به این عمل بزرگ نموده ، جا داشت که گمان شود این کتاب اثر جمعیتی است که هر کدام نگارش گوشه‌ای از آن را به عهده داشته‌اند .

بنابراین وظیفهٔ مسلمان‌هااست که قدر این مرد بزرگ وخدمات‌ارزنده‌اش را نسبت به‌اسلام و مسلمین بدانند و نویسندهٔ عالیقدر و کتابش را ، از بهترین افتخاراتشان بشمار آرند و آنچه که او را در تکمیل این اثرنفیس کمك دهد در اختیارش بگذارندتا بتواند با صرف‌اوقات گرانبهایش حقائق‌راآشکار و این کتاب مبین را که هیچ شکی درآن نیست، وسیلهٔ هدایت پرهیزکاران است‌تکمیل‌نماید.

واگراین کتاب نوشتهٔ یك نفراست‌خیلی‌بعید نیست ،زیرانویسندهٔ‌بزرگوارش درجهان‌دانش‌بی‌نظیراست ودراین‌راه کسی‌به پایهٔ اونمی‌رسد.

اینك دربرابرت کتابی‌قرار گرفته که مملواز‌حقائق دینی ودقائق مذهبی که جهات گوناگونی‌ازعلم وادب را دارا است.

واگربه این‌دائرةالمعارف گرامی‌دست یافتی‌خود را در ساحل آب جوشانی که هرگزتمام نمیشود خواهی‌یافت وازآن برنمیگردی مگرآنکه مغزت را از معارف الهی‌وحافظه‌ات را ازتعالیم قدسیهٔ دینی‌پرخواهی‌دید و در برابر دیدگانت جلوه‌های گفتارخدا: **الذین‌جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا**: «کسانیکه در راه ما کوشش کنند راههایمان را به‌آنان خواهیم نشان داد» قرارخواهد داشت.

به حقیقت سوگند که دراین کتاب دروس‌عالیه‌ای دربارهٔ چگونگی بحث و نقد وانتقاد درآنها ومحاکمهٔ تاریخی‌میان قضایا وجدا ساختن‌درست ازنادرست‌در فقه وتفسیر‌وحدیث و رجال وجود دارد که فکرنمیکنم غلوباشد اگر بگویم : آن سنگ بنای همهٔ این‌اثرها یا مدخل‌وسیع برای ورود به مدینهٔ علم وعمل است. و این‌مطلب‌عجیب‌نیست، زیرامؤلف‌درهمهٔ‌نوشته‌هایش از«باب مدینهٔ علم»امیرالمؤمنین که درنجف اشرف مدفون است کمك میگیرد.

وبدیهی‌است که غواص‌دریا ازمرواریدها محروم نمی‌ماند. خداوند اورا‌زنده بدارد ودرود براو وکسیکه راهش‌را برود ورحمت وبرکات خدا براوباد.

الاحقر: عبدالهادی‌الحسینی‌الشیرازی

نامه‌هائی از لندن

از استاد «صفاء خلوصی» فارغ التحصیل دانشگاه لندن، نامه هائی در مقام تقدیر از این دروس عالیه و آگاهیش از این حقائق تاریخی به ما رسیده است و ما در مقام تشکر از او قسمت‌هائی از آن نامه‌ها را در این جا می‌آوریم:

«عزیزم علامه بزرگ وبحاثه جلیل استاد امینی.

پس از درود گرم و ارادت و اخلاص به عرض می‌رسد: خورسندم ازاینکه این نامه را برایتان می‌نویسم و از حالتان استفسار می کنم، امیدوارم‌که در کمال صحت و خوشی بوده همواره برای بحثهای علمی و تفکرات عالی، به عنوان‌ذخیره باقی‌باشید.

من هیچگاه نمی توانم اعجاب شدیدم را نسبت به شما کتمان کنم و همواره این مطلب‌را، نزد بسیاری از برادران دربغداد ومستشرقین در لندن گفته‌ام ،زیرا مردی که ۱۵سال از عمرش را در تألیف کتابی صرف کند شایسته بزرگ‌شمردن‌و اعجاب است.

من تقدیم رساله و تزم را به دانشگاه لندن تا صدور کتابتان وآگاهیم‌نسبت به آن تأخیر انداختم، زیرا دوست می‌داشتم که در متن رساله‌ام، به الغدیر و کوشش ارزشمندتان اشاره کنم. و به زودی نظر مستشرقین را به این ناحیه مهم از ادب عربی جلب خواهم کرد و امیدوارم که صداقت و رابطهٔ فکری ما همواره پایدار باشد.

و در پایان خواهشمند است عالیترین تحیات و اعجاب مخلص را قبول فرمائید»

او در نامهٔ دیگرش چنین می گوید : «جلد اول و دوم کتاب ارزندهٔ شما به من رسید و از مطالعهٔ آن کمال خورسندی حاصل گردید ، زیرا در آن مطالب بسیار عالی که نتیجهٔ بحث و تحقیق بهم پیوسته است یافتم و دوست می‌داشتم که تقریظی براین دو جزء بنویسم ، اما بعداً فکر کردم که مقالهٔ مفصلی پس از صدور دیگر اجزاء و بقیه مجلدات بنویسم ، از این رو ، در انتظار بقیه مجلدات آن‌در کمال علاقه و اشتیاق میباشم و امید است اگر خدا بخواهد مرا همواره در حسن ظنتان بیابید و از برادر و دوستتان شوق و تحیت و اعجاب تمام راپپذیرید».

و در نامهٔ سوم می گوید: «از صفحاتی که اشاره فرموده بودید مطالعه کنم ، جستجو کرده آنها را چنان یافتم که می‌توانم بدان وسیله در بارهٔ غدیر خم رأی زیر را بدست آرم : **شکی در بارهٔ غدیر خم نیست ، زیرا هیچ‌گاه ممکن نیست‌که این روایات متواتره و قصائد طولانی بر روی چیزی‌که اساس و ریشه ندارد استوار باشد.**

بنا براین،موضوع ثابت این است که : موقعیت رسول خدا (ص) در بارهٔ غدیر خم،از چیزهائی است که ممکن است ایمان به صحت آن واثباتش با نصوص زیادی که از حد و حصر بیرون می‌باشد ثابت گردد .

و من اینك درصدد نوشتن فصل کاملی در بارهٔ «غدیرخم» به زبان انگلیسی هستم، اما همواره به انتظار وصول دیگر مجلدات کتاب ارزشمندتان هستم‌تاآن‌را به عنوان مرجعی قرار دهم که در وقت ضرورت به آن مراجعه نمایم .

خواهشمند است ارادت و اخلاص و نهایت علاقه‌ام را قبول فرمائید .

مخلص‌شما : صفاء خلوصی

نامه‌ای از بغداد

این نامه را از استاد عالیقدر سید محمد فرزند علامهٔ بی‌نظیر سید علی‌نقی حیدری‌کاظمی ازعلماء وپیشوایان پایتخت عراق «بغداد» دریافت کردیم وآن را به‌عنوان تشکر وقدردانی دراینجا می‌آوریم :

بسم‌الله الرحمن الرحیم

علامهٔ بزرگوار ، مصلح عالیقدر ، حجة‌الاسلام جناب‌آقای شیخ عبدالحسین امینی دامت برکاته .

پاکترین و عالیترین تهنیتهایم را در مورد پیروزی آشکارتان دربارهٔ کتاب «الغدیر» که نمونهٔ جالبی ازتألیف پاکیزه وتحلیل دقیق وصورت گویائی از نبوغ مؤلف و وسعت اطلاع و کثرت تحقیقاتش که مطالعه کننده را به‌اجلال وتکریمش وادار می‌نماید به‌شما تقدیم می کنم .

وخدا می‌داند که من هر گاه‌آن را مطالعه می کنم ، تعجبم نسبت به کوشش فوق‌العادهٔ مؤلف درنگارش این اثر نفیس زیاد می‌شود .

خواننده هنگامی که صفحات‌آن‌را ورق می‌زند ودرمطالعهٔ‌آن دقیق‌می‌شود، در شگفتی عجیبی فرو می‌رود . گرچه او از نظر ابتدائی از این کتاب جز آنکه کتابی است در بارهٔ حدیث غدیر از لحاظ قرآن وسنت وادب بحث می‌کند ، چیز دیگری نمی‌شناسد . اما زودنظرش تغییرمی کند ،آنگاه که فصول وابواب مختلف آن‌را به‌دقت بررسی می کند ، ازآن خارج نمی‌شود جزآنکه سهم فراوانی ازعلم

و دین و ادب واخلاق بهمراه خواهد داشت .

بنابراین آن کتاب ، تنها در بارهٔ غدیرخم نیست ، بلکه دائرةالمعارف علمی بزرگ ومشحون به‌تحلیل دقیق ونتیجه گیری صحیح و تحقیقات گرانبها پیرامون روز تاریخی غدیر خم و حقائق دیگری می‌باشد کــه سیاست های وقت ، خواست آن‌هارا ازمردم پنهان بدارد وحقائقی که همواره پشت پرده‌ها باقی ماند و چشم‌ها آنهارا نمی‌دید .

پس این کتاب ، تنها مربوط به‌مسألهٔ «غدیر» نیست ، بلکه درآن ، هرچه راکه امت اسلام بخواهد از زنده کردن میراث قدیم ، و ستودن عظمت گذشته و اعلاء کلمهٔ حق و به اهتزاز نگاهداشتن پـرچم قرآن و بررسی در بارهٔ مفاخر و شاهکارهائی که تاریخ برای این امت ثبت کرده که بهترین اثر را درپیشرفت ملتها وتهذیب عقول داشته‌اند ، خواهد یافت .

وحقاً این کتاب ، چنان‌است که گفته‌اید: «کتابی‌است علمی ، فنی ، تاریخی ، ادبی ، اخلاقی ، درموضوعش ابتکاری و بی‌نظیر ، از حدیث «غدیر» ازلحاظ کتاب وسنت وادب بحث می کند ومتضمن شرح حال گروه زیادی از مردان علم و دین و ادب است که این آثار را جمع کرده وبرای ما حفظ نموده‌اند» .

و من به گفتهٔ شما اضافه می کنم که : آن ، بهترین کتابی است که دانشگاه نجف ، در طول تاریخ ، تحویل جهان دانش داده است . باآنکه کتابهای زیادی در قسمت‌های مختلف ، ازآن به‌جهان ، عرضه شده‌است .

وخواننده ، هنگام مطالعهٔ آن ، خودرا در باغستانی می‌یابد که درآن همه نوع میوه ، بلکه آنچه‌راکه دل می‌خواهد وچشم ازآن لذت می‌برد ، وجود دارد .

ومن فکر می کنم که از ستم بزرگ برعلم و از جنایت برحقیقت است که چنین کتاب ارزشمندی بااین همه مطالب ، نوشته شود ، ولی ثروتمندان مسلمان ، اقدام به‌عالیترین چاپ آن ، ننمایند تا همان طور که از لحاظ محتوی نمونه‌است ازلحاظ چاپ وظاهر نیز نمونه باشد

وچقدر دوست داشتم که ازابتداء صدور آن ، به‌آنچه که برمن وهرمسلمانی واجب بود یعنی : نوشتن تقریظ و ستودن‌آن ۰ اقدام نمایم . اما ستایش و تمجید فراوانی که پادشاهان و دانشمندان و استادان ، نسبت به این کتاب و کوشش های فراوان مؤلف ، نموده‌اند ، مرا از مبادرت به‌آشکار نمودن احساسم نسبت به این خدمت بزرگ و کوشش مداوم مؤلف در راه احقاق حق و از بین بردن باطل ، بی‌نیاز نمود .

لیکن ، هنگامی که جزء چهارم کتاب به‌من رسید وازمطالعهٔ آن بهرهٔ وافی گرفتم ، حالتی به‌من دست داد که دیگر نتوانستم آنچه که در باطنم از اعجاب و تکریم ، نسبت به‌مؤلف وکتاب ارزشمندش بوده پنهان‌نمایم . بنابراین ،آقایم‌بسیار پوزش می‌طلبم وهزار پوزش .

و اینك جز اینکه تهنیت های قلبیم را نسبت به‌این توفیق بزرگ ، تقدیم دارم وازخدای توانا بخواهم‌که شما را به‌عنوان نمونهٔ دین ، رمز حقیقت وافتخار اسلام ، باقی بدارد ،کار دیگری نمی‌توانم انجام داد . ولی به‌شما بشارت می‌دهم که این کتاب به‌زودی (اگر خدا بخواهد) بسیاری از مردم را به‌راه راست ، هدایت خواهد کرد و پرده از روی حقائق پیچیده برخواهد داشت و برای مردم آشکار خواهد نمود که : حق برتر از همه چیز و هیچ چیز برتر ازآن نیست . مستدعی است احترامات شایسته‌ام را بپذیرید .

محمد علی نقی حیدری

کاظمین ــ ۲۳ ربیع‌الثانی ۱۳۶۷

بسم الله الرحمن الرحیم

خدایا ! تراستایش می کنم ای کسی که به‌خاطر بزرگی، بر دلها تجلی کردی وبه‌جهت عزت، ازچشمها پوشیده شدی وبه‌سبب قدرت براشیاء توانائی‌پیدا کردی، پس نه دیده‌ها می‌توانند ترا ببینند ونه اوهام به کنه عظمتت راه دارند ونه عقل‌ها نهایت قدرتت را درك می کنند.

منزّها ! ترا ستایش می کنم برنعمتهای عظیم و بی‌شماری که برما ارزانی داشتی و براحسان پیوسته‌است و براجابت درخواست هائی که از تو شده است همانطور که خود فرموده‌ای: **وآتاکم‌من‌کل ما سألتموه‌وان تعدوا نعمةالله لاتحصوها**: «وهرچه که ازاو خواستید به‌شما عطا کرد و اگر بخواهید نعمت خدا را بشمارید شمردن نمی‌توانید»[1].

پروردگارا ! ترا ستایش می کنم براینکه با فرستادن برترین و بزرگترین وآخرین‌پیامبرانت باقرآن، مارا ازپلیدی کفر و کثافت شرك پاك کردی وراه‌های هدایت و رسیدن به‌خودت را برای ماآشکار نمودی: **لقد من‌الله علی‌المؤمنین اذبعث فیهم رسولا منهم یتلو علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم‌الکتاب والحکمة وان کانوا من‌قبل لفی ضلال مبین**: «خدا برمؤمنان منت نهاد که میان آنها، پیغمبری از خودشان برانگیخت که‌آیه‌های خدارا برایشان بخواند وپاکشان کند وکتاب و حکمتشان آموزد وگرچه ازپیش در گمراهی‌آشکار بودند»[2].

۱ــ سورهٔ ابراهیم‌آیهٔ ۳۴.

۲ــ سورهٔ آل عمران‌آیهٔ ۱۶۴.

معبودا ! ترا سپاس می گزارم برولایت امیرالمؤمنین ، برادر پیامبرت ، پدر ذریه‌اش ،آقای عترتش وجانشینش بعدازاو که بدان وسیله نعمتت را تمام و دینت راکامل نمودی ودرقرآن کریمت دربارهٔآن فرمودی :**الیوم اکملت لکم‌دینکم واتممت علیکم نعمتي و رضیت لکم الاسلام دینا:** «اکنون برای شما دینتان را کامل کردم و نعمت خویش‌را برشما تمام نمودم واسلام را دین شما انتخاب کردم»[1] .

عزیزا! ترا سپاس می گذارم برتوفیقی که به‌ماعنایت کردی ؛ ازپیروی پیامبر برگزیده‌ات وجانشین او درمیان امتش که عبارت است از قرآن کریم واهل‌بیت او که برما واجب کردی ازآنها اطاعت کنیم و به‌ما دستور دادی که دوستشان داشته باشیم وهمان را پاداش رسالتش قرار دادی وآن را در قرآنت «حسنه» نامیدی و فرمودی : **و من یقترف حسنة نزد له فیها حسنا ان الله غفور شکور :** «هر که کار نیکی کند برنیکیش بیافزائیم که‌آمرزنده وحق گزار است»[2].

«خدایا!موفقم بدار تا نعمتت‌را که برمن وپدرومادرم ارزانی داشته‌ای سپاس بگذارم و عملی شایسته کنم که پسند تو باشد و فرزندانم را شایسته کن که من به‌سوی تو روآوردم واز مطیعانم »[3].

امینی

۱ـ سورهٔ مائده‌آیهٔ ۳ .

۲ـ سورهٔ شوری‌آیهٔ ۲۲ .

۳ـ سورهٔ احقاف‌آیهٔ ۱۵ .


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی



بقیهٔ غدیریه سرایان

در قرن ششم



۵۳

سید محمداقساسی[1]

متوفی ۵۷۵

و حق علی خیر من وطأ الثری — **وافخر من بعد النبی قد افتخر**
خلیفته حقاً و وارث علمه — **به شرفت عدنان وافتخرت مضر**
و من قام فی‌یوم الغدیر بعضده — **نبی الهدی حقاً فسائل به عمر**

«خلافت حق علی است که بعد از رسول خدا، بهترین انسان روی زمین است و برترین فردی است که شایستهٔ مباهات است.

او جانشین واقعی و وارث علم پیامبر اکرم است که «عدنان» و «مضر»[2] به وجود او شرافت پیدا کرده ومباهات می کنند.

او کسی‌است که در روز «غدیرخم» رسول خدا بازویش را گرفت و بلندش کرد، اگر شك داری ازعمر بپرس.

او کسی است که بتها را (در روز فتح مکه که در خانهٔ خدا بودند) شکست واز تقبیح مردم نهراسید درصورتی که ازمدتها پیش جماعتی دربرابر آنها عبادت می کردند.

او داماد رسول خدا است وشوهر آن دخترش که‌آیه‌ها وسوره‌ها در فضیلتش

۱ــ مؤلف بزرگوار، برای نشان دادن سابقهٔ تاریخی حادثهٔ «غدیرخم» اشعار شعراء ناموری راکه ازقرن اول تاکنون به‌این حقیقت تصریح کرده ودرشعرهای خود به‌عنوان یك سند زنده برای اثبات خلافت علی‌ابن‌ابیطالب علیه‌السلام از آن یاد کرده‌اند در مجلدات «الغدیر» نقل فرموده است که سید محمد اقساسی پنجاه و سومین آنها است.

۲ــ «عدنان» جد هیجدهم و «مضر» جد بیست ویکم پیامبر اکرم وعلی علیهما‌السلام‌اند.

نازل شده است.

بخشش حق کسی است که روز قیامت ذخیره ای جز دوستی او برای خود نمی‌بیند.

روز وداع اندوهگینم می کند اما آمدنت با طلایه‌ای از امنیت و پیروزی خوشحالم می‌سازد».

شاعرما«سید محمد اقساسی» بااین اشعارش بادوبیت شعری که برخی ازعامه دربارهٔ ابوبکر گفته‌بودند به‌معارضه پرداخت وترجمهٔ آن دوشعر این‌است: «خلافت حق ابی‌بکر است که او بعداز رسول خدا بهترین فرد روی زمین است. وهنگام مرگ، آتش اشتیاقش از دل شعله می گیرد»[1].

شخصیت اقساسی

نام او محمد پسر علی است و او پسر «فخرالدین ابی‌الحسن حمزه» است و او پسر «کمال الشرف ابی‌الحسن محمد» است و او پسر «ابی‌القاسم حسن ادیب» است و او پسر «ابی‌جعفر محمد» است واو پسر «علی زاهد» است واو پسر «محمد اصغر اقساسی» است واو پسر «یحیی» است و او پسر «حسین ذی‌العبرة» است و او پسر «زید شهید» است واو پسر امام چهارم حضرت زین‌العابدین علیه‌السلام است.

«خاندان اقساسی» ازخاندان‌های بزرگ دودمان علی علیه‌السلام است، و دارای شاخه‌های بلند ومتصل به‌درخت عالی وجود رسول خدا است، عراق سالیان دراز ازآن روشنی گرفت گرچه اصل این نهال پاك ازیکی ازقریه‌های کوفه به‌نام «اقساس مالك[2]» بوده است.

۱ــ الطلیعة فی‌شعراء الشیعه جلد ۲ خطی.

۲ــ در منجم‌البلدان جلد ۱ صفحهٔ ۳۱۲ آمده است: منظور از «مالك» پسر «عبد هند ابن نجم ابن‌منعة ابن‌برجان» است و «قس» به‌معنی طلب چیزی‌است وجمع آن می‌شود «اقساس». بنابراین ممکن است به‌خاطر اینکه «مالك ابن هند» این محل را یافته وآبادکرده است به‌نام او «اقساس مالك» نامیده شده است.

از این خاندان دانشمندانی متبحر، محدثانی مورداعتماد، لغویانی پرمایه، شاعرانی خوش قریحه، فرماندهانی پیروز، و نقیبانی فاضل برخاستند.

نخستین کسی که به این نام (اقساسی) معروف شد «سید محمد اصغر» پسر «یحیی بن زید» است. فرزندان او به تیره‌های مختلف از قبیل:

«بنوجوذاب» که فرزندان «علی ابن محمد اصغر» هستند.

«بنوالموضح» که فرزندان «احمد ابن محمد اصغر» هستند.

«بنوقرةالعین» که فرزندان «احمد پسرعلی زاهد پسرمحمد اصغر» هستند.

«بنوصعوة» که فرزندان «احمد پسر محمد پسرعلی زاهد پسرمحمد اصغر» هستند.

طاهرابن احمد از «بنوصعوة» است که «سمعانی» در کتاب «الانساب» در بارهٔ او می‌نویسد: «طاهرابن محمدابن علی اقساسی ملقب به «صعوة» آدم متدین و مورد اعتماد است و از ابوالحسن ابن محمدابن سلیمان عربی عدوی و او از حراش و او از انس‌ابن مالك روایت می کند».

شرح حال خاندان اقساسی

ابن‌عساکر در «تاریخ الشام» جلد۴ صفحه ۲۴۷ دربارهٔ جداعلای سیدمحمد اقساسی «ابوالقاسم حسن اقساسی» معروف به ادیب پسرابی‌جعفرمحمد می‌نویسد: «او، در محرم سال ۳۴۷ه وارد دمشق شد وبعد به مدینه و مکه رفت.»

او مردی ادیب‌و شاعر و دارای هیبت و عظمت و چهرهٔ زیبا بود، به شعر و لغت و ادب آگاهی کامل داشت، به خوبی شعر می گفت از لحاظ زندگی از بهترین افراد خاندان ابی‌طالب بود و از جهت اخلاق، خوش اخلاق‌ترین آنها بود وبه «اقساسی» معروف بود که ناحیه‌ای است از کوفه.

از مجمع آداب ابن‌فوطی نقل شده که: ابوالقاسم حسن در پی کسب دانش زیاد مسافرت کرده و خوب ادب‌آموخته و دارای خط زیبائی بوده و یاران زیادی داشته است. و من اشعاری که او با خط خودش برای ابن‌نباتهٔ سعدی نوشته‌است

خواندم و ترجمهٔ آن این است : گوسپندان عراق گـوات نزنند ، چوپـان آنها خوابیده است، پس کجا است گرگ؟ بنیانش را خرابی‌غارت کرده و تازیانهٔ عذاب برسر مردمش نواخته شده است ، مالك شدند اما پستی ذلیلشان کرد ، عقل وادب رامش نکرد .

کل الفضائل عندهم مهجورة والحرفیهم کالسماح غریب

«تمام فضائل پیش آنها مهجور شده، آزاده در میان آنها همانند آدم‌بخشنده و بزرگوار ، غریب و کم است » .

یکی دیگر از خاندان اقساسی

«کمال‌الدین شرف‌ابوالحسن[۱] محمد پسرابوالقاسم حسن» یاد شده ، یکی دیگر از نیاکان شاعرما است .

سید مرتضی (شرح حالش در ضمن شعرای قرن پنجم گفته شده) او را «نقیب» کوفه و امیر «حاج» کرد و او بارها به عنوان امیرحاج بـه مکه مشرف شد .

همانطور که در تواریخ آمده[۲]، او در سال ۴۱۵ ﻫ فوت‌کرد و «شریف‌مرتضی» در مرثیهٔ او اشعاری سرود که ترجمهٔ آن این است :

«اورا شناختم و ای‌کاش نشناخته بودم. تلخی زندگی برای کسی است که‌او را شناخته باشد .

بدانید که توانائیم در این روزها زیاد است . وگرنه تحمل این همه اندوه وتأسف مشکل است .

واین حالتم‌به‌خاطر رفته‌ای است که‌برنمی گردد وگذشته‌ای است که‌جانشین ندارد .

نه‌روزگار به زنده‌هابهره‌مندم می کند ونه از گذشتگان برایم‌برمی گرداند.

۱ـ سیدابن طاووس، در کتاب «الیقین» کنیهٔ او را «ابی‌یعلی» دانسته است .

۲ـ «منتظم» ابن جوزی ، جلد ۸ صفحه ۱۹ ابن‌اثیر جلد ۹ صفحه ۱۲۷ ، تاریخ ابن‌کثیر جلد ۱۲ صفحه ۱۸ ، مجالس المؤمنین صفحهٔ ۲۱۱ .

اگر می‌توانید کسی را نشانم دهید که بالاخره از جام مرگ ننوشد و جاودانه بماند؟

وهنگامی که داعی مرگ اورا می‌خواند ویا بانگ می‌زند درگروش نباشد؟
روزگار جز گول زنندۀ نیرنگ باز نیست، پس این همه دلباختگی و به آب و آتش زدن برای آن چرا؟!
روزگار جز همانند یك برق زدن و یا وزیدن باد خزان پائیز نیست.
هیچ روزی راا گرچه روز بدی‌هم‌بوده همانند روزمرگ‌ «کمال اشرف» ندیدم.

گویا بعد از فراق او و قطع اسباب این الفت، من عازم سفرطولانی خواهم بود که جز بقایای لطفش زادی ندارم.
روزگار با مرگ او، درعوض خواب وآرامش، به من اضطراب وبی‌خوابی داده و روشنائیم را بدل به تاریکی نموده است.
مفارقتی که دیگر ملاقاتی به دنبال ندارد و ماتمی که رفع شدنی نیست.
به خاطر توگذشت زمان را سرزنش کردم وهر که چنین کند، انتقامش‌را ازآن نگرفته است.
مرگ همۀ مردان را می‌رباید، اما همانند تو هرگز از میان ما ربوده نمی‌شود.

توهمواره قلباً، ستم را دشمن می‌داشتی و از آن پرهیز می کردی وددتمام دوران زندگی از بدی‌ها دور و دامنت از آلودگی‌ها پاك بود.
اشکها در مرگش جاری است، اما کی اشکهای جاری می‌توانند جلو مرگ‌ها را بگیرند؟

دیگر کجا چشمها می‌توانندبه سوی تو خیره شوند، در صورتی که درمیان خاك وگل آرمیده‌ای؟

افسردگیم رادورکن که‌چه بسیاردورکننده‌ای که‌بغض وناراحتی‌همه‌جانبه

را ، به‌آهستگی از بین برده است .

به‌قدری که لطف ایجاب می کرد، ضریحت نیکی‌ها رامیان قبرها فروبارید و همواره از دوطرف آن نسیم جانبخش به سوی بهشت روان است .

خداوند ترا ، از ساکنان بهشت و مقیمان غرفه‌های آن بگرداند تامجاور پدران پاکت باشی ، که بازماندگان به گذشتگان می‌پیوندند[1] .

ابن‌اثیر در کتاب «کامل» جلد ۹ صفحهٔ ۱۲۱ می گوید: «ابوالحسن‌اقساسی» در سال ۴۱۲ ﻫ بامردم برای انجام عمل حج، به سوی، مکه حرکت کرد، هنگامی که به «فید» رسیدند عده‌ای از اعراب آنها را محاصره کردند . ابومحمدناصحی[2] قاضی القضاة ، حاضر شد پنجهزار دینار به‌آنها بدهد تا دست ازآنان‌بکشند، ولی آنها حاضر نشدند و تصمیم گرفتند که حاجیان را گرفته لخت نمایند .

پیشاپیش آنان، مردی بود که‌اورا «حماراین‌عدی» می گفتند واز«بنی‌نبهان» بود . او در حالی که زره‌برتن داشت و غرق در اسلحه بود ، سوار براسب شد و آن را بطرز وحشتناکی بجولان‌آورد .

در این هنگام ، جوانی از سمرقند که در تیراندازی مهارت کامل داشت ، تیری به سوی او رها کرد و او را کشت در نتیجه یارانش متفرق شدند وحاجیان به سلامت به مکه‌رفتند و مراجعت نمودند .

باز ابن‌اثیر در صفحهٔ ۱۲۷ همان کتاب ، در بارهٔ حوادث سال ۴۱۵ ﻫ چنین ادامه می‌دهد : «حاجیان از مکه به عراق بازگشتند اما به خاطر دشواری راه از طریق معتاد یعنی از راه شام آمدند» .

آنان هنگامی که به مکه رسیدند «ظاهر علوی» فرمانروای مصر مالهای

۱ــ این اشعار ، در دیوان خطی سیدمرتضی موجود است که ابن‌جوزی قسمتی از آن را در کتابش «المنتظم» جلد ۸ صفحه ۲۰ آورده است .

۲ــ از خانواده‌های علمی نیشابور است ومنسوب به «ناصح پسرطلحه پسرجعفر پسر یحیی» است . سمعانی عده‌ای ازافراد این خانواده را درکتاب «الانساب» در حرف «نون» آورده است .

زیاد و خلعت‌های قیمتی به آنان بخشید. و برای آنکه در برابر مردم خراسان، ابراز شخصیت کند خود را به تکلف انداخت و به هر کدام از حاجیان مبالغ زیاد و هدایای فراوان عطا کرد درحالی که امیرالحاج مردم عراق «ابوالحسن اقساسی» و امیرالحاج مردم خراسان «حسنك» نائب «یمین‌الدوله» پسر «سبکتکین» بود.

این‌کار برخلیفه «القادربالله» گران آمد. بعد از آنکه «حسنك» از دجله عبور کرد و به خراسان رسید، خلیفه، پسراقساسی را تهدید کرد و او مریض شد و مرد و سیدمرتضی و دیگران در مرگ او مرثیه گفتند.

کمال اشرف قصیدهٔ «سلامی»[۱] را که اولش اینست: **سلام‌علی‌زمزم و صفا**: «درود برزمزم وصفا» شرح کرده و سیدابن طاووس در کتاب «الیقین» در باب ۱۵۵ و باب بعداز آن‌این اشعار را از او نقل می کند.

ابن‌جوزی در «المنتظم» جلد ۸ صفحهٔ ۱۹ می‌نویسد: ابوالحسن اقساسی دارای اشعار ملیحی است، از آن جمله شعری است که در بارهٔ جوانی که نامش «بدر» بوده سروده و ترجمهٔ آن این است:

«ای بدر! صورتت ماه شب‌چهارده است، وناز چشمهایت سحر است، آب رویت گل است و آب‌گودی زنخدانت شراب، از ناحیه‌ات مأمور به شکیبائی شدم، لیکن قدرت برآن ندارم، مرا امربه فراموشی می کنی در صورتی که قادر بر آن نیستم».

نیای اقساسی

نسابهٔ معروف «العمری» در کتاب «المجدی» دربارهٔ جد سید محمداقساسی یعنی، فخرالدین‌ابوالحسین حمزه‌می‌نویسد: او نقیب‌کوفه ودوست با فضل وبردبار وصاحب ریاست ونیکو کارم بوده است.

این‌آقای فخرالدین، دارای برادری‌است‌به نام«ابومحمد یحیی» که سمعانی

۱ــ او محمدابن عبدالله مخزومی است که از فرزندان «ولیدابن مغیره» است و از شعراء پیشین عراق به شمار می‌رود. او در سال ۳۲۸ ﻫ متولدگردید ودر ۳۹۳ ﻫ فوت کرده‌است. ثعالبی و ابن جوزی در المنتظم و ابن‌خلکان در تاریخش از او یادکرده‌اند.

در «الانساب» در باره‌اش می‌نویسد: «او مرد بزرگوار و مورد اعتمادی است و از ابوعبدالله محمدابن عبدالله قاضی جعفری سماع خبر کرده است.

ابوالقاسم اسماعیل ابن احمد سمرقندی[1] و ابوالفضل محمدابن عمرارموی[2] در بغداد وابوالبرکات عمرابن ابراهیم حسینی[3] در کوفه از او برای ما روایت کرده‌اند.

او در شوال‌سال ۳۹۵ھ متولد شده و در سال چهارصدوهفتاد واندی وفات یافت و یاقوت حموی در معجم‌البلدان جلد ۱ صفحهٔ ۳۱۲ از او یاد کرده است.

آشنائی بیشتر با شاعر ما و دودمانش

ابن‌اثیر درتاریخ‌کامل جلد۱۱صفحهٔ ۱۷۴ دربارهٔ شاعر ما چنین می‌نویسد: «درسنهٔ ۵۷۵ھ «محمدابن علی‌ابن‌حمزهٔ اقساسی» نقیب علویان در کوفه در گذشت و او این شعررا زیاد می‌خواند:

رب قوم فی خلائقهم   غرر قد صیروا غررا
سترالمـال القبیح لهم   ستری‌ان زال ماسترا

: «چه بسا افرادی در میان قومشان در معرض خلا کنند که بعداً چون ماه شب چهارده بر تارك‌اجتماعشان می‌درخشند. مال زشتیهایشان را پوشانده است که اگر مالشان از بین برود بزودی چیزی را که مال پوشانده بود خواهی دید».

اودارای برادری‌است به‌نام «علم‌الدین ابومحمد الحسن النقیب الطاهرابن علی‌ابن حمزه» که در کوفه متولد شد ودرآنجا زندگی کرد ودرسال ۵۹۳ ھ وفات یافت.

۱ــ او روایات عالی زیادی می‌دانست، سال ۴۵۴ھ در دمشق متولد شد و در سال۵۳۶ ھ وفات کرد.

۲ــ ارموی‌ازاهل «ارومیه» است که یکی از شهرهای آذربایجان است، اودر بغداد سکونت کرد و بسیاری از دانشمندان پیش او تحصیل‌کردند. او در ۴۵۷ ھ متولد شد و در۵۴۷ھ وفات یافت.

۳ــ او مفتی‌کوفه بود و در بسیاری از علوم، دست داشت در سال ۴۴۲ ھ متولد شد و در ۵۳۹ ھ فوت‌کرد و سی‌هزار نفر برجنازه‌اش نماز خواندند و حسینی‌نسب،از دودمان زید شهید است.

ابن کثیر در «البدایة والنهایة» جلد ۱۳ صفحهٔ ۱۶ در باره‌اش مـی‌نویسد: «او شاعر توانائی بوده کـه خلفاء و وزراء زمانش را مدح می کـرده است . او از خانواده‌ای است که معروف به‌ادب و ریاست وجوانمردی هستند .

او به‌بغداد رفت و «المقتفی» و «المستنجد» وپسرش «المستضیئ» و پسر او «الناصر» را مدح کرد و «الناصر» هم به‌او منصب نقابت داد . و او پیرمرد با هیبتی بوده وعمرش ازهشتاد تجاوز می کرد .

و ابن‌السباعی ، برای‌او قصائد زیادی نقل کرده که ازآن‌جمله‌است مضامین زیر : «بردشمنی‌زمانه شکیبا باش که همواره یکسان نخواهدبود ، وچون خواست خدا است ، پس نسبت به‌آن راضی بـاش و تغییر آن را طلب مکن ، چه بسا تـو گاهی پیروز می‌شوی ، اما همواره ترا در وسعت و مضیقهٔ آن می‌بینم ، این وضع همواره درفرزندان‌آدم ادامه دارد» .

«قاضی مرعشی» در کتـاب «مجالس المؤمنین» صفحهٔ ۲۱۱ دربارهٔ او چنین می‌نویسد : «میرزا در کتاب «ریاض‌العلماء» گفته است : او از اجلهٔ سادات وشرفاء و علماء و ادباء کوفه بوده که«شیخ علی ابن علی‌ابن نما» که ازبزرگان اصحاب ما است ازاو روایت می کند.»

همانطور که در«تجارب‌السلف» ابن‌سنجرصفحهٔ ۳۱۰آمده‌است : «علم‌الدین» به کتاب «الافصاح عن شرح معانی‌الصحاح»[1] تقریظی باشعر نوشته کـه ترجمهٔ آن این است : «او پادشاه کشور فصاحت است که برای بدست آوردن آن بامشکلاتی روبرو نشده‌است ، او بیان را آشکار کرد تا جائی که باسخن گفتن هرسخنوری را لال کرده است ، او هرمشکلی از معانی متون صحاح راکه پیش از او هیچ صاحب هدایت و اصلاحی حق‌آن را اداء نکرده بود ، در کتابی برای ما حل‌کرده است» .

بعداز «علم الـدین» پسرش «قطب‌الدین ابا عبدالله‌الحسین» جانشین او و نقیب

۱ـ تألیف‌عون‌الدین یحیی بسرهبیرة متوفی ۵۵۵هـ این کتاب شامل ۱۹ کتاب‌است. به‌تاریخ ابن‌خلکان جلد ۲ صفحهٔ ۲۹۴ مراجعه‌کنید .

نقیبان سادات علوی دربغداد شد .

او دانشمندی شاعر ومطلع برتاریخ بود . و بعدازآنکه قوام‌الدین «ابوعلی الحسن ابن معد» متوفی ۶۳۶ هـ را در سال ۶۲۴ هـ از نقابت عزل کرد به منصب نقابت نائل آمد .

ودر کتاب «الحوادث‌الجامعة» صفحهٔ ۲۲۰ آمده‌است : «درسال ۶۴۵ هـ نقیب قطب الدین ابوعبدالله الحسین پسر حسن ابن علی معروف به پسر «اقساسی علوی» دربغداد وفات کرد و او مردی ادیب وفاضل بود وشعر خوب می گفت . در زمان خلیفه «الناصر» جمله‌ای از روی اشتباه ازدهانش خارج شد وآن جمله این بود : «ما خلیفهٔ جدیدی می‌خواهیم !»

این جمله به «الناصر» رسید وگفت : «یك زنجیرکافی نیست ، بلکه دو زنجیر» آنگاه دستور داد او را زنجیر کنید و به کوفه ببرید ، طبق دستور خلیفه او را به کوفه بردند وزندانیش کردند وهمچنان درزندان بود تا درسال ۶۲۳هـ «الظاهر» به‌خلافت‌رسید دستور داد اورا آزاد کنند وپس‌ازآن هنگامی که المستنصربالله در سال ۶۲۴هـ به‌خلافت رسید ، بااو رفیق شد وازنزدیکان وندیمانش قرار داد ومنصب نقابت را به‌او عنایت کرد و او مردی باهوش ، خوش مجلس ، بذله‌گو و حاضر-جواب بود .

در محرم سال ۶۳۳ هـ ناصرالدین داود پسر عیسی سلطان وقت ، وارد بغداد شد و در بین راه از «حله سیفیة» گذشت . در آن وقت امیر «شرف الدین علی» ریاست‌آنجا را به‌عهده داشت .

هنگامی که سلطان ناصرالدین وارد بغداد شد «نقیب قطب الدین ابوعبدالله الحسین ابن الاقساسی» به‌دیدنش رفت و در آخر ربیع الاول همان سال «امیر رکن‌الدین‌اسماعیل» فرمانروای موصل وارد بغداد شد ، باز«نقیب حسین‌اقساسی» و دونفر ازخادمان خلیفه به‌دیدنش رفتند .

در سوم رجب سال ۶۳۴ هـ خلیفهٔ «المستنصربالله» به‌زیارت قبر «موسی ابن

جعفر علیهماالسلام» رفت. وقتی که برگشت سه هزار دینار برای «ابوعبدالله ابن الحسین اقساسی» نقیب سادات طالبی فرستاد و دستور داد آن پولها را میان سادات علوی که در نجف و کربلا و کاظمین زندگی می کنند تقسیم نماید[۱].

در سال ۶۳۷ هـ امیر سلیمان پسر نظام الملك متولی مدرسهٔ «نظامیه» بغداد در مجلس «ابی‌الفرج عبدالرحمن ابن الجوزی» که در «باب بدر» تشکیل می‌شد، حاضر گردید، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که فی‌المجلس توبه کرد، در حال وجد و ابراز علاقهٔ شدید، جامه‌اش را پاره کرد، سرش را برهنه نمود و ایستاد واعظ و مردم‌را شاهد گرفت که: تمام بنده‌هایش‌را در راه خدا آزادکرده، املاکش را وقف نموده واموالش را در راه خدا بخشیده است[۲].

بعد از این واقعه «نقیب ابوعبدالله الحسین ابن اقساسی» اشعار زیادی که ترجمهٔ قسمتی از آن ذیلاً آورده می‌شود برای او نوشت[۳]:

«ای پسر نظام الملك! ای بهترین کسی که توبه کرده و زهد او را ملاقات نموده‌است! ای پسر وزیر دو دولت که صبح وشام (همواره) به‌سوی مجد و عظمت پیش می‌رود! ای پسر کسی که ازمالش مدرسه‌ای را که طالعش سعد بوده پدید آورد، بی‌علاقه‌گیت ازچیزهائی که‌آزاد و بنده بدان رغبت دارند خورسندم کرد.

حقیقت برای تو آشکار شد و دیدی آنچه‌را که چشمهای ما از دیدن همانند آن عاجزاست و به‌دنیا گفتی: ازمن دور شو که چاره‌ای جز اعراض ازتو ندارم، دیگر چیزی از تو برایم لذت بخش نیست تا جائیکه شیرینی و تلخی تو در کامم مساوی است، روش تو خدعه و نیرنگ است چنانکه روشم نیکو وفا داری و دوستی است.

تا اینکه می گوید:

دنیا به‌سوی خانه‌هایشان میل نمی کند، لیکن به سوی منزلت میل دارد و

۱ـ تلخیص شده از: الحوادث‌الجامعة صفحهٔ ۷۷ـ۷۹.

۲ـ الحوادث‌الجامعة صفحهٔ ۹۵.

۳ـ الحوادث‌الجامعة صفحهٔ ۱۲۴.

چون خدمت برای مـردم ، دارای ارزش فوق‌العاده‌ای است از این رو ثمرهٔ اعمال نیک آشکارخواهد شد ، مردم درخواب بودند وتوآنهارا بیدارکردی حتی‌دشمنان توهم بیدار شدند .

گمان و قضاوت‌های مردم را در بارهٔ خود گونه گونه ساختی که هرطائفه‌ای دربارهات چیزی می گویند .

برخی می گویند : آن جوان این راه را ادامه می‌دهـد ! و برخی دیگر می گویند: برمی گردد ، و حال آنکه ماه «تشرین»[۱] آمده که چشم زندگی به‌آن دوخته‌است . دراین ماه ، خانه‌ای نیست مگر آنکه مریضی که سختی زندگی را لمس می کند درآن سکونت دارد ، وهرچه که او انجام می‌دهد سراسرحیله است وبرپا داشتن چیزی‌است که پایانی دارد .

من گفتم : نه بخدا قسم ! رأی او این نیست ودرمیان شما برای او همانندی نیست ، او سلیمان است کـه زهدش درصفا همانند گل است ، او همانند سلیمان پیغمبر است که روزی اسبان جوانی براو عرضه شد او به‌آنها علاقمند نشد ، البته شوخی همانند جدی نیست .

او در همین اشعار اضافه می کند : گوارا باد ترا نیل به‌هرچیزی که جاهل نادان دررسیدن به‌آن عاجز و گمراه‌است . لشکرشیطان را شکست‌دادی‌درصورتی کـه بیشتر مردم سربازان اویند ، برای خدا به‌کاری قیام کردی کـه برای انجام چنان‌کاری بهشت جاویدان امید می‌رود ، پس شکیبا باش که نتیجهٔ کوشش را جز کسی که قاطع ونیرومند باشد درك‌نخواهد کرد » .

باز دربارهٔ برادر زادهٔ شاعر ما

درسال ۶۴۳ه[۲] خلیفهٔ «مستعصم ابواحمد عبدالله» برای تقسیم‌بندی چهارمنطقه اقدام به فرستادن کبوترهائی به سوی آن چهارجهت نمود که عبارتند از : مشهد

۱ـ نام ماه دهم و یازدهم از ماههای رومی است که مقارن با اکتبر و نوامبر است .

۲ـ الحوادث‌الجامعه صفحهٔ ۲۰۳ .

«حذیفةابن‌الیمان» درمدائن ، مشهد امام حسن عسکری در «سرمن رای» و مشهد «غنی» در کوفه و «قادسیه» .

وباهردسته ازکبوترها ، دو عادل ویك وکیل نیز روانه کرد و بعد از انجام کارها در این مورد چیزی نوشته شد و افراد عادلی پیش قاضی شهادت دادند که چنین امری پیش‌آنها به‌ثبوت رسیده است واین مناطق چهارگانه به «یمانیات» و «عسکریات» و «غنویات» و «قادسیات» نام‌گذاری شدند .

نقیب «قطب‌الدین الحسین ابن الاقساسی» در این باره اشعاری سروده تقدیم خلیفه نمودکه ترجمهٔ ابتدای آن چنین است : «خلیفهٔ خدا ! ای کسی که شمشیر تصمیم وثباتش‌عهده‌دارحفاظت گذشت زمان وامنیت اجتماعی‌است»آنگاه‌می‌افزاید: «کبوترانی که به عنوان تقسیم مناطق فرستادی ، بر کبوتران دیگر که از پیش می‌شناختیم شرافت دارند ، کبوتران «قادسیات» پرندگان مقدسی هستند چون شما ای مالك دنیا آنها را فرستادی ، بعد از آنها کبوتران «غنویات» هستند که بوسیلهٔ آنها بی‌نیازی زندگی و آنچه راکه کسیل دارندهٔ‌آنها می‌خواهد حاصل می‌شود .

وکبوتران «عسکریات» پرندگان باارزشی‌هستند که جز تو دیگری به‌آنها ارزش نداده است . و سپس کبوتران «یمانیات» هستند که قرار داده نشدند مگر شمشیرهای تیز نسبت بدشمنان .

همواره تو ای خلیفه در پناه خدا و در خوشی و نعمت باشی تا مردم در پرتو عظمتت راه بسوی پیروزی‌وسعادت‌بیابند .»

آنگاه‌جناب‌آقای « قطب‌الدین‌اقساسی» از خلیفه درخواست نمودکه : بعضی ازآن کبوتران را به‌او بدهد .

خلیفه نیز خواسته‌اش را برآورد ، اورا درمجلس حاضر کرد و کبوتری را به‌او داد .

وقتی که به خانه‌اش برگشت ، اشعاری سرود که ترجمهٔ آن ذیلا آورده می‌شود :

«پیشوای هدایت، نعمت‌هائی از تو دریافت کردم که زندگی دوباره به من بخشید، و مرا به محضر مقدست راه دادی، در حالی که به بهترین مخلوق خدا از لحاظ جسم و روح می‌نگریستم، کبوتری که با دست مبارك و نورانیت به من عطا کردی بدین وسیله مرتبه‌ام را بالا بردی و نامم را مشهور و مقامم‌را رفیع ساختی، در نتیجه عزت و بزرگی بر دیگر مردم پیدا کردم. کبوترانی که اگر ناگهان بمیرند از آنها یاد خواهم کرد و از این راه همیشه زنده‌شان خواهم داشت».

و در آخر این اشعار می گوید: «قضای خدا ایجاب می کند که او همواره پیشوای بزرگوار ملت باشد. ای امیرالمؤمنین جاودانه بر ملك وسلطنت پیروز وسرفراز باشید».

در محرم سال ۶۳۰ھ[۱] «مجدالدین ابوالقاسم‌هبةالدین ابن‌المنصوری» خطیب مقام نقابت نقیبان عباسی و نماز و خطابه را از ناحیه خلیفه به عهده گرفت و خلیفه به او جامهٔ اطلس طلاباف و جبهٔ ابریشمی موج‌دار سیاه و عمامهٔ ابریشمی موج دارسیاه طلاباف بدون‌تحت‌الحنك، و طیلسان زبرجد نشان سرمه‌ای وشمشیر وزین طلا نشان خلعت داد و استوار نامه‌اش در وزارت خانه قرائت شد و به او تسلیم گردید، آنگاه سواره با جمعی به سوی خانه‌ای که در کنار دارالخلافه قرار داشت و از ناحیهٔ خلیفه به او عنایت شده بود حرکت کرد و پانصد دینار نیز به او بخشید.

و حال آنکه از بزرگان‌عدول مدینةالسلام و از فضلای‌متکلمین بوده و با فقرا، مصاحبت داشته و خود را با سیاحت و روزهٔ همیشگی و سختگیری در بهرمندی از مظاهر زندگی و بی‌علاقگی به دنیا ریاضت می‌داده است.

و «موفق‌عبدالغافرابن الفوطی» که ازشاگردان اوبوده بعدازاین‌تغییرحالت، اشعاری در انتقاد از او سروده است وقتی که اشعار او به دارالحکومة رسید مورد

۱ـ الحوادث‌الجامعه صفحهٔ ۳۸.

استنکار جناب استاد قرار گرفت و دستور بازداشتش صادر شد و تا زمانی که هبةالدین از او شفاعت نکرده بود آزادش نکردند.

ترجمهٔ ابتدای اشعار«ابن‌الفوطی» چنین است: «شیخم را ازشدت بی‌چارگی ندا کردم درحالی که او در حریر وطلا بود. او در جایش با «بسم‌الله» نشسته‌بود، و افرادی باکمال ادب در برابرش ایستاده بودند!

نحوهٔ سواریش را که من از او سراغ دارم، دیگران درهر رتبه‌ای که‌باشند طعنه می‌زنند!

گویا دیگران پیش او مستوجب غضب الهی هستند!

آن‌کس که ترا برای این‌کار دعوت کرد، رأی صائبی داشت، ولی تو هنگامی که اجابت کردی‌کار درستی انجام ندادی.

نخستین صدائی که روی سوء نیت، ترا دعوت به این‌کار نمود، تو باآغوش بازلبیك گفتی.

و اضافه می کند:

تواگر شتاب به سوی آن مقام و مرتبه نمی کردی، همان بودی که گمان می‌رفت.

استادم کجا است، آنکه بمازهد و وارستگی تعلیم می‌داد و آن را ازعوامل قرب به خدا به حساب می‌آورد؟

کجا است‌آنکه همیشه ما را از قبول هرشغلی باز می‌داشت؟

کجا است آنکه همیشه فضیلت آراستهٔ به‌گرسنگی و رنج را به ما تعلیم می‌داد؟

کجا است‌آنکه همیشه ما راترغیب به پوشیدن لباس پشمی وخشن‌می کرد؟

کجا است‌آنکه ما را با حرفهای مزخرفش فریفت هنگامی که می‌پنداشتیم او زاهد عرب است؟!

کجا است‌آنکه به ما وارستگی تعلیم می‌داد وغیرخودرا در کوشش زیانکار

می‌دانست ؟

وکجا است آنکه همیشه برای ما ازدنیا بدگوئی می کرد وگفتارحیله گران و دروغ را مذمت می کرد ؟

وکجا است کسی که همیشه باگریه‌هایش ما را می‌فریفت وگریه بر چوب خشك می کرد ؟

وکجا است آنکه در موعظه‌هایش ، هرکار زشتی را مورد انتقاد شدید قرار می‌داد ؟

واو به خاطر انقلاب روحی گفتارش را ناتمام قطع می کرد !

و او از روی جهالت قسم می‌خورد که از لحاظ مهارت همانند ندارد .

او چنان بود که اگر تمام زمین طلا می‌بود ، از آن همانند آدم بی‌نیازی اعراض می کرد .

اما این روزگار آدم ظاهرساز را از دنیا طلب جدا ساخت و حقیقت هردو را آشکار نمود .

درحالی که این ناله‌های جگرخراش بینوایان وبیچارگان ما را می‌لرزاند او در ناز وتنعم است !!

استادم بعداز مذمت آشکار از آنچه که از آن امتناع می کردی به سوی آن شتافتی !!

آنچه را که از روی پرهیزکاری در مورد چیزهائی که به طور معمول به دست می‌آوردم ، می گفتی فراموش کردی !!

وای براو اگر در این حال بمیرد ، درآنصورت اوکافر مرده است و این شگفت‌آور نیست !!

مال سلطان برای مسلمان سالم مایهٔ هلاکت است و نباید در صورت امکان از آن استفاده نماید[1].

۱ــ بعد از این شعر ۱۲۰ بیت دیگر نیز هست که به خاطر اختصار از آنها صرفنظر کردیم.

نقیب «قطب‌الدین‌حسین ابن‌الاقساسی» اشعاری برای مجدالدین نامبرده که مورد حملهٔ ابن‌الفوطی قرار گرفته بود نوشت و در آن از وی دلجوئی به عمل آورد و تسلیتش داد و عذرش‌را مشروع دانست که ترجمهٔ ابتدای اشعارش چنین است :

«همهٔ یاران پیامبر جزعلی وآل‌نجیبش، بعداز زهد وبی‌علاقگی به دنیا، به سوی ملك ومال روآوردند و بعداز رسول خدا دارای مقامات اداری و اجتماعی شدند، در صورتی که همهٔ آنها ، زاهد و پرهیز کار بودند و در سخنرانی‌هایشان مردم را به زهد و پرهیز کاری تشجیع می‌نمودند.»

پس از این مکاتبه آن قسمت از اشعارش که مربوط به «صحابه و تابعین» پیغمبر بوده مورد انتقاد سخت انتقاد کنندگان قرار گرفت و اشعاری در رد او سرودند ، تا جائی که گروهی به این جهت که او توهین به یاران پیغمبر نموده و آنها را به بی‌مبالاتی در دین نسبت داده است ، از فقهاءِ زمان ، علیه او درخواست فتوی کردند وآنان نیز طبق خواستهٔ بدخواهان علیه او فتوی دادند!

«ابن‌ابی‌الحدید» در شرح «نهج‌البلاغه» جلد۲ صفحهٔ ۴۵ می گوید: ازبعضی از عقلای شیوخ اهل کوفه که مورد اعتمادم هستند ، در بارهٔ مطلبی که خطیب ابوبکر در تاریخش (جلد ۱ صفحهٔ ۱۳۸) نوشته‌مبنی براینکه : بعضی می گویند: «این قبری که درناحیهٔ «غری» مورد زیارت شیعه است همان قبر «مغیرةابن‌شعبه» است» سؤال کردم و او جواب داد : آنان اشتباه می کنند ، زیرا قبر مغیره و زیاد در «ثویة» واقع دراطراف کوفه است و ما ازدیرباز ، وسیلهٔ پدران و نیاکانمان‌آن قبرهارا می‌شناختیم و مدفن آنها را می‌دانستیم ، آنگاه شعری راکه در سوگ زیاد سروده شده و «ابوتمام» آن را در حماسه‌اش آورده ، برایم خواند و ترجمهٔ قسمتی از آن اشعار این است :

«درود خدا وطهارتش برقبری که‌در«ثویه» قرار دارد وباد خاك را روی آن می‌ریزد ، قریش جنازهٔ بزرگش را در آن دفن کرد که اکنون حلم وجود در آن

مدفون است ، آیا تنها با مرگ مغیره دنیا به‌ناله درآمده است؟ هر که دنیافریبش دهد او فریب خورده است .»

ابن ابی‌الحدید می گوید: ازقطب‌الدین نقیب آل ابی طالب ابی‌عبدالله‌الحسین اقساسی خدای رحمتش کند نیز از این موضوع سؤال کردم او در جواب گفت : کسی که جریان را به شما گفته راست گفته است ، ما وهمهٔ مردم کوفه می‌دانیم که‌محل قبورطائفهٔ ثقیف در«ثویه» است و تاکنون نیزمعروف است و قبرمغیره نیز درآنجا است اما دراثر گردوخاك و فرورفتگی محو شده وبا دیگر قبوردرآمیخته و ناشناخته‌مانده است .

آنگاه قطب‌الدین اضافه نمود که : اگر می‌خواهی بدانی که قبرمغیرة در میان قبور طائفهٔ ثقیف است ، کتاب «اغانی‌ابی‌الفرج علی‌ابن الحسین» را مطالعه کن وببین آنچه راکه او دربارهٔ مغیرة نوشته و متذکر شده است که او در مقابر ثقیف مدفون است. وگفتارابی‌الفرج برایت‌کافی است ، زیرا که او نقد کنندهٔ‌بینا و طبیب آگاه است .

آنگاه ابن‌ابی‌الحدید می‌افزاید که : من آن کتاب را ورق زدم درشرح حال مغیرة مطلب را همانطور یافتم که نقیب قطب‌الدین اقساسی گفته بود .

شرح حال «قطب‌الدین اقساسی» در تاریخ ابن کثیر جلد ۱۳ صفحهٔ ۱۷۳ نیز آمده است ، او ازوی تجلیل‌می کند و می گوید : «ابن‌السباعی» اشعار زیادی از او نقل کرده است که خدایش رحمت کناد.

داستان طی‌الارض‌امیرالمؤمنین(ع)

تنها علامهٔ مرعشی در « مجالس المؤمنین » صفحهٔ ۲۱۲ شرحی در بارهٔ «عزالدین‌ابن‌الاقساسی» آورده است و می گوید : وی از اشراف و نقیبان کوفه و شخص فاضل و ادیب بوده و در شعر ید طولائی داشته است . نقل کرده‌اند که : خلیفهٔ «المستنصر» عباسی روزی‌به‌عزم زیارت قبرسلمان فارسی‌رحمةالله علیه به‌آن سامان حرکت کرد و « عزالدین اقساسی» با او بود ، خلیفه در بین‌راه به او گفت:

از دروغ‌های شاخدار است که غلات شیعه می گویند: بعد ازمرگ سلمان ،علی‌ابن ابیطالب علیه‌السلام برای غسل دادنش از مدینه به مدائن آمده و بعد از فراغت از عمل همان شب به مدینه مراجعت نموده است .

ابن اقساسی بالبدیهة این اشعار را در پاسخ او سرود :

انکرت لیلة اذ صار الوصی الی ارض المدائن لما ان لها طلبا
و غسل الطهر سلمانا و عاد الی عراص یثرب والاصباح ماوجبا
وقلت : ذالك من قول الغلاة وما ذنب الغلاة اذالم یوردوا کذبا

« منکر این شدی‌که وصی پیامبر در یکشب از مدینه به مدائن رفته ، بعد از غسل سلمان پاك در همان شب پیش از صبح به مدینه مراجعت کرده باشد ، و گفتی : این حرف از گفتار غلات است ،گناه غلات در صورتی‌که دروغ نگفته باشند چیست ؟

فاصف قبل رد الطرف من سباء بعرش بلقیس و انی یخرق الحجبا
فانت فی‌آصف لم تغل فیه بلی فی‌حیدر انا غال ان ذا عجبـــا

از اینکه « آصف ابن برخیا » پیش از یك چشم بر هم زدن تخت بلقیس‌را از مملکت « سبا » به بیت‌المقدس آورد ، این پردهٔ ابهام را پاره کرد و این‌مشکل را حل نمود .

تو در بارهٔ آصف ، معتقد به غلو نیستی ، اما من در بارهٔ حیدر غلو کرده‌ام، جای بسی شگفتی است !! اگــر احمد بهترین فرستادگان است ، عــلی بهترین وصی‌ها است وگرنه تمام حرف‌ها و خبرها بیهوده است »

این اشعار را علامهٔ « سماوی » در کتاب « الطلیعه » نقل کرده و آن رابه شاعر ما (سید محمد اقساسی) نسبت داده و پنداشته است کـــه او مصاحب مستنصر بوده است در حالی که او از تاریخ مستنصر و وفات سید محمد صاحب « غدیریهٔ معروف» غفلت داشته است .

چنانکه در سابق گفتیم شاعر ما در سنهٔ ۵۷۵ هـ وفات یافته و مستنصر در سال ۵۸۹ هـ یعنی چهارده سال بعد از وفات او متولد گردیده و در سنهٔ ۶۲۴ هـ بـه

خلافت رسیده است . علیهذا نمی‌تواند قهرمان این‌داستان مصاحب مستنصر باشد وعلامهٔ سید محسن امین‌جبل عاملی در کتاب « اعیان‌الشیعة » جزء ۲۱ صفحه۲۳۳ ضمن شرح حال « ابی محمد عزالدین حسن‌بن حمزهٔ اقساسی » ایـن داستان را آورده و اشعار یاد شده را مربوط به او دانسته است . در صورتی که ندانسته که این اشعار مربوط به « ابن نقله » است و او برادر زادهٔ « حسن‌بن حمزه » است و او سال‌ها پیش از « محمد اقساسی » زندگی می کرده و از شاعر ما هم مقدمتر بر مستنصر می‌زیسته است .

و ابن شهرآشوب در کتاب«مناقب»جلد۱ صفحه ۴۴۹ این اشعار را بامختصر تغییری به « ابی‌الفضل تمیمی» نسبت داده است که ترجمهٔ آن این است : « کمی از شگفتیهای حالات علی را از من شنیدی در صورتی که همه کارهای او همواره عجیب بوده است ، دانستی که درشبی‌وصی پیامبر از مدینه به مدائن رفت‌هنگامی که از او خواسته شد ، سلمان پاك را در قبر نهاد و به مدینه مراجعت کـرد در صورتی که هنوز صبح نشده بود ، همانند «آصف» پیش از چشم برهمزدنی،تخت بلقیس‌را پیش سلیمان پیغمبرآورد، پس چگونه در بارهٔ آصف چنین عملی‌را غلو نمی‌دانی ، ولی در بارهٔ علی مرا غلو کننده و دروغگو می‌پنداری ؟!

اگر احمد بهترین پیامبران است ، پس این مرد (علی) بهترین وصی‌هاست وگرنه تمام گفته‌ها دروغ است .

وگفتی که این گفتهٔ غلات شیعه است ، گناه غالیان چیست ؟! هنگامی کـه چیز درست و صحیحی را می گویند ؟!

بنا براین طبق روایت ابن شهرآشوب نیز این اشعار مربوط به سید قطب‌الدین اقساسی نیست ، زیرا ابن شهرآشوب یکسال پیش از تولد مستنصر و پنجاه و هفت سال پیش از وفات سید قطب‌الدین فوت کرده بود و نمی‌شود چنین مطلبی را از آنها نقل نماید .

وگویا آن اشعار مال «ابی‌الفضل تمیمی» یا دیگر از گذشتگان آل اقساسی

بوده که قطب الدین آن‌را هنگام گفتگو با مستنصر قرائت کرده است .

آیا طی‌الارض محال است ؟

از پشت پرده‌های دشمنی وکینه به گوشم می‌رسد : این کرامت آشکاری که برای مولای ما امیرالمؤمنین علیه‌السلام درمورد «طی‌الارض» نقل شده تکذیب می کنند و آن را به غلو نسبت می‌دهند ، چون فکر می کنند : محال است این همه راه را در آن وقت کم بشود طی نمود !

ای کاش این بیچارگان می‌فهمیدند که این عمل، برفرض محال بودن محال عادی است ، نه عقلی وگرنه مسأله معراج (که قطعاً جسمانی است) وجزء ضروریات دین بشمار می‌رود ، و همچنین داستان آصف ابن برخیا که در قرآن کریم آمده است نباید صحیح باشند !؟

و نباید عفریتی از جن بتواند تخت بلقیس را پیش از آنکه سلیمان از جایش حرکت کند پیش او حاضر نماید در صورتی کــه نه قرآن و نه سلیمان پیشنهاد او را رد نکردند ، جز آنکه سلیمان خواستار سرعت عمل بیشتر بوده است .

اینها گویا از این حقیقت غفلت دارند که : قدرت همه جانبهٔ خدا نسبت‌به سیر دادن تند و آهسته ، همانند همه امور دشوار و آسان ، یکسان است .

بنا براین چه مانعی دارد کــه گاهی خداوند متعال بنده خاص و مقربش را مورد مرحمت بیشتر قرار دهد و به او قدرت انجام برکارهائی را عنایت کند کــه دیگران از انجام آن عاجز باشند !؟

و از سوی دیگر ، خداوند مردم را گونه‌گون آفریده ، و لذا می‌بینی کـه توانائیهایشان مختلف است ، این یکی برکاری توانا است که دیگری از آن عاجز است ، و قدرت خدا هم حد و اندازه‌ای ندارد و از همین جا است که امور عادی موجودات نیز با هم متفاوت است .

و لذا مسافتی را کــــه یکفرد سوار در زمان محدودی طی می کـند ، غیر مسافتی است که شخص پیاده طی می‌نماید . و ماشینهائی که با بخار راه می روند ازهردوی اینها سریعتر طی مسافت می کنند . و هنگامی که این مسافت بافواصلی که با طیاره‌های سریع‌السیر پیموده می‌شود ، مقایسه گردد معلوم خواهد شد که آن در برابر این چقدر ناچیزاست. و با طیاره‌ها در ضمن پنج ساعت، مسافتی‌طی می‌شود که با وسائل دیگر پنج ماه وقت لازم دارد .

و این طیارهٔ اکتشافی « بریحیهٔ » ۱۹ است که از پاریس صبـح ۲۴ ابریل سال ۱۹۲۴ حرکت کرد وبعد از طی ۱۲۵۰ میل در مدت ۱۱ ساعت شبانگاه همان روز به آسمان « بخارست » رسید و فردای همان روز ۷۷۰ میل دیـگر به آن افزود و هنوز پنج روز بر آن نگذشته بود که با طی کردن ۳۷۳۰ میل به هنـد رسید . و هم اکنون سرعت سیرطیاره‌ها به مافوق ۱۵۰ میل در ساعت ودرارتفاع ۲۷۰۰۰ پا سیر می کنند[۱] و چه بسا ممکن است علم در آینده طیاره‌هائی برای‌ما بسازد که ازاینها نیز سریع‌السیرتر باشند[۲] .

بنا براین چه مانعی دارد از امور عادی بندهٔ خاص خدا این باشد که هر گاه بخواهد بتواند چنین سیرهائی را بنماید ؟! و چنین‌کاری بر خدا دشوار نیست .

بعلاوه ما هیچ گاه مولایمان علی و دیگر از ائمهٔ هـدی علیهم‌السلام را با دیگر از آحاد مردم بلکه اولیا ، مقرب خـدا و دانشمندان و مخترعین یکسان نمی‌دانیم ، ما برای آن بزرگواران ، در صورتی که مصلحت ایجاب کند ، معجزه

۱ــ بسائط الطیران صفحهٔ ۸۲-۱۱۸ .

۲ــ هم‌اکنون که بشریت فضا را تسخیر کرده‌هواپیماها وموشک‌هایی ساخته است که مافوق صوت حرکت می کنند و با فانتوم‌ها و میگ‌ها وکنکوردها و آپولوها و زوندها وسیوزها، فضا را جولانگاه تاخت و تاز خود قرار داده است که میگ‌های ۲۳ در ساعت ۳۳۰۰۰ و آپولوها . . . . . ۴۰۰۰ کیلومتر راه را طی می کنند در نتیجه ماهواره‌ها و موشک هـا می‌توانند فاصلهٔ چهارصد هزار کیلومتری ماه و چهل میلیون کیلومتری زهره را در مدت‌کـوتاهی طی نمایند . آری :

باش تا صبح دولتش بدمد   این هنوز از نتایج سحر است

و کرامت قائلیم، بلکه صدور کرامت و معجزه از ضروریات مقام آنان است.

قصه‌های عامه درمورد طی‌الارض!

جای بسی شگفتی است: گروهی در اثر اعمال زشتی که مرتکب شده‌اند، روی دلشان را زنگار گرفته، چنین کرامتی را از مولایمان علی علیه‌السلام انکار می کنند در صورتی که همانها نظیر چنان کرامت را در بارهٔ کسانی که بدون‌شك از او پست‌ترند بدون کوچکترین انکار قبول دارند!!

و ما به برخی از آن موارد ذیلا اشاره می کنیم:

۱ ـ «حافظ‌ابن عساکر» در تاریخش جلد ۴ صفحهٔ ۳۳ از «سری ابن‌یحیی» نقل می کند که او گفته است: «حبیب ابن محمد عجمی بصری» در روز ترویـه در بصره و در روز عرفه در عرفات دیده می‌شده!

۲ ـ حافظ ابن کثیر در تاریخش جلد ۱۳ صفحهٔ ۹۴ آورده است: گفته‌اند: شیخ عبدالله یـونینی متوفـی در سنهٔ ۶۱۷ هـ در بعضی از سالهـا از طریق هـوا (طی‌الارض) به مکه می‌رفته و عمل حج انجام می‌داده است.

نظیر این عمل از گروه زیادی اززاهدان و بندگان صالح سرزده است که متأسفانه ازبزرگان دانشمندان در این زمینه چیزی به ما نرسیده ونخستین‌فردی که چنین کرامتی از او نقل شده «حبیب عجمی» است که از اصحاب حسن‌بصری بوده است و بعد از او از دیگر شایستگان نیز نظیر چنین عملی نقل شده است.

۳ ـ احمدابن‌محمد ابوبکرغسانی‌صیداوی، متوفی در سال ۳۷۱ هـ عادتش این بوده که بعد از نماز عصر تا پیش از نماز مغرب می‌خوابید. اتفاقـاً روزی مردی برای دیدارش بعد از عصر پیش او می‌رود، و او بدون توجه آنقدر باآن مرد صحبت می کند که ازخواب بعد از عصر می‌ماند. هنگامی که آن مرد میرود خادمش می‌پرسد: او کی بوده است؟ احمد در جواب می گوید: او مردی است که «ابدال» را می‌شناسد وهر سال یـکبار به دیدنم می‌آید.

خادم می گـوید: همواره مترصد فرا رسیدن این وقت و آمدنش بودم تا

آنکه در همان وقت او آمد و ماندم تا گفتارش با شیخ تمام شد، آنگاه شیخ احمداز او پرسید: تصمیم رفتن به کجا را داری؟ او گفت: می‌خواهم ابومحمد ضریر را که در فلان غار زندگی می کند ملاقات نمایم.

خادم می گوید: از او خواستم که مرا نیز با خود ببرد، او گفت: بسم‌الله بفرمائید، بااو رفتیم تارسیدیم به‌پلهای آب،دراین‌وقت مؤذن‌اذان‌مغرب گفت، اودستم را گرفت و گفت بگو: بسم‌الله، هنوزده قدم راه نرفته بودیم که خود را نزدیك‌همان غار یافتیم در صورتی که اگرآن فاصله را بطور عادی طی می کردیم می‌باید فردا بعد از ظهر به آنجا می‌رسیدیم.

به آن کسی که در غار بود سلام‌کردیم و نماز را در آنجا خواندیم و ازهر دری سخن گفتیم هنگامی که ثلث شب گذشته‌بود به من گفت: آیا میل داری که اینجا بمانی و یا با من به منزلت برگردی؟ گفتم میل دارم که برگردم آنگاه دستم را گرفت و بسم‌الله گفت و در حدود ده قدم راه رفتیم که ناگهان خود را در کنار درصیدا یافتیم، آنگاه چیزی گفت و در شهر باز شد من وارد شهر شده واو برگشت.

۴ ـ یکی از تجار بغداد می گوید: روز جمعه‌ای بعد از فراغت از نماز جمعه برخوردم به «بشرحافی» که با سرعت ازمسجد خارج می‌شد، با خود گفتم، این مرد معروف به‌زهد را ببین که حاضر نیست در مسجد کمی توقف کند و در آن مشغول عبادت شود!! آنگاه تعقیبش کردم دیدم رفت جلو نانوائی و یك‌درهم داد و نانی خرید، باز با خود گفتم: این زاهد را ببین که نان می‌خرد؟! آنگاه یك درهم دیگر داد و کبابی خرید خشمم نسبت به او زیادتر شد، سپس پیش‌حلوا فروشی رفت و فالوده‌ای[2] خرید. گفتم بخدا قسم ولش نمی کنم تا بنشیند و بخورد!

---

۱ ـ تاریخ ابن عساکر جلد صفحهٔ ۴۴۳

۲ ـ فالوده حلوائی است که ازآرد و عسل وآب درست می کنند (المنجد مادهٔ فلذ)

ولی او راه بیابان پیش گرفت ، با خود گفتم بطور قطع او می‌خواهد در کنار سبزه زاری غذابخورد ، درتعقیبش ادامه دادم او تا عصر همچنان راه می‌رفت و من نیز به دنبالش، بالاخره او وارد قریه‌ای شد و در آن مسجدی بود و در آن مریضی بسرمی‌برد، بالای سرش نشست وآن غذا را لقمه لقمه به دهانش می گذاشت، از این فرصت استفاده کرده و به گردش درآن پرداختم و یك ساعت در آن گردش کردم ، دیدم بشر نیست از مریض پرسیدم: او کجا است ؟ گفت به بغداد رفته‌است، گفتم ازاینجاتا بغداد چقدر فاصله‌است ؟ گفت: چهل‌فرسخ گفتم : « انا لله و انا الیه راجعون » عجب‌کاری کردم ؟! با خود پولی‌ندارم‌تامالی کرایه کرده خود را به‌بغداد برسانم و قدرت برپیاده روی هم ندارم !!

او به من گفت : همین جا بمان تا او برگردد . تا جمعهٔ آینده در آنجا ماندم و او در همان وقت آمد و با او چیزی بود که آن را به مریض داد که بخورد و او هم خورد، آنگاه مریض به او گفت : ای ابا نصر این مرد با تواز بغداد آمده و ازجمعهٔ گذشته در این جا مانده است او را به محلش برگردان، او با نظر خشم به من نگریست و گفت : چرا با من آمدی ؟ گفتم : اشتباه کردم ، گفت : برخیز و با من بیا تا نزدیك غروب با او راه رفتیم هنگامی که به بغداد نزدیك شدیم ، به من گفت : محلهٔ شما در کجای بغداد است ؟ گفتم در فلان موضع گفت: برو و دیگر بر نگرد[1].

۵ ـ شیخ بزرگوار «ابوالحسن علی» می گوید: روزی در حیاط اطاق خلوت دائیم شیخ احمد رفاعی متوفی سنهٔ ۵۸۷ هـ ، خدا از او راضی باد ، بودم و غیراو کسی در آنجا نبود ، صدای خفیفی شنیدم، نگاه کردم مردی را درآنجا دیدم که قبلا ندیده بودم ، آنها مدتی طولانی با هم سخن گفتند آنگاه آن مرد از شکاف دیوار همان اطاق خلوت بیرون رفت و همانند برق زود گذر ناپدید شد .

بعد از این پیش دائیم برگشتم و به او گفتم : آن مرد کی بود ؟ گفت : او

۱ ـ تاریخ ابن‌عساکر جلد ۲ صفحهٔ ۲۳۶

را دیدی ؟ گفتم : آری .

گفت : او مردی است که خدا وسیلهٔ او آبهای اقیانوس را حفظ می‌کندو او یکی از چهار « خواص » است اما مدت سه روز است که از این سمت بر کنار شده، ولی ازطرد شدنش خبر ندارد !

به او گفتم : آقای من چرا خداوند او را طـرد کرده است ؟ گفت : او در جزیره‌ای در اقیانوس اقامت داشت و مدت سه شبانه روز در آنجا باران بارید تا جائی که در دره‌ها سیل جاری شد .

در او این فکر پدید آمدکه : اگر این باران‌در آبادی‌ها می‌بارید چقـدر بهتر بود ، بعد از این پشیمان شد و استغفار کرد اما بخاطر همان اعتراض رانده شد .

گفتم: آیا جریان را به اواطلاع دادی ؟ گفت‌خیر، زیرا از او حیامی‌کردم، گفتم : اگر اجازه بدهی به او اعلام می کنم ، گفت : حاضری ؟ گفتم : آری ، گفت سرت را پائین آر و چشمت را ببند، اطاعت کردم ، آنگاه صدائی شنیدم که می گفت : ای علی سرت را بالا کن ، سرم را بالا کردم دیدم در جزیرهٔ «بحر محیط» هستم و درکارم متحیر بودم و شروع‌کردم به قدم زدن در آن ، ناگهان به همان مرد برخوردم و به اوسلام‌کردم و جریان را به او گفتم ، او گفت : ترا بخدا قسم می‌دهم : آنچه‌که می گویم عمل کنی ،گفتم : بچشم ،گفت : خرقه‌ام را به گردنم بیافکن و مرا بروی زمین بکش، و به من بگو : این جزای کسی است که بخدا اعتراض کرده باشد .

من هم طبق درخواستش عمل کردم ، ناگهان هاتفی می‌گفت : ای علی‌ولش کن ملائکهٔ آسمان به ناله و گریه افتادند ، خدا از او راضی شده است .

ساعتی در حال بیهوشی بودم ، آنگاه به هوش آمدم خود را پیش دائیم در حیاط اطاق خلوت دیدم ، بخدا قسم نمی دانم چگونه رفتم و چگونه آمدم ؟ (مرآت‌الجنان جلد ۳ صفحهٔ ۴۱۱)

۶ ـ شیخ صالح «غانم‌ابن یعلی‌تکریتی» حکایت می‌کند کـه : یك بار از یمن از دریای شور سفر کردم ، هنگامی که به وسط دریای هند رسیدیم و در اثر باد شدید دریا طوفانی شد و امواج ازهرسو به ما حمله می کرد ، درنتیجه کشتی ما شکست ، روی تخته پاره‌ای نشسته و به جزیره‌ای رسیدم و در آن بـه گردش پرداختم ، کسی را در آنجا ندیدم ، در صورتی که منطقهٔ آبادی بود ، در آنجا مسجدی دیدم و وارد آن شدم ، در آنجا چهار نفر را مشاهده کردم بر آنها سلام گفتم جواب سلامم را دادند ، از ماجرایم پرسیدند ، جریان را گفتم و بقیهٔ روز را پیش‌آنها ماندم ، دیدم روح عبادت خوبی دارند ، هنگامی که وقت نماز عشاء فرارسید ، دیدم شیخ حیوة حرانی وارد مسجد شد. همه به عنوان احترام‌برخاستند و به او سلام گفتند . اوجلو ایستاد و با آنها نمازعشاء را به جماعت خواندآنگاه تا به‌صبح‌مشغول نمازخواندن شدند، پس‌شنیدم که شیخ‌حیوةاین‌طوربا خدامناجات می کرد : خدایم در غیر تو محل طمعی برایم نمی‌یابم (تا آخر دعا) آنگاه گریهٔ شدیدی کرد و دیدم : نور زیادی آنها را احاطـه کرده و آن مکان را همـانند روشنائی شب چهارده روشن نموده است .

سپس شیخ حیوة از مسجد بیرون رفت چنین زمزمه می کرد : «سیر محب به سوی محبوب با شتاب و عجله است ، در این سیر دل در تاب و تب است،تحمل رنج پیمودن بیابان بی‌آب وعلف با پا برای رسیدن به خدمتت می کنم گرچه در این‌راه کوه‌ها ودشتها از وصول به مقصد ممانعت کنند».

آنان به من گفتند : دنبال او راه بیافت من هم به دنبالش راه افتادم ، گویـا زمین از خشکی و دریا ، کوه و دشت زیر پایمان می‌پیچید ، هر قدمی کـــه بر می‌داشت می گفت : «ای خدای حیوة برای او باش».

ناگاه دیدیم که در «حران» هستیم و حال آنکه از زمان حرکت مـــا چیزی نگذشته بود ، و در آنجا به اتفاق مردم با او نماز جماعت خواندیم[1].

۱ـ مرآت‌الجنان جلد ۳ صفحهٔ ۴۱۱.

۷ ـ محمد ابن علی حباك ، خادم شيخ جلال الدين سيوطی متوفی در سنهٔ ۹۱۱ هـ نقل می کند که : روزی شيخ هنگام « قيلوله » در حالی که نزديك زاويهٔ شيخ عبدالله جيوشی واقع در « قرافهٔ مصر» بود ، به او گفت : آيا می‌خواهی نماز عصر را درمكه بخوانی به شرط آنکه تا زمانی که زنده‌ام اين جريان را به کسی نگوئی ؟ گفتم آری ، دستم را گرفت و گفت : چشمت را ببند ، چشمم را بستم، در حدود ۲۷ گام با من برداشت و گفت چشمت را باز کن ، ناگهان خود را در باب « المعلاة » يافتيم ، ام‌المؤمنين خديجه ، فضل‌ابن عباس ، سفيان ابن‌عيينة وديگران را زيارت کرديم ، آنگاه داخل حرم شديم، طواف کرديم و از آب زمزم‌نوشيديم و پشت مقام ابراهيم آنقدر توقف کرديم تا نماز عصر را خوانديم و دوباره طواف کرديم و از آب زمزم نوشيديم .

آنگاه به من گفت : طی‌الارض ما عجيب نيست ، شگفت از اين است كـه هيچ كدام از اهل مصر که در اينجا مجاورند ما را نمی‌شناسند !!

سپس به من گفت : اگر می‌خواهی با من مراجعت کن و اگر می‌خواهی همين جا بمان تا حاجيان بيايند ؟ گفتم : با شما می‌آيم و آمديم « باب معلاة » و گفت چشمت را ببند و بستم وهفت قدم با هم برداشتيم، گفت : چشمت را باز کن ناگهان خود را نزديك « جيوشی » ديديم و به آقايم عمر ابن الفارض وارد شديم .[1]

۸ ـ « سخاوی » در طبقاتش آورده است که : شيخ معالی از شيخ سلطان‌ابن محمود بعلبکی متوفی درسنهٔ ۶۶۱ هـ پرسيد : آقای من چند بار در يکشب بمكه رفتی ؟! گفت : سيزده بار .

گفتم شيخ عبدالله يونينی می گويد : اگر بخواهد نماز را جز در مكه نخواند، می‌تواند ؟[2]

---

۱ ــ شذرات‌الذهب جلد ۸ صفحهٔ ۵۰ .

۲ ــ شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحهٔ ۲۱۱ .

۹ ـ حافظ ابن جوزی در « صفة الصفوة » ج ۴ ص ۲۲۸ از سهل‌ابن عبدالله نقل می کند که : او گفته است : مردی را دیدم که به او مالك ابن القاسم جبلی می گفتند و در دستش آثار زعفران بود .

به او گفتم: تازه زعفران خورده‌ای ؟ گفت : استغفرالله مدت یك هفته است که چیزی نخورده‌ام ، لیکن به مادرم غذا داده‌ام و برای اینکه نماز صبح را در این‌جا بخوانم با سرعت آمدم و فرصت شستن دستم را نداشتم . در حالی که فاصلهٔ آنجا با محلش ۷۰۰ فرسخ بوده است! آنگاه گفت : آیا به این امر ایمان داری ؟ گفتم: آری. گفت : سپاس خدائی را که به من مؤمن با یقینی را نشان داد .

۱۰ ـ باز « ابن جوزی » در صفةالصفوة جلد ۴ صفحهٔ ۲۹۳ از موسی‌ابن هارون نقل می کند که : یکبار حسن‌ابن خلیل را در عرفات دیدم و با او صحبت کردم ، و بار دیگر در حال طواف دور خانهٔ خدا! . و به او گفتم از خدا بخواه که حجم را قبول کند ، او گریه کرد و برایم دعا نمود .

پس از آن به مصر برگشتم ، کسانی که بدیدنم می‌آمدند ، گفتم که: حسن با ما در مکه بود . آنها می گفتند که : او امسال حج نکرده است . گفتم : به من رسیده است که او هرشب به مکه می‌رود ، کسی تصدیقم نکرد . پس از چندی او را دیدم دربارهٔ افشای این راز ، سرزنشم کرد و گفت : بدین‌وسیله مشهورم کردی که دوست نداشتم از من در این باره سخن بگوئی ، بعد از این ترا به حقی کـه بر شما دارم سوگند می‌دهم که چنین نکنی.

نتیجهٔ این بحث

درتوانائی جستجوگراست که از امثال این نوع قصه‌ها که در میان کتاب‌ها پراکنده است ، کتابی جامع تألیف نماید و ما به خاطر رعایت اختصار بـه نمونه‌های یاد شده اکتفا کردیم . و از همین‌ها که برشمردیم می‌توان این نتیجـه را گرفت که ولی خدا یعنی کسی که خداوند به او نعمت «طی‌الارض» عنایت کرده می‌تواند : هر کسی را که بخواهد با خودش به نقطه‌ای که دلش می‌خواهد بـــا

طی‌الارض ببرد و در زیر پای او نیز همانند ولی خدا زمین بچرخد.

این نمونه‌هائی که نقل کردیم چون مربوط به خاندان پیامبر اکرم و امیر مؤمنان نیست از ناحیهٔ برادران اهل سنت ما مورد مناقشه و انکار قرار نگرفته است وگرنه همانطور که در بارهٔ طی‌الارض علی علیه‌السلام از مدینه به مدائن برای غسل دادن و دفن کردن سلمان دیدیم مورد حمله و جدال و انکار قرار می‌گرفت.



شگفت از این تعصب بی‌جا !!

این انکاری که نویسندگان متعصب اهل سنت، در بارهٔ بسیاری از فضائل مولایمان امیرالمؤمنین وخاندان بزرگوارش از خود ابراز می‌دارند، چیزتازه‌ای نیست، زیرا در آنها خوی انکارآمیختهٔ با تعصبی وجود دارد که ایجاب میکند یکایك آن فضائل راگاهی با تمسخر و طعنه، وگاهی دیگر با ساختگی بودن آنها و زمانی با نادرست شمردن اسناد آنها وموقعی دیگر با استبعاد محض ووقتی هم با مناقشه در دلالت آنها انکار نمایند !!

روی همین جهت است که: هر روز صدای جاهلانهٔ آمیختهٔ با تعصب وکینه و خشم آنان به‌گوش می‌رسد. آنان می‌پندارند که‌کار خوبی می کنند درصورتی که آنان امثال این گونه فضائل را برای غیراین مردان پاك جائز می‌شمرندبدون آنکه در آن، تردیدی به خود راه دهند و یا دیگ دشمنی آنان به جوش آید و یا دست جرح و تعدیل به سوی آن دراز کنند و یا آن را به غلووبدعت نسبت دهند !!

و اینك گوشه‌ای از آن مسائل را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ - حدیث برگرداندن خورشید

برای امیرالمؤمنین علیه السلام

در جزء سوم همین کتاب صفحهٔ ۱۲۶ - ۱۴۱ مقداری از سندهای حدیث «برگرداندن خورشید» برای مولایمان علی علیه السلام با دعای پیامبر اکرم و شواهد صحت آن و گفتار دانشمندان اسلامی دراین باره که چهل گفته بوده آمده است.

تو در آنجادلائل روشن صحت حدیث را واینکه دروغی در آن رخ نداده و امکان آن هم نمی رود به خوبی می یابی و سبکی، یافعی، ابن حجر، صاحب شذرات و دیگران نیزنظیر این کرامت را برای اسماعیل ابن محمد حضرمی متوفی در سنهٔ ۶۷۶ هـ نقل کرده‌اند بدون آنکه نسبت به آن انکاری ابراز دارند.

سبکی در «طبقات الشافعین» جلد ۵ صفحهٔ ۵۱ گفته‌است: «ازجمله کرامات حضرمی که بسیاری آن را نقل کرده‌اند این است که: اوروزی در سفربه خادمش گفت: به خورشید بگو: در جایش بماند تا مابه منزل برسیم. در صورتی که او در جائی دور از منزلش قرار داشت و غروب نزدیك بود.

خادم به خورشید گفت: فقیه اسماعیل دستور می‌دهد که: در جایت توقف کنی، او هم توقف کرد تا آنها به منزل رسیدند. وقتی که به منزل رسیدند به خادم گفت: چرا این زندانی را رها نمی کنی؟ خادم به خورشید دستور داد غروب

---

۱ - منظور جلد سوم عربی این کتاب است که جلد پنجم فارسی می‌شود.

کند و او هم غروب کرد و فوراً شب فرا رسید و هوا تاریك شد.»

یافعی در کتاب «مرآت‌الجنان» جلد ۴ صفحهٔ ۱۷۸ می گوید: از کرامات اسماعیل حضرمی این‌بوده که خورشید برایش توقف نمود تا به منزلش رسید. او در اواخر روز به خورشید دستور توقف داد او هم اطاعت نمود. و این کرامت هم اکنون در میان مردم یمن در بارهٔ حضرمی شایع است.

و از جملهٔ کرامات او این است که از درخت «سدرة المنتهی» درخواست کرد که از میوه‌اش به او و یارانش بخوراند و او هم اطاعت نمود.

و من (یافعی) دراشعارم به این کرامت (توقف خورشید) اشاره کرده‌ام آنجا که گفته‌ام: او حضرمی است فرزند مولا «محمد» پیشوای هدایت و فرزند امام با عظمت.

و از مقامش این است که اشاره به خورشید کرد که توقف‌کند او هم توقف نمود تا به منزلش رسید.

و نیز از قصائد یافعی در بارهٔ حضرمی است که می گوید: او حضرمی مشهور است: هنگامی که به خورشید گفت: توقف کن تا به منزلم برسم، خورشید هم اطاعتش کرد.

ابن عماد در «شذرات الذهب» جلد ۵ صفحهٔ ۳۶۲ می گوید: برای شیخ اسماعیل حضرمی کراماتی است که طبق گفتهٔ «مطری» آن کرامات به حد تواتر نقل شده است، تا اینکه می گوید: ازجملهٔ آن کرامات این است که تصمیم رفتن به شهر «زبید» را داشت، در بین راه که هنوز فاصلهٔ زیادی تا آنجا باقی مانده بود، دید خورشید دارد غروب می کند و ترسید که پیش از رسیدن به آن جادر شهر بسته شود از این رو به خورشید دستور توقف داد تا وارد زبید شد.

و یافعی به همین کرامت اشاره می کندآنجا که می گوید: «او حضرمی است فرزند مولا محمد تا آخر دو بیت یاد شده»

ابن حجر در «الفتاوی الحديثة» صفحهٔ ۲۳۲ می‌نویسد: از جملهٔ کرامات

حضرمی این است که: می‌خواست وارد شهر زبید شود، دید خورشید نزدیك است که غروب کند به او گفت: غروب نکن تا وارد شهر شویم او هم ساعتها توقف کرد، هنگامی که وارد شهر شد به او دستور غروب کردن داد، ناگهان خورشید غروب کرد و جهان در تاریکی فرو رفت و ستارگان کاملا آشکار شدند.

علامهٔ سماوی در «العجب اللزومی» گفته است:

و اعجبا من فرقة قدغلت	من دغل فی جوفها مضرم
تنکر رد الشمس للمرتضی	بامر طاها العیلم الخضرم
و تدعی ان ردها خادم	لامر اسماعیل الحضرم

«شگفتا از طائفه‌ای که از روی دغل و کینه در اندرونشان آتش مشتعل زبانه می‌کشد.

منکر «رد شمس» برای مرتضی علی آنهم به‌دستور پیامبر اکرم هستند، در صورتی که آن را برای خادمی به امر اسماعیل حضرمی جائزمی‌شمارند!»

انسان جستجوگر از این‌داستان می‌تواند چنین نتیجه بگیرد که: اسماعیل حضرمی پیش خدا از پیامبر اکرم و وصیش امیرالمؤمنین برتر و بالاتر است، زیرا برگرداندن خورشید برای علی امری بوده که یا با دعای علی و یا با دعای پیامبر بزرگوار اسلام واقع شده، اما در مورد اسماعیل حضرمی او به خادمش دستور داد که به خورشید فرمان دهد تا بماند آنهم توقف کرد. آنگاه دستورداد خورشید را ازاسارت آزاد نماید، یا خود او دستور توقف خورشید را صادر کرد آنهم توقف نمود!!

و این یکنوع امتیاز و برتری و نزدیکی به خدا است اگر خواب‌ها واحلام واقعیت داشته باشند، لیکن عقلاء و راویان این داستان بخوبی می‌دانند که: این افسانه چه‌زمانی ساخته شده و کجا بافته شده و برای چه‌منظوری تنظیم شده‌است؟!

یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم و یأبی‌الله الا ان یتم نوره:

«می‌خواهند نورخدا را با دهانهایشان خاموش کنند، لیکن خدا نمیخواهد مگر اینکه نورش را تمام‌نماید[1]».

---

۱ ـ سورهٔ توبه آیهٔ ۳۲.

۲- نماز هزار رکعت

بسیاری نقل کرده‌اند که: هر کدام از مولایمان امیرالمؤمنین وامام حسین و فرزند برومندش زین‌العابدین علیهم السلام در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواندند[۱] و این موضوع همواره مورد اعتقاد عمومی و باور همهٔ علماء بوده است تا اینکه جناب «ابن‌تیمیة» قدم به عرصهٔ دانش گذاشت.

او گاهی این عمل نیك را مکروه پنداشته و گفته است: نماز هزار رکعت ارزشی ندارد و کسی که آن را با ارزش بداند نادان است، زیرا رسول خدا در شب بیش از سیزده رکعت و در روز رکعات معینی نماز نمی‌خوانده چنین نبوده که او تمام شب را نماز بخواند و یا تمام روزها را روزه بگیرد.

آنگاه اضافه می کند: مداومت برشب زنده‌داری درتمام شب نه تنهامستحب نیست بلکه مکروه است و این امر همانند دائماً روزه نگهداشتن از سنت آن حضرت نیست.

وگاهی هم گمان کرده که این‌کار از توانائی آدمی خارج است وگفته‌است: اگر چنین‌کاری ممکن باشد علی رضی‌الله عنه داناتر به سنت پیامبر و شایسته تر

۱ - عقدالفرید جلد ۲ صفحهٔ ۳۰۹ - تاریخ ابن‌خلکان جلد ۱ صفحهٔ ۳۵۰ - صفة الصفوة تألیف ابن‌جوزی جلد۲صفحهٔ ۵۶ - طبقات‌ذهبی جلد۱ صفحهٔ ۷۱ نقل‌از امام مالك-تهذیب التهذیب ابن‌حجر جلد ۷ صفحهٔ ۳۰۶ نقل‌از مالك - طبقات شعرانی جلد ۱ صفحهٔ ۳۷ - روض‌الریاحین یافعی صفحهٔ ۵۵ - مشارق الانوار حمزاوی صفحهٔ ۹۲ - اسعاف الراغبین تألیف ابن‌الصبان درحاشیهٔ المشارق صفحهٔ ۱۹۶ و مدارك دیگر.

به پیروی از راهنمائی هایش و دوری از چنین مخالفتی با آن حضرت است در صورتی که در بیست و چهار ساعت هزار رکعت نماز خواندن و به دیگر وظائف نیز پرداختن غیر مقدور خواهد بود، زیرا آدمی نیازمند به خوراك و خواب و... نیز هست!

و زمانی دیگر فکر می کند که: طبعاً چنین عملی با سرعت وعجله صورت می گیرد و چنین کاری عاری از خضوع و خشوع و همانند دانه برداشتن کلاغ از زمین خواهد بود و چنین عملی فائدهٔ زیادی نخواهد داشت!!

جناب ابن تیمیة آنگاه گفتارش را چنین پایان می‌دهد: شب زنده داری با تهجد و قرائت همهٔ قرآن در یك رکعت نماز در بارهٔ عثمان رضی الله عنه ثابت است، پس شب زنده داری وتلاوت قرآنش از دیگران آشکارتر است.

پاسخ پندارهای ابن تیمیة

اما گمان کراهت این عمل و مخالفتش با سنت پیامبر و خارج شدنش بدین جهت از فضیلت، مطلبی است که از نادانی همه جانبهٔ او از شئون عبادات و فقه السنة و وارونه جلوه دادن حقائق از روی جهالت ویا عمد حکایت می کند زیرا سیزده رکعت نماز پیامبر اکرم در شب و رکعاتی در روز چنانکه در اخبار بیان شده همان نمازهای شب، شفع، وتر، نافلهٔ صبح و نوافل نماز های روزانه است و با مطلق نمازها که استحباب ذاتی دارند ودر احادیث زیاد ازپیغمبر اکرم به آن ترغیب شده که ذیلا به برخی ازآنها اشاره می‌شود، ارتباطی ندارد:

الصلاة خیر موضوع استکثر اواستقل: «نماز بهترین چیز است زیاد خوانده شود یا کم[۲]».

---

۱ ـ به کتاب «منهاج السنة» جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۹ مراجعه شود.

۲ ـ حافظ ابونعیم در «الحلیة» جلد ۱ صفحهٔ ۱۶۶ با شش طریق این روایت را نقل کرده است.

«نماز بهترین چیز است، پس هر کس توانائی زیاد خواندنش را دارد کوتاهی نکند[1]».

«نماز بهترین چیز است هر کس می‌خواهد زیاد و هر کس می خواهد کم بخواند[2]».

«ای انس در شبانه روز نماززیاد بخوان که ترا حفظ خواهد کرد[3]».

«ای انس اگر توانستی همواره نماز بخوانی بخوان که فرشتگان تا زمانی که نماز می‌خوانی برتو درود می‌فرستند[4]».

«کسیکه در شب نمازش زیاد باشد (یا زیاد نماز کند) درروز چهره‌اش نیکو می گردد[5]».

نصرابن علی جهضمی می گوید: حافظ یزید ابن زریع را در خواب دیدم و به او گفتم: خدا با تو چه کرد؟ گفت: وارد بهشت شدم گفتم: با چی؟ گفت: با نماز زیاد[6].

بطریق صحیح از بخاری و مسلم روایت شده که: پیامبر اکرم آنقدر شب را به عبادت روی پا ایستاد که از پایش خون جاری شد.

و در روایت دیگری از آن دو و ترمذی آمده: آنقدر پیامبر روی پا به عنوان عبادت ایستاد یا نماز خواند تا پاها و یا ساق‌هایش ورم کرد.

۱ـ طبرانی در «الاوسط» چنانکه در «الترغیب والترهیب» جلد ۱ صفحه ۱۰۹ و در «کشف الخفاء» جلد ۲ صفحه ۳۰ آمده این روایت را نقل کرده است.

۲ـ مستدرک حاکم جلد ۲ صفحه ۵۹۷ ـ مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۶۰ ـ کشف الخفاء عجلونی جلد ۲ صفحه ۳۰ اوگفته است: طبرانی و احمد و ابن‌حبان و حاکم آن را روایت کرده‌اند و از طریق ابوذر آن را صحیح دانسته است.

۳ـ تاریخ ابن‌عساکر جلد ۳ صفحه ۱۴۲.

۴ـ تاریخ ابن‌عساکر جلد ۳ صفحه ۱۴۲.

۵ـ سنن ابن ماجه جلد ۱ صفحه ۴۰۰ ـ تاریخ الخطیب جلد ۱ صفحه ۳۴۱ و جلد ۷ صفحه ۳۹۰.

۶ـ شذرات الذهب جلد ۱ صفحه ۲۹۸.

و در روایت دیگر از عایشه آمده: تا جائی که از قدم‌هایش خون‌جاری‌شد.

ودر روایت دیگر از ابی‌هریره‌آمده : تا قدم‌هایش تـرکید و از آن خون جاری شد .

ودر «المواهب‌اللدنیة»آمده : پیامبراکرم در زمان پیری بعضی از وردهای نمازش را نشسته می‌خواند بعدازآنکه آنقدر سرپا عبادت کرده بود که قدم‌هایش ترکیده وخون ازآن جاری شده‌بود .

و روش جاری میان مسلمین در انجام عباداتی ازقبیل : نماز ، روزه ، حج ، قرائت قرآن ودیگراعمالی که موجب تقرب به‌خدا می‌شود این بوده که هرکدام طبق توانائیشان ازآن انجام می‌دادند و هیچگاه اکتفاء به‌آن عبادات معدوده‌ای که برای رسول‌خدا شمرده شده نمی‌کردند البته مردم درتوانائی مختلفند چنانکه خداوند در قرآنش می‌فرماید : **«به‌مقدار توانائیتان از خدا بپرهیزید ـ خداوند کسی را جزبه‌مقدار توانائیش تکلیف نمی‌کند»** ازاین روست که می‌بینی :

این‌یکی هرروز صد رکعت نماز می‌خواند[1] ودیگری دویست رکعت مانند :

ابویوسف قاضی وفقیه‌کوفی متوفی درسال ۱۸۲ه[2].

وقاضی ابی‌عبدالله محمدابن‌سماعهٔ بغدادی متوفی درسال ۲۳۳ ه[3].

وبشرابن ولید کندی متوفی درسال ۲۳۸[4].

وبعضی‌دیگرهر کدام سیصدر کعت مانند : پیشوای حنبلیها«احمدابن‌حنبل»

۱ـ مراجعه شود به‌کتاب مناقب ابی‌حنیفة درحاشیهٔ «الجواهرالمضیه» جلد ۲ صفحهٔ ۵۲۳ـ دول الاسلام جلد ۱ صفحهٔ ۹۲ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۶ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۰ صفحهٔ ۲۱۴ ـ مرآت‌الجنان جلد ۱۴ صفحهٔ ۷۷ .

۲ـ طبقات‌الحفاظ جلد ۱ صفحهٔ ۲۷۰ ـ شذرات‌الذهب ج ۱ صفحهٔ ۲۹۸ .

۳ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحهٔ ۳۴۳ ـ الجواهرالمضیه جلد ۲ صفحهٔ ۵۸ ـ شذرات‌الذهب جلد ۲ صفحهٔ ۷۸ .

۴ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحهٔ ۸۲ ـ میزان‌لاعتدال صفحهٔ ۱۵۲ .

متوفی درسال ۲۴۱[1].

وابوالقاسم جنید قواریری متوفی درسال ۲۹۸[2].

وحافظ عبدالغنی مقدسی متوفی در سال ۶۰۰[3].

وبرخی دیگرهر کدام چهارصد رکعت، امثال: بشرابن‌مفضل وقاشی‌متوفی درسال ۱۸۷[4].

وپیشوای حنفیها ابوحنیفة نعمان متوفی درسال ۱۵۰.

و ابوقلابة عبدالملك ابن محمد متوفی درسال ۲۷۶[6].

و ضیغم ابن مالك ابومالك[7].

وام طلق نیز چهارصد رکعت نماز و ازقرآن هرچه‌می‌خواست می‌خواند[8].

و احمدابن مهلهل‌حنبلی متوفی در سال ۵۵۴[9] نیز چنین بوده است.

و جمعی دیگرپانصدر کعت نماز می‌خواندند، مانند:

بشرابن‌منصور بصری متوفی در سال ۱۸۰[10]

۱ـ البدایة والنهایة جلد ۱۳ صفحهٔ ۳۹ ـ تاریخ الشام‌جلد۲ صفحهٔ ۳۶ ـ طبقات الاخیار جلد ۱ صفحهٔ ۴۷.

۲ـ المنتظم‌جلد۶صفحهٔ۱۰۶ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحهٔ۱۱۴ و درصفةالصفوة جلد۲ صفحهٔ ۲۳۶ چهارصد رکعت نقل شده‌است.

۳ـ البدایة والنهایة جلد ۱۳ صفحهٔ ۳۹.

۴ـ طبقات‌الحفاظ جلد۱ صفحهٔ ۲۸۵ـ شذرات‌الذهب جلد۱ صفحهٔ ۳۱۰ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۱ صفحهٔ ۴۵۹.

۵ـ مناقب احمد تألیف خوارزمی جلد۱ صفحهٔ ۲۴۷ـ مناقب کردری جلد ۱ صفحهٔ ۲۲۶.

۶ـ المنتظم جلد ۵ صفحهٔ ۱۰۳ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۵۷ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۶ صفحهٔ ۴۲۰.

۷ـ صفةالصفوة جلد ۳ صفحهٔ ۲۷۰.

۸ـ صفةالصفوة جلد ۴ صفحه ۲۴.

۹ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحه ۱۷۰.

۱۰ـ تهذیب‌التهذیب جلد۱ صفحه ۴۶۰ ـ شذرات‌الذهب جلد ۱ صفحه ۲۹۳.

و سمنون ابن حمزه متوفی در سال ۲۹۸[1]

و گروهی دیگر ششصد رکعت نماز می‌خواندند، مانند:

حارث ابن یزید حضرمی متوفی در سال ۱۳۰[2]

وحسین ابن فضل کوفی متوفی در سال ۲۸۲[3]

وعلی ابن علی ابن النجاد ابی اسمعیل بصری[4]

وام الصهبا ، معاذة عدویة[5]

وبعضی دیگر هفتصد رکعت نماز می‌خواندند ، مانند :

اسود ابن یزید «زید» نخعی متوفی در سال ۷۵[6]

وعبدالرحمن ابن اسود متوفی در سال ۹۸[7]

خود آنان در شرح حال بسیاری از رجال اهل سنت نقل کرده‌اند که آنان در شبانه‌روز و یا تنها در روز هزار رکعت نماز می‌خوانده‌اند و این را از فضائل آنان بشمار آورده‌اند و از آن جمله است :

۱ـ مرة ابن شراحیل همدانی متوفی در سال ۷۶ هـ ، چنانکه گفته شده درهر شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است.[8]

۲ـ عبدالرحمان ابن ابان ابن عثمان ابن عفان در هر روز هزار رکعت نماز

۱ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه ۲۳۶ ـ المنتظم جلد ۶ صفحه ۱۰۸

۲ـ خلاصة التهذیب صفحه ۵۹ ـ تهذیب التهذیب جلد۲ صفحه ۱۶۳ .

۳ـ مرآة الجنان جلد ۲ صفحه ۱۹۵ ـ شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۱۷۸ ـ لسان المیزان جلد ۲ صفحه ۳۰۸ .

۴ـ خلاصة التهذیب صفحه ۲۳۴ .

۵ـ صفة الصفوة جلد ۴ صفحه ۱۴ .

۶ـ طرح التثریب جلد ۱ صفحه ۳۴ ـ شذرات الذهب جلد ۱ صفحه ۸۲ و در دول الاسلام جلد ۱ صفحه ۳۹ ، ششصد رکعت آمده است .

۷ـ طبقات الحفاظ جلد ۱ صفحه ۴۸ .

۸ـ حلیة الاولیاء جلد ۴ صفحه ۱۶۲ ـ البدایة والنهایة جلد ۸ صفحه ۷۰ ـ صفة الصفوة جلد ۳ صفحه ۱۷ .

می‌خوانده است[۱].

۳ـ ترمذی دربارهٔ عمیرابن هانی ابوالولیدالدمشقی تابعی می‌نویسد که اودر هرروزهزار رکعت‌نمازوصدهزار تسبیح‌می گفته است.ومحمدعبدالحی انصاری‌حنفی در «اقامةالحجة» صفحه ۷ نیز چنین آورده است، ولی در «تهذیب‌التهذیب» جلد۸ صفحه ۱۵۰ آمده است‌که او هرروز هزارسجده می کرده وصدهزار تسبیح می گفته است.

۴ـ علی‌ابن عبدالله عباسی متوفی درسال ۱۱۷ هـ در هرروز ویا در شبانه‌روز هزار رکعت نمازمی‌خوانده است[۲].

۵ـ میمون ابن مهران الرقی متوفی ۱۱۷ هـ که از علماء «الجزیره» بوده است در مدت هفده روز هفده هزار رکعت‌نماز خوانده است[۳].

۶ـ بلال‌ابن اسعد اشعری متوفی ۱۲۰ هـ در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است[۴].

۷ـ عامرابن عبدالله اسدی مدنی بر خود فرض کرده بود که در هر روز هزار رکعت نماز بخواند[۵].

۸ـ مصعب‌ابن ثابت ابن عبدالله‌ابن زبیر متوفی‌درسنهٔ ۱۵۷ در هرشبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانده‌است[۶].

۱ـ انساب‌البلاذری جلد ۵ صفحه ۱۲۰ ـ رسائل‌الجاحظ صفحه ۹۸

۲ـ کامل‌مبرد جلد۲ صفحه ۱۵۷ ـ البدایة والنهایة صفحه ۲۰۶ ـ تهذیب‌التهذیب جلد۷ صفحه ۳۵۸ ـ شذرات‌الذهب جلد۱ صفحه ۱۴۸ .

۳ـ طبقات الحفاظ صفحه ۹۳۱ .

۴ـ خلاصةالتهذیب صفحه ۴۵ ـ تاریخ الشام جلد ۳ صفحه ۳۱۵ ـ البدایة والنهایة جلد۹ صفحه ۳۴۸ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۱ صفحه ۵۰۳ .

۵ـ حلیةالاولیاء جلد ۲ صفحه ۸۹ ـ صفةالصفوة جلد ۳ صفحه ۱۲۸ ـ تاریخ‌الشام جلد۷ صفحه ۱۶۹ ـ طبقات الاخیار جلد ۱ صفحه ۲۴ .

۶ـ الترغیب والترهیب جلد ۴ صفحه۲۲۷ ـ صفةالصفوة جلد ۲ صفحه ۹۹ ـ ۱۱۱،میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۷۲ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۱۰ صفحه ۱۵۹

۹- ابوالسائب مخزومی درهرشبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانده است[۱].

۱۰- سلیمانان که قیسی گفته است: در هرشبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانده تاآنکه زمین گیرشده درآن وقت نشسته هزار رکعت نماز می‌خوانده است[۲].

۱۱- کهمس‌ابن حسن ابوعبدالله‌الدعاء در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خوانده‌است[۳].

۱۲- محمدابن‌حفیف‌الشیرازی ابوعبدالله‌متوفی در سال ۳۷۱ چه‌بسا ازصبح تا عصر هزار رکعت‌نماز می‌خوانده است[۴].

۱۳- ابوحنیفة پیشوای حنفی‌ها در هر شب سیصد رکعت نماز می‌خوانده است. و روزی از راهی می گذشت شنید که زنی به زن دیگری می گوید که: این مرد در هرشب پانصد رکعت نماز می‌خواند و اوبعد ازاین همان پانصدرکعت نماز را در هر شب می‌خواند. و روزی دیگر از میان جمعی از بچه‌ها می گذشت که برخی ازآنهابه‌برخی دیگر گفتند: این مرد در هرشب هزار رکعت نماز می‌خواند و شب را نمی‌خوابد.

ابوحنیفه می گوید از این ساعت تصمیم گرفتم شب‌ها هزار رکعت نماز بخوانم و اصلا نخوابم![۵]

۱۴- رابعة عدویة شبانه روزهزار رکعت نماز می‌خوانده است[۶].

و ما هم‌اکنون از یارانمان، کسانی را می‌شناسیم که گاهی درشب وگاهی در شبانه‌روز کمتر از هفت ساعت، هزار رکعت نمازهمه چیز تمام برخلاف پندار

۱- الاغانی جلد ۱ صفحة ۱۰۹.

۲- حلیةالاولیاء جلد ۶ صفحه ۱۹۵

۳- حلیةالاولیاء جلد ۶ صفحه ۲۱۱- صفةالصفوة جلد ۳ صفحه ۲۳۴

۴- مفتاح‌السعادة جلد ۲ صفحه ۱۷۷

۵- اقامةالحجةشیخ محمدعبدالحی حنفی صفحه ۹

۶- روض‌الاخبار المنتخب‌من‌ربیع‌الابرار جلد ۱ صفحه ۵

«ابن تیمیة که می‌پنداشته محال است» می‌خوانند .

بنابراین بجاآوردن هزار رکعت نماز در شبانه‌روز هیچ گاه تمام وقت آن را اشغال نمی کند و نیازمند به مصرف تمام وقت و یا نصف آن نیست و چنین کاری مخالف با سنت پیامبر نیز نمی‌باشد ، بلکه عین سنت است و عمل علماء و اولیاء نیز آن را تأیید کرده است . پس هر که می‌خواهد از نماز زیاد و یا کم بجا آورد .

علیهذا مداومت بر شب زنده داری در تمام شب اگر مستحب نباشد وچنانکه ابن‌تیمیه پنداشته مکروه و مخالف سنت ثابتهٔ پیامبر اکرم باشد ، چگونه در طی کتاب‌ها از فضائل بزرگان آنان به شمار آمده است ؟ و اینك اسامی و چگونگی اعمال بعضی از آنان ذیلا آورده می‌شود :

۱ـ سعیدابن مسیب تابعی متوفی در سال ۹۳ ه چهل سال با وضوئی که در ثلث اول شب می گرفته نماز صبح‌را می‌خوانده است[۱] .

۲ـ حسن‌بصری تابعی متوفی ۱۱۰ ه چهل سال با وضوئی که در ثلث اول‌شب می گرفته نماز صبح‌را می‌خوانده است[۲] .

۳ـ پیشوای حنفی‌ها نعمان چهل‌سال نمازصبح را با طهارت نماز عشاء خوانده است .

و ابن‌مبارك گفته است: چهل‌وپنج سال[۳] .

۴ـ ابوجعفر عبدالرحمن ابن اسود نخعی متوفی ۹۸ه نمازصبح‌را با وضوء عشاء خوانده‌است[۴] .

۵ـ فقیه ابوبکر نیشابوری رحال چهل سال نماز صبح را با طهارت عشاء

۱ـ صفةالصفوة جلد ۲ صفحه ۴۴ .

۲ـ روضةالناظرین صفحهٔ ۴

۳ـ مناقب ابی‌حنیفة تألیف خوارزمی جلد ۱ صفحه ۲۳۶ـ۲۴۰ ـ مناقب کردری جلد ۱ صفحه ۲۴۲

۴ـ صفةالصفوة جلد ۳ صفحه ۵۳

خوانده است.

او می گوید: چهل سال شب‌ها به شب زنده داری مشغول بوده و نخوابیده است و هرشب پنج «حبة»[۱] غذاقوتش را تشکیل می‌داده و نماز صبح را با طهارت عشا می‌خوانده است[۲].

۶- محمدابن عبدالرحمن ابوالحارث متوفی۱۵۹ه تمام شب را نماز می‌خوانده است[۳].

۷- هاشم (درصفة الصفوة هشم آمده) ابن بشیر ابو معاویة متوفی ۱۸۳ه بیست سال نماز صبح را با وضوء عشاء خوانده است[۴].

۸- ابوغیاث منصورابن معتمر سلمی متوفی۱۳۲ه تمام شب را با یك رکعت نماز بدون رکوع و سجده به صبح می‌آورده است[۵].

۹- ابوالحسن اشعری بیست سال نماز صبح را با وضوء عشاء می‌خوانده است[۶].

۱۰- ابوالحسین ابن بکار بصری متوفی۱۹۹ه نماز صبح را با وضوء ثلث اول شب می‌خوانده است[۷].

۱۱- حافظ سلیمان ابن طرخان تیمی چهل سال نماز صبح و عشاء را با یك وضوء خوانده است[۸].

۱- حبة مقداری است که با وزن دوشعیر و یك ششم عشر دینار برابر است (المنجد ذیل ماده حبب).

۲- تاریخ الشام جلد ۱۰ صفحه ۱۱۲ - طبقات الحفاظ جلد۳ صفحه ۳۸ - شذرات الذهب جلد ۲ صفحه ۳۰۲

۳- صفة الصفوة جلد ۲ صفحه ۹۸

۴- دول الاسلام جلد۱ صفحه ۹۱- صفة الصفوة جلد ۳ صفحه ۶ - البداية والنهاية صفحه۱۸۴

۵- صفة الصفوة جلد ۳ صفحه ۶۳

۶- طبقات الاخيار جلد ۲ صفحه ۱۷۲

۷- صفة الصفوة جلد ۴ صفحه ۲۴۰

۸- حلية الاولياء جلد ۳ صفحه ۲۹ - صفة الصفوة جلد۳ صفحه۲۱۸ - طبقات الحفاظ جلد۱ صفحه ۱۴۲

۱۲ـ ابو خالد یزید ابن هارون حافظ چهل وچند سال نماز صبح را باوضوء عشاء خوانده است[۱].

۱۳ ـ عبدالواحدابن زید چهل سال نماز صبح را با وضوء عشاء می‌خوانده است[۲].

پاسخ دیگر به ابن تیمیة

نکته دیگری که در پاسخ ابن تیمیة باید متذکر بود این است که «سنت» طبق عقیدهٔ برادران سنی ما تنها بافعل پیامبر اکرم ثابت نمی‌شود، بلکه با رفتار هرفردی از افراد مسلمین نیز ثابت خواهد شد.

روی این حساب، چه مانعی دارد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام کسی باشد که خواندن هزار رکعت نماز را در یك شبانه‌روز سنت قرار داده باشد؟

چنانکه باجی، سیوطی، سکتواری ودیگران تصریح کرده‌اند که :«نخستین کسی‌که نماز « تراویح»[۳] راسنت قرارداده عمربن خطاب بوده که در سال‌چهاردهم هجری چنین کاری‌را کرده‌است[۴] و او اول کسی است که مردم را بر انجام نماز تراویح گردآورده[۵] و بجا آوردن نوافل با جماعت در ماه رمضان نیز از بدعت‌های اوست[۶].

و نیز نخستین کسی که شارب‌الخمررا هشتاد تازیانه زده، عمربن خطاب بوده[۷] که نظیر این گونه بدعت‌ها که بعداً نیکوشمرده شده و مورد پیروی قرار

۱ـ طبقات‌الحفاظ جلد ۱ صفحه ۲۹۲ ـ صفةالصفوة جلد ۳ صفحه ۸

۲ ـصفةالصفوةجلد ۳ صفحه ۴۳ ـ طبقات الاخیار جلد ۱ صفحه ۴۰

۳ ـ تراویح نمازهای نافله‌ای است که در شبهای ماه رمضان مستحب است خوانده‌شود و آن هزار رکعت است.

۴ ـ محاضرات‌الاوائل صفحه ۱۲۹ چاپ ۱۳۱۱ وصفحه ۹۸ چاپ ۱۳۰۰

۵ ـ محاضرات الاوائل‌چاپ ۱۳۰۰ صفحه ۹۸ ـ شرح‌المواهب زرقانی جلد ۷ صفحه۱۴۹

۶ ـ طرح‌التثریب جلد۳ صفحهٔ۹۲

۷ ـ محاضرات الاوائل صفحهٔ ۱۱۱ چاپ ۱۳۰۰

گرفته است.»

و گفتهٔ حافظ ابونعیم اصفهانی و خازن و دیگران نیزشاهد دیگری برعدم انحصار سنت به فعل رسول خدا است ، آنان می گویند : نخستین کسی که نماز را برای مسلمانی که « صبراً »[1] کشته‌شده سنت قرار داده «خبیب‌بن‌عدی» انصاری بوده است[2].

گفتارمورخان‌در بارهٔ سنت‌معاویة در موضوع‌ارث‌ودیة دلیل دیگری برعدم انحصار نسبت به‌فعل رسول‌خدا طبق عقیدهٔ آنان است ،آنان می گویند : این کار معاویة خلاف سنت پیامبر اکرم وخلفاء چهارگانهٔ بعدازآن حضرت است که‌آنان چون راه پیامبراکرم را پیروی می کردند ، روش‌آنان به‌نام «سنت خلفاء» معروف ومورد پیروی قرار گرفته‌است[3].

ونیز عمل عمربن‌عبدالعزیز در مورد سنت قرار دادن رسم تبریك درعیدها دلیل دیگری برعدم انحصار سنت به‌فعل رسول‌خدا است[4].

مگر ازپیامبراسلام به‌طریق صحیح نیامده است : برشما باد عمل کردن به‌سنتم و سنت خلفاء راشدین هدایت یافته ؟![5]

واگر رسیده چراآن را اختصاص به‌سنتهای خلفای منهای علی می‌دهید و ازشمول‌آن نسبت به‌سنتهای امیرالمؤمنین علیه‌السلام منع می‌نمائید ؟!

وبرای رفع پندارهای ابن‌تیمیة وکسانی‌که قی کردهٔ اورا می‌خورند ، شیخ محمد عبدالحی حنفی رساله‌ای‌نوشته ونام‌آن‌را **«اقامة الحجة علی ان‌الاکثار فی‌التعبد لیس ببدعة»** گذارده‌است ودرآن نام عده‌ای ازصحابه وتابعان‌را که کوشش فراوان دربندگی خدا داشته وعمرشان را درآن راه نهاده‌اند ذکرمی کند .

---

۱ ــ کسی‌که محبوس شود تا مقتول گردد (المنجد ماده صبر)

۲ ــ حلیةالاولیاء جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۳ ــ تفسیر خازن جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۱

۳ــ البدایة والنهایة جلد ۹ صفحهٔ ۲۳۲ و جلد ۸ صفحهٔ ۱۳۹ .

۴ــ تاریخ ابن‌عساکر جلد ۲ صفحهٔ ۳۶۵ .

۵ــ مستدرك‌الحاکم جلد ۱ صفحهٔ ۹۶ .

این رساله، دارای فوائد زیادی است که نمی‌شود محتوای آن‌را ناچیز شمرد ودرسال ۱۳۱۱هـ درهند چاپ شده‌است.

او درصفحهٔ ۱۸ همان رساله می‌نویسد: «خلاصهٔ مطلب که پیروی از علماء بزرگوار مورد قبول من نیز می‌باشد این است که: «تمام شب را به‌عبادت مشغول بودن وخواندن تمام‌قرآن درشبانه‌روز یکبار یا چندبار وانجام هزار رکعت نماز، یا بیشتر وامثال این گونه عبادات نه بدعت است ونه درشرع ازآن نهی‌شده، بلکه عملی نیکو ومطلوب است».

واما اینکه‌گفته شده: چنین‌کاری مقدور نیست، منشأ آن کسالت روحی او ازانجام عبادت زیاد است وکسانی که درتمام عمرشان نشاط انجام چنین عباداتی‌را نداشته واز رفتار پسندیده وعادات خدائی پارسایان وبندگان خالص خدا بدور و بی‌بهره‌اند می‌پندارند که چنین کاری‌غیرمقدوراست، ولی کسانی که شیرینی‌اطاعت وبندگی‌خدارا چشیده‌اند این گونه اعمال را، جزء امور عادی می‌شمارند.

مشکل اوراد و ختم‌ها

انسان بررسی گر، درطی کتب وقاموس‌ها، اعمال زیاد طاقت‌فرسائی را که بیش‌ازهزار رکعت نماز وقت را اشغال می کند می‌یابد که به افراد معمولی نسبت داده شده و احدی از ابن تیمیة و دیگران، چنان اعمال را منکرنشده و راویان چنان روایاتی‌را مورد طعن وانکار قرار نداده‌اند و فلسفهٔ آن بسیار روشن است، زیرا انگیزه‌هائی که ایجاب می کرده فضائل ائمه علیهم‌السلام را انکار کنند درآن موارد وجود نداشته‌است.

واینك گوشه‌ای ازآن اعمال را ذیلا خاطرنشان می‌کنیم:

۱ـ عویمربن‌زید ابوالدرداء صحابی متوفی ۳۲ ه درهرروز صدهزار تسبیح می گفته است.[1]

۲ـ ابوهریرهٔ دوسی‌صحابی‌متوفی ۵۷ـ۵۸ـ۵۹ه درهرشبی پیش‌ازخواب ۱۲ هزار مرتبه تسبیح می گفته ودرهرروز ۱۲ هزاربار استغفار می کرده‌است.[2]

۳ـ خالدبن‌معدان متوفی ۱۰۳ـ۱۰۴ـ۱۰۸ ه در هرروز غیراز قرآنی که می‌خوانده چهل هزار تسبیح می گفته است.[3]

۴ـ عمیرابن‌هانی متوفی ۱۲۷ ه درهرروز صد هزار تسبیح می گفته‌است.[4]

۱ـ شذرات‌الذهب جلد ۱ صفحهٔ ۱۷۳.

۲ـ البدایة والنهایه جلد ۸ صفحهٔ ۱۱۰ـ۱۱۲ ـ شذرات‌الذهب جلد ۱ صفحهٔ ۱۷۳.

۳ـ حلیة‌الاولیاء جلد ۵ صفحهٔ ۲۱۰ ـ خلاصة‌التهذیب صفحهٔ ۸۸ ـ دول‌الاسلام صفحهٔ ۵۴.

۴ـ صفة‌الصفوة صفحهٔ۱۶۳ ـمیزان‌الاعتدال صفحهٔ۳۰۵ـ تهذیب‌التهذیب‌جلد۸ صفحهٔ۱۵۰ـ شذرات‌الذهب جلد ۱ صفحهٔ ۱۷۳.

۵ ـ ابوحنیفه ، پیشوای حنفی‌ها می‌رفت برای نماز جمعه و پیش از آن بیست رکعت نماز می‌خوانده و قرآن‌را در آن ختم می‌کرده‌است[1].

۶ـ یعقوب‌ابن‌یوسف ابوبکرمطوعی متوفی ۲۸۷ ﻫ درهرروز (در نسخهٔ‌دیگر آمده : درهرشب) سورهٔ توحیدرا سی‌ویك هزاربار یا چهل ویك‌هزاربارمی‌خوانده است[2](تردید ازجعفر راوی بوده‌است) .

۷ـ جنید قواریری متوفی ۲۹۸ ﻫ هرروز سیصد رکعت وبه‌قول ابن‌جوزی چهارصد رکعت نماز می‌خوانده و سیصد هزار تسبیح می گفته‌است[3].

۸ـ فقیه حرم امام محمد درهرروز شش‌هزار مرتبه قل‌هوالله‌احد می‌خوانده واین قسمتی از اوراد او بوده‌است[4].

۹ـ شیخ احمد زواوی متوفی ۹۲۲ ﻫ هرروز وشب بیست هزار مرتبه تسبیح می گفته وچهل‌هزار مرتبه صلوات برپیغمبر می‌فرستاده‌است[5].

۱۰ـ محمدبن‌سلیمان جزولی هرروز چهارده هزارمرتبه بسم‌الله می گفته[6].

۱۱ـ عبدالعزیز مقدسی می گوید : از روز بلوغم تا کنون حسابم را رسیدم دیدم لغزشهایم بیش‌از سی‌وشش تا نیست و برای هرلغزشی صد هزارمرتبه‌استغفرالله گفتم وهزار رکعت نماز خواندم که در هر رکعتی یك ختم قرآن نمودم[7].

و تو می‌دانی که هزار رکعت نماز شامل هشتاد و سه هزارکلمه است ، زیرا

۱ـ مناقب ابی‌حنیفة تألیف خوارزمی جلد ۱ صفحهٔ ۲۴۰ ـ مناقب کردری جلد ۱ صفحهٔ ۲۲۴ .

۲ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۲۸۹ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۸۴ ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۲۶ .

۳ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۱۰۶ ـ صفة‌الصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۲۳۵ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۱۱۴ ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحهٔ ۲۴۲ .

۴ـ طبقات‌الاخیار جلد ۲ صفحهٔ ۱۷۰ .

۵ـ شذرات‌الذهب جلد ۸ صفحهٔ ۱۰۷ .

۶ـ نیل‌الابتهاج صفحهٔ ۳۱۷ .

۷ـ صفة‌الصفوة جلد ۴ صفحهٔ ۲۱۹ .

رکعت اول نماز از تکبیرةالاحرام تا سجدتین مجموع کلماتش ۶۹ کلمه می‌شود و هرگاه همین رکعت هزار مرتبه خوانده شود می‌شود ۶۹ هزار کلمه واز رکعت دوم چون تکبیرةالاحرام ندارد ، هزار کلمه خارج می‌شود پس مجموع کلماتش می‌شود ۶۸ هزارکلمه وهنگامی که کلمات تشهد را طبق مسلك شیعه و سلام را که عبارت است از «السلام علیکم ورحمةالله وبرکاته» به‌آن بیافزائیم می‌شود ۱۵هزار کلمه دراین‌صورت مجموع کلماتش می‌شود ۸۳ هزارکلمه که ۵۰۵۷کلمه ازمجموع کلمات قرآن بیشتراست .

پس اعمال یاد شده را باهزار رکعت نماز مقایسه کن تا ببینی کـه چقدر برآن فزونی دارد ؟ اما دوستی نسبت به‌صاحب اوراد یادشده به‌او اجازه می‌دهد که آن‌را ممکن بداند ، ولی دشمنی باخاندان پیغمبر موجب می‌شود که آن را غیر-ممکن بشمارد !!

واماآنچه راکه ابن‌تیمیة در پایان گفتارش آورده از اینکه : عثمان تمام قرآن را دریك رکعت ازنمازش می‌خوانده ، مطلبی‌است که ازموضوع بحث خارج بوده ، نهایت‌آنکه ابن‌تیمیةآن را بخاطر این آورده که مقابله کند فضیلت امام‌را بافضیلتی ازعثمان ، غافل ازاینکه‌اشکالی‌راکه برنماز ائمه علیهم‌السلام وارد کرده بوده برعمل عثمان نیزواردخواهدبود ؛ زیرا **اولا** چنین عملی طبق پندارا‌و مخالف باسنت است ، چون ثابت نشده که رسول‌خدا تمام قرآن را در یك رکعت ازنماز خوانده باشد .

و ثانیا : چنین عملی از حد امکان خارج است ؛ زیراکلمات قرآن ۷۷۹۳۴ است وبنا به‌قول عطاء ابن‌یسار ۷۷۴۳۹ کلمه است[۱] و درهرصورت این یك رکعت نماز عثمان یا باید بین مغرب وعشاء واقع شده باشد ویا بعداز عشاء تا صبح و در هردوصورت خواندن تمام قرآن دریك رکعت‌نماز غیرممکن‌خواهدبود .

واز سوی دیگر ؛ بخاری ومسلم ، ازپیامبراکرم روایت کرده‌اند که‌آن‌حضرت

۱ـ تفسیر قرطبی جلد ۱ صفحهٔ ۵۷ ـ اتقان سیوطی جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۰ .

به‌عبدالله‌بن عمر فرموده‌است : «قرآن را درهفت روز بخوان نه بیشتر» و نیز به‌طریق صحیح از آن حضرت روایت شده : «کسی که قرآن را کمتر از سه روز بخواند از آن چیزی نمی‌فهمد» به‌علاوه عثمان از زمرهٔ کسانی بشمار آمده که در هرهفته یك ختم قرآن می کرده‌است[1].

مشکل ختم قرآن !

مسألهٔ‌ختم‌قرآن ، در کتاب‌های علماء‌اهل سنت به‌قدری پیچیده و گوناگون نقل شده که خود مشکلی شده وشعبه‌ای ازابهام وتاریکی‌را بوجودآورده است .

آنان در کتب خودآورده‌اند : بعضی ازمسلمین تمام قرآن را دریك رکعت نماز بین ظهر وعصر یا مغرب و عشاء و یا غیراینها می‌خوانده‌اند و از این طائفه بشمارآورده‌اند :

۱ـ عثمان بن عفان اموی که تمام قرآن را در یك رکعت نماز در شب می‌خوانده است[2].

۲ـ تمیم بن اوس داری صحابی ، تمام قرآن را در یك رکعت نماز می‌خوانده است[3].

۳ـ سعیدبن‌جبیر که ازتابعین بوده ودرسال ۹۵ هـ وفات یافته‌است[4].

۴ـ منصوربن‌زاذان متوفی‌درسال ۱۳۱هـ تمام قرآن را گاهی بین ظهروعصر وگاهی بین مغرب و عشاء می‌خوانده‌است . هشام می گوید : درکنار منصور نماز می‌خواندم شنیدم که میان نماز مغرب وعشاء دوبار قرآن را ختم کرد و بارسوم تا به‌سوره‌های «طس» رسیده بود که نماز عشاء شروع شد ، و در آن وقت مردم در ماه رمضان نماز عشاء را تا گذشتن ربع از شب تأخیر می‌انداختند ، و او بین ظهر وعصر نیز یك ختم قرآن می کرده‌است ، ودر تهذیب التهذیب آمده : در روز یك

۱ـ تذکار قرطبی صفحهٔ ۷۶ ـ احیاءالعلوم جلد۱ صفحهٔ۲۶۱ ـ خزینةالاسرار صفحهٔ ۷۷ .
۲ـ حلیةالاولیاء جلد ۱ صفحهٔ ۵۷ .
۳ـ صفةالصفوة جلد ۱ صفحهٔ ۳۱۰ .
۴ـ حلیةالاولیاء جلد ۴ صفحهٔ ۷۳ .

ختم قرآن می کرده است[1].

۵ـ ابوالحجاج مجاهد متوفی در سال ۱۳۲ هـ چنانکه در «الفتاوی‌الحدیثه» صفحهٔ ۴۴ از ابن‌ابی‌داود نقل شده‌است.

۶ـ ابوحنیفه نعمان‌بن‌ثابت، پیشوای حنفی‌ها مدت سی‌سال شب زنده‌داری می کرده وتمام قرآن‌را دریك رکعت نماز بپایان می‌آورده است[2].

۷ـ یحی‌بن‌قطان متوفی درسال ۱۹۸ هـ[3].

۸ـ حافظ ابواحمد محمدبن احمد عسال متوفی درسال ۳۴۹ هـ[4].

۹ـ ابوعبدالله محمد بن‌حفیف شیرازی متوفی درسال ۳۷۱ هـ چه بسا تمام قرآن را دریك رکعت نماز می‌خوانده‌است[5].

۱۰ـ جعفربن‌حسن درزیجانی متوفی در سال ۵۰۶ هـ دارای ختمهای زیادی ازقرآن است که هر کدام ازآن را دریك رکعت نماز می‌خوانده‌است[6].

وبعضی ازآنها تمام قرآن را دریك روز ختم می کرده‌اند و ازآن گروهند کسانی که ذیلا نامبرده می‌شوند:

۱ـ سعدبن‌ابراهیم زهری متوفی درسال ۲۷ هـ[7].

۲ـ ابوبکربن‌عیاش اسدی کوفی متوفی درسال ۱۹۳ هـ[8].

۳ـ ابوالعباس محمدبن‌شاذل نیشابوری متوفی درسال ۳۱۱ هـ[9].

۱ـ حلیةالاولیاء جلد ۳ صفحهٔ ۵۷ ـ صفةالصفوة جلد ۳صفحهٔ ۴ ـ طبقات‌الحفاظ، جلد۱ صفحهٔ ۱۳۴ ـ دول‌الاسلام جلد ۱ صفحهٔ ۹۷ ـ شذرات‌الذهب جلد ۱ صفحهٔ ۳۵۵.

۲ـ مناقب ابی‌حنیفة تألیف قاری صفحهٔ ۴۹۴.

۳ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۱۴۱.

۴ـ طبقات‌الحفاظ جلد ۳ صفحهٔ ۹۷.

۵ـ مفتاح‌السعادة جلد ۳ صفحهٔ ۱۷۷.

۶ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۱۶.

۷ـ دول‌الاسلام جلد ۱ صفحهٔ ۶۶ ـ ودرصفةالصفوة صفحهٔ ۱۱۳ آمده‌است: درهرشبانه‌روز.

۸ـ البدایة والنهایة جلد ۱۰ صفحهٔ ۲۲۴ ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۱۲ صفحهٔ ۳۶.

۹ـ شذرات‌الذهب جلد ۲ صفحهٔ ۲۶۳.

۴ـ ابوجعفر کتانی ، تمام قرآن‌را تا ظهر ختم می کرده است[۱].

۵ـ ابوالعباس آدمی ، متوفی ۳۹۰هـ درغیر ازماه رمضان روزی یك ختم قرآن می کرده‌است[۲].

۶ـ احمدبن‌حنبل امام حنبلی‌ها ، متوفی درسال ۲۴۱ هـ[۳].

۷ـ شافعی امام شافعی‌ها ، متوفی درسال ۲۰۴هـ درغیر ماه رمضان روزی یك ختم قرآن می کرده است[۴].

۸ـ بخاری صاحب صحیح بخاری متوفی ۲۵۶ هـ[۵].

۹ـ محمدبن‌یوسف ابوعبدالله بنا ، متوفی ۲۸۶ هـ[۶].

۱۰ـ محمدبن‌علی کرخی ، متوفی ۳۴۳ هـ درغیر ماه رمضان[۷].

۱۱ـ ابوبکربن‌حداد مصری شافعی ، متوفی ۳۴۵ـ۳۴۴ هـ[۸].

۱۲ـ الحافظ‌ابن‌عساکر ، متوفی ۳۷۱ هـ درماه رمضان‌چنین می کرده‌است[۹].

۱۳ـ خطیب بغدادی ، صاحب تاریخ معروف بغداد متوفی ۳۶۳ هـ[۱۰].

۱۴ـ احمدبن احمدبن‌سیبی ابوعبدالله قصری ، متوفی ۴۳۹ هـ[۱۱].

۱ـ حلیة‌الاولیاء جلد ۱۰ صفحهٔ ۳۴۳ .

۲ـ المنتظم جلد۶ صفحهٔ ۱۶۰ ـ صفة الصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۱ـ شذرات الذهب جلد۲ صفحهٔ ۲۵۷ .

۳ـ مناقب احمد تألیف ابن‌جوزی صفحهٔ ۲۸۷ .

۴ـ صفةالصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۱۴۵ ـ طبقات‌الاخیار جلد ۱ صفحهٔ ۳۳ .

۵ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۱۲ .

۶ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۳۷۶ .

۷ـ البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۲۲۸ ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۲۳۷ .

۸ـ دول‌الاسلام جلد ۱ صفحهٔ ۱۶۷ ـ طبقات‌الحفاظ جلد ۳ صفحهٔ ۱۰۸ و درمصادر دیگر شبانه روز آمده است.

۹ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۲۳۹ .

۱۰ـ تاریخ الشام جلد۱ صفحهٔ ۴۱۰ .

۱۱ـ تاریخ بغداد جلد ۴ صفحهٔ ۴ .

۱۵ـ شیخ احمد بخاری درهر روز یك ختم قرآن ونصف می خوانده است[1،2].

وبرخی ازآنها درهرشبی یك ختم قرآن می کردند وازاین گروهند:

۱ـ علی بن عبدالله ازدی تابعی، در ماه رمضان هرشبی یك ختم قرآن می کرده است[3].

۲ـ قتادة ابوالخطاب بصری، متوفی ۱۱۷ هـ در دهۀ ماه رمضان چنین می‌کرده است[4].

۳ـ وکیع بن جراح متوفی ۱۹۷ هـ[5].

۴ـ بخاری صاحب کتاب صحیح بخاری، متوفی ۲۵۶هـ درماه رمضان هرشب یك ختم قرآن می کرده است[6].

۵ـ عطاء بن سائب ثقفی، متوفی ۱۳۶ هـ[7].

۶ـ علی بن عیسی حمیری، درتمام شب‌ها یك ختم قرآن می کرده است[8].

۷ـ ابونصر عبدالملك بن احمد، متوفی ۴۷۲ هـ[9].

۸ـ حافظ ابوعبدالرحمن قرطبی، متوفی ۲۰۶ هـ در هرشب تمام قرآن را ضمن ۱۳ رکعت نماز ختم می کرده است[10].

---

۱ ـ طبقات الاخیار جلد ۲ صفحۀ ۱۷۰.

۲ ـ عدۀ زیادی را یافتم که هرروز یك ختم قرآن می کردند و به‌خاطر اختصار از ذکر نام آنها خودداری نمودیم.

۳ـ تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحۀ ۳۵۸.

۴ـ صفة الصفوة جلد ۳ صفحۀ ۱۸۲.

۵ـ دول الاسلام جلد ۱ صفحۀ ۹۶ ـ تاریخ بغداد جلد ۱۳ صفحۀ ۴۷۰ ـ تهذیب التهذیب جلد ۱۱ صفحۀ ۱۲۹.

۶ـ البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحۀ ۲۶.

۷ـ خلاصة التهذیب صفحۀ ۲۲۵.

۸ـ طبقات القراء جلد ۱ صفحۀ ۵۶۰.

۹ـ المنتظم جلد ۸ صفحۀ ۳۲۲.

۱۰ـ طبقات الحفاظ جلد ۲ صفحۀ ۱۸۵.

۹ ـ شافعی ، پیشوای شافعی‌ها در غیر ماه رمضان در هرشبی یك ختم قرآن می کرده‌است[۱].

۱۰ ـ حسین‌بن صالح‌بن حی ، متوفی ۱۶۷ ﻫ[۲].

۱۱ ـ زبیدبن حارث[۳].

۱۲ ـ ابوبکربن‌عیاش ، چهل سال هرشب یکبار قرآن را ختم کرده است[۴].

وبرخی ازآنها درهرشبانه روز یك ختم قرآن می کرده‌اند وازاین گروهند:

۱ ـ سعدبن‌ابراهیم ابواسحاق مدنی ، متوفی ۱۲۷ ﻫ[۵].

۲ ـ ثابت‌بن‌اسلم بنائی ، متوفی ۱۲۷ﻫ[۶].

۳ ـ جعفربن‌مغیرهٔ تابعی[۷].

۴ ـ عمربن‌الحسین‌الجمحی[۸].

۵ ـ ابومحمد عبدالرحمن لخمی شافعی ، متوفی ۵۸۷ ﻫ[۹].

۶ ـ ابوالفرج‌بن‌جوزی ، متوفی ۵۹۰ ﻫ[۱۰].

۷ ـ ابوعلی عبدالرحیم مصری قاضی فاضل ، متوفی ۵۹۶ ﻫ[۱۱].

۸ ـ ابوالحسن مرتضی متوفی ۶۳۴ ﻫ[۱۲].

۱ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۶۳ .

۲ـ طبقات‌الاخیار جلد ۱ صفحهٔ ۵۰ .

۳ـ حلیة اولیاء جلد ۵ صفحهٔ ۱۸ .

۴ـ تاریخ بغداد جلد ۱ صفحهٔ ۲۰۷ .

۵ـ صفة‌الصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۸۲

۶ـ حلیة‌الاولیاء جلد ۲ صفحهٔ ۳۲۱ ـ طبقات‌الحفاظ جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۸ .

۷ـ تاریخ‌الشام جلد ۴ صفحهٔ ۷۹ .

۸ـ تهذیب‌التهذیب جلد ۷ صفحهٔ ۴۳۴ .

۹ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۲۸۹ .

۱۰ـ البدایة والنهایة جلد ۱۳ صفحهٔ ۹ .

۱۱ـ البدایة والنهایة ج ۱۳ صفحهٔ ۲۴ .

۱۲ـ شذرات‌الذهب ج ۵ صفحهٔ ۱۶۸ .

۹ ـ محمودبن‌عثمان حنبلی، متوفی ۶۰۹[1].

۱۰ ـ ام حبان السلمیة[2].

و برخی ازآنها درشبانه روزدو ختم قرآن می کرده‌اند ازقبیل:

۱ ـ سعید بن جبیر که ازتابعان بوده، دوختم قرآن ونصف درنمازی که در خانهٔ خدا خوانده کرده‌است[3].

۲ ـ منصور بن زاذان، متوفی ۱۳۱ هـ چنانکه قبلا گفته شد در شبانه روز دو ختم قرآن می کرده است[4].

۳ ـ ابی‌حنیفة پیشوای حنفی ها، درماه رمضان هرشبانه روز دو ختم قرآن می کرده است[5].

۴ ـ شافعی پیشوای شافعی‌ها، در ماه رمضان چنین می کرده است آنهم در نماز[6].

۵ ـ حافظ عراقی، درنمازجماعت ماه رمضان، دوختم قرآن می کرده‌است[7].

۶ ـ ابی‌عبدالله محمدبن عمر قرطبی[8].

۷ ـ سید محمد منیر، متوفی درحدود ۹۳۰ هـ[9].

---

۱ ـ شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحهٔ ۲۹.

۲ ـ صفة‌الصفوة جلد ۴ صفحهٔ ۲۵.

۳ ـ البدایة والنهایة جلد ۹ صفحهٔ ۹۸ ـ صفة‌الصفوة جلد ۳ صفحهٔ ۴۳.

۴ ـ صفة‌الصفوة جلد۳ صفحهٔ ۴ ـ قسطلانی در ارشادالساری جلد ۲ صفحهٔ ۳۶۵ می‌نویسد: او بین نماز مغرب وعشاء دوختم قرآن می کرده و ختم سوم را تا به «طواسین» می‌رسیده که وقت نماز عشاء می‌شده است.

۵ ـ التذکار صفحهٔ ۷۴ ـ مناقب ابی‌حنیفه تألیف قاری صفحهٔ ۲۹۳-۲۹۴.

۶ ـ المواهب‌اللدنیة ودر صفة‌الصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۱۴۵ آمده است: او در ماه رمضان ۶۰ ختم قرآن می کرده غیرازآنچه‌که درنماز می‌خوانده است.

۷ ـ شرح مواهب زرقانی جلد ۷ صفحهٔ ۴۲۱.

۸ ـ الدیباج‌المذهب صفحهٔ ۲۲۵.

۹ ـ طبقات الاخیار جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۸.

۸ ـ شیخ عبدالحلیم منزلاوی ، متوفی درحدود ۹۳۰ هـ[1].

وبعضی ازآنها دریك شب دوختم قرآن می کرده‌اند از قبیل :

۱ ـ تقی‌الدین ابوبکر بن محمد بلاطنسی شافعی حافظ ، متوفی ۹۳۶ هـ در هرشب ازماه رمضان دوختم قرآن می کرده‌است[2].

۲ ـ احمد بن رضوان بن جالینوس . متوفی ۴۲۳ هـ شب را تا پیش‌از طلوع فجر دوختم قرآن می کرده‌است.[3]

وبرخی ازآنها درشبانه روز سه ختم قرآن می کرده‌اند وازاین گروهند :

۱ ـ کرزبن وبرة کوفی ، درهرشبانه روز سه ختم قرآن می کرده‌است[4].

۲ ـ زهیربن‌محمدبن‌قمیرحافظ بغدادی ، متوفی ۲۶۸ هـ درماه رمضان چنین می کرده است[5].

۳ ـ ابوالعباس بن عطاءآدمی ، متوفی ۳۰۹ هـ درماه رمضان سه ختم قرآن می کرده است[6].

۴ ـ سلیم بن‌عنزتجیبی قاضی مصری ، عینی در «عمدة القاری» جلد ۹ صفحهٔ ۳۴۹ می‌نویسد : او درشب سه ختم قرآن می کرده و ابوعبید نیز این‌را نقل کرده است . و ابن کثیر در تاریخش جلد ۹ صفحهٔ ۱۱۸ نقل می کند که او هرشب چه درنماز وچه درغیرآن سه مرتبه قرآن را ختم می کرده‌است .

۵ ـ عبدالرحمن‌بن هبة الله یمانی ، متوفی ۸۲۱ هـ در روز زمستانی سه ختم وثلث‌قرآن خوانده‌است[7].

۱ـ طبقات‌الاخیار جلد ۲ صفحهٔ ۱۲۱ .

۲ـ شذرات‌الذهب جلد ۸ صفحهٔ ۲۱۳ .

۳ـ تاریخ بغداد جلد ۴ صفحهٔ ۲۶۱ .

۴ـ صفة‌الصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۱۲۳ ـ وجلد ۳ صفحهٔ ۶۷ ـ الاصابة جلد ۳ صفحهٔ ۳۲۱ .

۵ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحهٔ ۴۸۵ ـ المنتظم جلد ۵ صفحهٔ ۴ .

۶ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحهٔ ۲۷ ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۱۶۰ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۱۴۴ .

۷ـ شذرات الذهب جلد ۷ صفحهٔ ۱۵۱ .

وبرخی ازآنها دریك روز چهار بار قرآن را ختم کرده و ازاین گروهند :

۱ - ابوقبیصة محمد بن عبدالرحمن ضبی ، متوفی ۲۸۲ ﻫ می گوید : امروز چهاربار قرآن را تا به‌آخرخواندم واینك برای بار پنجم به‌سورهٔ «برائت» رسیدم که مؤذن اذان نماز عصر گفت[1].

۲ - علی بن ازهر ابوالحسن‌لاحمی بغدادی مقرئ ، متوفی ۷۰۷ ﻫ روزی درمحضر گروهی از قراء که ازآنها در این باره گواهی گرفته ، چهاربار قرآن را ختم کرده مگر یك هفتم‌آن[2].

وبرخی ازآنها بین مغرب وعشاء پنج ختم قرآن می کرده‌اند :

شعراوی[3] می گوید : روزی آقایم ابوالعباس مصری حریثی ، متوفی در سال ۹۴۵ ﻫ وارد شد ، بعد از نماز مغرب تا هنگام نماز عشاء پیشم نشست و من شاهد بودم که پنج ختم قرآن نمود و من این قضیه را برای آقای دیگرم علی مرضعی متوفی درسال ۹۳۰ﻫ نقل کردم واو گفت : پسرم ! من درحال سلوکم سیصد رکعت نماز و ۶۰ ختم قرآن در یك شبانه روز خواندم که هردرجه‌ای یك ختم قرآن بوده است[4].

وبعضی ازآنها ، دریك شبانه روز هشت ختم قرآن ویا بیشتر می کرده‌اند و از این قبیلند :

۱ - سیدبن کاتب، نووی می گوید : بعضی ازمسلمین درشبانه روز ، هشت ختم قرآن می کرده‌اندمانند : سیدبن کاتب صوفی رضی‌الله عنه[5].

وصاحب خزینةالاسرار درصفحهٔ ۷۸همان کتاب نیز اورا ازاین گروه بشمار

۱- تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۳۱۵ - المنتظم جلد ۵ صفحهٔ ۱۵۶ .

۲- طبقات‌القراء جلد ۱ صفحهٔ ۵۲۶ .

۳- شیخ عبدالوهاب‌بن‌احمد شعراوی شافعی پیشوا وفقیه و محدث و اصولی‌است که درسال ۹۷۳ ﻫ وفات یافته است .

۴- شذرات‌الذهب جلد ۸ صفحهٔ ۷۵ .

۵- ارشادالساری جلد ۷ صفحهٔ ۱۹۹ و جلد ۸ صفحهٔ ۳۶۹ - الفتاوی‌الحدیثة صفحهٔ ۴۳ .

آورده و گفته است: او چهار ختم قرآن در روز و چهار ختم قرآن هم در شب می کرده و گویا این کار روی طی لسان وبسط زمان صورت می گرفته‌است.

صاحب کتاب «التوضیح» می گوید: بیشترین رقم ختم قرآن در شبانه روز که ما ازآن آگاهی داریم هشت ختم قرآن است.

و سلمی می گوید: از شیخ ابوعثمان مغربی شنیدم که می گفت: ابن کاتب در روز چهار ودرشب نیز چهار ختم قرآن می کرده است[1].

۲ ـ شیخ عبدالحی حنفی، در کتاب «اقامة‌الحجة» صفحهٔ ۷ می گوید: یکی ازآنان علی‌بن‌ابی‌طالب‌است که درهرروز چنانکه برخی ازشارحان صحیح بخاری نقل کرده‌اند: هشت ختم قرآن می‌کرده‌است.

۳ ـ بکربن سهیل دمیاطی، متوفی در سال ۲۸۹ هـ می گوید: صبح جمعه‌ای ازخواب برخاستم وتا عصر همان روز هشت ختم قرآن نمودم[2].

قسطلانی[3] می گوید: ابوطاهر مقدسی را درسال ۸۶۷ هـ درقدس دیدم وازاو شنیدم که درشبانه روز بیش از ده ختم قرآن می کرده است. وازاین بالاتر شیخ‌الاسلام برهان‌بن‌ابی‌شریف که خدا ازعلمش همگان را بهرمند سازد، ازاو برایم نقل کرد که: در شبانه‌روز پانزده ختم قرآن می کرده و این امر حقیقتی است که جز ازطریق فیض‌الهی نمی‌شود به‌آن نائل گردید.

و هم او می گوید: در کتاب «ارشاد» خواندم که: شیخ نجم‌الدین اصفهانی مردی ازیمن را هنگام طواف دید که تمام قرآن را در یکدور ویا هفت دور از طواف می‌خوانده‌است واین توفیقی‌است که جز از طریق فیض الهی و مدد ربانی نمی‌توان بدان نائل گردید[4].

غزالی در کتاب «احیاءالعلوم» جلد ۱ صفحهٔ ۳۱۹ می گوید: کرز بن وبرة

۱ـ عمدة‌القاری جلد ۹ صفحهٔ ۳۴۹.

۲ـ ذهبی در میزان الاعتدال جلد ۱ این مطلب راآورده است.

۳ـ ارشاد الساری جلد ۷ صفحهٔ ۱۹۹ و جلد ۸ صفحهٔ ۳۹۶.

۴ـ ارشاد الساری جلد ۷ صفحهٔ ۱۹۹.

که در مکه اقامت داشت در هرشبانه روز هفت بار دور خانهٔ خدا طواف می کرد و دوختم قرآن می‌نمود[1].

واین عمل در مقام حساب چنین نتیجه می‌دهد : طول هفتاد وهفت بارطواف می‌شود ده فرسخ و باهرهفت بار طواف دو رکعت نماز می‌خوانده که مجموعاً در شبانه روز می‌شود : ۲۸۰ رکعت نماز و دوختم قرآن و ده فرسخ راه رفتن !!

«نازلی» در «خزینةالاسرار» صفحهٔ ۷۸ می گوید : ازشیخ موسی سدرانی که ازاصحاب شیخ ابی‌مدین‌مغربی‌است نقل‌شده که : او درشبانه روز هفتاد ختم قرآن می کرده است ، وی بعدازبوسیدن « حجر الاسود » قرآن را شروع می کرده و در محاذات باب آن را تمام می‌نموده و از لحاظ خواندن هم طوری قرآن را قرائت می کرده که برخی ازاصحاب‌آن‌را حرف بحرف می‌شنیده‌اند[2].

ونیز درصفحهٔ ۱۸۰ همان کتاب آمده است که : شیخ ابومدین مغربی یکی از سه تا و رئیس اوتادی است که هرروز هفتاد هزار مرتبه قرآن را ختم می کرده‌اند .

بخاری در صحیحش[3] از ابی‌هریرة و او از رسول خدا نقل کرده که فرموده است : قرآن برحضرت داود سبك‌آمد تا جائی که فرمان می‌داد مرکوبش‌را زین کنند وپیش‌از زین شدن تمام قرآن را می‌خواند !

و قسطلانی در شرح این حدیث گفته است[4]: گاهی زمان کم دارای برکت زیاد است درنتیجه در آن عمل زیاد واقع می‌شود و این حدیث دلالت می‌کند که خداوند متعال برای هر کسی از بندگان شایسته‌اش که بخواهد زمان را می‌پیچد چنانکه مکان را[5].

۱ــ درصفحات پیش‌گذشت که او در شبانه روز سه ختم قرآن می کرده است .

۲ــ مراجعه شود به «الاحیاء» و «شرح المشکاة» .

۳ــ جلد ۱ صفحهٔ ۱۰۱ درکتاب تفسیر درباب فرمودهٔ خدا «وآتینا داود زبورا» ــ جلد ۲ صفحهٔ ۱۶۴ در احادیث انبیاء .

۴ــ ارشاد الساری جلد ۸ صفحهٔ ۳۹۶ .

۵ــ شایسته بود اینطورگفته شود : زبان را می‌پیچد یا زمان را بسط می‌دهد .

امینی می‌گوید :

اینها که گفته شد ، جز افسانه‌های گذشتگان و بیهوده گوئی‌های پیشینیان نیست که دستهای اوهام آنها را نوشته‌است . باآنکه همهٔ اینها در برابر چشمهای ابن تیمیه وپیروانش قرار داشته بااین‌حال ازهیچ کدام ازآنان کوچکترین‌صدائی درنیامد وبه‌هیچ وجه اعتراضی نکردند درصورتی که شایسته بود چنین افسانه‌ها و مطالب بی‌اساسی در کتب افسانه نوشته شود (نه در کتاب‌های علمی و اسلامی) ویا در گودال‌های بیابان‌ها دفن گردد ویا درمیان دریاها افکنده شود .

وا اسفا براین کتاب‌های بزرگی که شامل چنین خرافات وموهومات است ! وای برآن بزرگانی کــه در برابر این موهومات سر تعظیم فرود آورده و آنهارا شایستهٔ نقل در کتاب‌هایشان دانسته‌اند !!

واگرابن‌تیمیة می‌دانست که‌دقت‌کامل دراین‌باره، چهرهٔ واقعی‌این‌شرمندگی را برای کسانی که بعداً می‌آیند ، آشکار می‌سازد ، هرآینه در این باره سکوت می‌کرد و از نماز امیرالمؤمنین وامام حسین و حضرت زین‌العابدین علیهم‌السلام صرفنظر می‌کرد وباایراد گرفتن ازآن دور عار وننگ نمی‌گردید !!

ولو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرنا لکان خیراً لهم و اقوم :

«واگر می‌گفتند : شنیدیم و اطاعت کـردیم ، توهم بشنو وبحال ما بنگر ، هرآینه برای‌آنان بهتر واستوارتر بود[۱]» .

۱ــ سورهٔ نساء آیهٔ ۴۵ .

۳ـ محدَّث در اسلام

تمام مسلمین اتفاق دارند که : درامت اسلام همانند امم سابقه افرادی‌هستند که به‌آنها «محدث» می گویند. پیامبربزرگواراسلام، چنانکه درصحاح ومسانید ازطرق عامه وخاصه‌آمده ازاین واقعیت خبرداده است .

محدث، کسی است که فرشته بااوسخن می گوید بدون آنکه پیامبرباشد و یاآنکه فرشته رابیبند، ویاآنکه دراودانشی بطریق الهام و مکاشفه از مبدأ اعلی ایجاد شود، ویاآنکه درقلبش ازحقائقی که بردیگران مخفی است پدید آید، ویا معانی دیگری که ممکن است ازآن اراده نمود.

علیهذا بودن چنین کسی درمیان امت اسلام، مورد اتفاق تمام فرق مسلمین است نهایت آنکه اختلاف در تشخیص و شناخت اوست : شیعه، علی و فرزندان گرامش راکه امامان بعداز او هستند «محدث» می دانند و اهل سنت عمر ابن خطاب را .

واینك به نمونه‌هائی ازنصوص دوطائفه ذیلا توجه فرمائید :

نصوص اهل سنت :

بخاری درصحیحش درباب مناقب عمربن خطاب جلد ۲ صفحهٔ ۱۹۴ از ابی هریره و او از رسول خدا آورده است که آن حضرت فرمود : «قطعاً درمیان بنی اسرائیل که پیش از شما زندگی می کردند ، مردانی بودند که باآنها سخن گفته می‌شد بدون‌آنکه پیامبر باشند ، پس اگردرمیان امتم کسی از آنان وجود داشته

باشد، او عمربن خطاب است» ابن عباس گفته است: «من نبی ولامحدث»[1].

قسطلانی[2] می گوید: «اینکه رسول خدافرموده است: اگردرمیان امتم کسی ازآنان باشد» این کلام وشرط را ازروی تردید نگفته است، بلکه به‌عنوان تأکید فرموده است چنانکه می گوئی: اگردوستی برایم باشد اوفلانی است.

منظور این‌نیست که اوهیچ دوستی ندارد، بلکه اختصاص دادن کمال‌صداقت به اوست.

وهنگامی که ثابت شد که چنین حقیقتی درمیان غیرامت اسلام وجودداشته پس بودنش دراین امت برتر، سزاوارترخواهد بود.

قسطلانی درشرح گفتهٔ ابن‌عباس (من‌نبی‌ولامحدث) می گوید: این گفته‌تنها برای ابوذر ثابت شده و پیش دیگران جملهٔ «ولامحدث» ثابت نشده است و این کلمه را سفیان‌بن‌عیینه دراواخرجامعش آورده وعبدبن‌حمید گفته است: ابن‌عباس چنین قرائت می کرده «ومآارسلنامن‌قبلك من‌رسول ولانبی‌ولامحدث».

بخاری درصحیحش بعدازحدیث «غار» جلد۲ صفحه ۱۷۱ ازابی‌هریره‌همین حدیث را بدون اتصال سند چنین آورده است: «پیش ازشما در امم سابقه، افراد محدثی بوده‌اند که اگر در میان امتم از آنها کسی باشد او عمربن خطاب است».

قسطلانی در شرحش جلد ۵ صفحه ۴۳۱ می گوید: بخاری گفته است: محدث کسی است که بدون داشتن منصب نبوت، حقائق برزبانش جاری می‌شود. وخطابی گفته است: چیزی درنفسش واقع می‌شود گویا که به اوخبری داده شده، دراین حال گمان می‌برد و بحق می‌رسد، می‌پندارد و درست در می‌آید واین مقام

۱ـ یعنی ابن‌عباس می‌خواهد بگوید که ازمحدث درقرآن کریم آیهٔ ۵۱ ازسورهٔ حج نیزیاد شده است درصورتی که تنها طبق قرائت او کلمهٔ محدث درآیه آمده است وگرنه آیهٔ موجود درقرآن چنین است: «وما ارسلنا من‌قبلك من‌رسول‌ولانبی‌الااذاتمنی...» وکلمهٔ محدث ندارد.

۲ـ ارشادالساری شرح صحیح‌البخاری جلد۶ صفحهٔ ۹۹.

ارجمند ، از منازل اولياء است .

و در شرح جملهٔ «اگر در ميان امتم ...» مي گويد : اين گفتهٔ رسول خدا برسبيل توقع است گويا او آگاهي نداشته كه چنين چيزي واقع خواهد شد، ولي واقع گرديد[1] و داستان «ياسارية الجبل[2]» ونظيرش مشهوراست .

مسلم در صحيحش درباب فضائل عمر از عايشه و او از پيامبرا كرم آورده است «درامتهاي پيش ازشما افراد «محدث» بوده‌اند واگردرميان امتم كسي ازآنان باشد قطعاً او عمربن خطاب است» .

ابن وهب مي گويد : منظور از «محدث» كسي است كه به او الهام شده باشد .

ابن جوزي در «صفة الصفوة» جلد۱ صفحهٔ ۱۰۴ بعدازنقل اين روايت‌ميگويد: «اين روايت مورد اتفاق همه است» و ابوجعفر طحاوي در «مشكل الآثار» جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۷ بطرق مختلف از عايشه و ابوهريره آن را آورده است . و قرائت ابن عباس را درآيهٔ مباركه ۵۱ از سورهٔ حج چنين نقل كرده است : «ومارسلنامن قبلك من‌رسول ولانبي ولامحدث» وگفته است «محدث» يعني الهام شده .

آنگاه اضافه مي كند : عمررضي‌الله‌عنه آنچه را كه مي گفته روي الهام بوده است و مي‌افزايد : از اين قبيل است آنچه را كه از انس بن‌مالك نقل شده كه عمربن خطاب گفته است : در سه مورد خدا با من و يا من با خدا موافقت كرده‌ام :

۱ـ گفتم ، اي رسول خدا اي كاش مقام ابراهيم را براي خود مصلي قرار مي‌داديم ؟! فوراً اين‌آيه نازل شد : «واتخذوامن مقام ابراهيم مصلي» .

۲ـ گفتم اي پيامبر خدا ! افراد خوب و بد برزنان شما وارد مي‌شوند خوب است كه به‌آنها دستور دهي كه خود را بپوشانند پس از چندي آيهٔ حجاب

---

۱ ـ ميان اين گفته باگفتهٔ سابق كه «اگر» را براي تأكيد دانسته نه ترديد تناقض آشكاري است .

۲ ـ درصفحات بعد، درمناقب عمرخواهد آمدكه اين داستان ساختگي ودروغ است .

نازل گردید .

۳ـ زنان آن حضرت نسبت بـه او اظهـار غیرت کردند گفتم : امید است خدایم چنانچه طلاقتان بدهد ، زن‌هائی بهتر ازشما نصیبش فرماید ، آنگاه همین آیه نازل گردید !!!

امینی می‌گوید:

اگر این گونه مطالب از قبیل الهام باشد ، پس فاتحهٔ اسلام را باید خواند! آنان چقدر از شناخت حقیقت مناقب جاهلند که حوادث لرزاننده‌ای‌چون حادثهٔ فوق را جزٔفضائل می‌شمارند درصورتی که اگرخوب تعقل می‌کردندمی‌باید این گونه گفتار را از عمر نپذیرند و آن را نادرست بدانند، زیرا این گفته مقام نبوت را پائین می‌آورد ومنقصتی برای پیامبر اسلام بشمار می‌رود .

نووی در شرح صحیح مسلم مـی گوید : علما ، دربارهٔ معنی «محدثون» اختلاف کرده‌اند :

ابن وهب گفته است : محدثـون کسانی هستند که بـه آنها الهام شده باشد .

وگفته شد : آنان کسانی هستند هنگامی که دربارهٔ چیزی فکر می کنند نظرشان صائب است گویا که آنها ابتدا ، خبردار می‌شوند آنگاه فکرمی کنند.

ونیز گفته شده : فرشتگان با آنها سخن می گویند . ونیز در روایتی آمده است : باآنها سخن گفته شده است.

بخاری گفته است : آنان کسانی هستندکه حقیقت برزبانشان جاری‌می‌شود وقسمتی از کرمات اولیاء ازهمین‌جا سرچشمه می گیرد .

وحافظ محب‌الدین‌طبری ،در «الریاض» جلد۱ صفحهٔ ۱۹۹ گفته است: معنی «محدثون» باآنکه خدا داناتراست ،کسانی هستند که حقیقت به آنها الهام شده باشد . و ممکن است که این کلمه بـه معنی ظاهریش گرفته شود کـه عبارتست از کسانی که فرشتگان به آنها حدیث می گویند اما نه از راه وحی ، بلکه بطریقی

که به‌آن اسم حدیث اطلاق می‌شود واین خود فضیلت بزرگی است .

وقرطبی در تفسیرش جلد ۱۲ صفحهٔ ۷۹ آورده است که ابن‌عطیة گفته است: ابن‌عباس آیهٔ ۵۱ از سورهٔ حج راچنین قرائت می کرده است : «وماارسلنامن‌قبلك من‌رسول‌ولانبی و لامحدث» و این‌مطلب‌را مسلمة بن‌قاسم بن عبدالله ذکر کرده و سفیان ازعمروبن دینارو او از ابن‌عباس روایت کرده است .

مسلمة گفته است : محدثین همپای نبوّتند (طبـق قرائت ابن‌عباس) ، زیرا آنان از امور غیبی عالی خبر می‌دهند و به حکمت باطنی سخن مـی گـویند و گفتارشان باواقع مطابقت دارد و درگفتارشان معصوم از خطا و دروغ می‌باشند ، همانند عمربن خطاب در داستان «ساریه»[1] و براهین عالیه‌ای که بدان تکلم کرده است .

حافظ ابوزرعه ، حدیث ابی‌هریره را در «طرح‌التثریب فی شرح التقریب» جلد ۱ صفحهٔ ۸۸ چنین‌آورده است :

«بطور مسلم پیش ازشما در میان بنی‌اسرائیل مردانی بودند که حقائق به آنها گفته می‌شد بدون آنکه مقام نبوت داشته باشند و اگر در امتم کسی از آنها باشد او عمربن‌خطاب است». بغوی در «المصابیح» جلد ۲ صفحه ۲۷۰ وسیوطی در «الجامع‌الصغیر» نیز آن را همینطور نقل کرده‌اند .

«مناوی» در شرح الجامع‌الصغیر جلد ۴ صفحهٔ ۵۰۷ از قـول قرطبی چنین آورده است : «محدثون» بفتح‌دال اسم مفعول وجمع محدث به معنی الهام شده‌ویا دارای گمان درست . محدث کسی است که در او بطریق الهام و مکاشفه از مبدأ

۱ـ اوساریة‌بن‌زنیم بن عبدالله‌است وداستان‌اوچنین است : درسال سیزدهم عمربه اودستور داد بالشکری به سوی فارس برود، جناب عمردرحالی‌که روز جمعه‌ای مشغول سخنرانی‌بود ازخاطرش گذشت که: لشکراو دروادی ای بادشمن روبروشده و درمعرض شکست قراردارد ، و درنزدیکی‌آنها کوهی است. عمر درحال سخنرانی‌گفت : ای سارية اکوه ،کوه، صدایش زا بلندکرد وحدا آن را به‌گوش ساریه رساند و او بالشکربه‌کوه پناه برد وازیکسو بادشمن جنگ کردند وپیروزشدند (نقل ازحاشیهٔ تفسیرقرطبی) .

اعلی واقعیتی القاء گردد و یا آنکه حقیقت بدون توجه، برزبانش جاری شود و یا فرشتگان با او سخن بگویند بدون آنکه پیامبر باشد، و یا هنگامی که نظری می‌دهد و گمانی می‌برد چنان با واقع تطبیق کند که گویا در آن مورد ازعالم غیب به او خبرداده‌شده‌است واین کرامتی است که خداوند هرکدام از بندگانش را که بخواهد بدان گرامی می‌دارد و این مقام ارجمندی است که از مقامات اولیاء خدا بشمار می‌رود.

و اینکه فرموده: و اگر در امتم کسی از آنها باشد او عمر است، گویا که او را دراین امر بی‌نظیر دانسته و گویا که او پیامبر است، از این روست که با لفظ اگر وباصورت تردید آورده است.

قاضی گفته است: «ونظیر این تعلیق دردلالت کردن برتأکید و اختصاص این گفته است: اگر برایم دوستی باشد او زید است» گوینده نمی‌خواهد در صداقت او ابراز تردید کند، بلکه می‌خواهد بطور مبالغه‌آمیز بگوید که‌صداقت مختص به اوست و از او تجاوز نمی‌کند».

قرطبی می‌گوید: اینکه در روایت‌آمده «اگر در امتم کسی باشد...» دلیل براین است که چنین فردی بسیار کم است و اینکه هر کسی گمانش صائب‌باشد جزء «محدثین» نیست، زیرا چه بسیاری از علماء و مردم عوام هستند که دارای حدس صائبی می‌باشند و در آن صورت خصوصیتی در خبر عمر نخواهد بود.

گرچه پیامبر اکرم بطور قاطع از «محدث‌بودن» عمر خبرنداده است؛ اما قرائن‌قطعی‌زیادی تحقق آن‌را تثبیت‌می کند ازقبیل: داستان «یاساریه کوه، کوه» وگفتار رسول خدا دربارهٔ عمربدین مضمون «خدا حق را برزبان و قلب‌عمرقرار داده است»[1].

ابن حجر گفته است: بعداز صدر اسلام، افراد «محدث» زیاد بودند وفلسفهٔ

۱- واقعیت و سیرهٔ عمرمحتوای این‌خبر را تصدیق نمی‌کند، بلکه تاریخ صحیح و سیرهٔ عمر که درصفحات کتب‌ضبط‌است آن‌راتکذیب می‌نماید.

آن هم برتری اسلام بر دیگر امم است وچون دربنی‌اسرائیل پیامبران برانگیخته شدند و پیامبر ما خاتم انبیاء است و نمی‌شود پیامبری بعد از او برانگیخته شود از این رو در عوض آن، محدثون در این امت زیاد پیدا شدند.

نکتۀ قابل توجه:

غزالی می گوید : بعضی از عرفاء گفته‌اند : از برخی از « ابدال » در بارۀ بعضی از «مقامات نفس» پرسیدم، او به‌طرف راست وچپش نگریست و گفت: خدا شما را رحمت کند چی‌می گوئید؟ آنگاه به‌سینه‌اش توجه کرد و گفت : شما چه می گوئید؟ آنگاه جواب سؤال را داد، از او پرسیدم به‌چه جهت به طرف راست وچپ توجه نمودید؟ پاسخ داد : جواب سؤالت را نمی‌دانستم از دو فرشته که در دو طرفم قرار داشتند پرسیدم آنان نیز بلد نبودند آنگاه ازدلم پرسیدم‌آنطور که پاسخ دادم به‌من خبر داد، بنابراین او از دو فرشته داناتر بوده است. غزالی اضافه می کند : گویا همین‌معنی این‌حدیث است».

انسان‌جستجو گر در کتب‌تراجم‌افرادی را می‌یابد که‌فرشتگان باآنان‌سخن گفته‌اند از قبیل: عمران بن‌حصین خزاعی ، متوفی در سال ۵۲هجری‌که درباره‌اش نوشته‌اند : فرشتگان حفاظت کننده را می‌دیده و با آنها سخن می گفته تا اینکه سوخت و داغ شد[1] و [2].

ابن کثیر در تاریخش جلد ۸ صفحۀ ۶۰ آورده است که : فرشتگان بر او سلام می کردند تاآنکه داغ شد در این وقت سلامشان قطع گردید، آنگاه پیش از چند لحظه قبل از مرگ دوباره پیشش آمدند و به‌اوسلام می گفتند .

و در شذرات‌الذهب جلد ۱ صفحۀ ۵۸ آمده است : « سلامی که فرشتگان به او می گفتند می‌شنید تا آنکه باآتش سوخت دیگر به مدت یکسال سلامشان را نشنید پس‌خداوند به‌او لطف فرمود: دو باره این نعمت را براو ارزانی داشت».

۱ـ استیعاب جلد۲ صفحه ۴۵۵ـ الاصابة جلد۳صفحه ۲۶

۲ ـ در زندان مدارکی در دست نیست که در مورد علت وچگونگی سوختن و داغ شدنش به‌آنها مراجعه کنم بجا است که خوانندۀ محترم به‌مصادر مربوطه‌مراجعه نماید.

حافظ عراقی در «طرح‌التثریب» جلد ۱ صفحهٔ ۹۰ و ابوالحجاج‌المزی در «تهذیب‌الکمال» چنانکه در تلخیص‌التهذیب آمده: جریان سلام گفتن فرشتگان را به او نقل کرده‌اند.

ابن‌سعد و ابن‌جوزی در « صفةالصفوة » جلد ۱ صفحه ۲۸۳ و ابن‌حجر در تهذیب‌التهذیب‌جلد۸ صفحهٔ۱۲۸ گفته‌اند که: «فرشتگان بااو مصافحه می کردند».

از جمله‌کسانی که‌فرشتگان باآنان سخن گفته‌اند، ابوالمعانی‌صالح‌متوفی در سال ۴۲۷ﻫ است.

ابن جوزی و ابن کثیر نقل کرده‌اند که: ابوالمعالی در ماه رمضانی گرفتار بیچارگی شدیدی شد، تصمیم گرفت برود پیش یکی‌از بستگانش تا مقداری قرض بگیرد. او می گوید: همینکه داشتم می‌رفتم پرنده‌ای روی شانه‌ام نشست و گفت: ای ابوالمعالی ! من فلان فرشته‌ام، به آنجا مرو، اورا پیش تو خواهیم آورد ، او می گوید: فردا همان مرد پیشم‌آمد[1].

ابوسلیمان خطابی می گوید : رسول خدا فرموده است : «در امتهای پیشین مردمی بودند « محدث » واگر در امتم کسی باشد او عمر است » و من می گویم : اگردراین عصر کسی باشد او ابوعثمان مغربی است[2].

و از این قبیل است سخن گفتن «حورا» با «ابی‌یحیی‌ناقد» خطیب بغدادی و ابن‌جوزی‌از «ابی‌یحیی‌زکریا ابن‌یحیی‌ناقد» متوفی در سال۲۸۵ﻫ نقل کرده‌اند که او گفته است: از خدا باچهارهزار ختم‌قرآن حوریه‌ای خریدم هنگامی که درختم آخربودم خطابی ازحوریه‌ای‌شنیدم که می گفت : «تو به‌عهدت وفا کردی و اینك من همانم که مرا خریدی[3]».

۱ـ صفةالصفوة جلد ۲ صفحه ۲۸ـ المنتظم جلد ۹ صفحه ۱۳۶ ـ البداية والنهاية جلد۱۲ صفحه ۱۶۳.

۲ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحه۱۱۳.

۳ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحه ۳۶۲ ـ المنتظم جلد ۶ صفحه۸ـ صفةالصفوة جلد۲صفحه ۲۳۲ـ مناقب احمد تألیف‌ابن‌جوزی صفحه ۵۱۰

اما نصوص شیعه درباره محدث

ثقةالاسلام کلینی در کتاب «اصول کافی» صفحه ۸۴ تحت عنوان «فرق میان رسول ونبی و محدث» چهار حدیث درباره آن آورده است :

یکی از آنها را از «برید» و او از امام باقر و صادق علیهماالسلام ذیل آیهٔ « وماارسلنامن‌قبلك من رسول و لانبی ولامحدث » چنین آورده است : « برید می گوید : به امام عرض‌کردم : فدایت شوم، این کلمهٔ (محدث) درقرائت‌ما نیست[1] وبرفرض ، رسول ونبی و محدث کی‌ها هستند؟ فرمود : رسول کسی است که‌فرشته براو ظاهر می‌شود وبا اوسخن می گوید، و نبی کسی است که در خواب می‌بیند . وچه بسا نبوت و رسالت دریك فرد جمع می‌شود ، و محدث کسی است که صدارا می‌شنود ، ولی فرشته را نمی بیند . برید می گوید ، گفتم ، خدا شایسته‌ات بگرداند چگونه می‌تواند بفهمدآنچه را که درخواب دیده درست است وازناحیهٔ فرشته است ؟ فرمود : خداوند به او چنان توفیق می‌دهد که آن را می‌فهمد ، خداوند باقرآنتان کتاب‌های آسمانی و با پیامبرتان پیامبری را ختم کرده است ».

وحدیث دیگر نیز همینطور میان رسول و نبی و محدث فرق گذاشته است .

و دو حدیث دیگر نیز به تفصیل یاد شده است ، یکی از آنها از «زرارة» است که می گوید :

از امام باقر علیه‌السلام از قول خدا «وکان رسولانبیا» پرسیدم که منظور ازرسول ونبی کیست ؟ فرمود: نبی کسی است‌که درخواب می‌بیند وفرشته‌رامشاهده می کند . گفتم : منزلت امام چیست ؟ فرمود : صدا را می‌شنود ودرخواب نمی‌بیند وفرشته را مشاهده نمی کند. آنگاه این‌آیه را «وماارسلنامن‌قبلك من‌رسول‌ولانبی ولامحدث» قرائت فرمود .

۱ــ این همان روایت ابن‌عباس است چنانکه درسابق‌گذشت .

و دیگری از «اسماعیل بن مرار» است که می گوید: حسن بن عباس معروف نامه‌ای به امام رضا علیه‌السلام نوشت که: قربانت گردم به من خبر بده که چه فرقی میان رسول و نبی و امام است؟ امام در جوابش نوشت یا گفت: رسول، کسی است که جبرئیل براو نازل می‌شود، و او را می‌بیند و کلامش را می‌شنود و براووحی نازل می‌شود و چه بسا در خواب می‌بیند همانند رؤیای حضرت ابراهیم علیه‌السلام. نبی کسی است که گاهی کلام را می‌شنود و گاهی هم شخص را می‌بیند و کلام را نمی‌شنود، و امام کسی است که کلام رامی‌شنود وشخص را نمی‌بیند.

تمام آنچه که دراین باب کافی بوده همین است وصفحهٔ ۱۳۵ همان کتاب تحت عنوان «امامان علیهم‌السلام محدثون و تفهیم شدگانند» پنج حدیث آورده‌است:

یکی از آنها از «حمران بن اعین» است که می گوید: امام باقر علیه‌السلام فرمود: علی(ع) محدث بوده است. وقتی که بر گشتم پیش اصحابم به آن‌ها گفتم که چیز عجیبی برایتان آوردم، گفتند: چیست؟ گفتم: از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: علی علیه‌السلام محدث است، آنها گفتند: چه‌کاری کردی چرا نپرسیدی کی به‌او حدیث می کند؟!

بر گشتم خدمت امام و به او عرض کردم: آنچه که به من فرموده بودی به‌اصحابم گفتم آنان پرسیدند: کی به او حدیث می کند؟ امام فرمود: فرشته به او حدیث می کند، گفتم: یعنی می‌فرمائید که او پیامبر است؟ حضرت دستش‌را به‌علامت نفی تکان داد وفرمود: او همانند همراه سلیمان و موسی است و یا مانند ذی‌القرنین است مگر به‌شما نرسیده که رسول خدا فرموده است: در میان شما مانند آنها است؟!

وحدیث دیگر ملخصش این است: امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که قاتلش‌را می‌شناخت و امور مهمی‌را که برای مردم باز گو می کرد، وسیلهٔ این آیهٔ مبارکه «و ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی ولامحدث» بود. و دو حدیث دیگر، یکی این‌است که: اوصیاء محمد (ص) «محدثون»اند ودیگری: امامان، علماء راستگوی

تفهیم شدهٔ محدث هستند.

حدیث پنجم در معنی محدث این است کـه: صدا را مـی‌شنود و شخص را نمی‌بیند.

شیخ‌الطائفه در امالی خود صفحهٔ ۲۶۰ از ابی‌عبدالله آورده است که: علی علیه‌السلام محدث بوده و سلمان نیز محدث بوده‌است. راوی می گوید، گفتم: نشانهٔ محدث چیست؟ فرمود: فرشته پیش اومی آید و دردلش چنین و چنان‌ایجاد می کند.

و نیز از ابی‌عبدالله علیه‌السلام آورده است: از ما کسی است که در دلش وارد می‌شود و بعضی دیگر در دلش انداخته می‌شود و برخی دیگر مورد خطاب قرار می گیرد.

واز «حرث‌نصری» آورده است که او می گوید: به‌امام ششم گفتم: چیزی که از امام سؤال می‌شود و در آن باره چیزی پیشش نیست از کجا آن را می‌داند؟ فرمود: در دلش وارد می‌شود، یا در گوشش می‌زند. وبه‌حضرت گفته شد: هنگامی که سؤال شود چگونه جواب می‌دهد؟ فرمود: از روی الهام وشنیدن وچه بسا با هردو «صفار» در «بصائرالدرجات» ازحمران‌بن‌اعین آورده است که به امام پنجم عرض کردم: آیا به من نفرمودی که: علی‌علیه‌السلام «محدث» است؟ فرمود: چرا، گفتم: کی به اوحدیث می کرد؟ فرمود: فرشته، گفتم: اوپیامبر است یا رسول؟ فرمود: مثل او همانند همراه سلیمان و همراه موسی وذی‌القرنین است، آیا به شما نرسیده که از علـی در مورد ذی‌القرنین پرسش کردند که او پیامبر است؟ فرمود: خیر او بنده‌ای است که خدا را دوست داشته خدا نیز او را دوست می داشته، خیرخواه مردم در راه خـدا بوده و خدا نیزخیر خواهش بوده است».

ونیز از حمران نقل کرده که‌او گفته است: به امام پنجم عرض کردم: موقعیت علماء (امامان) تاچه اندازه‌است؟ فرمود: همانند: مقام‌ذی‌القرنین وهمراه

سلیمان و داود».

و از « برید » نیز نقل می کند که گفته است: به امام پنجم و ششم عـرض کردم : مقام و مرتبهٔ شما تاچه اندازه است و به‌چه کسانی از گذشتگان شباهت دارید؟ فرمودند: همانند همراه موسی و ذی‌القرنین».

و از عمار نیز نقل کرده که گفته است: به امام پنجم عرض کردم : آنـان (= امامان) دارای چه مرتبه و مقامی هستند؟ آیا پیامبرند؟ فرمود: خیر، آنان دانایانند و منزلت آنان همانند ذی‌القرنین است در دانش و همراه موسی و همراه سلیمـان » .

داوری و انصاف

اینها که برشمردیم قسمت عمدهٔروایات شیعه‌در باب «محدث» بودن‌خاندان عصمت و طهارت بود که این‌نوع روایات زیـاد است و در کتب شیعه پـراکنده است

و مفاد این روایات، همواره جزء اعتقادعموم شیعه در گذشته و حال بوده و فشردهٔ آن چنین است : در میان امت اسلام ، همانند امم گذشته افـرادی هستند « محدث »، امیرالمؤمنین و فرزندانش که امامان بعد از اویند ، همان دانایان و محدثونند نه پیامبر، و این صفت منحصر به آنها و مخصوص به منصب امامتشان نیست، بلکه دختر پیغمبر فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها و سلمان فارسی نیز دارای‌این مقامند. آری همهٔ امامان «محدثند» اما هر محدثی امام نیست. و همانطور که در سابق گفتیم: «محدث» کسی است که حقائق را به یکی از راه‌هائی‌که در روایات گذشته تفصیل داده شده بداند، این است معنی‌محدث در نظر شیعه نه‌چیز دیگر .

و آخرین گفتار پیش شیعه و سنی دربارهٔ محدث همین است وبخصوص هر دو طائفه دراین باب همین‌ها بود که گفته‌آمد. بنابراین چنانکه ملاحظه‌می کنید: هیچ اختلافی میان شیعه و دیگر مذاهب اسلام . در این باره وجود ندارد ، جز

۱ــ علامهٔ مجلسی همهٔ آن روایات را در بحارالانوار گرد آورده‌است.

آنکه شیعه عمر را از «محدثین» نمی‌داند و این‌هم به‌خاطر سیرهٔ خاص او درمورد علم است که تاریخ برای ما روشن کرده‌است و فعلا در مقام بیان‌آن نیستیم[۱].

آیا معقول است‌این حقیقتی را که مورد اتفاق شیعه وسنی در مورد«محدث بودن» است نسبت به‌طائفه‌ای فضیلت بزرگ شمرده شود و نسبت به دیگران گمراهی و منقصت ؟!!

بامن بیا تا از دروغگوی حجاز (عبدالله قصیمی)، جرثومهٔ نفاق و بذرافشان فساد درجامعهٔ اسلامی بپرسیم که چگونه در کتابش «الصراع بین‌الاسلام والوثنیة» نظر می‌دهد که: امامان اهل بیت بنظر شیعه‌انبیاء هستند و به‌آن‌ها وحی می‌شود و فرشتگان برای آنان وحی می‌آورند و شیعیان در بارهٔ فاطمه و امامان از فرزندانش همان چیزی را که در بارهٔ انبیاء قائلند، در بارهٔ آنان معتقدند»!!!

او در این اظهارنظر به مکاتبهٔ «حسن‌بن‌عباس» که در کافی ذکر شده و ما در صفحات قبل‌آن‌را آورده‌ایم، استناد کرده‌است.

چرا این مرد نمی‌فهمد که این افتراها و تهمت‌ها نسبت به امت بزرگی که آراء شایسته‌اش جهانگیر شده جز انکار مسألهٔ «محدث‌بودن» که در قرآن‌مجید آمده و تکلم کردن فرشتگان با امامان اهل بیت و مادرشان فاطمه علیهم‌السلام نیست در صورتیکه همهٔ مسلمین دراین‌باره اتفاق دارند؟!

آیا شیعه باقبول اصل «محدث بودن» می‌تواند بگوید که: عمربن‌خطاب و دیگران طبق عقیدهٔ عامه پیامبرند و فرشتگان بر آنان نازل می‌شده و وحی می‌رسانده‌اند ؟!

اما شیعه هیچ گاه دروغ و تهمت را در عواطف مذهبی راه نمی‌دهد و ازهیچ فردی از شیعهٔ‌واقعی شنیده‌نشده‌است: بزرگی را متهم به‌دروغ و مطالب ناروا کند وحاشا که امتی را به‌چیزهائی متهم کندکه از آن بدوراست.

۱ــ در جلد ۶ این کتاب (البته جلد ششم‌عربی) در این باره یاری خدا بطورمستوفی بحث خواهیم کرد.

آیا پیش روی این مرد نصوص صریح شیعه مبنی بر اینکه امامان علیهم السلام عالمانند نه انبیاء نبوده است؟

آیا صریح این احادیث نبوده که مثل امامان اهل بیت همانند مثل همراه موسی و سلیمان و ذی القرنین است؟

آیا در «کافی» همان بابی که او گفتار امام باقر و صادق علیهما السلام را عوضی نقل کرده نبوده است: «خداوند با قرآنتان کتاب‌های آسمانی را پایان داده و با پیامبرتان نبوت را ختم کرده است»؟!

چرا، تمام اینها در برابر دیدگانش قرار داشته، اما از کوزه برون تراود آنچه که در اوست و کسی که فرزند ناپاک روح اموی و حامل انگیزه‌های نادرست باشد، طبعاً ملازم با پستی ورذالت است واز فحش وناسزا بدور نخواهد بود، و از خصوصیات زادهٔ اموی این است که همانند افعی نیش می‌زند و هتك ناموس مسلمین می‌کند وبازبان زشت به آنان حمله می‌کند وبه اهل بیت و شیعه‌اش به پیروی از اسلاف ناپاك وپلیدش افترا وتهمت می‌زند!!

واینك نص گفتارش را دراینجا می‌آوریم، تا انسان جستجوگر با بصیرت کامل بتواند مقاصد شوم و کوشش های پی گیر این مرد را در مورد ایجاد اختلاف میان امت اسلام، وشق عصای مسلمین ازراه دروغ وتهمت دریابد.

او در کتاب «الصراع» جلد ۱ صفحهٔ ۱ می‌نویسد: «بنظر شیعه به امامان اهل بیت، وحی می‌شود. در کافی گفته است: حسن بن عباس نامه‌ای به امام رضا نوشت وپرسید: میان رسول ونبی وامام چه فرقی است؟ او درجواب گفت: رسول کسی است که جبرئیل براو نازل می‌شود واورا می‌بیند و کلامش را می‌شنود ووحی براو نازل می گردد، ونبی گاهی سخن را می‌شنود و گاهی شخص را می‌بیند وسخن را نمی‌شنود، وامام کسی است که کلام را می‌شنود و شخص را نمی‌بیند، امامان هیچ کاری انجام نمی‌دهند، مگر با پیمانی از خدا و فرمانی از او هیچ گاه از آن تجاوز نمی کنند. و نیز درکافی نصوص متعددهٔ دیگری در این باره وجود دارد،

پس امامان به‌نظرشیعه پیامبرند وبه‌آنها وحی می‌شود ورسول نیزهستند زیراآنان همانند رسولان مأمور به تبلیغ چیزهائی که به‌آنها وحی‌شده نیزمی‌باشند !!

ودرجلد۲صفحهٔ ۳۵ همان کتاب می‌نویسد : درجزء اول این کتاب گفته‌ایم: شیعه می‌پندارد که به امامان اهل بیت وحی می‌شود و فرشتگان از ناحیهٔ خدا و آسمان برایشان وحی می‌آورند .

وگذشت گفتارشان که : امامان ، کاری نمی کنند وسخنی نمی گویند مگر باوحی الهی و نیز گذشت که : به‌نظر شیعه فرق میان محمد وامامان از ذریه‌اش این است که : محمد فرشته‌ای را که برایش وحی می‌آورد می‌بیند ، اما امامان وحی وصدای فرشته را می‌شنوند ، ولی شخص او را نمی‌بینند ، وهمین است فرق میان نبی و امام ، و رسول و امام پیش شیعه ، و معلوم است که این در حقیقت فرق نیست .

پس امامان از اهل بیت پیش شیعه انبیاء ورسولانند به هرمعنائی که برای آنها باشد ، زیرا کسی که نبی ورسول است ، انسانی است که خداوند رسالتش‌را به‌او وحی کرده و به او تکلیف نموده‌که آن را تبلیغ و پخش نماید ، خواه وحی خدا به او با واسطهٔ فرشته باشد یا نه وخواه واسطه را ببیند یا نه ، بلکه تنها ازاو بشنود و درك کند ، وبه اتفاق دیدن فرشته دخالتی در حقیقت معنی نبی و رسول ندارد ولذا می گویند : رسول ، انسانی است که به‌او وحی شده و مأمور گشته که آن را تبلیغ نماید .

ونبی انسانی است که به او وحی شده اما مأمور به تبلیغ نیست .

بنابراین دیدن فرشته دخالتی در حقیقت معنی نبی و رسول ندارد و این واقعیتی است که همه در آن باره متفقند . پس شیعه آنچه را که دربارهٔ انبیاء و رسولان معتقد است دربارهٔ فاطمه و امامان ازفرزندانش نیزعقیده دارد . آنها می‌پندارندکه : آنان معصومند وبه‌آنهاوحی‌می‌شود وفرشتگان برآنهابافرمان های الهی نازل می گردند و برای آنان معجزاتی است که کوچکترین آنها مرده زنده

کردن است ، چنانکه در بهترین کتاب هایشان (کافی) تصریح کرده‌اند » !!

انما یفتری الکذب الذین لایؤمنون بآیات‌الله و اولئک هم الکاذبون

« قطعاً دروغ را کسانی که ایمان بخدا ندارند نسبت می‌دهند ، اینان همان دروغگویانند [۱] . »



۱ـ سورهٔ نحل آیهٔ ۱۰۵

۴ـ علم امامان شیعه به غیب

گفتگو دراطراف علم امامان ازآل محمد صلوات‌الله‌علیه و علیهم از کسانی که نسبت به شیعه و امامانشان کینه و دشمنی در دل دارند، شیوع پیدا کرده است.

پیش هر کدام ازآنها گفتار عجیب وغریبی وجود دارد که باطل راحق جلوه می‌دهد زبدون‌بصیرت کافی درامورنظرمی‌دهد وبرجهالتش دلیل می‌آورد گویا که شیعه درمیان مذاهب اسلامی به این عقیده متفرداست و غیر از شیعه کسی دربارهٔ امامی از امامان مذاهب چنان عقیده‌ای را ابرازنکرده است ولذا تنها آنان‌مستحق همهٔ فحشها وناسزاها هستند !!

چیزی راکه «قصیمی» در «الصراع» تحت عنوان: «امامان طبق عقیدهٔ شیعه همه چیزرا می‌دانند و آنان هرگاه که بخواهند چیزی را بدانند، خداوند تعلیمشان می‌دهد، آنان می‌دانند: چه وقت خواهند مرد، مردنشان طبق خواست آنها است، علم ماکان ومایکون دارند وچیزی برآنها پوشیده نیست»[1] به‌هم‌بافته است دراین مورد برای تو کافی است.

او درصفحهٔ «ب» ازهمان کتاب می‌نویسد: «در کافی نصوص دیگری نیز دراین باره موجود است.

امامان باخدا درعلم غیب شریکند درصورتی که همهٔ مسلمین می‌دانند که

۱ـ کافی صفحه ۱۲۵ـ۱۲۶.

پیامبران ورسولان دراین صفت باخدا شریك نمی‌باشند و نصوص کتاب و سنت و گفتار پیشوایان مذهب، دربارهٔ اینکه جز خدا کسی علم غیب نمی‌داند بقدری است که نمی‌شود همهٔ آنها را دریك کتاب گردآورد ...»

حقیقت علم غیب

علم غیب یعنی آگاهی برچیزهائی که بیرون از دید وحواس ظاهری ما قرار دارند خواه مربوط به حوادث کنونی و یا آینده باشد، حقیقتی است که همانند آگاهی برامور ظاهری برای تمام افراد بشرممکن ومقدور است.

هرگاه کسی از حوادث کنونی ویاآینده که فعلا قابل رؤیت نیستند تنهااز رهگذر دانائی که از سرچشمهٔ غیب وشهادت خبر می‌دهدآگاهی حاصل کند ویا از طریق دانش وخرد مطلع گردد چنین علمی نیز از علم غیب به شمار می‌رود و هیچ مانعی ازتحقق آن وجود ندارد.

مثلا مؤمنان بیشتر باورهایشان از قبیل: ایمان بخدا وفرشتگان و کتابهای آسمانی و پیامبران و روز قیامت و بهشت وجهنم ولقاءالله وزندگی پس ازمرگ وبرانگیخته شدن ونشور ونفخ صور وحساب وحوریان وقصرهای بهشتی وچیزهائی که درآن روز واقع می‌شوند وهرچه را که مؤمن باور دارد وتصدیق می‌کند، جزء علوم غیب به شمار می‌آیند و در قرآن کریم نیز از آنها تعبیر به غیب شده است:

الذین یؤمنون بالغیب: «کسانیکه به «غیب» ایمان دارند»[1]

الذین یخشون ربهم بالغیب: «کسانیکه ازخدایشان درنهان می‌ترسند»[2]

انماتنذرالذین یخشون ربهم‌بالغیب: «تنها کسانیکه از خدایشان در نهان می‌ترسند می‌ترسانی»[3]

انما تنذرمن‌اتبع‌الذکروخشی‌الرحمن بالغیب: «تنها کسی را که ازقرآن پیروی

۱ــ بقره‌آیهٔ ۳

۲ــ انبیاء آیهٔ ۴۹

۳ــ فاطر آیهٔ ۱۸

می کند و از رحمان در نهان می‌ترسد می‌ترسانی»[۱]

من‌خشی‌الرحمن‌بالغیب : «کسی که از خدا در نهان می‌ترسد»[۲]

ان‌الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة : «برای کسانیکه از خدایشان درنهان می‌ترسند بخشش است»[۳]

جنات‌عدن وعدالله‌عباده بالغیب : «بهشتهای عدنی که خداوند به بندگانش در نهان این جهان وعده فرموده است»[۴]

منصب‌نبوت‌ورسالت ایجاب می کند که دارندهٔ آن علاوه برآنچه که‌مؤمنان برآن باوردارند ، دارای‌علم غیب گسترده‌تر وهمه‌جانبه‌تری‌باشد . آیات زیراشاره به همین حقیقت می کنند :

وکلا نقص علیك من انباء الرسل مانثبت به‌فؤادك وجاءك فی هذه‌الحق و موعظة و ذکری للمؤمنین : «وهمهٔ این اخبار پیامبران را برای تو بیان می کنیم تا قلبت را بدانوسیله نیرومند سازیم ودراینکار موعظه وتذکری برای مؤمنین باشد»[۵].

واز همین‌جا است که برای پیامبرش داستان های گذشتگان را نقل کرده و بعداز بیان داستان مریم فرموده است : ذالك من انباء الغیب نوحیه الیك : «این ازخبرهای غیب است که بتو وحی می کنیم»[۶]

وبعداز بیان داستان حضرت نوح نیز افزوده‌است : تلك‌من انباءالغیب‌نوحیها الیك : «این‌ازخبرهای غیب است که بتووحی می کنیم.»[۷]

وبعداز داستان برادران یوسف نیز فرموده است : ذالك‌من انباءالغیب نوحیه الیك : «این ازاخبار غیب‌است که بتووحی می کنیم.»[۸]

۱ــ یس آیهٔ ۱۱
۲ــ ق آیهٔ ۳۳
۳ــ ملك آیهٔ ۱۲
۴ــ مریم آیهٔ ۶۱
۵ــ هود آیهٔ ۱۲۰
۶ــ آل عمران آیهٔ ۴۴
۷ــ هود آیهٔ ۴۹
۸ــ یوسف آیه ۱۰۲

ودراینکه این مرحلهٔ ازعلم به‌غیب مخصوص به پیامبران‌است نه دیگران، قرآن مجید چنین تصریح می کند: **عالم‌الغیب فلا یظهر علی غیبه احد الا من‌ارتضی من رسول**: «خدا عالم به غیب است و کسی‌را برغیبش آگاه نمی کندمگرپیامبری را که پسندیده‌است.

اما در عین حال باید توجه داشت که هیچ کس احاطه به علم اونـدارد: **«ولایحیطون بشیء من علمه الا بماشاء»**[1] و بشر از علم تا چیزی برخوردار است: **وما اوتیتم من‌العلم الا قلیلا**[2]

پس‌همه انبیاء و اولیاء ومؤمنان‌طبق‌نص قرآن مجید دارای‌علم غیب هستند، وبرای هر کدامشان بهرهٔ مخصوصی‌است. اما دانش همهٔ آنها، در هرمرحله‌ای که قرار داشته باشد، باز ازلحاظ کم و کیف محدود و عرضی است نه ذاتی، و مسبوق به عدم است نه ازلی وبرای آن ابتداء وانتهائی است نه سرمدی و از خدا گرفته شده کـه: **وعنده‌مفاتح‌الغیب‌لایعلمهاالاهو**: «پیش او کلیدهای غیب است کسی از آن‌ها جزاوآگاهی ندارد».

پیامبروو‌ارث علمش درمیان امتش[3] در عمل کردن برطبق علـم غیبشان در موارد بلاها ومرگ‌ها وحوادث، وهمچنین دراعلام‌آنها به مردم، نیازمند به‌اجازه وفرمان خدا هستند.

علم وعمل‌واعلام آن به‌مردم، سه مرحله هستند که هیچ کدام از آنهاارتباط بامرحلهٔ دیگرندارد، هیچ گاه علم به‌چیزی مستلزم عمل کردن به آن و یااعلام آن به مردم نیست، وبرای هر کدام ازآنها جهات مقتضی وعوامل منع کننده‌ای است که باید مراعات گردد.

علیهذا هرچه که دانسته شود واجب‌العمل و گفتنی نیست.

---

۱ ـ بقره‌آیهٔ ۲۵۶

۲ ـ سورهٔ بنی‌اسرائیل‌آیهٔ ۸۷

۳ـ تمام مسلمین دراینکه وارث علم رسول خدا علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است اتفاق دارند مراجعه شود به جزء سوم عربی همین کتاب که جلد پنجم وششم فارسی است.

حافظ و اصولی بزرگ امام ابواسحق ابراهیم بن موسی لخمی مشهور به شاطبی متوفی ۷۹۰ هـ در کتاب ارزنده‌اش «الموافقات فی اصول الاحکام» جلد ۲ صفحهٔ ۱۸۴ می‌نویسد: «اگر برای شخص حاکم از راه مکاشفه معلوم شود که این شیء معین غصبی و یا نجس است و یا آنکه این شاهد دروغ می گوید و یا آنکه این مال ملك زید است، ولی از راه دلیل و بینه ثابت شود که مثلا مال عمرو است برای شخص حاکم جائز نیست که برطبق مکاشفه عمل کند، پس نمی‌تواند تیمم کند و شاهد را بپذیرد و شهادت دهد که مال مربوط بذی‌الید نیست، زیرا باظواهر، احکام دیگری تعیین می‌شود و نمی‌توان از آن بخاطر کشف، اعتماد به کشف وشهود وفراست صرفنظر نمود چنانکه نمی‌شود به «رؤیا» متکی بود.

و اگرچنین کاری روا بود می‌باید بتوان باآن احکام را اگر در ظاهر موجباتش فراهم باشد نقض کرد درصورتی که چنین کاری روا نیست.

و در روایت صحیح از رسول خدا آمده: «شما شکایت پیشم می آورید و شاید برخی از شما دربیان مقصودش گویاتر ومنطقی‌تر از دیگری باشد، اما من طبق آنچه که می‌شنوم قضاوت می کنم ...» به طوری که ملاحظه می کنید: حکم را برطبق چیزی که می‌شنود مقید کرده نه واقع در صورتی که بسیاری از احکامی که‌وسیلهٔ او اجرا، می‌شده از حقیقت و حق وباطل بودنش آگاهی کامل داشته است، اما هیچ گاه رسول خدا برطبق علمش [1] عمل نمی کرده تنها طبق شنیده‌اش قضاوت می‌نموده است و این اصلی است که حاکم را از عمل کردن به علمش باز می‌دارد.

قول مشهوری که از «مالك» نقل شده این است که: هرگاه چند نفر عادل پیش حاکم دربارهٔ چیزی شهادت دهند اما اوبداند که حق خلاف آن است براو

۱ـ سیدمحمدالخضرالحسن التونسی در حاشیهٔ «الموافقات» گفته است: پیامبراکرم هیچ‌گاه طبق علمش که ازطریق غیرعادی بوده چنانکه‌درقرآن در بارهٔ خضرعلیه‌السلام‌آمده استقضاوت نمی کرد، تابرای مردم روش نیکوئی درعمل‌کردن به ظاهر باشد، تااینکه می‌گوید: حکم بظاهر اگرچه‌مطابق با واقع نباشداشتباه نیست، زیرا همان‌حکم نیز طبق فرمان خداست.

واجب است که برطبق شهادت آنها عمل کند در صورتی که علم به تعمد کذب آنان نداشته باشد، زیرا اگرطبق شهادت آنها عمل نکند حاکم بـه علم خویش خواهد بود. و این در صورتی است که علم حاکم صد در صد از طریق عادی حاصل شده باشد نه از راه خوارق عاداتی که امور دیگری در آن دخالت‌دارد.

کسی که اظهار می کند: حاکم می‌تواند طبق علمش قضاوت کند، نظراو دربارهٔ علمی است که از طریق عادی حاصل شده باشد نه از خوارق عادات وروی همین‌جهت است که رسول خداآن رامعتبر ندانسته و این خود دلیل بزرگی‌است.

حافظ درصفحهٔ ۱۸۷ همان کتاب چنین ادامه مـی‌دهد: گشودن این بـاب منجربه‌این می‌شودکه ظواهر محفوظ نماند، زیراکسی که باسبب ظاهری قتل بر اومقرر شده عذر اوهم باید ظاهری باشد و اگر کشتن او را با امور غیبی بخواهد چه بسا خاطرها را مشوش می‌کند و تزلزلی در ظواهر پدید می‌آید در صورتی که از روح اسلام فهمیده شده که باید جلو این کار گرفته واین درب بسته‌شود.

آیا باب دعاوی را نمی‌بینی که مستند به این است که: «البینة علی‌المدعی والیمین علی‌من‌انکر»[1] ودراین قاعدهٔ کلی کسی مستثنی نشده است حتی رسول خدا دربارهٔ چیزی که خریده بود ومورد انکار قرار گرفته بود، احتیاج به بینة پیدا کرد وفرمود: «کی برایم شهادت می‌دهد؟ تااینکه خزیمة بن ثابت برایش‌شهادت داد وشهادتش جای دوشهادت قرار گرفت».

وقتی که رسول، طبق موازین ظاهری عمل کند، فکر می کنی که دیگر آحادامت چه باید بکنند؟

روی این حساب اگر بزرگترین فرد جامعه نسبت به شایسته‌ترین آنـان ادعائی بکند قاعده همان است که گفته شد یعنی: بینه مال مدعی است وقسم مال منکر. پس اعتبارات غیبی در مورد اوامر ونواهی شرعی بی اعتبار خواهد بود.

ونیز او در صفحهٔ ۱۸۹ از همان کتاب می گوید: «وقتی که اعتبار این‌شرط

۱ــ دلیل برعهدهٔ مدعی وقسم به عهدهٔ منکراست.

ثابت شد پس کجا جائز است عمل برطبق آن؟ حقیقت این است: امور جائزه یا مطلوبه ای که در آنها سعه‌ای هست طبق آنچه که گفته شد عمل در آنها جائز است و آن برسه قسم است:

اول آنکه در امر مباحی باشد، مثل اینکه شخص دارای کشف و شهود، می‌داند که فلانی در فلان وقت می‌خواهد پیش او بیاید یاتصمیم او عملی خواهد شد یانه یاآگاه است از آن اخبار واعتقاد درست ونادرستی که دردل دارد درنتیجه خودرا برای آمدنش آماده می کند ویا ازآن دوری می‌جوید.

عمل کردن برطبق چنین علمی در این گونه موارد برای اوجائز و مشروع است چنانکه اگردربارهٔ این امورخوابی بیبند در صورتی که مستلزم نامشروعی نباشد برطبق آن عمل خواهد نمود.

دوم اینکه عمل کردن برطبق آن به خاطر فائده‌ای باشد که از آن امید می‌رود، زیرا خردمند اقدام به عملی که از عاقبتش می‌ترسد نمی کند نهایت آن که گاهی روی عدم توجه به عاقبت کار، نتیجهٔ ناخوش‌آیند پیش می‌آید.

کرامت چنانکه امتیازی است امتحانی هم‌هست تا از آن راه بیبند که‌چه خواهید کرد، پس اگرحاجتی باشد یاجهتی آن را ایجاب کند، مانعی نخواهد داشت ورسول خدا در موارد احتیاج، به امور پنهانی خبرمی‌داد ومعلوم است که پیامبراکرم به تمام آنچه که می‌دانسته خبر نمی‌داده است، بلکه تنها در بعضی اوقات وطبق مقتضای نیازمندیها ازآن استفاده می‌فرموده است.

رسول خدا به کسانی که پشت سرش نماز می‌خواندند خبرداد که: آنها را ازپشت سرمی‌بیند، گفتن این مطلب به خاطرمصلحتی بوده که در اخبارآن وجود داشته است باآنکه ممکن بوده بدون آن امرونهیشان کند.

وهمچنین است سائر کرامات و معجزاتش، پس عمل امت پیامبراکرم در این مورد ازمورد نخست سزاوارتر است، لیکن بااین‌حال به خاطرترس ازعواقب سوء ازقبیل عجب وخودخواهی وغیره بیش از جواز نخواهد بود.

سوم درموردی است که از آن برای ترساندن ویابشارت دادن مردم استفاده می‌شود تاخودراکاملا آماده کنند.

این صورت نیز جائز است مثل خبردادن از وقوع چیزی در صورت بودن چیز دیگر و یا واقع نشدن آن در صورت بودن امر آخر تا برطبق آن عمل شود .....

پس چرا ازغیب نباشد نقل داستان فرزند نوح واخبار قوم هودوعادوثمود و قوم ابراهیم ولوط وذی‌القرنین وخبرانبیا و رسولان گذشته ؟!

وچرا از غیب نباشد آنچه راکه پیامبر بطور سری به برخی از همسرانش گفته بوده و او آن‌را برای پدرش افشاء کرده وهنگامی که جریان را به‌همسرش خبرداد اوبرسولخدا گفت : کی این خبر را به‌شما داده است؟ فرمود : خدای علیم وخبیر این خبر را بمن داده است[1] ؟!

وچرا ازغیب نباشد آنچه را که همراه موسی به او در تأویل چیزی را که تحمل آن را نداشت خبرداد[2] ؟!

وچرا ازغیب نباشد چیزی راکه عیسی به امتش گفت : وخبرتان می‌دهم به چیزی که می‌خورید ودرخانه‌تان ذخیره‌می کنید[3] ؟!

وچرا ازغیب نباشد گفتهٔ عیسی‌برای بنی‌اسرائیل : «ای بنی‌اسرائیل من‌رسول خدا به‌سوی شمایم تورانی که پیشرویم قرارداردتصدیق می کنم وبه‌آمدن‌پیامبری که بعدازمن می‌آید ونامش احمد است بشارت می‌دهم[4] ؟!

وچرا ازغیب نباشد آنچه راکه خدا به یوسف وحی فرموده : تا آنان را به این امرشان که ازآن غافلند ، آگاهشان نمائی[5] ؟!

۱ــ تحریم آیهٔ ۳

۲ــ سورهٔ کهف‌آیهٔ ۸۲

۳ــ آل عمران ۴۹

۴ــ صف آیهٔ ۶

۵ــ یوسف آیه ۱۵

وچرا ازغیب نباشد آنچه را که آدم به فرشتگان در مورد حقائق آفرینش به فرمان خدا خبرداد ؟![1]

وچرا ازغیب نباشد این بشارات فراوان که از تورات و انجیل و زبور و کتاب‌های گذشتگان دربارهٔ پیامبر اسلام وشمائل و تاریخ زندگانی وامتش آمده است ؟!

چرا از غیب نباشد این همه خبرهای صحیحی که از کاهنان و رهبانان و قسیسان دربارهٔ پیامبراسلام پیش از ولادتش روایت شده است ؟!

دراین‌جا هیچ مانعی وجود ندارد که خداوند به‌برخی ازبندگانش مقداری ازعلم غیب: علم‌ماکان و مایکون، علم آسمان ها وزمین، علم اولین وآخرین وعلم فرشتگان و رسولان ، تعلیم دهد ، چنانکه هیچ مانعی در اینکه خداوند کسی را مقداری ازعلم ظاهریش عطا کندتاابراهیم وار ملکوت آسمانها و زمین را ببیند وجود ندارد .

در این گونه موارد، هیچ گاه تصور اینکه بنده با خدا شریك در علم غیب و یا علم ظاهری است ولوآنکه در هر مرحله‌ای از آن قرار داشته باشد، نمی‌رود میان آنها فرق بسیار زیادی است، زیراقیود امکانی بشری درعلم او همواره‌ملحوظ است، خواه متعلق علمش غیب یا آشکار باشد و نمی‌شود او را از این قیدها جدا نمود .

اما علم الهی به‌غیب یا آشکار باقیود یکتائی مخصوص بذات واجب احد اقدس همراه است.

وهمچنین است‌علم‌فرشتگان نسبت به‌خدا، یعنی: هر گاه خدا مثلا به‌اسرافیل اذن بدهد که از طریق مطالعه در لوح محفوظ که در آن بنیان همه چیز هست به اسرار آفرینش آگاهی حاصل کند به هیچ‌وجه با خدا شریك در علم غیب نخواهد بود و ازاین راه شرك‌لازم نخواهد آمد.

۱ـ بقره، آیهٔ ۳۳

بنابراین اصلا مقایسه میان علم ذاتی مطلق و علم عرضی محدود، وعلمی که چگونگی نمی‌پذیرد وزمان و مکان نداردباعلم محدود و مقید، و علم ازلی و ابدی باعلم حادث و موقت، وعلم اصیل باعلم از دیگران کسب‌شده، غلط است چنانکه شاید علم پیامبران باداناش دیگر افراد بشر، مقایسه شود، زیرا با آنکه علم همهٔ آن‌ها در امکان شریك است، اما به‌خاطر اختلاف در راه آن و خصوصیاتی که در آنها وجود دارد آن دو را از هم متمایز و جدا می‌سازد، بلکه نمی‌شود میان علم مجتهد و علم مقلد در مورد احکام شرعی اگر چه مقلد به‌همهٔ آنها احاطه داشته باشد، مقایسه نمود، زیرا راه تحصیل آن‌دو باهم فرق زیاد دارد.

علم‌غیب مخصوص به‌خدا!

باتوجه به‌مطالب یاد شده، علم غیب ذاتی و مطلق بدون آنکه مقیدبه کم و کیف‌باشد مانند علم به آشکار به‌همین طریق مخصوص خدا واز صفات‌ذاتی‌اوست نه هر علم‌غیب وآشکاری.

و همین‌معنی نفیاًواثباتاً دراین آیات مبارکه منظور شده است: **قل لایعلم من فی‌السموات والارض الغیب‌الاالله**: «بگو: جز خدا کسانی که در آسمان و زمین قرار دارند، علم‌غیب نمی‌دانند»[1].

ان الله عالم غیب السموات و الارض انه علیم بذات‌الصدور: «خدا دانای غیب آسمان‌ها وزمین است،او دانای به اسرار دل‌هااست[2]».

ان‌الله یعلم‌غیب‌السموات‌والارض‌والله‌بصیر بما تعملون: «خدا غیب آسمان ها و زمین را می‌داند و به آنچه که انجام می‌دهید بینااست[3].»

ثم تردون الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون: «سپس به سوی خدایی که دانای غیب و آشکار است بر گردانده می‌شوید تا به‌آنچه که انجام‌می‌دادید خبردارتان کنند»[4].

---

۱ ـ سورهٔ نمل آیهٔ ۶۵
۲ـ سورهٔ فاطر آیهٔ۳۸
۳ـ سورهٔ حجرات آیهٔ۱۸
۴ـ سورهٔ جمعه آیه۸

عالم‌الغیب و الشهادة هوالرحمن‌الرحیم: «او خدای دانای غیب وشهادت است او رحمان و رحیم‌است»[1].

ذالک‌عالم‌الغیب والشهادة العزیزالرحیم : «این است آن خدایی که دانای آشکار و نهان، عزیز ورحیم‌است»[2].

عالم‌الغیب والشهادةالعزیزالحکیم: «خدای دانای‌آشکار و نهان، عزیز وحکیم است»[3].

و از نوح پیامبر نقل می کند: **لااقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولااقول‌انی ملک**: «به‌شما نمی گویم که خزینه‌های خدا پیش من است و نه از غیب آ گاهم و نمی‌گویم که من فرشته هستم.»[4]

و ازقول‌پیامبرش‌نقل می کند: **لوکنت اعلم الغیب لاستکثرت من‌الخیر** : «واگر علم غیب داشتم برنفع و خیرم می‌افزودم»[5].

و بااین تفصیلی که در بارهٔ علم‌بیان کردیم دانسته می‌شود که تعارضی میان ادلهٔ کتاب و سنت در این مسأله ازلحاظ نفی واثبات وجود ندارد، بلکه هر کدام از ادلهٔ نفی و اثبات به‌ناحیهٔ خاصی توجه دارد.

آنچه را که در مورد علم غیب در بعضی از ادله نفی شده غیرآن‌است که در بعضی دیگر اثبات شده است ، و برعکس . در بعضی از نصوص واردهٔ از طریق اهل بیت اشاره به این دو جهت شده است مانند بیان حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در جواب یحیی بن عبدالله بن‌حسن که عرض کرد: قربانت گردم مردم خیال‌می کنند که شما علم غیب دارید ؟امام درجوابش فرمود:«سبحان‌الله دستت‌را روی‌سرم‌بگذار بخدا قسم تمام موهای سر و بدنم راست شده است آنگاه فرمود :

۱ــ سورهٔ حشر آیهٔ ۲۲

۲ــ سورهٔ سجده آیهٔ ۶

۳ــ سورهٔ تغابن آیهٔ۱۸

۴ــ سورهٔ انعام ۵۰، هود ۳۱

۵ــ سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۸۸

نه‌به‌خدا قسم که این جز میراثی از رسول خدا نیست.»[1]

و همچنین است دیگر صفات پروردگار که با نظیرهمان صفات درآفریده‌ها از لحاظ اطلاق وتقیید فرق می کند، مثلا اگر عیسی علیه‌السلام تمام مرده‌ها را با اذن خدا زنده کند، یا انسان دانائی از گل به جای پرنده‌ای از گل با اذن خدا بسازد، چنانکه در قرآن مجید آمده‌است: «از گل برای شما همانند پرنده می‌سازم آنگاه درآن می‌دمم و بااذن خدا پرنده می‌شود[2]» نمی‌توان گفت که عیسی در صفت زنده کردن مرده وآفریدن شریك شده است، باز صاحب اختیار دزنده‌کننده و میراننده خدا است، دیگری بافرمان او چنین کاری انجام می‌دهد، صفت اومطلق است صفت دیگران محدود.

و همچنین فرشته‌ای که در رحم‌ها طفل را چنانکه خدا می‌خواهد تصویر می کند وبرایش گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوان قرار می‌دهد[3]، او با خدایش در این‌صفات شریك نیست، خدااست که‌آفریننده و تصویر کننده است و اوست در رحم‌ها هر طور که بخواهد تصویر می کند.

۱ـ شیخ مفید این حدیث را درمجلس سوم از امالی خود نقل‌کرده است.

۲ـ سورهٔ آل عمران آیهٔ ۴۹

۳ـ مسلم، در صحیحش، ابن‌اثیر در جامع‌الاصول، و ابن‌الدیبع در تیسیر جلد۴ صفحهٔ ۴۰ از حذیفه مرفوعاً ازرسول خدا آورده‌اند: «وقتی‌که ۴۲ روز برنطفه در رحم گذشت‌خداوند فرشته‌ای را می‌فرستد آن را تصویر کند و گوش و چشم و پوست و گوشت و استخوانش بیافریند. آنگاه عرض می‌کند: خدایا نر باشد یا ماده؟ خدا آنچه را که می‌خواهد حکم می‌کند و فرشته می‌نویسد سپس‌فرشته باهمان نوشته بیرون می‌آید و بعد ازاین چیزی برآن زیاد و یا کم نخواهدشد. در حدیث دیگری ابن‌الدیبع درتیسیرالوصول جلد ۴ صفحه ۴۰ دراین باره چنین آورده است: «هنگامی‌که مضغه به‌مرحله‌ای رسدکه می‌باید به‌شکل آدمی درآید، خدا فرشته‌ای‌می‌فرستد تا اورا تصویر کند پس‌او مقداری خاك درآن داخل‌می کند و آنرا می‌آمیزد چنانکه‌به‌او دستور داده‌شده تصویرش می کند، آنگاه عرض مـی کند: آیـا می‌باید او نر باشد یا ماده، شقی باشد یا سعید، عمر، روزی و مصائبش چه‌مقدار باشد؟! خداوند دستور می‌دهد و اوهم اطاعت می کند ومی‌نویسد».

و نیز فرشته‌ای که خدا به‌رحم می‌فرستد تا روزی واجل و رفتار و مصائب و آنچه را که مربوط به‌خیر و شر وسعادت وشقاوت جنین است بنویسد و آنگاه روح را در او بدمد[۱] او نیز شریك خدا نخواهد بود، تنها خدا است که درسلطنت شریکی ندارد و همه چیز را آفریده وتقدیر فرموده‌است.

ونیز «ملك‌الموت» با آنکه طبق نص قرآن «بگوملك‌الموت که مأمورشما است جان هایتان را می گیرد[۲]» جان ها را می گیرد ، بااین حال درست است که گرفتن جان‌ها چنانکه قرآن کریم می گوید: «خدا جان‌ها را هنگام مردن می‌گیرد[۳]» اختصاص به خدا داشته باشد و میراننده او باشد و ملك الموت به‌هیچ‌وجه شریك او دراین امر نباشد، چنانکه درست است : نسبت گرفتن‌جان‌ها به‌فرشتگان داده‌شودهمانگونه که‌قرآن کریم‌می گوید: آنان که‌برخود ستم کرده‌اندفرشتگان جانشان‌را می گیرند[۴] آنانکه باخوشی فرشتگان جانشان را می گیرند»[۵].

و هیچ گونه تعارضی در میان این آیات نیست و در نسبت دادن میراندن به‌غیر خدا، گناه ومعصیت نخواهدبود.

ونیز فرشته ، طبق آفرینش مخصوصی که خدا برایش قرارداده، نمی‌خوابد

۱ـ ابن‌مسعود از رسول خدا آورده‌است: « هنگامی که نطفه چهل روز در رحم ماند تبدیل به‌علقه می‌شود وپس ازچهل روز دیگر تبدیل به‌مضغة می‌شود، آنگاه خداوند فرشته‌ای باچهار جمله در مورد: روزی، اجل ، رفتار و سعادت و شقاوتش می‌فرستد تاآنها را بنویسد، پس روح را در او می‌دمد» این روایت را بخاری در باب ذکرملائکه درصحیحش ومسلم ودیگر از بزرگـان صحاح مگر نسائـی در کتب خـود و همچنین احمد در مسند جلد ۱ صفحهٔ ۳۷۴ ـ ۴۱۴ ـ ۴۳۰ وابوداود درمسند جلد۵ صفحهٔ ۳۸ وابن‌اثیر در الجامع وابن‌الدبیع درالتیسیر جلد۴ صفحه۳۹ آورده‌اند .

۲ـ سورهٔ سجده آیهٔ ۱۱

۳ ـ سورهٔ زمر آیهٔ ۴۲

۴ـ سورهٔ نحل آیهٔ ۲۸

۵ـ سورهٔ نحل آیهٔ ۳۲

وچرت نمی‌زند[1] بااین حال دراین صفت باخدا چنانکه خودرا ستوده «لاتأخذه‌سنة ولانوم»[2] شریك نخواهدبود.

و اگر خدا به کسی چنان قدرتی عنایت کند که بتواند زمین مرده‌رازنده کند، چنین کسی شریك خدا نخواهد بود باز اوست که زمین مرده را زنده می کند.

گفتاری باقصیمی

اینك بیائید از قصیمی سؤال کنیم که : گفتار شیعه در مورد اینکه: «امامان هرگاه بخواهند چیزی را بدانند ، خداوند همان‌را به‌آنان تعلیم می‌دهد» چه ارتباطی با شرك دارد که او نتیجه می گیرد: این گفتهٔ شیعه ملازم است بااینکه امامان باخدا در علم غیب شریك خواهند بود ؟ !

آخر بعد از فرض اینکه : دانش آنان بااخبار از ناحیهٔ خدا و اعلام او خواهد بود، چگونه می‌توان علم آنان را باخدا یکسان دانست؟!

این نادان گمان کرده‌است اعتقاد به‌اینکه: امامان نسبت«بماکان ومایکون» عالمند وچیزی برآنان مخفی و پوشیده نیست ، مستلزم شرك به خدا در صفت علم غیب، وتحدید دانش او و محدود کردن صفات اواست، و کسی‌که اورا محدود کند او را شمرده‌است و خدا منزه از آن است!! در صورتی که حقیقت نصوص کتاب و سنت در مورداینکه جز خدا کسی علم غیب نمی‌داند براو مخفی مانده است : **و من‌الناس من یجادل فی‌الله بغیر علم ویتبع کل شیطان مرید :** «برخی‌از مردم دربارهٔ خدا بدون علم مجادله می کنند وازشیطان نافرمان پیروی می‌نمایند[3]».

و ما از اوسؤال می‌کنیم : چگونه این شرکی که در او در مورد علم غیب امامان شیعه پنداشته بر پیشوایان اهل سنت در مورد روایت زیر پنهان مانده است ؟ !

۱ــ به خطبهٔ نخست نهج‌البلاغه مراجعه‌شود .

۲ ــ سورهٔ بقره آیهٔ ۲۵۵

۳ ــ سورهٔ حج آیهٔ ۳

دربارهٔ «حذیفة» نقل کرده‌اند که : رسول خدا علم ماکان و مایکون تا روز قیامت‌را به او آموخته است[۱]. احمد امام مذهب قصیمی در مسندش جلد ۵ صفحهٔ ۳۸۸ از ابی ادریس نقل می کند که او گفته است از حذیفة‌بن الیمان شنیدم که می گفت : «بخدا قسم من هرحادثه‌ای که تاروز قیامت واقع شود می‌دانم».

بیچاره قصیمی ندانسته که آگاهی انسان از هنگام مرگش واختیار کردن آن درصورت تخییر میان آن و زندگی نه محال است و نه بعید از مقام باعظمت مؤمن تاچه رسد به امامان شیعه علیهم‌السلام.

چرا این مرد آنچه را که هممذهبانش دربارهٔ امامانشان نقل کرده و جزء فضائلشان قرارداده‌اند بی‌اطلاع وناآگاه است ؟!

آنان از ابن‌شهاب نقل کرده‌اند که گفته است[۲] « ابوبکر بن ابی قحافه و حارث بن کلدة،حریره‌ای که برای ابوبکر بعنوان هدیه‌آورده بودند، می‌خوردند، حارث به ابوبکر گفت : ای خلیفهٔ رسول خدا ازاین غذا دست بردار ، زیرا در آن سم یکساله است من و تو دریك روز خواهیم مرد ، اوهم دست برداشت آنان همواره علیل بودند تاآن سال به‌آخررسید وآنان دریك روز مردند» .

واحمددر مسندش جلد ۱ صفحهٔ ۴۸ و ۵۱، وطبری در ریاضش جلد۲صفحهٔ ۷۴ داستان خوابی که عمر درمورد مرگش دیده بود ، نقل کرده‌اند و میان خواب او تا روزی که به او خنجر زدند بیش از یك جمعه فاصله نشده‌بود .

و درکتاب ریاض جلد ۲ صفحهٔ ۷۵ از کعب‌الاحبار نقل کرده که او به‌عمر گفته است : ای امیرالمؤمنین وصیتت را بکن ، زیرا تا سه روز دیگر خواهی مرد ، وقتی که سه‌روز گذشت ابولؤلؤ بـه‌او خنجر زد ومردم وازآن جمله کعب

۱ـ صحیح مسلم درکتاب الفتن ـ مسند احمد جلد ۵ صفحه ۳۸۶ ـ بیهقی ـ تاریخ ابن عساکر جلد ۴ صفحه ۹۶ ـ تیسیرالوصول جلد ۴ صفحه ۲۴۱ ـ خلاصه‌التهذیب‌صفحه۶۳ الاصابة جلد ۱ صفحه ۲۱۸ ـ التقریب‌صفحهٔ۸۲

۲ـ مستدرك‌الصحیحین جلد ۳ صفحه ۶۴ ـ صفةالصفوة جلد ۱ صفحه ۱۰ ـ البدایةوالنهایة جلد ۱ صفحه ۱۸۰

براو وارد شدند، عمر گفت: حرف همان است که کعب گفته است.

روایت شده که: عیینة بن حصن فزاری به عمر گفت: مواظب باش (یعنی: محافظ داشته باش) یا عجمها را از مدینه بیرون کن، زیرا می‌ترسم آنان در این موضع ترا ترور کنند. و دستش را گذاشت روی آن موضعی که بعداً ابولؤلؤ اورا درآن موضع ترور کرد.

ابن ضحاك از جبیر بن مطعم نقل کرده گفته است: «باعمر در عرفه روی کوه بودیم که شنیدیم مردی می گفت: ای خلیفه! اعرابی‌ای از قبیلهٔ لهب ازپشت سرم گفت: این صدا چیست؟ خـدا زبانت را قطع کند بخدا قسم امیرالمؤمنین سال آینده زنده نخواهد بود. من به او بد گفتم و ادبش کردم. هنگامی که باعمر رمی جمره می کردیم سنگ کوچکی به سر او خورد و سرش را شکست، مردی گفت: توجه داشته باش ای امیرالمؤمنین! که سال‌آینده دراین جا نخواهی‌توقف کرد. من توجه کردم دیدم او همان مرد لهبی است. بخدا قسم کـه دیگر عمر حج نکرد.

اگر تعجب می کنی شگفت‌آورتر این است که در ایـام خلافت ابوبکر، مرده ای هنگام دفن از شهادت عمر خبر داده است. بیهقی از عبدالله بن عبیدالله انصاری آورده که گفته است: در زمرهٔ کسانی که ثابت بن قیس را که در«یمامه»[۱] کشته شده بود، دفن می کردند بودم که شنیدیم می گفت: محمد رسول خدااست، ابوبکر صدیق است، عمر شهیداست وعثمان نیکوکار ورحیم‌است، به‌اونگریستیم که مرده بود!!

«قاضی» این داستان را در کتاب «الشفاء» درفصل زنده کردن مرده ها و سخنانشان، آورده است.

عبدالله بن سلام می گوید: درآن زمانی که عثمان در محاصره بود، پیش

۱ـ شهری است دریمن در فاصلهٔ شانزده منزلی مدینه، واقعهٔ یمامه در ربیع‌الاول سال ۱۲ هجری در خلافت ابی‌بکر واقع شده است.

او رفتم وبه او سلام گفتم ، او گفت : مرحبا به برادرم مرحبا به برادرم ، آیا به‌تو خبر ندهم چیزی را که دیشب در خواب دیدم ؟ گفتم : چرا . گفت : رسول خدا را دراین دریچهٔ بالا مشاهده کردم ، فرمود : محاصره‌ات کردند ؟ گفتم : آری . فرمود : تشنه ات نگهداشته‌اند ؟ گفتم : آری ، آنگاه دلوی از آب از بالا برایم فرستاد و از آن نوشیدم و سیراب شدم وهنوزهم برودت آن را بین سینه و کتفم احساس می کنم . آنگاه فرمود : اگر خواستی پیش ما افطار کن و اگرمی‌خواهی بر آنان پیروزت سازم ، من افطار پیش اورا اختیار کردم[1] .

وباز از او نقل شده که‌گفته است : من رسول خدا و ابوبکر وعمررا دیشب درخواب دیدم به من گفتند : شکیبا باش که فردا شب پیش ما افطار خواهی کرد .

و کثیربن صلت از عثمان نقل کرده که گفته است : من رسول خدا را در خواب دیدم به من فرمود: تو درهمین جمعه پیش ما خواهی بود[2] .

ابن عمر می گوید : عثمان صبح کرد درحالی که برای مردم چنین حدیث می گفت : رسول خدا را در خواب دیدم به من فرمود : ای عثمان ! فردا پیش ما افطار خواهی کرد ، او فردا درحالی که صائم بود کشته شد .

محب‌الدین طبری ، در جلد دوم « الریاض » صفحهٔ ۱۲۷ بعداز نقل روایت یاد شده چنین می گوید : اختلاف این روایت به این جهت است که عثمان مکرر خواب دیده بوده گاهی در شب و گاهی در روز رسول خدا را در خواب دیده بوده است .

حاکم در « مستدرك » جلد ۳ صفحهٔ ۲۰۳ با سندی که صحیحش می‌داند آورده است که : عبدالله بن عمرو انصاری که از یاران رسول‌خدا بوده ، به‌پسرش جابر خبر می‌دهد که دراحد کشته‌خواهد شد واو نخستین شهید ازیاران‌رسول‌خدا است ، وچنانکه‌گفته بود ، واقع‌شد .

۱ـ الریاض‌النضرة جلد ۲ صفحه ۱۲۷ ـ الاتحاف تألیف شبراوی صفحه ۹۲

۲ـ مستدرك الصحیحین جلد ۳ صفحه ۹۹

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۲ صفحهٔ ۴۹ از ابی‌الحسین مالکی آورده که او گفته است: با بهترین بافنده ها (محمد بن اسماعیل) سالیان زیادی مصاحب بودم واز او کرامات زیادی دیدم واز آن جمله این‌بود: پیش‌ازهشت روز قبل‌از وفاتش به من گفت: من غروب روز پنجشنبه می‌میرم ودر روز جمعه پیش‌از نماز دفن می‌شوم، زود است که آن را فراموش کنی اما فراموشش نکن.

ابوالحسین‌می گوید: این جریان را، تاروز جمعه فراموش کردم، در آن روز کسی به‌من رسید و گفت: اومرده است، رفتم تا در تشییع جنازه‌اش شرکت کنم دیدم‌مردم دارند می‌آیند، پرسیدم چرا برمی گردند؟ گفتند: بعداز نماز دفن خواهد شد، من به حرف آنها اعتنا نکردم رفتم ببینم چه می‌شود؟ رفتم و دیدم همانطور که او گفته بود، پیش ازنمازدفنش نمودند. ابن جوزی نیز در«المنتظم» جلد ۶ صفحهٔ ۲۷۴ این داستان رانقل کرده است.

قطره‌ای از دریا

در طی کتاب تاریخ و فرهنگ بزرگان اهل سنت، قضایای زیادی دربارهٔ بسیاری از مردم یافت می‌شود که آنها را برایشان فضیلت و کرامت به حساب آورده‌اند وآن قضایا مربوط به علم غیب وآگاهی آنان ازمکنونات خاطردیگران است وهیچ کدام ازآنان حتی قصیمی و پیروانش آن قضایا را شرک ندانسته‌اند درصورتی که امثال همان قضایا درمورد امامان شیعه، آنان رابه بررسی و تکلف ومزخرف گوئی وادارنموده است.

واینك گوشه‌ای ازآن قضایا را ذیلا می‌آوریم:

۱ـ ابوعمروبن علوان می گوید: روزی به خاطرحاجتی به بازار «رحبة» رفتم جنازه‌ای را دیدم دنبالش راه افتادم تابرآن نماز بخوانم و ماندم‌تا مرده را دفن کردند. دراین هنگام بدون تعمد چشمم به‌زن روبازی افتاد، میل کردم که اوراهمچنان نگاه کنم اما منصرف‌شدم واستغفار کردم (تا اینکه می گوید:) دردلم افتاد که شیخت جنید را زیارت کن، به سوی بغداد حرکت

کردم هنگامی که نزدیك حجره‌اش رسیدم دربش را زدم، او به من گفت: ای ابو- عمرو داخل شو، دررحبه گناه می کنی وما دربغداد برایت طلب مغفرت می نمائیم[۱].

۲- «ابن نجار» می گوید: شیخ ابومحمد عبدالله جبائی متوفی ۶۰۵ روزی دربارهٔ اخلاص وریا، وعجب سخن می گفت ومن درآن مجلس حاضربودم، ناگهان دردلم افتاد که: چگونه باید ازعجب خلاصی یافت؟

شیخ به من نگریست و گفت: هنگامی که همه‌چیزرا ازناحیهٔ خداداتستی ومعتقد بودی که او ترا برای عمل نیك موفق می‌دارد و از فساد و دشمنی خارج می کند، دراین وقت است که ازعجب بدور خواهی بود[۲].

۳- شیخ علی شبلی می گوید: زنم نیازمند به روپوشی بود، به او گفتم من که پنج درهم بدهکارم از کجا می توانم برای تومقنعه بخرم؟ خوابیدم و در خواب کسی را دیدم که به من می گفت: هرگاه خواستی به‌ابراهیم خلیل نظر کنی به شیخ عبدالله‌بن عبدالعزیز بنگر.

وقتی که صبح پیش او در «قاسیون» رفتم بـه من گفت: چه هست ترا ای علی؟ اینجا بنشین. او بـه منزلش رفت و بر گشت مقنعه‌ای کـه در گوشهٔ آن پنج درهم بوده به من داد ومن مراجعت نمودم[۳].

۴- ابومحمد جوهری می گوید: از برادرم ابوعبدالله شنیدم که می گفت: پیامبر اکرم را درخواب دیدم و گفتم: یارسول‌الله! کدام یك ازاین مذاهب‌ازهمه بهتراست؟ و برطبق کدام یك ازآنها رفتار نمایم؟ فرمود: «ابن‌بطة، ابن‌بطة»[۴] از بغداد بـه سوی «عکبرا» حرکت کردم. ورودم مصادف باروز جمعه بود، تصمیم گرفتم خدمت شیخ «عبدالله‌بن بطه» در مسجد جامـع شرفیاب شوم، هنگامی که مرا دید بی مقدمه به من گفت: «رسول خدا راست گفته است، رسول خدا راست

۱- تاریخ بغداد جلد ۷ صفحه ۲۴۷ ـ صفةالصفوة جلد۲ صفحه ۲۳۶.

۲- شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحه ۱۶.

۳- شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحه ۷۴.

۴- اوحافظ ابوعبدالله عبیدالله‌بن محمدفقیه حنبلی عکبری متوفی ۳۸۷ه است.

گفته است»[1].

۵ـ ابوالفتح قواس می گوید: زمانی آن چنان فقیر و بیچاره شده بودم که درخانه‌ام جز کمان و کفشم که مورد استفاده‌ام بود چیزدیگری نبوده است، تصمیم گرفتم آنهارا بفروشم. درآن روزی که می‌خواستم آنها را بفروشم، روزی بوده که «ابی‌الحسین بن‌سمعون» جلوس داشته است، باخود گفتم اول به مجلس مزبور می‌روم، آنگاه بر می گردم و کمان و کفشم را می‌فروشم (باید توجه‌داشت که قواس کمترپیش می‌آمد که از رفتن به مجلس ابن‌سمعون تخلف کند) وچنان کردم و به مجلس مزبور وارد شدم، هنگامی کـه می خواستم از مجلس بیرون آیم، ابوالحسین مرا صدا زد و گفت: «ابوالفتح کفش‌ها و کمانت را نفـروش، زیرا خداوند به زودی ازپیشش، روزیت خواهد داد[2]».

۶ـ حافظ ابن کثیر در تاریخش جلد ۱۲ صفحهٔ ۱۴۴ می گوید: از عمر خطیب اردشیر بن منصور ابوالحسین عبادی زیاد گذشته بود و گاهی در مجلسش بیش ازسی‌هزارنفر ازمردان وزنان شرکت می کردند، یکی از آنها می گوید: «روزی براو وارد شدم که‌آبگوشت می‌خورد باخود گفتم؟ ای کاش زیادی آن‌را به من می‌داد ومی‌نوشیدم تا حافظ قرآن می‌شدم، او هم زیادی آن را به من داد وگفت: این را با همان نیت بخور. من هم آن را نـوشیدم خداوند به من حفظ قرآن را روزی فرمود».

۷ـ ابوالحارث اولاسی می گوید: ازقلعه «اولاس» به قصد دریا بیرون می‌رفتم، یکی از برادران به من گفت: غذای مخصوص «عجة»[3] برایت آماده کرده‌ام نرو تا ازاین غذا میل بفرمائی، من‌هم قبول کردم ونشستم وبااو ازآن غذا خوردم آنگاه کنار دریا رفتم و به ابراهیم بن سعد (ابواسحاق حسنی) علوی که مشغول نمازبوده برخوردم وبا خود گفتم: شك ندارم که او می‌خواهد بگوید: بامن روی

۱ـ شذرات‌الذهب جلد ۳ صفحه ۱۲۳.

۲ـ تاریخ ابن‌عساکر جلد۱ صفحه ۲۷۲.

۳ـ عجة غذائی است که ازتخم مرغ وروغن وآرد درست می کنند (المنجد).

آب حرکت کن و اگرچنین حرفی بزند عملی خواهم کرد، هنوز این فکر در خاطرم مستحکم نشده بود که او گفت همانطور که برخاطرت گذشته است آمادهٔ حرکت باش، گفتم: بسم‌الله او ازروی آب حرکت کرد من نیزخواستم به‌دنبالش حرکت کنم که پایم توی‌آب فرورفت او به من نگریست و گفت: غذای عجه‌پایت را گرفته آنگاه مرا ترك کرد ورفت[1].

۸ـ روزی «ابن سمعون محمدبن احمد واعظ» متوفی در سال ۳۸۷ هـ روی منبر مردم‌را موعظه می کردوابوالفتح بن قواس نیز، پای‌منبرش نشسته بودناگهان چرتش گرفت، واعظ ازسخن گفتن بازایستاد تااو از خواب بیدارشد و گفت: هم اکنون رسول خدا را درخواب دیده‌ای؟ گفت آری، واعظ گفت: به‌این جهت از گفتار بازماندم که ترا ازحالی که داری باز ندارم[2].

۹ـ ازابن جنید آورده‌اند که گفت: شیطان رادرخواب دیدم که گویابرهنه بود، به‌او گفتم، آیا ازمردم شرم نداری؟ او درحالی که آنان را از مردمی بدور می‌پنداشت، گفت: اگرآنان انسان بودند من آنان را همانند بچه‌ها که با توپ بازی می کنند، مورد ملعبه وبازیچهٔ خود قرار نمی دادم، انسان‌ها گروهی غیر اینان هستند، گفتم: آنان کجایند؟ گفت: درمسجد «شونیزی» دلم را خون کردند وبدنم را رنجور، هرگاه که تصمیم می گیرم آنان را گمراه کنم، به سوی خدا اشاره مـی کنند، گویا کـه می‌خواهم بسوزم، هنگامی که بیدار شدم لباسم را پوشیدم وبه سوی همان مسجد روان شدم، در آنجـا سه نفر را نشسته دیدم کـه سرهایشان را روی زانوهایشان نهاده بودند، یکی ازآنهـا سربرداشت و بـه من توجه کرد و گفت: ای ابوالقاسم گول گفتهٔ آن خبیث را مخور و چنان مباش که هرچه به تومی گوید بپذیری.

۱ـ تاریخ بغداد جلد ۶ صفحه ۸۶ ـ تاریخ الشام جلد۲ صفحه ۲۰۸ ـ صفةالصفوة جلد۲ صفحه ۲۴۲.

۲ـ تاریخ بغداد جلد۱صفحه ۲۷۶ ـ المنتظم جلد۷ صفحه ۱۹۹ ـ تاریخ ابن کثیرجلد۱۱ صفحه ۳۲۳.

دیدم آنان عبارتنداز: ابوبکردقاق، ابوالحسین نوری[1] و ابوحمزه محمدبن علی جرجانی فقیه شافعی[2].

۱۰ ـ روزی جوان نصرانی با سرو وضع وآرایش مسلمین پیش ابوالقاسم جنید خزازآمد وبه او گفت: ای ابوالقاسم! معنی گفتهٔ پیغمبر که فرموده‌است: «از فراست مؤمن بپرهیزید که اوبانور خدا می‌بیند» چیست؟

جنید سرش را پائین انداخت وآنگاه سربرداشت و گفت: اسلام بیاور که اینك وقت آن است، او نیز مسلمان شد[3].

از ابی‌الحسن شاذلی متوفی درسال ۶۵۶ هـ حکایت شده که گفته است: «اگر دهنی شریعت بردهانم نهاده نشده بود، هرآینه از حوادثی که تا روز قیامت واقع خواهد شد به شما خبرمی‌دادم[4]».

شگفتا!!

شگفت آورتر ازهمهٔ اینها، ادعای آن مرد سنی است که می‌گوید: لوح محفوظ را می‌بیند ومحتوای آن را می‌خواند وآن همه ادعاهای بزرگ را ازآن اخذ می کند ودرزمرهٔ فضائل می‌آورد وبه‌صورت حقائق غیرقابل انکاردر کتبشان نقل می‌شود.

ابن عماد درشذرات الذهب جلد ۸ صفحهٔ ۲۸۶ درشرح زندگانی محی‌الدین مصطفی قوجوی‌حنفی، متوفی در سال ۹۵۰ هـ صاحب حواشی برتفسیر بیضاوی و کتب دیگر، می‌نویسد: «اومی گفت: هرگاه درفهم آیه‌ای ازقرآن شك داشتم به خدا توجه می کردم سینه‌ام به قدر دنیا باز می‌شد و در آن دوماه طلوع می کرد

۱ـ او در سال ۲۹۵ هـ وفات یافت و از جمله عجائب حالاتش که درتاریخ ابن کثیرجلد ۱۱ صفحه ۱۰۶ آمده این است که: اوبیست سال روزه‌دار بودکه حتی زن و بچه‌اش از آن آگاه نبودند.

۲ـ تاریخ ابن‌کثیرجلد ۱۱ صفحه ۹۷ ـ صفةالصفوة جلد ۲ صفحه ۲۳۲.

۳ـ تاریخ ابن‌کثیرجلد ۱۱ صفحه ۱۱۴.

۴ـ شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحه ۲۷۹

که نمی‌دانستم آنها چه هستند. آنگاه نوری پدید می‌آمد که بدان وسیله لوح محفوظ را می‌دیدم ومعنی آن آیه را از آن استخراج می‌کردم».

و در جلد ۸ صفحهٔ ۱۷۸ در شرح زندگانی مولابخشی رومی حنفی متوفی در سال ۹۳۱ هـ می‌نویسد: «او بسوی دیار عرب کوچ کرد واز دانشمندانشان دانش‌ها اخذ کرد ویدطولائی در فقه وتفسیرپیداکرد (تااینکه می‌گوید) چه بسا می‌گفت: لوح محفوظ را دیدم که چنین وچنان درآن نوشته بود و هرگز خلاف آن درنیامد.»

یافعی در مرآت الجنان جلد۳ صفحه ۴۷۱ می‌گوید: شیخ جاکیر، متوفی درسال ۵۹۰هـ می‌گفت: «با کسی‌عهدی نبستم مگر آنکه اسمش‌را در لوح محفوظ جزء مریدانم یافته‌بودم».

و در جلد ۴ صفحهٔ ۲۵ می‌گوید: «ابن‌صباغ ابوالحسن علی‌بن حمید، متوفی ۶۱۲ هـ با کسی همنشین نمی‌شد مگر آنکه اسمش را درلوح محفوظ جزء اصحابش می‌دید[1]».

بسیاری از این نوع مطالب خرافی و دوراز منطق و عقل در کتاب‌های: طبقات شعرانی، کواکب الدریة نووی، روض‌الریاحین یافعی، روضةالناظرین شیخ احمدونری و نظائراینها یافت می‌شود.

والذین کذبوا بآیاتنا سنستدرجهم من حیث لایشعرون:

«آنانکه‌آیات ما را تکذیب کردند، به زودی آنها را ازآنجا که نمی‌دانند هلاک ومعذب خواهیم کرد»[2]

۱ــ در شذرات‌الذهب جلد۵ صفحه ۵۲ نیز آمده‌است.

۲ــ سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۸۲.

۵ـ نقل جنازه ها به مشاهد مشرفه

گروهی بی‌اطلاع ، از احکام اسلام ، و غافـل از مصادر فتوی دربارهٔ ایـن مسأله سروصدای زیادی کرده و پنداشته‌اند که این موضوع از مختصات شیعه‌است وبس ، ازاین رو تیرهای طعنه وعیبجوئی به سوی آنان پرتاب کرده وازهرسو به‌ـ جانب آنان هجوم بردند .

دراین میان ، گروهی ناپخته‌درصدد دفاع برآمدند (درصورتی که‌درجهالت ویاغفلت با آنان شریکند) به‌اینکه : این عمل (نقل جنازه) کار مـردم عـوام و نادانست ونمی‌شود آن را عیب علماء ومذهب دانست .

وطائفهٔ دیگر به خاطر تحقق آرزوهایش ، حقیقت را تحریف کرده آن را وارونه جلوه داده‌اند .

اما دور از همهٔ این نادانی‌ها متخصصان فن ، پرده از روی این راز برداشته وچهرهٔ حقیقت را آشکار نمودند .

بر این بی چاره ها مخفی مانده است که پیروان مذاهب دیگرنیز باشیعه‌در جواز نقل مرده‌ها به خاطر اغراض صحیح ، ازمحلی به محل دیگر ، پیش از دفن ویا بعدازآن ، خواه میت وصیت کرده باشد یانه موافقند :

مـذهب مالکی می‌گوید : نقل میت از جائی به جائی دیگر ، پیش‌ازدفن‌ویا بعدآن ، باسه‌شرط جائزاست:

۱ ـ در حال انتقال منفجر نشود .

۲ ـ هتک حرمتش نباشد، یعنی طوری حمل نشود که مایهٔ تحقیر اوباشد.

۳ ـ انتقال او روی مصلحتی باشد، مثل اینکه از طغیان آب بر قبرش بترسد و یا به خاطر برکتی که در مکان دیگر امید می رود، و یا با محل سکونت خانواده‌اش نزدیك است و یا به جهت اینکه خانواده‌اش بتواند آن‌را زیارت کند.

و اگر هر کدام ازاین شرطها مفقود باشد، انتقال اوحرام خواهد بود[۱]

حنبلی‌ها می‌گویند: نقل میت از محلی که درآنجا مرده، به جائی دورتراز آن، به شرط اینکه برای غرض صحیحی باشد، مثل اینکه بخواهنداورادرمکانی مقدس ویاکنار بنده‌ای صالح دفن کنند، مانعی ندارد به شرط آنکه از تغییر بو متعفن شدنش ایمن باشند ودراین حکم فرقی میان قبل‌ازدفن ویابعدازآن نیست[۲].

شافعی‌ها می‌گویند: نقل میت از جائی به جائی دیگر برای دفن کردن حرام است. وگفته شده که: مکروه است، مگر درنزدیکی مکه یامدینه یابیت‌المقدس یاقبر بندهٔ صالح که درآن صورت کراهت هم ندارد واگر وصیت کرده باشد که اورا به یکی‌از اماکن یاد شده ببرند درصورت ایمنی ازتغییر بو واجب خواهدبود ومنظور از مکه تمام حرم است، نه شهر مکه[۳].

حنفی‌ها می‌گویند: مستحب است هر کس درهرجا که مرده است در همانجا دفنش کنند، انتقال او به جائی دیگر پیش از دفن در صورت ایمنی از تغییر بـو مانعی ندارد، اما بعدازدفن خارج کردن او جز درصورتی که زمین غصبی ویابه شفعه‌اخذ شده باشد حرام خواهد بود[۴].

کسی که درتاریخ غور کرده باشد این حقیقت را به وضوح می‌یابد که‌علماء همهٔ مذاهب، عملا اتفاق برجواز حمل جنائز چه قبل از دفن وچه بعدازآن‌دارند واینکه نقل اموات به سوی اماکن مقدسه ازقبیل: مکه، مدینه، جوارقبرامام،

۱ـ الفقه علی‌المذاهب‌الاربعة جلد ۱ صفحه ۴۲۱.

۲ـ الفقه علی‌المذاهب‌الاربعة جلد ۱ صفحه ۴۲۲.

۳ـ المنهاج که در حاشیهٔ المغنی جلد ۱ صفحه ۳۵۷ تألیف محی‌الدین نووی شافعی ـ شرح شربینی‌شافعی‌جلد ۱ صفحه ۳۵۸

۴ـ حاشیهٔ شرح‌ابن قاسم‌عزی تألیف‌شیخ‌ابراهیم باجوری‌شافعی جلد۱ صفحه۲۸۰ وغیراینها.

کنارقبر بندهٔ صالح ، سرزمین پاك ، یا محیطی که خانوادهٔ میت درآنجا هستند، و یامقبرهٔ خانوادگی جزء امور مرتکز دراذهان همگان بوده‌است .

و روز انتقال استخوان‌خاك شده ، بسیاری ازآنها که ازپیروان مذاهب‌اربعه بودند ، جمع کثیری ازعلماء وخطباء وقراء ودیگران شرکت نموده‌اند .

و همهٔ اینها، نشانهٔ جواز این امر و اتفاق امت اسلامی دربارهٔ آن است . بلکه تاریخ گواهی می دهد که : این‌کار از زمان صحابه [۱] و تابعان درصورت وصیت میت یاتصمیم اولیائش رواج داشته وگویا که عملا میان تمام فرق مسلمین درجمیع قرون اسلامی مورد اتفاق بوده‌است .

و اگر این موضوع ، از همان ابتدای اسلام ، مورد قبول نبوده ، هیچ گاه صحابه دربارهٔ رسول خدا اختلاف نمی کردند که آن حضرت را در مدینه یا مکه یاکنارجدش حضرت ابراهیم علیه‌السلام دفن نمایند [۲].

واین موضوع نه تنها دراسلام ، بلکه درشرایع پیشین نیزمشروع بوده‌است. ولذا می‌بینیم : حضرت آدم که درمکه وفات یافته ودرغار ابوقبیس دفن شده بود ، وسیلهٔ حضرت نوح‌تابوتش‌به کشتی حمل گردید وپس‌از پایان غائله طوفان ، آن‌را دربیت‌المقدس [۳] ویاطبق احادیث شیعه درنجف اشرف دفن نمود .

یعقوب علیه‌السلام ، درمصرفوت کرد وبه‌شام برده شده [۴] . موسی علیه‌السلام، بدن یوسف راکه درمصروفات یافته ودرآنجا دفن‌شده بود ، به مقبرهٔ خانوادگیش درفلسطین حمل نمود [۵] .

۱ــ بلکه اززمان پیامبر بزرگوار اسلام این موضوع رواج داشته ، چنانکه بعداً خواهیم دید که : جابر جنازهٔ پدرش را بعدازدفن ، به‌جائی دیگرمنتقل نموده‌است .

۲ــ ملل ونحل شهرستانی جلد ۱ صفحه۲۱حاشیهٔ الفصل ـ شرح‌الشمائل قاری جلد ۲ صفحه ۲۰۸ ــ شرح‌الشمائل مناوی جلد۲ صفحه ۲۰۸ ـ سیرهٔ حلبی جلد ۳ صفحه ۳۹۳ــصواعق محرقه صفحه ۱۹ .

۳ــ تاریخ طبری جلد ۱ صفحه ۸۰ ـ العرائس ثعلبی صفحه ۲۹ .

۴ــ حاشیهٔ ابی‌الاخلاص حنفی جلد ۱ صفحه ۱۶۸ که درحاشیهٔ دررالاحکام چاپ شده‌است.

۵ــ شرح‌الشمائل قاری صفحه ۲۰۸ وشرح مناوی درحاشیهٔ آن .

یوسف علیه‌السلام، جسد پدرش یعقوب را از مصر به «حبرون» مقبرهٔ خانوادگیشان برده ودر آنجا دفن کرد[۱].

حسن و حسین علیهما السلام بدن پاك پدرشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام را از کوفه به‌مدفن کنونیش نجف اشرف حمل کرده ودر آنجا دفن نمودند.

نهایت آنکه در دلائل النبوة آمده‌است:[۲] نخستین کسی که ازقبری به‌قبر دیگر نقل گردید، علی‌بن ابیطالب علیه‌السلام است که روزجمعه هفدهم رمضان، شمشیر دشمن برفرق همایونش واردآمد وبعداز دو روز وفات یافت وفرزند برومندش امام حسن علیه‌السلام براو نماز خواند و در دارالامارهٔ کوفه مدفون گردید و قبرش پنهان نگاه داشته شد، تا بعداً به «نجف» حمل گردید وتا زمان هارون الرشید، قبر آن حضرت پنهان بود. ودر آن زمان، مدفن آن بزرگوار آشکارشد وروی آن ساختمانی وسیلهٔ هارون بنا گردید و داستان آن چنین است:

هارون ملاحظه کرد که وحشیانی به‌آن محل انس دارند وازصیادان به‌آنجا پناه می‌برند، ازعلت این امر ازمردم قریه‌ای که درنزدیکی آن بوده پرسش نمود، پیرمردی درپاسخ گفت: این‌جا قبر امیرالمؤمنین علی ونوح علیهما السلام است[۳].

وما دراینجا قسمتی ازافرادی‌را که جنازه‌هایشان پیش‌از دفن ویا بعدازآن، به‌جای دیگرمنتقل گردیده ذیلا می‌آوریم:

۱- کسانی که پیش‌از دفن، جنازهٔ آنها به‌جای دیگرمنتقل گردید

۱- مقدادبن‌عمربن ثعلبه صحابی، متوفی درسال ۳۳ هـ در «جرف» سه میلی

۱- تاریخ طبری جلد۱ صفحه ۱۶۱-۱۶۹- معجم‌البلدان جلد ۳ ص ۲۰۸- تاریخ‌ابن کثیر جلد ۱ صفحه ۱۷۴-۱۹۷.

۲- محاضرات الاوائل تألیف سکتواری صفحهٔ ۱۰۲ طبع ۱۳۰۰ - تمام المتون صفدی صفحهٔ ۱۵۱.

۳- از اهل سنت دربارهٔ مدفن امیرالمؤمنین علیه‌السلام نظرات مختلفی است که دست سیاست برای محروم کردن امت اسلام از زیارت این محل مقدس و ذلیل نمودن پیروان آن حضرت آنهارا بوجودآورده‌است، ازاینها که بگذریم، مسألهٔ ضربت خوردن آن حضرت در هفدهم رمضان نیز خلاف مشهور ونادرست است.

مدینه وفات یافت و از آنجا جنازه‌اش را روی دوش گرفته و به‌مدینه‌آوردند و در «بقیع» دفن کردند[۱].

۲ـ سعیدبن زید قرشی عدوی (که یکی ازعشرهٔ مبشره است)، درسال ۵۱ یا ۵۲ هـ در العقیق ده میلی مدینه وفات یافت وازآنجا به‌مدینه‌آورده شد و درآن دفن گردید[۲].

۳ـ عبدالرحمن بن‌ابی‌بکرصدیق، درسال ۵۲ هـ در «حبشی» که تا مکه شش میل فاصله دارد وفات یافت وبه‌مکه‌آورده و درآنجا دفن گردید وعایشه از مدینه به‌مکه کنار قبرش آمد ونمازخواند و چنین گفت: «ما همانند ندیمان جذیمه، در قسمتی از روزگار چنان باهم زیست می‌کردیم که دربارهٔ ما گفته می‌شد که هرگز ازهم جدا نخواهیم شد، ولی هنگامی که ازهم جدا شدیم گویا که بامالك هرگز شبی را به‌صبح نیاورده بودیم»[۳].

۴ـ سعدبن‌ابی‌وقاص، صحابی در سال ۵۴ یا ۵۵ ویا ۵۶ هـ در حمراءالاسد[۴] وفات یافت وبه‌مدینه‌آورده ودرآن جا دفن شد[۵].

۵ ـ اسامة بن زید صحابی در سال ۵۴ هـ در «جرف» وفات یافت و او را به‌مدینه آوردند[۶].

۶ ـ ابوهریرهٔصحابی‌شهیر که درسال ۵۷ یا ۵۸ ویا۵۹هـ در «العقیق» وفات یافته است، جنازه‌اش را به‌مدینه منوره آوردند[۷].

۱ـ الاستیعاب جلد ۱ صفحهٔ ۲۸۰ ـ سد، جلد ۴ صفحهٔ ۲۱۱ ـ مجمع الزوائد جلد ۹ صفحهٔ ۳۰۷.

۲ـ صفةالصفوة جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۰ ـ تاریخ‌الشام جلد ۶ صفحهٔ ۱۲۷.

۳ـ معجم‌البلدان جلد ۳ صفحهٔ ۲۱۱ ترمذی نیزآنرا بامختصر زیادی نقل کرده است.

۴ـ جائی‌است درفاصلهٔ ۱۸ میلی مدینه که رسول‌خدا برای جستجوی مشرکان در روز واحد» تاآنجا تعقیبشان کرده بود.

۵ـ تاریخ بغداد جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۶ ـ صفةالصفوةجلد ۱ صفحهٔ ۱۴۰ ـ تاریخ الشام جلد ۶ صفحهٔ ۱۰۸ ـ البدایة والنهایة جلد ۸ صفحهٔ ۷۸.

۶ـ صفةالصفوةجلد ۱ صفحهٔ ۲۱۰ ـ سد، جلد ۱ صفحهٔ ۶۶.

۷ـ الاصابة جلد ۴ صفحهٔ ۲۱۰.

۷ ـ یزیدبن معاویة بن‌ابی‌سفیان، متوفی ۶۴ در «حوارین» از قراء دمشق وفات کرد و جنازه‌اش را به‌دمشق بردند و در آنجا دفن گردید[۱].

۸ ـ ابواسحاق‌ابراهیم‌بن‌ادهم، درسال ۱۶۲هـ در«الجزیره» فوت کرد. جنازه‌اش به «صور» حمل و درآنجا دفن گردید[۲].

۹ ـ جعفر بن یحیی، در «الغمر» سال ۱۸۹ هـ کشته شد و جنازه‌اش به‌بغداد حمل گردید[۳].

۱۰ ـ ابوالفیض ذوالنون المصری در سال ۲۴۶هـ در «حیرة» وفات یافت و جنازه‌اش را روی «مرکبی» گذاشته و به «فسطاط» حمل کرده در قبرستان مردم «المعافر» دفن نمودند[۴].

۱۱ ـ هارون بن‌عباس هاشمی، سال ۲۶۷هـ در «الروثیة» (و گفته شده در «العرج») وفات یافت و ازآنجا به مدینه‌اش آوردند و در آنجا دفن کردند[۵].

۱۲ ـ احمدبن محمدبن غالب باهلی، در بغداد سال ۲۷۵ هـ وفات یافت واو را درتابوتی نهاده به‌بصره‌اش بردند و درآنجا دفن کرده و برروی قبرش بارگاهی بناء نمودند[۶].

۱۳ ـ محمدبن‌اسحاق بن ابراهیم ابوالعنبس‌صیمری، متوفی در سال ۲۷۵هـ در بغداد وفات یافت و به کوفه حملش کرده و در آنجا دفنش نمودند[۷].

۱۴ ـ معتمد علی‌الله خلیفهٔ‌عباسی، در سال ۲۷۹ هـ دربغداد بامرگ ناگهانی مرد. جنازه‌اش را به «سرمن‌رأی» حمل و در آنجا دفنش نمودند[۸].

۱ـ البدایة والنهایة جلد ۸ صفحهٔ ۲۳۶.

۲ـ صفة‌الصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۲.

۳ـ شذرات‌الذهب جلد ۱ صفحهٔ ۳۳۷.

۴ـ صفة‌الصفوة جلد ۴ صفحهٔ ۲۹۳.

۵ـ تاریخ بغداد جلد ۱۴ صفحهٔ ۲۷.

۶ـ تاریخ بغداد جلد ۵ صفحهٔ ۸۰ ـ میزان‌الاعتدال جلد ۱ صفحهٔ ۶۷.

۷ـ المنتظم جلد ۵ صفحهٔ ۹۹.

۸ـ تاریخ بغداد جلد ۴ صفحهٔ ۶۱.

۱۵ ـ جعفربن معتضد، متوفی در سال ۲۸۰ هـ در شهر «دینور» وفات یافت و جنازه‌اش را به بغداد حمل کردند[۱].

۱۶ ـ علی‌بن‌محمدبن ابی‌الشوارب ابوالحسن اموی بصری، در سال ۲۸۲ یا ۲۸۳ در بغداد وفات یافت، و بر جنازه‌اش نماز خوانده شد. آنگاه به «سرمن رأی» حملش کرده و در آنجا دفنش نمودند[۲].

۱۷ ـ جعفربن محمدبن‌عرفة، در ذیحجه سال ۲۸۷هـ در «العمق» که یکی از منازل طریق حج از راه بغداد است وفات یافته او را به بغداد حمل کرده و در محرم سال ۲۸۸هـ در بغداد دفنش کردند[۳].

۱۸ ـ حسین بن‌عمربن‌ابی‌الاحوص‌ابوعبدالله کوفی، در سال ۳۰۰هـ در بغداد وفات یافت و به کوفه حملش کرده و در آنجا دفنش نمودند[۴].

۱۹ ـ محمدبن‌جعفر ابوعمرالقتات کوفی، در سال ۳۰۰ هـ در بغداد وفات یافت و به کوفه‌اش بردند[۵].

۲۰ ـ ابوالقاسم عبدالله‌بن ابراهیم معروف به «ابن‌الاکفانی» در سال ۳۰۷ هـ در «القصر» وفات یافت و تابوتش به‌مکه حمل و در آنجا دفن گردید[۶].

۲۱ ـ ابراهیم‌بن‌نجیح ابوالقاسم کوفی، در سال ۳۱۳هـ در بغداد وفات یافت جنازه‌اش را به کوفه آورده و در آنجا دفن کردند[۷].

۲۲ ـ بدربن هیثم کوفی قاضی درسال ۳۱۸ هـ در بغداد وفات‌یافت و به کوفه حمل و در آنجا دفن گردید[۸].

۱ـ البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۶۹.
۲ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۶۱ ـ المنتظم جلد ۵ صفحهٔ ۱۶۴.
۳ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۲۵ ومنابع دیگر.
۴ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۱۱۷ ـ تاریخ بغداد جلد ۸ صفحهٔ ۸۱.
۵ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۱۲۰.
۶ـ تاریخ بغداد جلد ۹ صفحهٔ ۴۰۵.
۷ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۱۹۷.
۸ـ تاریخ بغداد جلد ۷ صفحهٔ ۱۰۸.

۲۳ ـ محمدبن‌حسین ابوالطیب لخمی، در سال ۳۱۸ﻫ در بغداد وفات یافت و چون خانواده‌اش در کوفه بودند جنازه‌اش را به آنجا برده و همانجا دفنش کردند[1].

۲۴ ـ ابواسحاق ابراهیم بن‌محمدخطابی عمری کوفی که از احفاد عمر بن خطاب است، در سال ۳۲۰ ﻫ در بغداد وفات یافت و به کوفه حمل و در آنجا دفن گردید[2].

۲۵ ـ اسماعیل بن عباس ابوعلی وراق، در هنگام مراجعت از مکه در سال ۳۲۳ ﻫ بین راه وفات یافت و به بغداد حمل و در آنجا مدفون گردید[3].

۲۶ ـ علی بن‌عبدالرحمن کوفی، در سال ۳۴۷ﻫ در بغداد وفات کرد و جنازه‌اش را به کوفه منتقل ودر آنجادفن نمودند[4].

۲۷ ـ ابوالحسن علی بن‌محمدبن‌زبیر کوفی، در سال۳۴۸ﻫ دربغداد وفات یافت و به کوفه‌اش حمل کردند[5].

۲۸ ـ مطرف بن‌عیسی ابوالقاسم غسانی البیری، متوفی در سال ۳۵۶ ﻫ یا ۳۵۷ﻫ در قرطبه وفات یافت و از آنجا به شهرش آورده و در آنجا دفنش کردند[6].

۲۹ ـ ابراهیم بن محمد ابوالطیب عطار، در سال ۳۶۲ ﻫ در «سوسنتین»[7] یا ساوه وفات یافت و به‌نیشابور حمل و در آنجا دفن گردید[8].

۳۰ ـ المطیع‌لله خلیفهٔ عباسی، درسال ۳۶۴ﻫ هنگامی که باپسرش الطائع‌لله از لشگرگاه «دیرعاقول» به‌واسط می‌رفت وفات یافت، جنازه‌اش را به‌بغداد حمل

۱ـ تاریخ بغداد جلد ۲ صفحهٔ ۲۳۸ ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۲۲۶.

۲ـ تاریخ بغداد جلد ۶ صفحه ۱۵۸.

۳ـ تاریخ بغداد جلد ۶ صفحهٔ ۳۰۱ ـ المنتظم جلد ۶ صفحه ۲۷۸.

۴ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۳۲ ـ المنتظم جلد ۶ صفحه ۳۸۹.

۵ـ تاریخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۸۱.

۶ـ بغیة‌الوعاة صفحهٔ ۳۹۲.

۷ـ سوسنتین محلی‌است میان همدان و ساوه.

۸ـ تاریخ بغداد جلد ۶ صفحهٔ ۱۶۹.

ودر «الرصافه» دفنش نمودند[۱].

۳۱ - احمدبن‌عطاء ابوعبدالله زاهد، که درسال ۳۶۹ هـ در «منوات» عکا وفات یافته‌است به «صفد» صور حمل‌شده و درآنجا مدفون گردید[۲].

۳۲ - محمد بن عباس بن احمد ابو عبدالله ضبی هراتی، در سال ۲۷۸ هـ در «خواف نیشابور» وفات‌یافت وطبق وصیتش، جنازه‌اش‌را به «هرات» برده ودرآنجا دفن کردند[۳].

۳۳ - علی بن عبدالعزیز جرجانی، در سال ۳۹۲ هـ[۴] در نیشابور وفات کرد و تابوتش به «جرجان» برده ودرآنجا دفن گردید[۵].

۳۴ - ابوعبدالله قمی مصری، متوفی درسال ۴۰ هـ هنگامی‌که ازمصر به‌مکه می‌رفت وفات یافت وجنازه‌اش را به‌مدینه برده ودرآنجا دفن‌کردند[۶].

۳۵ - اسماعیل‌بن‌حسن ابوالقاسم صرصری، متوفی در سال ۴۰۳ هـ در بغداد وفات یافت و بعد از آنکه ابوالحامد اسفراینی براو نماز خواند جنازه‌اش را به «صرصر» بردند[۷].

۳۶ - ابونصر فیروز بهاءالدین، متوفی در سال ۴۰۳ هـ در «ارجان» وفات یافت وجنازه‌اش را به کوفه برده ودرآنجا دفن کردند[۸].

۳۷ - ابواسحق اسفراینی شافعی،[۹] درسال ۴۱۸ هـ درشهر نیشابور وفات‌یافت

۱- تاریخ بغداد، جلد ۱۲ صفحهٔ ۳۷۹ .
۲- تاریخ بغداد جلد ۴ صفحهٔ ۲۳۷ - شذرات‌الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۶۸ .
۳- تاریخ بغداد جلد ۳ صفحهٔ ۱۲۱ - المنتظم جلد ۷ صفحهٔ ۱۴۶ .
۴- درتاریخ وفاتش غیر این نیزگفته شده‌است .
۵- المنتظم جلد ۷ صفحهٔ ۲۲۲ - البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۳۳۲ - شذرات الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۵۷ .
۶- المنتظم جلد ۷ صفحهٔ ۲۲۸ .
۷- تاریخ بغداد جلد ۶ صفحهٔ ۳۱۲ .
۸- المنتظم جلد ۷ صفحهٔ ۲۶۴ .
۹- یکی ازفقهاء بزرگ طائفهٔ شافعی است .

وازآنجا ، به‌شهرش (اسفراین) برده ودرآنجا دفنش کردند[1].

۳۸ - ابوالقاسم الحسین بن علی مغربی ، متوفی درسال ۴۱۸ھ در «میافارقین» وفات یافت ، اورا به‌نجف برده ودرآنجا دفنش کردند[2].

۳۹ - ابوبکر بیهقی حافظ بزرگ ، درسال ۴۵۸ ھ درنیشابور وفات یافت و تابوتش به «بیهق» حمل گردید[3].

۴۰ - محمدبن احمدبن مشارة ابوعبدالله اصفهانی شافعی ، درسال ۴۶۴ ھ در بغداد وفات کرد و اورا به «دجیل» بردند[4].

۴۱ - علی بن ابی‌نصر موصلی ، متوفی در سال ۴۷۹ ھ در بغداد وفات کرد و جنازه‌اش را به‌موصل بردند[5].

۴۲ - ابوبکرمحمدبن‌عبدالله ناصحی نیشابوری که درزمانش پیشوای حنفی‌ها بوده ، در سال ۴۸۴ در راه «ری» وفات یافت و تابوتش به نیشابور حمل گردید و گفته شده که جنازه‌اش را به‌اصفهان برده و درآنجا دفن کردند[6].

۴۳ - قاضی ابواحمد القسم بن مظفر شهرزوری ، متوفی در سال ۴۸۹ ھ در مدائن کسری وفات یافت ، جنازه‌اش را به‌اسکندریه برده ودرآنجا دفن کردند[7].

۴۴ - ابوبکر احمدبن‌علی علبی‌حنبلی ، درسال ۵۰۳ ھ درعرفات وفات یافت جنازه‌اش را به‌مکه بردند وطوافش دادند و کنار قبر «فضیل‌بن‌عیاض» دفن نمودند و هنگامی که خبر مرگش به بغداد رسید ، برای او نماز غایب خواندند و مسجد جامع برای این کار پرازجمعیت شده بود[8].

۱ـ البدایة والنهایة جلد ۱۲ صفحهٔ ۲۴ ـ شذرات‌الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۲۱۰ .
۲ـ المنتظم جلد ۸ صفحهٔ ۳۳ .
۳ـ المنتظم جلد ۸ صفحهٔ ۲۴ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۲ صفحهٔ ۹۴ .
۴ـ المنتظم جلد ۸ صفحهٔ ۲۷۵ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۲ صفحهٔ ۱۰۵ .
۵ـ المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۳۲ .
۶ـ الجواهرالمضیئة جلد ۲ صفحهٔ ۶۴ .
۷ـ شذرات‌الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۳۹۳ .
۸ـ المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۱۶۴ ـ صفة الصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۲۷۹ ـ شذرات الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۶ .

۴۵ - حافظ ابوالغنائم محمدبن علی نرسی کوفی مقری، در سال ۵۱۰ ه در حله وفات یافت. جنازه‌اش را به کوفه برده ودرآنجا دفنش کردند[1].

۴۶ - ابوبکر محمود بن مسعود قاضی القضاة‌الشعیبی حنفی مفتی درسال ۵۱۴ درسمرقند وفات یافت وتابوتش‌را به‌بخارا بردند[2].

۴۷ - ابواسحاق‌الغزی ابراهیم‌بن‌عثمان درسال ۵۲۴ ه میان مرو وبلخ که از شهرهای خراسان آن روز بوده وفات یافت و جنازه‌اش را به‌بلخ برده و در آنجا دفنش کردند[3].

۴۸ - قاضی بهاءالدین شهرزوری، درسال ۵۳۲ ه در حلب وفات یافت او را به‌صفین برده ودرآنجا دفنش کردند[4].

۴۹ - ابوسعد احمدبن‌محمد حافظ اصفهانی، درسال ۵۴۰ ه درنهاوند وفات کرد. وبه‌اصفهان نقل داده شد[5].

۵۰ - احمدبن محمد ابوالمعالی بن البسر بخاری، متوفی درسال ۵۴۲ ه «سرخس» وفات یافت وجنازه‌اش را به «مرو» و ازآنجا به «بخارا» بردند ودرآنجا دفن کردند[6].

۵۱ - المظفربن‌اردشیر ابومنصور عبادی، درسال ۵۴۷ ه درلشگرگاه مکرم فوت کرد. جنازه‌اش‌را به‌بغداد برده، ودر «دكهٔ جنید» دفن نمودند[7].

۵۲ - ابوالحسن محمدبن‌مبارك بغدادی فقیه شافعی، درسال ۵۵۲ ه دربغداد وفات یافت. وجنازه‌اش را به کوفه انتقال داده و درآنجا دفنش کردند[8].

۱- المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۱۸۹.
۲- الجواهرالمضیئة جلد۲ صفحهٔ ۱۶۲.
۳- شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۶۸.
۴- حلیة‌الاولیاء جلد ۱ صفحهٔ ۲۱۲.
۵- المنتظم جلد ۱۰ صفحهٔ ۱۱۷ - شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۱۲۵.
۶- المنتظم جلد ۱۰ صفحهٔ ۱۲۷.
۷- المنتظم جلد ۱۰ صفحهٔ ۱۵۱.
۸- شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۱۶۴.

۵۳ ـ صدرالدین ابوبکر خجندی اصفهانی‌شافعی ، درسال ۵۵۲ هـ درقریه‌ای میان همدان و کرخ وفات یافت . و او را به‌اصفهان برده ، و در « سیلان » دفنش کردند[1].

۵۴ ـ محمدبن عبدالرحیم انصاری ابوعبدالله مالکی غرناطی ، درسال ۵۶۹هـ در اشبیلیة وفات یافت وبه‌غرناطه برده شد ، ودرآنجا دفن گردید[2].

۵۵ ـ عبداللطیف فقیه شافعی اصفهانی ، درسال۵۸۰ هـ درهمدان وفات کرد و جنازه‌اش‌را به اصفهان برده ، ودرآنجا دفنش‌کردند[3].

۵۶ ـ ضیاء الدین عیسی الهکاری فقیه ، در سال ۵۸۵ هـ در «خروبة» نزدیك عکا وفات کرد وبه‌قدس حمل شده و درآنجا دفن گردید[4].

۵۷ـ ابوالفضل حسین بن احمد همدانی یزدی که از پیشوایان مذهب‌حنفی است ، درسال ۵۹۱ هـ درشهر «قوص» واقع درمصرعلیا وفات یافت و جنازه‌اش رابه مصرآورده ودرخاك «حنفیة» دفنش کردند[5].

۵۸ـ مسعود بن صلاح‌الدین ، متوفی درسال ۶۰۶ هـ در مدرسهٔ «رأس‌العین» وفات یافت جنازه‌اش به «حلب» برده ودرآنجادفن گردید[6].

۵۹ـ ابن حمدون تاج‌الدین ابوسعد حسن بن محمد ، متوفی درسال ۶۰۸ هـ در مدائن وفات یافت ، جنازه‌اش را به مقابر قریش برده و در آنجا دفنش کردند[7].

۶۰ـ قطب‌الدین عادل ، متوفی در سال ۶۱۹ هـ در «فیوم» وفات یافت ، و

۱ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحهٔ ۱۷۹ ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۱۶۳ .
۲ـ الدیباج‌المذهب صفحهٔ ۲۸۷ .
۳ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۱۶۳ .
۴ـ البدایة والنهایة جلد ۱۲ صفحهٔ ۳۳۴ .
۵ـ الجواهرالمضیئة جلد۱ ص ۲۰۷.
۶ـ البدایة والنهایة جلد ۱۳ صفحه ۵۵.
۷ـ البدایة والنهایة جلد ۱۳ صفحه ۶۲.

جنازه‌اش به قاهره برده شد[1].

۶۱ـ ابوالفضائل حسن بن محمد عدوی عمری، درسال ۶۵۰ هـ دربغدادوفات کرد وجنازه‌اش را به مکه برده ودرآنجا دفن کردند[2].

۶۲ـ سیف الدین ابوالحسن قیمری، در سال ۶۵۳ در «نابلس» وفات کرد. اورا دربارگاهش درنزدیکی «مارستانة» واقع در «صالحیة» دفن کردند[3].

۶۳ـ ابوالفضائل القسم‌بن یحیی شهرزوری، متوفی درسال ۵۹۹هـ در «حماة» وفات یافت. اورا به دمشق حمل کرده ودرآنجا دفن نمودند[4].

۶۴ـ الملك‌الناصر داود بن‌المعظم، درسال ۶۵۵ هـ در قریهٔ «البویضا» دمشق وفات یافت. وازآنجا به شام برده و در دامنه کوه «قاسیون» دفن گردید[5].

۶۵ـ جمال‌الدین صرصری‌فقیه‌حنبلی، درسال ۶۵۶ هـ دربغداد وفات یافت او را درمحلش (صرصر) دفن کردند[6].

۶۶ـ شیخ محمد قونوی مصری، در سال ۶۷۲ هـ در مصر وفات یافت وصیت کرده بود جنازه‌اش را به دمشق برده کنار شیخ محی‌الدین عربی استادش دفن نمایند[7].

۶۷ـ ابوالخیر رمضان بن‌الحسین‌السرماری مدرس‌حنفی، در سال ۶۷۵ هـ در دریا وفات کرد. و جنازه‌اش را پس از نه روز، به شهر انبار رسانده و در آنجا دفن کردند[8].

۶۸ـ ملك‌سعیدبرکه، متوفی درسال ۶۷۸ هـ در «کرك» فوت کردجنازه‌اش

۱ـ البدایة والنهایة جلد ۱۳ صفحه ۹۹.
۲ـ شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحهٔ ۲۵۰.
۳ـ شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحه ۱۶۱.
۴ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحه ۳۴۲.
۵ـ البدایة والنهایة جلد ۱ صفحه ۱۹۸.
۶ـ مختصرطبقات‌الحنابلة صفحه ۵۱.
۷ـ طبقات الاخیار جلد ۱ صفحه ۱۷۷.
۸ـ الجواهرالمضیئة‌جلد۱ صفحه ۲۴۳.

را به دمشق برده ، درآنجا دفن کردند[۱] .

۶۹ـ نجم‌الدین عبدالرحیم القاضی ابن البارزی الشافعی فقیه بصیر، درسال ۶۸۳ هـ درتبوك فوت کرد. جنازه‌اش به مدینه حمل ودرآن‌جا دفن گردید[۲].

۷۰ـ یوسف بن أبی نصر دمشقی ابن‌السفاری ، محدث ، درسال ۶۹۹ هـ در دمشق درزمان تتارفوت کرد. واورا درتابوتی نهادند تاسروصدا خوابید بمدینه‌اش برده درآنجا دفنش کردند[۳].

۷۱ـ شرف‌الدین ابوعبدالله محمدبن محمدالحرانی معروف به‌ابن‌النجیح فقیه عابد ، متوفی درسال ۷۲۳ هـ در وادی بنی‌سالم فوت کرد. اورا به مدینه بردند،پس ازغسل ونماز براو، در «روضهٔ مبارکه» در بقیع دفنش کردند[۴].

۷۲ـ ابوالحسن علی‌بن یعقوب مصری نورالدین شافعی پیشوای شافعی‌ها ، متوفی درسال ۷۲۴ هـ در «دیرنط» که یکی ازقراء مصربوده فوت کرد. وبه «قرافه» حمل ودرآنجا دفن گردید[۵] .

۷۳ـ کمال‌الدین ابن‌الزملکانی بزرگ شافعی‌ها، سال ۷۲۷هـ درشهر«بیس» فوت کرد وبه قاهره حمل و در «قرافه» دفن گردید[۶].

۷۴ـ عبدالقادر بن‌عبدالعزیزحنفی که یکی ازبزرگان این طائفه است ، در سال ۷۳۷ هـ در «رمیله» فوت کرد. اورا به‌بیت‌المقدس بردند[۷].

۷۵ـ محمد بن محمد تلمسانی مقری. (یکی ازمجتهدین مالکی درقرن هشتم) در «فاس» فوت کرد. اورا به محلش «تلمسان» بردند[۸] .

۱ـ روضة الناظر ابن‌الشحنة.

۲ـ شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحه ۳۸۲.

۳ـ شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحه ۴۵۴.

۴ـ البدایة والنهایة جلد ۱۴ صفحه ۱۱۰.

۵ـ البدایة والنهایة جلد ۱۴ صفحه ۱۱۵ .

۶ـ البدایة والنهایة جلد ۱۴ صفحه ۱۳۲.

۷ـ الجواهر المضیئة جلد ۱ صفحه ۳۲۴.

۸ـ نیل‌الابتهاج که درحاشیه الدیباج صفحه ۲۵۰ چاپ شده است.

۷۶ـ محمد بن یوسف کرمانی پس بغدادی شمس‌الدین شارح صحیح‌بخاری درراه حج سال ۷۸۶ هـ فوت کرد او را به بغداد برده در قبری که قبلا برای خود آماده ساخته بود، دفن کردند[۱].

۷۷ـ عزالدین ابوجعفر احمدبن احمد اسحاقی حلبی شافعی رئیس بزرگوار درسال ۸۰۳ هـ در «مرحلین» حلب فوت کرد اورا به حلب حمل نموده درآنجادر مقبره خانواده‌اش دفن کردند[۲].

۷۸ ـ امیر عمادالدین‌ابوالفداء اسماعیل عنابی دمشقی، در سال ۹۳۰هـ در قریهٔ «دمر» فوت کرد. اورا به‌دمشق حمل و در «عنابه» دفن کردند[۳].

۷۹ ـ شهاب‌الدین احمدبخاری‌مکی پیشوای حنفی‌ها، در سال ۹۳۸ هـ یا ۹۴۸ هـ در بندر جده که قاضی همانجا بوده وفات کرد. جنازه‌اش را به مکه‌برده، و در «المعلی» دفن کردند[۴].

۸۰ ـ ابوالحسن علی بن‌احمد کیزوانی، در سال ۹۵۵هـ بین مکه وطائف فوت کرد جنازه‌اش‌را به‌مکه‌برده و درآنجا دفنش کردند[۵]. [۶].

۴ ـ کسانی که بعداز دفن، جنازهٔ آنها را بجای دیگر بردند:

۱ ـ عبدالله بن عمروبن حزام (حرام) انصاری، پدر صحابی بزرگوار «جابربن‌عبدالله» که او و صدیقش عمروبن جموح انصاری در احد شهید شده ودر آنجا میان یك قبر دفن گردیدند و بعد از شش ماه جابر او را از آنجا بیرون آورد.

جابر می گوید: با پدرم کسی دفن شده بود که دلم راضی نمی‌شد با او در یك قبر باشد، از این رو او را در آوردم و در قبر جداگانه‌ای دفنش کردم.

۱ـ بغية الوعاة صفحه ۱۱۰ ـمفتاح‌السعادة جلد ۱ صفحه‌۱۷۱.
۲ـ شذرات‌الذهب جلد ۷ صفحه ۲۴.
۳ـ شذرات‌الذهب جلد ۸ صفحهٔ ۱۷۲.
۴ـ شذرات‌الذهب جلد ۸ صفحهٔ ۲۸۸.
۵ـ شذرات‌الذهب جلد ۸ صفحهٔ ۳۰۷.
۶ـ فکرکن‌که برخی ازاینها بعداز دفن به‌جای دیگر منتقل شده‌اند.

ابوداود و بیقهی اضافه می کنند که: او را بعداز شش ماه در آوردم و هیچ تغییر در او پدید نیامده بود، جز آن قسمت از ریشش که روی‌زمین قرار داشت[1].

حاکم در «مستدرك»جلد ۳صفحهٔ ۲۰۳ بااسناد صحیحی ازجابر آورده‌است: پدرم اولین شهید روز «احد» بود. او را بایکی دیگردر قبری گذاردم، بعداً دیدم دلم راضی به‌این‌کار نیست که او بادیگری در یك قبر باشد بعد از شش‌ماه ، او را ازقبرش درآوردم. گویا مانند روزی بود که میان قبرش نهاده بودم غیرگوشش.

ناصف در «التاج» جلد۱ صفحهٔ ۴۰۹ بعداز ذکر حدیث جابر و نقل‌جنازهٔ سعد و سعید یادشده می گوید: از این‌حدیث فهمیده می‌شود که نقل میت، قبل از دفن و بعد از آن به جای دیگر جائز است . در صورتی که‌صاحب قبر طالب آن باشد و یا از فراگرفتن آب برآن و یاخراب شدن آن بترسد، انتقال آن واجب است. و اگر در میان مردم اشراری باشد نیز جائز است و بطور کلی در صورت احتیاج انتقال جائزاست.

۲ ـ عبدالله‌بن‌سلمة‌بن مالك‌بن حارث بلدی انصاری، در جنگ احد کشته شد. مادرش انیسة دختر عدی خدمت رسول خدا رفت و عرض کرد : یارسول‌الله پسرم عبدالله بن‌سلمة از شرکت کنندگان جنگ بدر بود، ولی در احد کشته شده میل دارم جنازه‌اش را به‌مدینه برده باآن مأنوس‌گردم، رسول‌خدا به او اجازه داد او فرزندش را توی عبا پیچیده و روی شترش قرار داد و در طرف دیگر شتر «مجذربن‌دیار»[2] را وحرکتشان داد و چون عبدالله سنگین و مجذر سبك بود و توازن بهم خورده بود اصحاب رسول خدا از این منظره به‌شگفت آمده بودند ،

۱ـ صحیح بخاری جلد ۲ صفحهٔ ۲۴۷ ـ سنن ابی داود جلد ۲ صفحهٔ ۷۲ ـ سنن نسائی جلد۴ صفحهٔ ۸۴ـ سنن بیهقی جلد ۴ صفحهٔ ۵۸ـ استیعاب جلد ۱ صفحهٔ ۳۶۸ـ اسدالغابة جلد ۳ صفحهٔ ۲۳۲ ـ الاصابة جلد ۲ صفحهٔ ۳۵۰ ـ التاج فی‌الجمع بین الصحاح جلد ۱ صفحهٔ ۴۱۰ .

۲ـ چنانکه در رقم سوم خواهدآمد «زیاد» است نه «دیار» .

پیامبر اکرم فرمود: عملشان میان آنان توازن برقرار خواهد کرد[1].

۳ ـ مجذربن‌زیادبن‌عمرو بن احزم‌بلوی، در جنگ احد کشته شد و انیسة مادر عبدالله‌بن‌سلمة اورا باپسرش‌ازآنجا با اجازهٔ صریح رسول‌اکرم به مدینه‌برد.

۴ ـ طلحة‌بن‌عبیدالله تمیمی (یکی از عشرهٔ‌مبشرة) که در جنگ جمل سال ۳۶هـ کشته شده و در بصره در ناحیهٔ ثقیف دفن گردید.

حافظ‌بن‌عساکر آورده‌است که: عایشه، دختر طلحه، پدرش‌را درخواب دید به‌او گفت: دخترم مرا از این مکان به‌جای دیگر منتقل کن، زیرا رطوبت اذیتم می کند، پس‌از سی‌سال یا مانندآن درحالی که بدنش تر وتازه بوده وتغییری در او پدید نیامده‌بود ازقبر درآورد ودر «هجرتین» واقع دربصره دفن کرد.

ودر روایت دیگری‌آمده‌است: «خانه‌ای ازخانه‌های‌آل ابی‌بکررا خریدند ودرآنجا دفنش کردند»[2].

۵ـ کسانی که درجوارمسجد رسول‌خدا بودند: عینی در«عمدة‌القاری» جلد ۴ صفحهٔ ۶۳ گفته‌است: عثمان رضی‌الله‌عنه دستور داد: قبرهائی که نزدیك مسجد است خراب کنند وجنازه‌هارا به‌قبرستان بقیع منتقل نمایند و گفت: «مسجدتان‌را وسعت دهید».

۶ـ شهداء احد: ابن‌جوزی درصفة‌الصفوة جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۷ ازجابرروایت کرده: هنگامی که معاویه تصمیم گرفت چشمه‌اش را در احد جاری سازد، به‌او نوشتند: این‌کار مقدور نیست، مگرآنکه آن را برروی قبور شهداء احد جاری سازیم. او درجواب نوشت: قبرهارا نبش کنید».

ودر نوادرالحکیم ترمذی صفحهٔ ۲۷۷آمده‌است: او به‌منادی ای دستور داد درمیان مردم ندا دهد که: «هر کس کشته‌ای دارد جنازه‌اش را درآورد و به‌جای دیگر ببرد».

۱ـ اسدالغابة جلد ۳ صفحهٔ ۱۷۷ ـ الاصابة جلد ۲ صفحهٔ ۳۲۱ وجلد ۴ صفحهٔ ۲۲۵.

۲ـ تاریخ الشام جلد ۷ صفحهٔ ۸۷ ـ تاریخ ابن کثیر جلد ۷ صفحهٔ ۲۴۷ ـ عمدة القاری جلد ۴ صفحهٔ ۶۳.

جابر می‌گوید: آنان را دیدم که روی گردن‌های رجال حمل می‌شدند و گویا که خوابیده بودند. و کلنگ به گوشهٔ پای حمزه علیه‌السلام اصابت کرد و خون از آن جاری گردید.

ابن‌جوزی درصفحهٔ ۱۹۴ در کتابش ازجابر آورده‌است که: «از طرف معاویه مارا درمورد کشته‌های احد هنگام جریان آب چشمه ندا دادند، آنهارا بعدازچهل سال تر وتازه ازقبرها بیرون آوردیم».

۷ـ جعفربن‌منصور، متوفی درسال ۱۵۰ ه ابتداء درقبرستان بنی‌هاشم بغداد دفن گردید، آنگاه ازآنجا به‌جای دیگر منتقل شد[۱].

۸ـ درسال ۶۴۷ ه تابوت‌های جمعی ازخلفاء را به‌خاك «رصافة» به‌خاطر بیم ازآب گرفتن منتقل کردند. یکی ازآنها «المقتصد بن الامیر ابی‌احمدالمتوکل» است که بعد از سیصد و پنجاه و چند سال از دفن او را به‌آن جا منتقل کردند و همچنین پسرش «المکتفی» و «المقتفی» پسر المقتدربالله را[۲].

۹ـ ابوالنجم بدرالکبیر در سال ۳۱۱ ه در شیراز فوت کرد، پس از مدتی قبرش را نبش کرده وجنازه‌اش را به‌بغداد حمل نمودند[۳].

۱۰ـ محمدبن‌ابوعلی‌ابن مقلة بغدادی، در سال ۳۲۸ ه وفات یافت. و در دارالسلطان دفن گردید، آنگاه خانواده‌اش درخواست کردند جنازه‌اش را به‌آنها تسلیم کنند، قبرش را شکافته جسدش را به‌آنها تسلیم نمودند. پسرش ابوالحسین اورا درخانه‌اش دفن کرد پس زن معروفش «دیناریة» قبر اورا شکافته ودرخانهٔ خود دفن نمود[۴].

۱۱ـ جعفربن‌الفضل ابوالفضل معروف به‌ابن «حنزابه»[۵]، وزیر ومحدث، در

۱ـ تاریخ ابن‌کثیر جلد ۱۰ صفحهٔ ۱۰۷.
۲ـ البدایة والنهایة جلد ۱۳ صفحهٔ ۱۷۷.
۳ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۱۸۰.
۴ـ المنتظم جلد ۶ صفحهٔ ۳۱۱.
۵ـ بکسرحاء مهمله وسکون نون وفتح راء معجمه وبعدازالف‌باء موحدة سپس هاء ساکنة. او مادر پدرش است. درتاریخ ابن‌خلکان بجای حنزابة «خزانة» آمده‌است.

سال ۳۷۱ هـ یا ۳۹۱ هـ فوت کرد ودر «قرافة» و گفته شده درخانه‌اش ، دفن گردید. و گفته شده که اودرمدینه‌خانه‌ای خریده و قبری درآن برای‌خودتعبیه کرده بود . وقتی که‌اورابه‌آنجابردند، چون‌بزرگان‌آنجا متنعم به‌نعمت‌هایش بودند جنازه‌اش را به‌مکه برده مراسم‌حج و وقوف به‌عرفات‌را درباره‌اش انجام دادند ، آنگاه اورا به‌مدینه برگردانده ودرآنجا دفنش نمودند[1].

۱۲ـ ابن‌سمعون محمدبن احمد پیشوا و واعظ شهیر، در روز پنجشنبه ۱۴ ذی‌القعدة سال۳۸۷هـ فوت کرد ودرخانه‌اش واقع درخیابان «العتابیین» دفن گردید همچنان در آنجا بود تا آنکه پنجشنبه یازده رجب سال ۴۲۶ هـ از آنجا منتقل گردید و در مقبرهٔ احمد بن حنبل پیشوای حنبلی‌ها دفن شد درصورتی که کفنش رطوبت برنداشته بود[2].

۱۳ـ ابوالحسن محمدبن عمر کوفی ، در سال ۳۹۰ هـ دربغداد وفات کرد و بعداز یك سال یا کمتر جنازه‌اش را به‌مقبرهٔ خانوادگیش واقع در کوفه برده و در آنجا دفن کردند[3].

۱۴ـ ابوبکر محمدبن طیب باقلانی متکلم اشعری شافعی درسال ۴۰۳ هـ فوت کرد ودرخانه‌اش واقع در کوچهٔ مجوس از نهر «طابق» دفن گردید آنگاه ازآنجا به «باب‌الحرب» منتقل ودرآنجا دفنش کردند[4].

۱۵ـ ابوبکر محمد بن موسی خوارزمی فقیه حنفی که ریاست مذهب به‌او منتهی گردیده بود در سال ۴۰۳ هـ فوت کرد و در خانه‌اش واقع در کوچهٔ «عبده» مدفون گردید ودرسال ۴۰۸هـ به‌خاکش واقع در «بازارچه غالب» منتقل ودرآنجا

۱ـ البدایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۳۲۹ ـ وفیات‌الاعیان جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۱.

۲ـ تاریخ بغداد جلد ۱ صفحهٔ ۲۷۷ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۲۲۳ ـ وفیات‌ـ الاعیان جلد ۲ صفحهٔ ۲۸ .

۳ـ تاریخ بغداد جلد ۳ صفحهٔ ۳۴ .

۴ـ المنتظم جلد ۷ صفحهٔ ۲۶۵ ـ البدایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۳۵۱ ـ وفیات‌الاعیان ابن‌خلکان جلد ۲ صفحهٔ ۵۶ .

دفن گرديد[1].

۱۶ـ ابوحامد احمد بن محمد اسفرائينى كـه پيشواى شافعى‌ها در زمانش بوده درسال ۴۰۶ هـ فوت كرد ودرخانه‌اش دفن گرديدآنگاه درسال ۴۱۰ يا ۴۱۶ هـ به‌مقبره‌اش واقع درباب‌الحرب منتقل ودرآنجا مدفون گرديد[2].

۱۷ـ ابوالحسن على‌بن عبدالعزيزابن حاجب نعمان، متوفى در سال ۴۲۱ هـ درخانه‌اش واقع در «بركة زلزل» دفن گرديد. پس تابوتش به‌مقابر قريش منتقل ودرشب جمعهٔ ۲۵ ذى‌قعده سال ۴۲۵ هـ درآنجا مدفون گرديد[3].

۱۸ـ خليفه القادربالله در ذى‌حجة سال ۴۲۲ هـ فوت كرد و در خانه‌اش دفن شد، آنگاه بعد از يك سال يعنى پنجم ذيقعده سال ۴۲۳ هـ تابوتش را به «رصافه» منتقل ودرآنجا دفن گرديد[4].

۱۹ـ احمدبن‌محمدابوالحسين قدورى بغدادى حنفى (رئيس مذهب حنفى درعراق كه‌رياست‌مذهب به اومنتهى گرديده بود) درسال ۴۲۸هـ در بغدادفوت كرد ودر خانه‌اش واقع در «كوچه ابى خلف» دفن گرديد، آنگاه به جاى ديگرواقع درخيابان‌منصور كنار قبر ابى‌بكر خوارزمى فقيه حنفى دفنش نمودند[5].

۲۰ـ ابوطاهر جلال‌الدين، متوفى در سال ۴۳۵ هـ دربغداد وفات يافت، و درخانه‌اش دفن‌شد، آنگاه درششم‌ماه رمضان سال۴۳۶ هـ تابوتش به‌مقبرهٔ‌خانوادگيش واقع در مقابر قريش منتقل ودرآنجا دفن گرديد[6].

۲۱ـ عبدالسيد بن محمد مشهور به‌ابن‌الصباغ (پيشواى شافعى‌هادرزمانش)

۱ـ تاريخ بغداد جلد ۴ صفحهٔ ۲۴۷.

۲ـ تاريخ بغداد جلد ۴ صفحهٔ ۳۷۰ ـ المنتظم جلد ۷ صفحهٔ ۲۷۸ ـ البداية جلد ۱۲ صفحهٔ ۳.

۳ـ تاريخ بغداد جلد ۱۲ صفحهٔ ۳۲ ـ المنتظم جلد ۸ صفحهٔ ۵۲.

۴ـ تاريخ بغداد جلد ۴ صفحهٔ ۳۸ ـ المنتظم جلد ۸ صفحهٔ ۶۱ـ۶۸.

۵ـ شذرات الذهب جلد ۳ صفحه ۲۳۳.

۶ـ ميزان الاعتدال.

درسال ۴۴۷ هـ فوت کرد. و در خانه‌اش واقع در کرخ دفن گردید، پس به باب حرب منتقل ودرآنجا مدفون گردید[1].

۲۲ـ ابونصر احمد بن مروان کردی، در سال ۴۵۳ هـ فوت کرد ودرمسجد «جامع المحدثة» وگفته شده: درقصرالسدلی دفن شد، پس‌اورا به بارگاه معروفهٔ آنها که به مسجد «جامع المحدثة» متصل بوده برده درآنجا دفنش کردند[2].

۲۳ـ احمد بن محمد ابوالحسن‌السمنانی قاضی حنفی، متوفی درسال ۴۶۶هـ دربغداد فوت کرد ودر خانه‌اش واقع در «نهرالقلائین» دفن گردید، آنگاه پس از یك ماه جنازه‌اش را به جائی واقع درخیابان منصور برده دفن کردند، پس اورا در «خیزرانیة» دفن نمودند[3]

۲۴ـ خلیفه القائم بامرالله در سال ۴۶۷ هـ فوت کرد ودر کنار قبور نیاکانش دفن گردید، آنگاه به «رصافه» منتقل گردید که هم‌اکنون موردزیارت است[4].

۲۵ـ حسن بن عبدالودود ابو علی شامی، متوفی درسال ۴۶۷ هـ در خانه‌اش واقع در «سکةالخرقی» دفن گردید، آنگاه اورا بیرون آورده و در مقبره‌اش‌در «مسجد جامع مدینه» دفن نمودند[5].

۲۶ـ احمد بن علی بن محمد، قاضی دمشق در سال ۴۶۸ هـ فوت کرد و در خانه‌اش دفن شد، پس اورابه‌مقبرهٔ «الباب الصغیر» برده درآنجا دفنش نمودند[7].

۲۷ـ ابوعبدالله دامغانی حنفی، قاضی القضاة فقیه بزرگ، در سال ۴۷۸ هـ فوت کرد ودر خانه‌اش واقع در «درب العلابین» دفن شد، پس اورا به محل دفن ابی حنیفه برده درآنجا دفنش کردند[6].

۱ـ المنتظم جلد۹ صفحه۱۳ـ البدایة والنهایةجلد۱۲صفحه ۱۲۶ ـ المنتظم‌سال۴۷۷نوشته.

۲ـ وفیات الاعیان جلد ۱ صفحه ۵۹ .

۳ـ المنتظم جلد ۸ صفحه ۲۸۷ ـ الجواهرالمضیة جلد ۱ صفحه ۹۶

۴ـ البدایة والنهایة جلد ۱۲ صفحه ۱۱۰ ـ ۱۱۵ .

۵ـ المنتظم جلد ۸ صفحهٔ ۲۹۵ .

۶ـ تاریخ‌الشام جلد ۱ صفحهٔ ۴۱۰ .

۲۸ـ ابوالمعالی عبدالملك بن عبدالله الجوینی ، امام الحرمین فقیه شافعی ، درسال ۴۷۸ ﻫ در نیشابور فوت کرد ودرخانه‌اش دفن گردید ، آنگاه بعدازسال‌ها جنازه‌اش را کنار مقبرهٔ حسین برده کنار مادرش دفن کردند و کسانی که‌ازعلمش بهره مند شده بودند حدود چهارصد نفر بودند و درشهر دسته راه انداخته برایش مرثیه خوانی نمودند[۱].

۲۹ـ محمد بن هلال ابوالحسن‌الصابی ملقب به « غرس‌النعمة » درسال ۴۸۰ﻫ دربغداد فوت کرد و در خانه‌اش واقع در خیابان « ابن عوف » دفن شد ، سپس به نجف کنار قبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام منتقل ودرآنجا دفن گردید[۲].

۳۰ـ ابومحمد رزق‌الله بن عبدالوهاب التمیمی ، درسال ۵۸۸ ﻫ فوت کرد و در خانه‌اش واقع در « باب المراتب » دفن گردید و در سال ۴۹۱ ﻫ بعد از مرگ فرزندش در کنار قبر احمد دفنش کردند[۳].

۳۱ـ محمد بن ابی نصرابوعبدالله اندلسی ، حافظ مشهور ، در سال ۴۸۸ ﻫ فوت کرد ودرمقبرهٔ «باب ابرز» ازبارگاه شیخ ابی‌اسحاق شیرازی دفن شد ودرصفر ۴۹۱ ﻫ منتقل به‌مقبرهٔ «باب حرب» شد و در کنار قبر «بشربن‌الحارث» معروف به «حافی» دفن گردید[۴].

۳۲ـ طراد بن محمد عباسی‌بغدادی ، متوفی درسال ۴۹۱ ﻫ در خانه‌اش واقع در «باب‌البصرة» دفن شد. ودر ذی‌الحجهٔ سال ۴۲۲ ﻫ جنازهٔ او را به‌مقابر شهداء[۵]

۱ـ المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۲۴ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۲ صفحهٔ ۱۲۹ .

۲ـ وفیات الاعیان جلد ۱ صفحهٔ ۳۱۳ ـ المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۲۰ ـ البدایة جلد ۱۲ صفحهٔ ۱۲۸ ـ شذرات‌الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۳۶۰ .

۳ـ مناقب احمد تألیف ابن‌جوزی صفحهٔ ۵۲۵ ـ المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۸۹ .

۴ـ وفیات‌الاعیان جلد ۲ صفحهٔ ۶۰ ـ المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۹۶ .

۵ـ گروهی ازیاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام که باآن حضرت در جنگ نهروان شرکت کرده ومجروح‌شده‌بودند ، هنگام‌مراجعت درهمین موضع (مقابرالشهداء) فوت کرده علی‌علیه‌السلام آنهـا را در آنجا مدفون فرمود . (تاریخ بغداد جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۶ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحهٔ ۹۸) .

نقل کرده ودر آنجا دفن کردند[1].

۳۳ـ ابوالحسن عقیل بن ابی‌الوفاء علی، بزرگ طائفهٔ حنبلی‌ها، در سال ۵۱۰ﻫ سیزده‌سال پیش‌ازفوت پدرش، فوت کرد ودرخانه‌اش دفن گردید. هنگامی که پدرش فوت کرد بااو در «دکهٔ امام احمد» دفن شد[2].

۳۴ـ محمدبن محمد ابوحازم، فقیه حنبلی، درسال ۵۲۷ ﻫ فوت کرد و در خانه‌اش واقع در «باب‌الازج» دفن گردید. ودرسال ۵۳۴ ﻫ ازآنجا منتقل ونزدیک مقبرهٔ احمد کنار قبرپدرش دفن گردید[3].

۳۵ـ حسین بن حمیدتمیمی (یکی‌ازمردان حدیث) درسال ۵۳۱ ﻫ فوت کرد ودرخانه‌اش واقع در«باب‌البرید» دفن گردید وسپس ازآنجا به کوه «قاسیون» برده درآنجا دفنش کردند[4].

۳۶ ـ احمدبن جعفرابوالعباس حربی، متوفی در سال ۵۳۴ ﻫ در «حربیه» دفن گردید پس از آن به‌مقبرهٔ «باب‌الحرب» منتقل و در آنجا دفنش کردند[5].

۳۷ ـ شیخ‌ابویعقوب یوسف همدانی در سال ۵۳۵ ﻫ فوت کرد و در «بامن» سرراه «مرو» دفن گردید، و پس از مدتی جنازه‌اش را به مرو منتقل کرده و در آنجا دفنش نمودند[6].

۳۸ ـ احمدبن محمدبن علی ابوجعفر عدل بغدادی، متوفی در سال ۵۳۶ ﻫ که همواره جز ایام محرم روزه دار بوده وقتی که مرد در خانه‌اش واقع در خرابهٔ «الهراس» دفن گردید پس از مدتی جنازه‌اش را به‌مقبرهٔ «باب‌الحرب» منتقل و در

۱ـ المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۱۰۶.

۲ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۳۹ ـ المنتظم جلد ۹ صفحهٔ ۱۸۶.

۳ـ المنتظم جلد ۱ صفحهٔ ۳۶ ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحهٔ ۸۲ ـ مختصرطبقات‌الحنابلة صفحهٔ ۳۳.

۴ـ تاریخ‌الشام جلد ۴ صفحهٔ ۲۸۴.

۵ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۸۶.

۶ ـ وفیات‌الاعیان جلد ۲ صفحه ۵۲۶ ـ طبقات‌الاخیار جلد ۱ صفحه ۱۱۷.

آنجا دفنش کردند[1].

۳۹ ـ علی بن طراد ابوالقاسم زینبی بغدادی، متوفی درسال ۵۳۸ ه در خانهٔ کنار دجله‌اش واقع در «باب‌الراتب» دفن گردید و در شب سه‌شنبه شانزده رجب ۵۴۴ه[2] اورا به‌مقبره‌اش واقع در «الحربیة» منتقل کردند.

هنگامی که می‌خواستند جنازهٔ اورا منتقل کنند شب تا سحر واعظان وقراء وعلماء در خانه‌اش جمع شده موعظه کردند، آنگاه باشمع‌های فراوان و زیاد او را به‌مقبره‌اش برده و در آنجا دفنش نمودند[3].

۴۰ ـ شیخ‌الاسلام محمد بن محمدالخلمی، مفتی حنفی که ریاست‌مذهب به او منتهی شده بود، در سال ۵۴۴ه فوت کرد و در بلخ مدفون گردید، آنگاه او را به‌ناحیهٔ «خلم» منتقل و در آنجا مدفونش کردند[4].

۴۱ ـ علی بن محمد ابوالحسن المدینی، در سال ۵۴۹ ه فوت کرد و در خانه‌اش واقع در جلو مسجد جامع دفن گردید، پس از آن در سال ۵۷۴ ه جنازه‌اش را به «باب‌ابرد» نزدیك مدرسهٔ ناجیة برده، در آنجا دفنش نمودند[5].

۴۲ ـ جمال‌الدین محمدبن علی بن ابی‌منصور، در سال ۵۵۹ه فوت کرد و در موصل دفن گردید، سپس او را به‌مکه حمل کرده دورخانهٔ خدا طوافش دادند و با اوروی کوه‌عرفات توقف کردند ومادامی که در مکه بودندهرروزچند دفعه‌اورا طواف می‌دادند، آنگاه به مدینهٔ منوره حملش کردند و بعداز طواف مکرر دور حرم‌رسول‌خدا[6] در کاروانسرائی که‌درشرقی‌مسجد پیغمبربناشده‌بود دفنش‌نمودند[7].

۱ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۹۷.
۲ ـ در المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۱۰۹ این چنین آمده است و در صفحهٔ ۱۶۶ همان کتاب آمده‌است: حملش دررجب سال ۵۵۱ ه صورت گرفته است.
۳ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۱۰۹ ـ ۱۶۶.
۴ ـ الجواهرالمضیة جلد ۲ صفحه ۱۳۰.
۵ ـ الجواهرالمضیة جلد۲ صفحه۱۳۰.
۶ ـ در تاریخ‌ابن خلکان آمده است: در بقیع دفن شده است.
۷ ـ تاریخ‌الکامل جلد ۱۱ صفحه ۱۲۴ ـ وفیات‌الاعیان جلد ۲ صفحه ۱۸۸ ـ البدایة‌جلد ۱۲ صفحه ۲۴۹.

۴۳ ـ عمر بن بهلیقا الطحان، متوفی درسال ۵۶۰ه جلو درمسجدی که تعمیرش کرده بود دور از دیوار دفن شد، پس از مدتی قبرش را نبش کرده به‌خاطر اینکه دانسته شود او بنا کنندهٔ مسجد است، در جائی که متصل به دیوار بوده دفنش کردند[1].

۴۴ ـ محمد بن ابراهیم ابوعبدالله کنانی، شافعی مصری، (پرهیزگار پارسا) در سال ۵۶۲ه در مصر فوت کرد و نزدیك قبه امام شافعی واقع در «قرافهٔ کوچك» دفنش کردند، آنگاه از آنجا به‌پائین کوه «المقطم» نزدیك حوض معروف به «ام‌مودود» منتقل و در آنجا دفنش نمودند و اکنون قبرش در آنجا مشهور و مورد زیارت است و خودم بارها آن‌را زیارت کرده‌ام[2].

۴۵ ـ جعفر بن عبدالواحد ابوالبرکات ثقفی، متوفی در سال ۵۶۳ه که پدرش ماه‌ها قاضی بوده وقتی که مرد او را در خانهٔ «درب بهروز» دفن کردند، هنگامی که پسرش مرد هر دو را کنده و نزدیك کاروانسرای زوزنی، مقابل مسجد جامع منصور دفن نمودند[3].

۴۶ ـ مهذب‌الدین سعدالله بن نصر بن الدجاجی فقیه‌حنبلی، در سال ۵۶۴ه فوت کرد و در مقبرهٔ «الرباط» دفن شد، پس از پنج‌روز جنازه‌اش را انتقال داده در مقبرهٔ امام احمد پیش پدر و مادرش دفن کردند[4].

ابن جوزی در المنتظم جلد ۱۰ صفحهٔ ۲۲۸ گفته است: او را در ناحیهٔ کاروانسرای زوزنی که محل توقف و انجمن صوفیه بوده دفن کردند و علت آن این بوده که مدتی پیش آنها توقف کرده بود.

همواره حنبلی‌ها پسرش‌را برای این‌عمل‌ملامت‌می کردندومی گفتند: مثل‌این مرد بزرگ حنبلی چراباید پیش صوفی ها دفن شود؟! پسرش بعد از پنج روز

---

۱ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۲۱۲.
۲ ـ وفیات‌الاعیان جلد۲ صفحه ۱۲۱.
۳ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۲۲۴.
۴ ـ البدایة والنهایة جلد ۱۲صفحه۲۵۹- شذرات الذهب جلد ۴ صفحه ۲۱۳.

شبانه قبر او را نبش کرد و طبق وصیتش اورا کنار قبر پدر و مادرش دفن نمود.

امینی گوید: ببینید برای چه منظورهائی نبش قبر و انتقال مرده از جائی به‌جای دیگر پیش اهل سنت جائز شمرده شده است؟!

۴۷ ـ خلیفهٔ المستنجدبالله در هشتم ربیع‌الآخر سال ۵۶۶ه فوت کرد و در دارالخلافه دفن شد، سپس در شبانگاه دوشنبه ۲۸ شعبان همان سال، جنازه‌اش را به«الرصافة» برده و درآنجا دفنش نمودند[۱].

۴۸ ـ امیرنجم‌الدین‌ایوب‌الدوینی، درسال ۵۶۸ ه فوت کرد و کنار برادرش در قاهره دفن شد، پس در سال ۵۷۹ ه یا ۵۸۰ ه آنها را به مدینه منوره‌منتقل و در آنجا دفنشان کردند[۲].

۴۹ ـ ملك عادل نورالدین محمودبن زنگی، درسال ۵۶۹ه فوت کرد و در خانه‌اش واقع در قلعهٔ دمشق دفن کردید، پس او را به مدرسه‌اش برده در آنجا دفنش نمودند[۳].

۵۰ ـ احمدبن‌علی بن‌معمر ابوعبدالله طاهر حسینی، متوفی در سال ۵۶۹ ه فوت کرد مدتی‌درخانه‌اش(حریم طاهری) دفن کردیدسپس او را «به‌مشهد صبیان» واقع در مدائن انتقال داده و در آنجا دفنش کردند[۴].

۵۱ ـ جلال‌الدین‌بن‌جمال‌الدین‌اصفهانی،در سال ۵۷۴ در شهر«دنیسر»[۵] فوت کرد. اورا بموصل برده درآنجا دفنش کردند، سپس او را در مدینه در مقبرهٔ مادرش دفن نمودند[۶].

---

۱ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۲۳۵ ـ ۲۳۶ ـ البداية والنهاية جلد ۱۲ صفحه ۲۶۲.

۲ ـ البداية جلد ۱۲ صفحه ۲۷۲ ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحه ۲۱۱ ـ ۲۲۷.

۳ ـ ابن‌خلکان‌جلد۲ صفحه۲۰۶ ـ الجواهرالمضية جلد۲ صفحه ۱۵۸ ـ شذرات الذهب جلد ۴ صفحه ۲۳۱.

۴ ـ المنتظم جلد ۱۰ صفحه ۲۴۷.

۵ ـ شهری است درجزیرهٔ فرات.

۶ ـ وفيات الاعيان جلد ۲ صفحه ۱۸۸.

۵۲ ـ خلیفه الناصرلدین‌الله‌ابوالعباس احمدبن‌المستضیء بامرالله: دریکشنبهٔ آخر رمضان سال ۶۲۲ﻫ فوت کرد. و در دارالخلافه دفن گردید، سپس در دوم ذی‌الحجة، سال ۶۲۲ ﻫ ، او را بیرون آورده در «الرصافة» بخاك سپردند[1].

۵۳ ـ خلیفهٔ الظاهر بامرالله عباسی ، متوفی در سال ۶۲۳ ﻫ فوت کرد و در دارالخلافه دفن گردید، سپس او را به «الرصافة» برده در آنجا دفنش کردند[2].

۵۴ ـ شرف الدین عیسی الحنفی (متصلب در مذهبش) مؤلف کتاب (السهم‌المصیب) در ردبرخطیب بغدادی در سال ۶۲۴ ﻫ در دمشق فوت کرد و در قلعه‌اش دفن گردید ، سپس از آنجا به کوه صالحیه منتقل و در مدرسه‌اش به‌خاك سپرده شد و این کار در سال ۶۲۷ ﻫ صورت گرفته است[3].

۵۵ـ ابوسعید کوکبوری‌بن ابی‌الحسن مظفرالدین صاحب «اربل» ، در سال ۶۳۰ ﻫ فوت کرد . جنازه‌اش‌را به‌قلعهٔ «اربل» انتقال داده ودرآنجا دفنش کردند ، پس‌طبق وصیتش اورا به‌مکهٔ معظمه که درآنجا برای‌خود مقبره‌ای زیر کوه‌فراهم کرده‌بود ، منتقل نمودند .

وهنگامی که کاروانی در سال ۶۳۱ ﻫ او را به‌سوی حجاز حرکت می‌داد ، طوری اتفاق افتاد که حاجیان باخستگی ازمکه مراجعت می کردند درنتیجه‌آنان نیز از رفتن به‌مکه منصرف وبه‌کوفه بازگشته اورا نزدیك «مشهد» دفن کردند[4].

۵۶ـ ابوالعباس احمدبن‌عبدالسید «اربلی» ، درسال ۶۳۱ ﻫ فوت کرد وپشت «الرها» درمقبرهٔ باب حران ، دفن شد ، پس پسرش اورا به‌مصربرده ، در مقبره‌اش واقع در «قرافهٔ صغری» دفن کرد[5].

---

۱ ـ البدایة والنهایة‌جلد۱۳ صفحه ۱۰۶.

۲ـ البدایة و النهایة جلد ۱۳ صفحه ۱۱۳ - ۱۱۴.

۳ ـ الجواهرالمضیة جلد ۱ صفحه ۴۰۲ ـ مرآت الجنان جلد ۴ صفحه ۵۸.

۴ـ وفیات الاعیان جلد ۲ صفحهٔ ۹ ـ مشهد به‌نجف اشرف که محل دفن امیرمؤمنان است ، گفته می‌شود .

۵ـ وفیات‌الاعیان جلد ۱ صفحهٔ ۶۳ .

۵۷ـ اشرف موسی بن عادل ، درپنجشنبه چهارم محرم سال ۶۴۵ ه فوت کرد ودرقلعهٔ منصوره دفن گردید تا مقبره‌ای که برای او درشمال «کلاسه» ساخته‌بودند تکمیل‌شد. درجمادی‌الاولی همان سال به‌آنجا منتقل ومدفون گردید[۱].

۵۸ـ کامل محمدبن‌عادل ، متوفی در ۲۲ رجب سال ۶۳۵ ه درقلعه دفن شد تاآنکه مقبرهٔ مشبکی کـه در دیوار شمالی مسجد جامع نزدیك مقصورهٔابن سنان برایش ساخته بودند تکمیل گردید. در شب جمعهٔ بیست و یك رمضان همان سال به‌آنجا برده مدفونش کردند[۲].

۵۹ـ خلیفه‌مستنصربالله عباسی ، متوفی در سال ۶۴۰ ه در دارالخلافة دفن شد ، سپس اورا به «الرصافه» برده درآنجا مدفونش نمودند[۳].

۶۰ـ امیرعزالدین ، متوفی۶۴۵ه درمصرفوت کرد ودرباب‌النصردفن گردید، سپس اورا به‌مقبره‌اش واقع در بالای «الوراقه» برده درآنجا دفنش کردند[۴].

۶۱ـ پادشاه صالح نجم‌الدین ایوب ، در نیمهٔ شب شعبان ۶۴۷ ه فوت کرد و در المنصوره دفن گردید ودرسال ۶۴۹ ه اورا به‌مدرسه‌اش منتقل و درآنجا دفنش کردند[۵].

۶۲ـ شیخ حسن بن محمدبن حسن عدوی عمری ، امام حنفی‌ها از فرزندان عمر درسال ۶۵۰ ه دربغدادفوت کرد .اورا در خانه‌اش واقع درحریم طاهری دفن کرده ،آنگاه طبق‌وصیتش‌اورا به‌مکه حمل نموده ودرآنجا دفن‌نمودند وبه‌هرکسی که اورا حمل می کرده ودرمکه دفن نموده‌بود پنجاه دینار دادند[۶].

۶۳ـ شیخ ابوبکربن‌قوام‌بالسی ، درسال ۶۵۸ ه درحلب فوت کرد ودرآنجا دفن گردید . سپس‌در اول سال ۶۷۰ه تابوتش را به کوه «قاسیون» برده در آنجا

۱ـ البداية والنهاية جلد ۱۳ صفحهٔ ۱۴۶ .
۲ـ البداية والنهاية جلد ۱۳ صفحهٔ ۱۴۹ .
۳ـ البداية والنهاية جلد ۱۳ صفحهٔ ۱۵۹ .
۴ـ البداية والنهاية جلد ۱۳ صفحهٔ ۱۷۴ .
۵ـ البداية والنهاية جلد ۱۳ صفحهٔ ۱۸۱ .
۶ـ الجواهرالمضية جلد ۱ صفحهٔ ۲۰۲ .

دفنش نمودند[1].

۶۴ـ الملك السعيد بن الملك الظاهر ابوالمعالی، درسال ۶۷۸ هـ فوت کرد ابتدا نزدیك قبرجعفر دفنش کردند، سپس درسال ۶۸۰ هـ جنازه‌اش‌را به‌دمشق‌برده درمقبرهٔ پدرش به‌خاك سپردند[2].

۶۵ـ سعدالدین تفتازانی دوشنبهٔ ۲۲ محرم سال ۷۹۱ یا ۷۹۲ هـ در سمرقند فوت کرد، آنگاه درچهارشنبهٔ نهم جمادی‌الاولی سال ۷۹۲هـ به‌سرخس منتقل ودر آنجا دفن گردید[3].

۶۶ـ شیخ زین‌الدین خافی در سال ۷۳۸ هـ فوت کرد و در قریهٔ «مالین» از توابع خراسان دفن گردید، سپس طبق‌فرمانش‌اورا به‌درویش آباد منتقل ودرآنجا دفن کردند وا کنون مدفنش آباداست[4].

۶۷ـ شیخ محمدبن‌سلیمان جزولی‌مالکی، درسال ۸۷۰هـ فوت کرد وپس‌از ۷۷ سال جنازهٔ اورا درحالی که تغییر نکرده‌بود به‌جای دیگرمنتقل کردند[5].

۶۸ـ عبدالرحمن‌بن‌احمد جامی درسال ۸۹۸ هـ درهرات فوت کرد ودرآنجا مدفون گردید.

هنگامی که اردبیلی‌ها به‌سوی خراسان‌حمله می کردند، پسرش اورا ازقبر درآورده ودر ولایتی دیگر دفن نمود، وقتی که آنان به‌آن محل رفتند و قبر را شکافتند جسد اورا درآنجا نیافتند فقط چوب‌های قبررا سوزاندند[6].

۶۹ـ شیخ‌حسین‌بن‌احمد خوارزمی، عابد، دهم شعبان سال ۹۵۸هـ درحلب فوت کرد ودرتوی تابوتی گذارده همانجا دفنش کردند. و پس‌ازچهارماه اورا که

۱ـ شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحهٔ ۶۹۵.

۲ـ البداية والنهاية جلد ۱۳ صفحه ۲۹۰.

۳ـ مفتاح‌السعادة جلد ۱ صفحه ۱۷۷.

۴ـ روضة‌الناظرین صفحه ۱۳۵.

۵ـ نیل‌الابتهاج صفحه ۳۱۷.

۶ـ شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحه ۳۶۱.

هیچ تغییر نکرده بود به‌دمشق برده ، درآنجا مدفونش نمودند[۱].

۷۰ـ در بارهٔ ساختمان قبر ابی‌حنیفه پیشوای حنفی‌ها خواهد آمد که ابن جوزی می گوید: آنان درجستجوی زمین سختی برای پایه‌های مقبره‌اش برآمدند وآن‌راباکندن‌هفده ذراع درشانزده‌ذراع یافتند ودراین‌کاردرحدود چهارصد زنبیل استخوان از کسانی که ازپیش در کنار قبرش دفن شده‌بودند بیرون‌آوردند وهمه‌را دربقعه‌ای که مال یکی ازحنفی‌ها بوده ، برده ودرآنجا دفنش کردند .

منهم من قصصنا عليك ومنهم من لم نقصص عليك .

«داستان برخی ازآنهارا برایت‌حکایت‌کردیم دبرخی دیگررا نکردیم[۲].»



۱ـ شذرات‌الذهب جلد ۵ صفحه ۳۲۱ .

۲ـ سورهٔ مؤمن‌آیه ۷۸ .

۶ـ زیارت مشاهد مشرفه
خاندان پیغمبر (ص)
و دعا و نماز درآن اماکن و توسل و تبرك به‌آنها

از صدر اسلام تا کنون، همواره مسلمین قبور انبیاء، امامان، اولیاء و بزرگان دین وپیشاپیش همهٔ آنها، قبر پیامبربزرگوار اسلام‌را زیارت می کردند وبارفتن به‌سوی این مشاهد، وخواندن نماز و دعا در برابرآنها، وتبرك و توسل به‌آنها، به‌خدا تقرب می‌جستند واین‌کار مورد اتفاق همهٔ فرقه‌های اسلامی بدون کوچکترین اختلافی بوده‌است، تاآنکه روزگار ابن‌تیمیهٔ حرانی را زائید!

او در گمنامی وبی‌پروائی، هذیان گوئی و لاابالی گری‌راآغاز کرد، سنت را بازیچه قرار داد و منکر این روش پسندیده که همواره مقدس و مورد احترام همگان بود، گردید وآن‌را مورد هتك وتوهین قرار داد وباگفتاری دور ازمنطق وادب، به‌آن حمله کرد. و حرکت برای زیارت پیامبر اکرم را حرام شمرد، و مسافرت برای این‌عمل مقدس را معصیت دانسته فتوی داد: کسی که برای زیارت پیامبر بزرگواراسلام، مسافرت کند چون سفرش سفر معصیت استازاین‌رو باید نمازش را تمام بخواند.

وقتی که این نغمه از ناحیهٔ او ساز شد، بسیاری از دانشمندان و بزرگان اهل سنت علیه او قیام کردند وشدیداً گفتارش‌را، مورد انتقاد قرار دادند. کتابـ

های ارزنده‌ای علیه او نوشتند[1] وعقائد نادرست وبدعت‌هایش‌را مورد نقد وبررسی قرار داده عیوب و دروغ‌هایش‌را برای همگان آشکار نمودند[2].

فقهاء شام، فتوائی علیه‌او صادر کرده و«البرهان‌بن‌الفرکاح‌الفزاری» درحدود چهل سطر دربارهٔ نادرستی‌عقیدهٔ ابن‌تیمیة برآن نوشته درآخرکار، حکم به‌تکفیر او کرده‌است و«شهاب‌بن‌جهبل» نیز بااو دراین‌عقیده موافقت کرده وزیرخطش‌نوشته است: «پیروان مالك نیز چنین عقیده دارند».

آنگاه‌اظهارنظرفقهاء شام، به‌قاضی‌القضاة شافعی مذهب مصر«البدربن‌جماعة» عرضه گردید. او نیز پشت همان ورقهٔ فتوی‌نوشت: «ستایش مخصوص خدا است، آنچه که دراین ورقه‌آمده پاسخ پرسشی‌است که درمورد گفتهٔ ابن‌تیمیه شده مبنی براینکه: «زیارت پیامبران وصالحان بدعت‌است و ... ومسافرت برای زیارت قبور انبیاء جائز نیست» این گفته باطل ومردود است و لذاگروهی از فقهاء نقل کرده‌اند که: زیارت پیامبراکرم فضیلت وسنت مورد اتفاق همگان‌است. وشایسته‌است که این مفتی یاد شده (ابن تیمیة) از این گونه فتاوای عجیب و غریب که پیش ائمه و علماء باطل‌است، منع گردد و چنانچه ازآن دست نکشد به زندان افکنده شود و برای‌آنکه مردم به‌او اقتداء نکنند، طرزتفکرغلط او معرفی گردد».

و محمدبن ابراهیم‌بن سعدالله‌بن‌جماعة شافعی آن‌را نوشت.

ومحمدبن‌جریری‌انصاری حنفی‌نیزمی‌گوید: «باید قطعاً اورا زندانی کرد».

ومحمدبن‌ابی‌بکرمالکی می گوید: و باید چنان او را از انتشار این عقیده

۱ـ مانند «شفاءالسقام فی‌زیارة خیرالانام» تألیف تقی الدین السبکی و «الدرة المضیة‌فی‌الرد علی ابن‌تیمیة» تألیف «السبکی» یاده شده. و «المقالة المرضیة» تألیف قاضی القضاة طائفه مالکی، تقی‌الدین ابی‌عبدالله الاخنائی و «نجم‌المهتدی و رجم‌المقتدی» تألیف فخربن‌المعلم القرشی و«دفع‌الشبه» تألیف تقی‌الدین‌الحصنی و «التحفة‌المختارة فی‌الرد علی منکر الزیارة» تألیف تاج‌الدین‌الفاکهانی متوفی ۸۳۴ ه وتألیف ابی‌عبدالله محمد بن عبدالمجید الفاسی، متوفی درسال ۱۲۲۹ ه.

۲ـ مانند: «الصواعق‌الالهیة فی‌الرد علی‌الوهابیة» تألیف شیخ سلیمان بن عبدالوهاب در رد برادرش «محمدبن عبدالوهاب‌النجدی» و «الفتاوی‌الحدیثة» تألیف ابن حجر و «المواهب اللدنیة» تألیف قسطلانی و «شرح‌المواهب» تألیف زرقانی وکتابهای زیاد دیگری.

بازداشت که به‌طور کلی این مفسده و دیگر مفاسد ناشی از آن ، از بین برود . واحمد ابن عمر مقدسی حنبلی نیز چنین گفته‌است .

این چهار نفر، قاضی‌القضاة مذاهب چهارگانهٔ مصر، هنگام وقوع این فتنه در سال ۷۲۶ ه بوده‌اند ، و در این زمینه به کتاب « دفع الشبه » صفحهٔ ۴۵ ـ ۴۷ مراجعه شود[۱] .

واز کسانی که درعصر ابن‌تیمیة اورا از گمراهیش نهی‌می‌کرده «ذهبی» بوده که نامه‌ای به‌او نوشته ودرآن نصیحتش کرده واین‌است نامهٔ او :

«ستایش می کنم خدارا برذلتم ، خدایا برمن رحم کن واز لغزشم درگذر ، و ایمانم را حفظ فرما ، واحزنا بر کمی حزنم ، وا اسفا برسنت واهلش ، واشوقا به‌برادران مؤمنی که مرا درگریه کردن کمك‌کنند ، ای‌افسوس برنبودن چراغ‌های دانش واهل تقوی و گنج‌های خیرات،آه‌بروجود درهمی‌حلال وبرادری‌همدم، خوشا به‌حال آنکه عیبش اورا از عیب‌های دیگران بازمی‌دارد ، بدا به‌حال کسی که عیوب دیگران اورا از توجه به‌عیبش مشغول می‌دارد ، تا کی خار را درچشم برادرت می‌بینی ، ولی درخت را درچشم‌هایت نمی‌بینی ؟ تا کی خودت وعبارات و بلغور کرده‌هایت‌را می‌ستائی واز علماء مذمت می کنی و عورت‌هایشان را جستجو می‌نمائی ؟ باآنکه پیامبراکرم ازآن نهی کرده وفرموده‌است : «ازمرده‌هایتان جز به نیکی یاد نکنید کـه آنان رسالت خود را انجام داده و باکرده هایشان دست به گریبانند» .

گرچه می‌دانم به من خواهی گفت کـه : خودت را یاری کن ، بدنامی مال کسانی‌است که بوئی ازاسلام به‌مشامشان نرسیده وآنچه را که محمد (ص)آورده نشناخته است ، اما بخدا قسم ! آنان چیزهای خوب را که اگر به‌آنها عمل شود رستگاری به‌بار می‌آورد ، بخوبی شناخته‌اند و چیزهائی که به‌دردشان نمی‌خورده از دانستن آن خودداری کرده‌اند و معلوم است کـه از : نیکی اسلام برآدمی ترك

۱ ـ به کتاب «تکملة السیف الصقیل» تألیف شیخ محمدزاهد کوثری صفحهٔ ۱۵۵ مراجعه شود .

چیزهائی است که بدرد نمی‌خورد.

ای مرد! ترا بخدا قسم که دست ازما بردار، زیرا که تو زبان‌دان لجوجی هستی که خواب وآرام نداری. ازمغلطه‌کاری دردین بپرهیز که پیامبرا کرم، آن‌را مکروه وزشت دانسته وازسؤال زیاد نهی کرده وفرموده‌است: «مهمترین چیزی که برامتم می‌ترسم، ترس از افراد دو روی زبان دان است» و زیاد سخن گفتن بـدون لغزش درحلال وحرام دل‌را سیاه می کند، تا چه رسد به‌فلسفه بافی‌ها واین گونه حرف‌های کفرآمیزی که دل‌را کور می کند؟

بخدا قسم که درجهان‌مسخره‌شده‌ایم، تا کی دقائق کفریات فلسفه‌را ازقبرها درآورده باعقل هایمان آنهارا رد کنیم؟

ای‌مرد! داری قی کرده‌ها وسموم فلاسفه‌را نشخوارمی کنی، درصورتی که زیاد مصرف کردن‌آن بخدا قسم جسم‌را مسموم می کند!

ای خوش آن‌مجلسی که درآن‌ازنیکان یاد شود، زیرا که رحمت خدا درآن نازل خواهد شد. اما توکاری کردی ازصالحان بالعنت وبدنامی یاد می کنند!!

آری شمشیر حجاج و زبان ابن‌حزم برادر و همتای یکدیگر بودند که تو به‌سوی‌آنها قصد کردی وخواص هردورایکجا جمع‌نمودی. بخدا قسم ازیادآوری بدعت پنجشنبه وخوردن‌حبوب ولمان کنید و کوشش کنید دریادآوری بدعت‌هائی که ماآنهارا اساس گمراهی‌می‌دانیم که متأسفانه سنت محض واساس‌توحید به‌شمار آمده و کسی که‌آنهارا نداندکافراست یا الاغ، واگربه‌آنهاکافر نباشد از فرعون کافرتر واز نصاری سه خدائی‌تراست!!

بخدا قسم در دل‌ها شک‌ها است، اگـر ایمانت نسبت به «شهادتین» سالم بماند، سعادتمند خواهی بود. ای بدا به‌حال کسی که از تو پیروی کند. چنین کسی درمعرض زندقه ونابودی‌خواهدبود مخصوصاً اگرعلم ودینش کم ونیرومندی وهواپرستیش زیاد باشد، اما به‌تو منفعت می‌رساند و پیشت بادست و زبانش جهاد می کند ودرباطن‌باحال وقلبش باتودشمنی‌می‌نماید. آیا اکثر پیروانت جززنجیریان

کم‌عقل ، یا عوامان دروغگوی‌نفهم ، یا افراد غریب خوددار مکار ، یا خشك‌مقدسان نادان نیستند ؟!

اگر حرفم را قبول نداری آنان را تفتیش کرده مورد آزمایش و سنجش قرار ده .

ای مسلمان ! درمورد خودستائیت ازخر شهوت بزیرآ ، آخر تا چند باآن صداقت ، وبااخیار ونیکان دشمنی می کنی و چرا اینقدر آن را بزرگ و بندگان خدارا کوچك می‌شمری ؟

تا کی باآن رفاقت وبا پارسایان دشمنی می کنی ؟

تا کی سخنانت‌را چنان می‌ستائی که (بخدا قسم) احادیث صحیحین (صحیح بخاری ومسلم) را چنان نمی‌ستائی ؟!

ای‌کاش احادیث صحیحین‌ازدست تو سالم می‌ماند ، ولی تودرهروقتی به‌آنها حمله کرده باتضعیف وتأویل ویا انکار وابطال‌آنها ازاعتبارشان می‌اندازی. آیاوقت آن نرسیده که دست‌ازاین‌کار کشیده وتوبه نمائی ؟! آیا تو دردهۀ هفتاد نیستی که وقت کوچ کردن نزدیك شده‌است ؟! چرا بخدا قسم .

نمی‌دانم به یاد مرگ می‌افتی یا آنکه کسی آن را یاد کند مسخره‌اش می کنی ؟

گمان نمی کنم توجه به گفتارم داشته‌باشی ، ولی موعظه‌ام را نپذیری مگر آنکه تصمیم داشته باشی این ورقه را کتاب‌ها سازی و دنبالۀ گفتارم را قطع کنی و همواره بخواهی برمن غلبه نمائی تا بگویم : البته ساکت شدم . وقتی که حال تو نسبت به‌من که دوست مهربان و صمیمی تو هستم این چنین باشد ، پس نسبت به‌دشمنانت چگونه خواهدبود ؟ درصورتی که درمیان دشمنانت بخدا قسم صالحان و عاقلان وفاضلانی‌هستند ، چنانکه درمیان دوستانت فاجران و دروغگویان ونادانان وهرزه درایان و کوران و گاوانی‌هستند . من ازتو راضیم که مرا علنی فحش‌بدهی ودرباطن از گفتارم بهره‌مندگردی (خدا رحمت کند مردی‌را که عیب‌هایم‌را برایم

ارمغان بفرستد) من عیب‌ها و گناهان زیاد دارم .

وای برمن اگر توبه نکنم ، ای رسوائیم از دانای غیب‌ها ، در صورتی که دوایم بخشش خدا وبزرگواری وتوفیق وهدایت اوست . سپاس مخصوص خدائی است که آفریدگار جهانیان است و درود خدا برآقای ما محمد خاتم پیامبران و آل ویارانش باد[1]» .

وبالاخره ازاین‌جا دانشمندان وفقهاء علیه اوقیام کرده درصدد نابود کردن بدعت‌های او که دست‌های گناهکارش ساخته و پرداخته بوده برآمدند و گفتار فریبندهٔ توخالی و آراء مخالف باکتاب وسنت واجماع وقیاس اورا ، برای‌همگان آشکار نمودند .

در دمشق علیه او اعلام گردید که : هرکس معتقد بـه عقیدهٔ «ابن تیمیه» باشد خون‌ومالش حلال است[2]. درنتیجه ، بدعت‌های نحیف او همانندبادهای زودـ گذر ، سپری شده ونابود گردید «این چنین خداوند دربارهٔ حق وباطل مثل‌می‌زند که آن کف به زودی نابود می‌شود واما آنچه که به مردم منفعت می‌رساند ، در زمین باقی می‌ماند»[3].

سپس خداوند درهرقرن ومنطقه‌ای افرادی راقرارداد‌تاحقیقت رایاری کنند و کلمهٔ حق را زنده نموده تخم باطل را بمیرانند و بااین گونه عوامل گمراهـ کننده‌بادلائل نیرومند وقاطع مقابله کنند. درنتیجه امت اسلام توانست راه وسیع وجادهٔ مستقیم را به پیروی از کتاب و سنت طی نموده شعائر خدا رابزرگ دارد «وهرکس شعائرخدا را بزرگ دارد آن ازپرهیزکاری دل‌ها است»[4].

۱ـ «تکملةالسیف‌الصقیل» تألیف کوثری صفحهٔ ۱۹۰ ، این‌نامه را ازخط قاضی‌القضاة«برهان الدین بن‌جماعة» و او ازخط شیخ حافظ ابی سعیدبن علائی و او ازخط ذهبی نوشته است . والغرامی قسمتی ازآن را در«الفرقان» صفحه ۱۲۹ آورده است.

۲ـ الدررالکامنةابن‌حجرعسقلانی جلد۱ صفحه ۱۴۷ .

۳ـ سورهٔ رعد آیهٔ ۱۷ .

۴ـ سورهٔ حج آیه ۳۱ .

تاآنکه شروفتنه‌سنگینش را آشکار کرد ، و روزگار، فرزندان جهالتش را پدید آورد ودست‌های هوی وهوس آنها را تربیت کرد و مادران گمراهی به آنان شیردادند ومردان فاسد باآنان رفاقت نمودند وآنان در میان مردم ، همانند بشرجلوه کردند در صورتی که طینت آنان ضلالت و گمراهی بود. در نتیجه ، در همه‌جا نفوذ کرده گمراه شده و گمراه نموده و از طریق گمراهی پیروی کرده ، دیگران را از راه خدا باز داشتند .

و از این گروه است «قصیمی» مؤلف کتاب «الصراع» که راه ابن تیمیه را پیموده وروش او را انتخاب کرد وپیروی ازهوای او نمود ، بالنتیجه درقرن بیستم همانند استادش دروغ وراستی رابهم بافته فحش وناسزاهائی گفته‌مخالفانش رامتهم به کفروارتداد کرده ، همهٔ ناسزاها و فحش‌ها را نثار آنان نموده است و به مردم اعلام کرد که ، این‌اعمال یعنی : زیارت و دعا و نماز نزد قبور و تبرك و توسل و استشفاع به آن ، همه ازآفات شیعه است و آنان بااین اعمالشان ملعون و خارج از ریسمان اسلامند !!

او در این زمینه ، داد سخن داده وبا زبان تند و فحش و ناسزا که از ادب مناظره‌وبحث بیرون است به شیعه حمله کرده است .

او در کتاب «الصراع» جلد ۱ صفحهٔ ۵۴ گفته است : « وبا این غلوّی که از طائفهٔ شیعه دربارهٔ پیشوایانشان دیدی و بااین خدائی که از شیعیان دربارهٔ علی و فرزندانش شنیدی ، آنان قبور وصاحبان آن را عبادت کرده و برای آنان قبه و بارگاه ساخته‌اند و از راه دور ونزدیك ، هموار و ناهموار به زیارت آنان رفته ، نذرها وهدایا وقربانی‌ها برایشان تقدیم می کنند و روی‌آن خون واشك می‌ریزند وآنچنان‌نسبت به‌آن اظهار اخلاص می کنند که برای خداچنان خضوع وخشوعی ابراز نمی‌نمایند» !!

او در جلد ۱ صفحهٔ ۱۷۸ از همان کتاب گفته است : « کارهای مشروع از قبیل: درودوتحیت برپیامبراکرم ، فرقی درآن، میان‌دوروونزدیك نیست، زیرا این

نوع کارها در هردو حالت مقدور است ، اما دیدن قبر آن حضرت و یـا سنگ و ساختمان آن فضیلت وثوابی، به‌اتفاق همهٔ علماءندارد، بلکه دیدن‌خودآن‌بزرگوار در زمان حیاتش ذاتاً فضیلتی نداشته ، فضیلت تنها در ایمان به او و تعلم از او و پیروی از او وپیمودن راه او ویاری دین او است .

وبه طور خلاصه ، هیچ کس نمی‌تواند برای زیارت قبر شریف پیامبراکرم، کوچکترین فضیلتی اثبات کند واین حقیقت از سیرهٔ مسلمین صدراسلام بخوبی آشکار است» .

شاید خـوانندهٔ محترم از انکار شدید این مرد و داد و فریادش (که استاد بدعت‌ها وگمراهی وتنها مرجع این گونه مزخرفات و چرندیات آقای ابن تیمیه به این صفت شناخته شده) فکر کند که : برای گفتارش محلی از حقیقت ورمزی ازصداقت است، درصورتی‌که بزرگان‌مذاهب اسلامی، درقرون گذشته ، قرن هشتم زمان ابن تیمیه وبعد ازآن ، زمان محمد بن عبدالوهاب که این کهنه‌ها راتجدید کرده تازمان حاضر ، منکر این سفسطه بازی‌ها و چرندیات بوده ، حکم به کفر کسانی که به این عقائد نادرست و آراء گمراه کننده و دور از سیرهٔ مسلمین گرویده، کرده‌اند و بـه شدت علیه آنها تاخته و عقائدشان را مـورد انتقاد قرار داده‌اند .

و خوانندهٔ محترم بخوبی می‌داند که این گفتار نادرست ، نمـی‌تواند گفتهٔ انسان مسلمانی که در برابر خدا تسلیم است و به پیامبر اکرم مؤمن است وآنچه که در کتاب وسنت آمده‌باوردارد، باشد، گفتاری‌که مکارم اخلاق ومبادی‌انسانیت آن را تجویز نمی کند وادب اسلامی آن را شایسته نمی‌داند .

آیا برای مسلمانی جائز است که میان دیدن سنگ‌ها ودیدن شخص‌پیغمبر اکرم درزمان حیاتش فرقی نگذارد ؟

آیا برای او شایسته است برای زیارت آن حضرت در زمان حیات و یابعد از مرگش، ارزشی قائل نشود و در ملاءعام اعلام کند که زیارت پیامبر اکرم کار

بیهوده‌ای است ؟!

آیا در میان تمام ملل ، این رسم رواج ندارد که زیارت بزرگانشان را محترم می‌دارند و آن را برای زائر افتخار می‌دانند و به این کار ابراز علاقه می کنند ؟!

سیرهٔ تمام عقلاء عالم از هرملت ومذهبی ، براین جاری بوده ودرتمام ادوار تاریخ بشریت، براین اصل اتفاق داشته تاجائی که همواره ارزش بزرگان دین را بازیارت کردن وتبرك جستن دیگران به آنان اندازه گیری می‌نمودند .

ابوحاتم می گوید : «ابومسهر عبدالاعلی دمشقی غسانی ، متوفی درسال ۲۱۸ ه دقتی که به سوی مسجد می‌رفت مردم پشت سرهم صف کشیده بر اوسلام کرده دستش را می‌بوسیدند»[1] ،

ابوسعد می گوید : «ابوالقاسم سعدبن علی شیخ‌الحرم زنجانی ، متوفی در سال ۴۷۱ ه هنگامی که به سوی حرم می‌رفت مردم محل طواف را برایش خالی می کردند ودستش را بیشتراز حجرالاسود می‌بوسیدند»[2] .

ابن کثیر در تاریخش جلد ۱۲ صفحه ۱۲۰ می گوید : «مردم به او تبرك می‌جستند ودستش را بیش ازحجرالاسود می‌بوسیدند .

ابواسحاق ابراهیم بن‌علی شیرازی ، متوفی در سال ۴۷۶ ه هرگاه ازمحلی می گذشت مردم بازن وبچه‌شان به استقبالش می‌رفتند و بابوسیدن و دست زدن به رکابش وچه بسا برداشتن خاك زیرپای استرش ، به آن تبرك می‌جستندوهنگامی که به ساوه رسید مردم به استقبالش شتافتند وعزیزترین اشیائشان را نثار مقدمش نمودند[3] .

شریف ابوجعفر حنبلی ، متوفی در سال ۴۷۶ ه فقهاء و دیگران براو وارد

۱ــ تاریخ خطیب بغدادی جلد ۱۱ صفحه ۳۷.

۲ــ تذکرة الحفاظ ذهبی جلد۳ صفحه ۳۴۶ــصفةالصفوةابن جوزی جلد۲ صفحه ۱۵۱.

۳ــ البدایة والنهایة ابن کثیرجلد ۱۲ صفحه ۱۲۳ــ شذرات الذهب جلد۳ صفحه ۳۵۰.

می‌شدند دست و سرش را می‌بوسیدند[۱].

حافظ ابومحمد عبدالغنی مقدسی حنبلی، متوفی در سال ۶۰۰ ه هنگامی که درمصر روز جمعه به سوی مسجد می‌رفت، در اثر کثرت ازدحام قدرت بر راه رفتن نداشت و مردم به او تبرك می‌جستند و دورش جمع می‌شدند[۲].

ابوبکر عبدالکریم بن عبدالله حنبلی، متوفی در سال ۶۳۵ ه دور از مردم در قریه‌اش می‌زیست و مردم برای زیارت و تبرك جستن به او پیشش می‌رفتند[۳].

حافظ ابوعبدالله محمد بن ابی‌الحسین یونینی، حنبلی، متوفی درسال۶۵۸ه از لحاظ احترام و مورد علاقه بودن طوری بوده که هیچ کس چنان احترامی را نداشته، تا جائی که پادشاهان دستش را می‌بوسیدند و کفشش را جفت می‌کردند[۴].

الجزری محمدبن محمد، که در سال ۸۳۲ ه در شیراز فوت کرد در تشییع جنازه‌و بوسیدن ولمس کردن آن به‌عنوان تبرك اشراف وخواص وعوام بریکدیگر سبقت می گرفتند وچنانچه کسی نمی‌توانست به‌آن دست یابد کسی که به‌آن‌تبرك جسته بود متبرك می‌شد[۵].

مردم دمشق نسبت به شیخ مسعود بن عبدالله، مغربی، متوفی در سال۹۸۵ه اعتقاد عجیبی داشتند ولذا به اوتبرك می‌جستند و دست‌هایش را می‌بوسیدند.

النجم الغزی می گوید: او برایم دعا کرد ودست برسرم کشید وهم اکنون بر کت دعایش‌را در خود می‌یابم[۶].

۱ـ البدایة والنهایة جلد ۱۲ صفحه ۱۱۹.

۲ـ شذرات‌الذهب جلد ۴ صفحه ۳۴۶.

۳ـ شذرات الذهب جلد ۵ صفحه ۱۷۱.

۴ـ شذرات الذهب جلد ۵ صفحه ۲۹۶.

۵ـ مفتاح‌السعادة جلد۱صفحه ۳۹۴.

۶ـ شذرات‌الذهب جلد ۸ صفحه ۴۰۹.

روی این حساب گمانت دربارهٔ زیارت سید فرزندان آدم و کسی که سعادت وپیشرفت انسان‌ها وابسته به اوست چگونه خواهد بود؟

این فرشتگان آسمان‌ها هستند که‌این قبرشریف راهرروز زیارت میکنند، هیچ روزی نیست مگر آنکه هفتادهزار فرشته بـه زمین نازل می‌شوند و دور قبر پیامبراکرم را می گیرندوبراو درودمی‌فرستند. وقتی که شب می‌شود برمی گردند، همانند آنان می‌آیند و کارهائی نظیر آنان انجام می‌دهند تا آنکه زمین شکافته شود[1].

وچقدر فرق است میان عقیدهٔ فاسد این مرد (قصیمی) وقول شیخ‌تقی‌الدین سبکی در کتاب «الشفاء» صفحه ۹۶ : «حقیقتی که ازدین وروش گذشتگان صالح ما با کمال روشنی به دست می‌آید ، این است که به بعضی از مردگان شایسته تا چه رسد به انبیاء و پیامبران تبرک می‌جستند وکسی که ادعا کند که قبور انبیاء و دیگر از مردگان‌با هم یکسانند ، حرف عجیب و غریبی زده یقین بـه خطا و نادرستی گفتارش داریم و این ادعاء پائین آوردن مقام پیامبر تا به درجهٔ دیگر مسلمین است وچنین سخنی کفرمسلم است ، زیرا کسی که رتبهٔ پیامبر را از مقام شایسته‌اش پائین آرد قطعاً کافر است .

موضوع بسیار رسوا وبگو کار زشت‌آشکار این است: مردی که قدم‌به‌قدم ابن تیمیه می گذارد و بدعت‌ها و گمراهی‌های اورا نشخوار مـی کند ، می‌پندارد که این نوع امور پیش مسلمان های صدر اسلام نیز بدعت و ضلالت بوده است ! و گویاکه قرون اسلامی بکلی دگرگون شده و کسی از سیرهٔ مسلمین آن عصر آگاهـی نداشته و عامل بـه آن نیست جز جناب قصیمی و استاد گمراهش ابن تیمیه !!

۱ـ دارمی‌درسننش جلد۱ صفحه ۴۴ وقسطلانی در«المواهب‌اللدنیة» وابن حجر در«الجوهر المنظم» به نقل از دارمی وابن‌المبارک‌واسماعیل القاضی و بیهقی آن را آورده و «الزرقانی» درشرح المواهب جلد ۵ صفحه ۳۲۰ آنچه راکه قسطلانی ساقط‌کرده و حمزاوی در «کنز ـ المطالب» صفحه ۲۲۳ آن را آورده نقل‌کرده است .

ببین که چگونه این مرد ، زیارت قبور و رفتن به سوی آنها و دعاء پیش آنها را ، مایهٔ کفر وارتداد پیش همهٔ مسلمان‌ها با همهٔ اختلاف مذاهبشان می‌داند و آن را ناشی از غلو در تشیع وقائل بودن به خدائی علی و فرزندانش می‌انگارد و از او درسابق گذشت که : شیعه علی وفرزندانش را پیامبرمی‌دانند که به‌آنها وحی می‌شود !!

این نوع تهمت‌ها ، ناشی از خوی اموی گری آنها نسبت به خاندان‌پیغمبر وروح دشمنی آنان نسبت به شیعه و امامان بزرگوار سرچشمه می گیرد و گرنه همانطور که در سابق دیدیم ، هیچ گاه شیعه علی و فرزندانش را جزبندگان‌صالح وشایستهٔ خدا نمی‌داند .

و اینک سیرهٔ مسلمین را در مورد زیارت پیامبر اکرم و دیگران از زمان صحابه و تابعان آنان تا کنون ، برای شما خوانندهٔ محترم نقل می کنم تا **ليهلك من‌هلك عن‌بينة و يحيى من حي عن بينة**: «تا هر کس که هلاك می‌شود با دلیل روشن وهر کس که زنده می‌شود بادلیل آشکارباشد»[1].

۱ــ سورهٔ انفال آیه ۴۲.

ترغیب به‌زیارت قبر پیامبر اکرم (ص)

ائمهٔ مذاهب چهارگانه و حافظان احادیث در صحاح و مسانید، روایت زیادی دربارهٔ زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام نقل کرده‌اند که پاره‌ای از آنها را در اینجا می‌آوریم:

۱

عبدالله بن عمر به طور مرفوع[۱] از رسول خدا نقل کرده که آن حضرت فرموده است: **من‌زار قبری وجبت‌له شفاعتی**: «کسی که‌قبرم را زیارت کند، شفاعتم برای او واجب است».

این روایت را عده‌ای از حافظان حدیث وائمهٔ روایات نقل کرده‌اند که از آن جمله است:

۱ـ عبید بن محمد ابومحمد الوراق نیشابوری، متوفی در سال ۲۵۵ هـ.

۲ـ ابن ابی الدنیا ابوبکر عبدالله بن محمد قرشی، متوفی در سال ۲۸۱ هـ.

۳ـ الدولابی ابو بشر محمد رازی، متوفی درسال ۳۱۰ هـ درالکنی‌والاسماء جلد ۲ صفحه ۲۴.

۱ـ روایت مرفوع به دومعنی گفته می‌شود: ۱) سندش از وسط یاآخر، یکی یا بیشتر ساقط شده باشد یاتصریح به لفظ «رفع» مثل اینکه گفته شود: کلینی روایت کرده از علی بن ابراهیم و او رسانده‌است به امام ششم ع ۲) قول یافعل و یاتقریری کـه اضافه به معصوم شود مثل اینکه گفته شود: ابوذر ازرسول خدا روایت کرده که ... خواه روایت مقطوع یامرسل باشد خواه تنها (نقل ازکتاب «ضیاءالدرایه» صفحه ۲۷).

۴. محمد بن اسحاق ابوبکر نیشابوری ، متوفی در سال ۳۱۱ هـ مشهور به ابن خزیمه درصحیحش.

۵. حافظ محمد بن عمر و ابو جعفر عقیلی ، متوفی در سال ۳۲۲ هـ در کتابش .

۶. قاضی محاملی ابوعبدالله الحسین بغدادی ، متوفی در سال ۳۳۰ هـ .

۷ـ حافظ ابو احمدبن عدی ، متوفی درسال ۳۶۵ هـ درالکامل .

۸ـ حافظ ابوالشیخ ابو محمد عبدالله بن محمد انصاری ، متوفی در سال ۳۶۹ هـ .

۹ـ حافظ ابوالحسن علی بن عمر دار قطنی ، متوفی در سال ۳۸۵ هـ درسننش.

۱۰ـ قاضی ترین قاضیان ابوالحسن ماوردی ، متوفی درسال ۴۵۰ هـ در «الاحکام السلطانیه» صفحهٔ ۱۰۵ .

۱۱ـ حافظ ابوبکربیهقی ، متوفی در سال ۴۵۸ هـ در «السنن» وغیرآن .

۱۲ـ قاضی ابوالحسن علی بن حسن خلعی شافعی ، متوفی درسال ۴۹۲ هـ در فوائدش .

۱۳ـ حافظ اسماعیل بن محمد بن فضل قرشی اصفهانی ، متوفی در سال ۵۳۵ هـ .

۱۴ـ قاضی عیاض مالکی ، متوفی درسال ۵۴۴ هـ در «الشفاء» .

۱۵ـ حافظ ابوالقاسم علی‌بن عساکر ، متوفی در سال ۵۷۱ هـ در تاریخش (درباب کسی که قبر پیامبر را زیارت کند) و این باب را تصحیح کننده در چاپ انداخته وخدا سراین تحریف وآنچه که در دل داشته می‌داند .

۱۶ـ حافظ ابوطاهر احمد بن‌السلفی ، متوفی درسال ۵۷۶ هـ .

۱۷ـ ابومحمد عبدالحق بن‌عبدالرحمن اندلسی ، متوفی در سال ۵۸۱ هـ در

«الاحکام‌الوسطی والصغری»[1] .

۱۸ـ حافظ ابن جوزی ، متوفی در سال ۵۹۷ هـ در «مثیرالغرام‌الساکن» .

۱۹ـ حافظ علی بن مفضل مقدسی اسکندرانی مالکی ، متوفی در سال ۶۱۱ هـ .

۲۰ـ حافظ ابوالحجاج یوسف بن خلیل دمشقی ، متوفی درسال ۶۱۱ هـ .

۲۱ـ حافظ ابومحمد عبدالعظیم منذری ، متوفی درسال ۶۵۶ هـ .

۲۲ ـ حافظ ابوالحسین یحیی بن علی قرشی اموی مالکی ، متوفی در سال ۶۶۲ هـ در کتابش «الدلائل المبنیة فی فضائل المدینة» .

۲۳ ـ حافظ ابومحمد عبدالمؤمن دمیاطی ، متوفی درسال ۷۰۵ هـ .

۲۴ ـ حافظ ابوالحسین هبة‌الله‌بن‌الحسن .

۲۵ ـ ابوالحسین یحیی‌بن‌الحسن‌الحسینی در کتاب «اخبارالمدینة» .

۲۶ ـ ابوعبدالله محمدبن محمدبن العبدری الفاسی المالکی ، مشهور به ابن الحاج ، متوفی در ۷۳۷ هـ در «المدخل» جلد ۱ صفحهٔ ۲۶۱ .

۲۷ ـ تقی‌الدین علی بن عبدالکافی السبکی شافعی ، متوفی درسال ۷۵۶ هـ در کتاب « شفاء السقام » صفحهٔ ۳ـ۱۱ در بارهٔ طرق این حدیث بطور مبسوط بحث کرده است .

او در صفحهٔ ۸ می گوید : «تمام راویان تا موسی بن هلال ، همه بی‌شك ثقه هستند ، ودر بارهٔ موسی‌بن‌هلال ، «ابن‌عدی» گفته‌است : «امیدوارم که باکی بر آن نباشد ، او ازمشایخ احمد است ومعلوم است که احمد جز از افراد مورد اطمینان روایت نمی کند . و دشمن به‌این حقیقت در رد بربکری تصریح کرده‌است .

آنگاه شواهدی برای‌قوت‌سندش ، نقل کرده سپس گفته‌است : «بدین‌وسیله آشکار گردید که : اقل درجات این حدیث این است کـه «حسن» است ، اگر در

۱ـ درخطبه «الاحکام‌الصغری» گفته‌است : «او اخبار صحیح‌السند ومعروف پیش اهل تحقیق‌را که متداول‌پیش ثقات باشد ، اختیار کرده‌است و در خطبة الوسطی گفته است : «سکوتش از حدیث دلیل برصحت آنست» مراجعه شود به کتاب «شفاءالسقام» صفحه ۹ .

صحتش منازعه گردد . تااینکه می گوید : این مقدار ، بلکه با کمتر ازآن آشکار می گردد ، افتراء کسی که ادعا کرده : «تمام احادیثی که در بارهٔ زیارت وارد شده ساختگی‌است» .

سبحان‌الله ، آیا او ازخدا و رسولش دربارهٔ این گفتار که هیچ کس پیش از او نه عالم ونه جاهل ونه اهل حدیث ونه دیگری نگفته‌است شرم نمی کند؟! وتا آنجا که ما می‌دانیم هیچ کس موسی‌بن‌هلال ونه دیگر راویان این حدیث‌را متهم به‌وضع وتهمت دیگر نکرده است ، پس چگونه مسلمانی به‌خودش اجازه می‌دهد که تمام این احادیث را که حدیث مورد بحث هم یکی از آنها است ساختگی بداند؟! .

درصورتی که ساختگی‌بودن این حدیث را هیچ عالمی برای او نقل نکرده وهیچ عاملی که ایجاب ساختگی‌بودن این‌حدیث را بنماید ، درآن‌آشکار نیست و هیچ گاه حکم متن این حدیث مخالف شریعت نیست . پس از کجا او حکم به‌ـ ساختگی‌بودن این حدیث کرده ، اگرچه ضعیف باشد در صورتی که آن حسن و صحیح است .

۲۸ ـ شیخ شعیب عبدالله‌بن سعد مصری ، مکی مشهور به «حریفیش» متوفی درسال ۸۰۱ هـ در «الروض‌الفائق» جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۷ .

۲۹ـ سید نورالدین علی بن عبدالله شافعی قاهری سمهودی[1] ، متوفی در سال ۹۱۱ هـ در «وفاءالوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۳۹۴ .

۳۰ ـ حافظ جلال الدین عبدالرحمن السیوطی ، متوفی در سال ۹۱۱ هـ در «الجامع‌الکبیر» چنانکه در «ترتیبش» جلد ۸ صفحهٔ ۹۹ آمده‌است .

۳۱ ـ حافظ ابوالعباس شهاب الدین قسطلانی[2] ، متوفی در سال ۹۲۳ هـ در «المواهب‌اللدنیة» ازطریق دارقطنی آن‌رانقل کرده و گفته‌است : عبدالحق دراحکام

۱ـ سمهود ، قریه بزرگی‌است که درغرب رود نیل قرار دارد .

۲ـ منسوب به‌قسطله است که شهری است در اندلس .

الوسطی والصغری آن‌را روایت کرده ودربارهٔ آن سکوت نموده وسکوتش ازحدیث درآن کتاب ، دلیل برصحت آن‌است .

۳۲ ـ حافظ ابن‌الدیبع ابومحمد شیبانی متوفی درسال ۹۴۴ درکتاب «تمییز الطیب من‌الخبیث» صفحهٔ ۱۶۲ .

۳۳ ـ شیخ شمس‌الدین‌محمد خطیب شربینی متوفی درسال ۹۷۷ در«المغنی» جلد ۱ صفحهٔ ۴۹۴ نقل‌ازصحیح‌ابن‌خزیمة .

۳۴ ـ زین‌الدین عبدالرؤوف مناوی متوفی درسال ۱۰۳۱ در «کنوزالحقائق» صفحهٔ ۱۴۱ وشرح‌الجامع‌الصغیر تألیف سیوطی جلد ۶ صفحهٔ ۱۴۰ .

۳۵ ـ شیخ عبدالرحمن شیخ‌زاده ، متوفی درسال ۱۰۷۸ هـ در «مجمع‌الانهر» جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۷ .

۳۶ ـ ابوعبدالله محمد بن عبدالباقی زرقانی مصری مالکی ، متوفی در سال ۱۱۲۲ هـ درشرح‌المواهب جلد ۸ صفحهٔ ۲۹۸ نقل از ابی الشیخ وابن ابی‌الدنیا .

۳۷ ـ شیخ اسماعیل‌بن محمد جراحی عجلونی ، متوفی در سال ۱۱۶۲ هـ در «کشف‌الخفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۰ نقل از ابی‌الشیخ و ابن‌ابی‌الدنیا وابن‌خزیمة .

۳۸ ـ شیخ محمد بن علی شوکانی ، متوفی در سال ۱۲۵۰ هـ در «نیل‌الاوطار» جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۵ نقل ازبسیاری ازائمهٔ حدیث .

۳۹ ـ شیخ‌محمدبن‌سید درویش‌الحوت‌البیروتی ، درسال۱۲۷۶هـدر«حسن‌الاثر» صفحهٔ ۲۴۶ .

۴۰ ـ سید محمدبن‌عبدالله دمیاطی‌شافعی ، متوفی درسال۱۳۰۷ هـ در «مصباح الظلام» جلد ۲ صفحهٔ ۱۴۴ .

۴۱ ـ عده‌ای ازفقهاء مذاهب چهارگانهٔ مصر امروز در «الفقه علی‌المذاهب الاربعة» جلد ۱ صفحهٔ ۵۹۰ .

۲

از عبدالله‌بن‌عمر ، به‌طور مرفوع ازرسول‌خدا ، نقل‌شده : «کسی که به‌زیارتم

بیاید وانگیزه‌ای جز زیارتم نداشته‌باشد ، به‌عهدهٔ من است‌که ازاو در روز قیامت شفاعت کنم[۱] » ودر روایتی «واداد نکند اورا مگر زیارتم» ودرجای دیگر«نکشاند او را حاجتی مگر زیارتم» و در روایت دیگر «تمایلی جز زیارتم نداشته باشد ، به‌عهدهٔ خدا است» ودر روایت غزالی آمده‌است : «هدفی جز زیارتم نداشته باشد» .

این روایت را با اختلاف تعبیراتش ، جمعی از حافظان حدیث که نمی‌شود آنها وعددشان را نادیده گرفت ، نقل کرده‌اند وازآن جمله‌است :

۱ - حافظ ابوعلی‌سعیدبن‌عثمان‌بن‌السکن بغدادی ، متوفی درمصرسال ۳۵۳ھ در کتابش «السنن‌الصحاح» . او در آخر کتاب حج ، بابی تحت عنوان «باب ثواب کسی که قبر پیامبررا زیارت‌کند» قرار داده ودراین باب ، روایتی جز این حدیث را نیاورده است .

سبکی در «شفاءالسقام» صفحهٔ ۱۶ گفته است : «ذکراین‌حدیث ازناحیهٔ او ، دلیل براین است که این حدیث طبق شرطی که او در مقدمهٔ کتابش کرده بطور اتفاق صحیح است و این ابن‌السکن ، امام حافظ مورد اعتماد و کثیرالحدیث وزیاد سفر کرده‌است ...»

او درمقدمهٔ کتابش گفته است : «اما بعد ، ازمن خواستی : روایاتی که ائمهٔ حدیث نقل کرده و کسی‌آنهارا مورد طعن قرار نداده وآن احادیث به‌نظرم‌صحیح هستند ، برایت جمع کنم ، ازاین رو دربارهٔ درخواستت اندیشه کردم ، گروهی از ائمهٔ حدیث را یافتم که زحمت‌ها دراین مورد کشیده‌اند ومن تمام فراورده‌هایشان را اخذ کرده وبیش‌ازآنچه که نقل کرده‌اند ، از آنها حفظ نموده و به‌آنها اقتداء کرده و درخواستت را اجابت نمودم و آن را به‌ابواب مختلفه که مسلمین به‌آنها احتیاج دارند ، تبویب کرده‌ام .

نخستین کسی کـه درصدد جمع‌آوری احادیث صحیح برآمـده «بخاری» و

۱ـ من جائنی زائراً لاتعمله الازیارتی‌کان حقاً علی ان اکون له شفیعاً یوم‌القیامة. ودر روایتی: لاتحمله‌الازیارتی، لم تنزعه حاجة الا زیارتی، لاینزعه الا زیارتی حقاً علی‌الله عزوجل،لایهمه الا زیارتی .

بعداز او مسلم وابوداود ونسائی است. آنچه را که آنها نقل کرده بودند مورد بررسی قرار داده دیدم که آنان دراین کار واقعاً کوشش کرده‌اند.

بنابراین آنچه که دراین کتاب به‌طور اجمال آورده‌ام، احادیث صحیح مورد اتفاق است و آنچه را که بعداز این ذکر کرده‌ام از احادیثی است که بعضی دیگر از ائمه حدیث که نامشان را بردم، آورده‌اند. پس دلیل‌شان را در قبول آنچه که آورده‌اند نقل کرده و آن‌را به‌آنها نسبت دادم، نه دیگران. و آنچه را که بعضی از اهل حدیث به‌تنهائی نقل کرده‌اند ذکرکردم، دلیل آن‌را نیز بیان نمودم و درهر صورت توفیق از ناحیه خدا است».

۲ـ حافظ ابوالقاسم طبرانی، متوفی در سال ۳۶۰ هـ آن‌را درمعجم کبیرش آورده.

۳ـ حافظ ابوبکر محمدبن ابراهیم مقری اصفهانی، متوفی در سال ۳۸۱هـ در معجمش آورده.

۴ـ حافظ ابوالحسن دارقطنی، متوفی در سال ۳۸۵ هـ در امالیش آورده.

۵ـ حافظ ابونعیم اصفهانی، متوفی در سال ۴۰۲.

۶ـ قاضی ابوالحسن علی‌بن‌الحسن الخلعی شافعی، متوفی در سال ۴۹۲ هـ صاحب «الفوائد».

۷ـ حجة‌الاسلام ابوحامد غزالی شافعی، متوفی درسال ۵۰۵هـ در« احیاء ـ العلوم» جلد۱ صفحهٔ ۲۴۶.

۸ـ حافظ‌ابن‌عساکر، متوفی در سال ۵۷۱ هـ صاحب «تاریخ الشام».

۹ـ حافظ ابوالحجاج یوسف‌بن خلیل دمشقی، متوفی ۶۴۸هـ.

۱۰ـ حافظ یحیی‌بن علی‌قرشی اموی مالکی، متوفی در سال ۶۶۲هـ.

۱۱ـ حافظ ابوعلی‌الحسن‌بن‌احمد بن‌الحسن‌الحداد، در کتابش.

۱۲ـ تقی‌الدین سبکی شافعی، متوفی درسال ۷۵۶هـ به‌طور مفصل در بارهٔ‌طرق این حدیث بحث کرده، و آن‌را از راه‌های متعدد صحیح در کتاب « شفاءالسقام »

صفحهٔ ۱۳ـ۱۶ آورده‌است.

۱۳ـ سیدنورالدین علی‌بن عبدالله شافعی قاهری سمهودی، متوفی، در سال ۹۱۱هـ در «وفاء الوفاء» جلد۲ صفحهٔ ۳۹۶ از طرق مختلف و از آن جمله طریق حافظ‌ابن‌السکن آن را استخراج کرده و گفته است: به‌مقتضای آنچه که درمقدمهٔ کتاب شرط کرده‌است، این حدیث به اتفاق همه' از احادیث صحیحه است.

آنگاه گفته‌است: به‌خاطر همین است که گروهی و از آن جمله، حافظ زین‌الدین عراقی، آن‌را از او نقل کرده وصحیحش دانسته‌اند.

۱۴ـ ابوالعباس شهاب‌الدین قسطلانی متوفی در سال ۹۲۳هـ در «المواهب ـ اللدنیة» آن‌را آورده و گفته است: ابن‌السکن آن‌را صحیح دانسته است.

۱۵ـ شیخ‌محمد خطیب شربینی، متوفی در سال ۹۷۷هـ در «مغنی‌المحتاج» شرح‌المنهاج جلد۱ صفحهٔ ۴۹۴ آن‌را آورده و گفته است ابن‌السکن درسننش که روایاتش صحیحة هستند آن‌را آورده است.

۱۶ـ شیخ عبدالرحمن شیخ زاده، متوفی درسال ۱۰۷۸هـ در «مجمع‌الانهر» جلد۱ صفحهٔ ۱۵۷.

۳

از عبدالله‌بن‌عمر، به‌طور مرفوع روایت شده: «هر کس حج کند و قبرم را بعداز وفاتم زیارت کند همانند کسی‌است که در حال حیاتم زیارتم کند[۱]. و در بسیاری ازطرقش جملهٔ «و مصاحبم باشد» اضافه دارد.

این حدیث را بسیاری از حافظان حدیث آورده‌اند و از آن‌جمله است:

۱ـ حافظ عبدالرزاق ابوبکرصنعانی، متوفی در سال ۲۱۱هـ.

۲ـ حافظ ابوالعباس‌حسن‌بن‌سفیان الشیبانی، متوفی در سال ۳۰۳هـ.

۳ـ حافظ ابویعلی احمدبن‌علی موصلی، متوفی در سال ۳۰۷هـ در مسندش.

۴ـ حافظ ابوالقاسم عبدالله‌بن محمدبغوی، متوفی در سال۳۱۷.

۱ـ من‌حج فزارقبری بعدوفاتی کان کمن‌زارنی فی‌حیاتی.

۵ـ حافظ ابوالقاسم طبرانی، متوفی در سال ۳۶۰هـ.

۶ ـ حافظ ابواحمدابن عدی، متوفی در سال ۳۶۵ هـ در «الکامل».

۷ـ حافظ ابوبکرمحمد بن ابراهیم مقری، متوفی در سال ۳۸۱هـ.

۸ـ حافظ ابوالحسن دارقطنی، متوفی در سال۳۸۵هـ درسننش وغیرآن.

۹ـ حافظ ابوبکر بیهقی ، متوفی در سال ۴۵۸هـ درسننش جلد۵ صفحهٔ۲۴۶

۱۰ـ حافظابن‌عساکر دمشقی، متوفی در سال ۵۷۱هـ در تاریخش.

۱۱ـ حافظابن‌جوزی ، متوفی در سال ۵۹۷ هـ در « مثیرالغرام‌الساکن الی اشرف‌الاماکن » .

۱۲ ـ حافظ ابوعبدالله ابن‌نجار بغدادی ، متوفی در سال ۶۴۳هـ در کتابش «الدرةالثمینةفی‌اخبارالمدینة» .

۱۳ـ حافظ ابوالحجاج یوسف بن‌خلیل دمشقی، متوفی ۶۴۸هـ .

۱۴ ـ حافظ ابومحمد عبدالمؤمن‌دمیاطی، متوفی در سال ۷۰۵هـ.

۱۵ـ ابوالفتح احمدبن محمدبن‌احمدالحداد ، در کتابش.

۱۶ـ حافظ ابوالحسین مصری.

۱۷ـ ولی‌الدین خطیب تبریزی ، در « مشکاةالمصابیح » که در سال ۷۳۷ هـ تألیف شده در باب حرم مدینه در فصل سوم.

۱۸ـ تقی‌الدین‌سبکی، متوفی در سال ۷۵۶هـ دربارهٔ طرق این‌حدیث‌درصفحهٔ ۱۶ـ۲۱ کتاب «شفاء السقام» به‌طور تفصیل بحث کرده و آن‌را از بسیاری از این حافظان، یاد شده و دیگران روایت کرده‌است.

۱۹ـ شیخ شعیب‌عبدالله مصری حریفیش، متوفی در سال ۸۰۱هـ در « الروض الفائق» جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۷.

۲۰ ـ سیدنورالدین سمهودی، متوفی درسال ۹۱۱هـ در «وفاء الوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۳۹۷ به‌طور تفصیل دربارهٔ طرق آن بحث کرده است .

۲۱ ـ حافظ جلال‌الدین سیوطی، متوفی در سال ۹۱۱هـ در «الجامع‌الکبیر»

چنانکه در ترتیبش جلد ۸ صفحهٔ ۹۹ آمده است.

۲۲ـ قاضی‌القضاة شهاب‌الدین خفاجی حنفی ، متوفی درسال ۱۰۶۹هـ در «شرح‌الشفاء» تألیف قاضی‌عیاض جلد ۳ صفحهٔ ۵۶۷.

۲۳ـ شیخ‌عبدالرحمن شیخ زاده ، متوفی در سال ۱۰۷۸هـ در «مجمع‌الانهر» جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۷ .

۲۴ ـ شیخ محمد شوکانی ، متوفی درسال ۱۲۵۰ هـ در «نیل‌الاوطار» جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۵ .

۲۵ ـ سید محمدبن عبدالله دمیاطی شافعی ، متوفی در سال ۱۳۰۷ هـ در «مصباح‌الظلام» جلد۲ صفحهٔ۱۴۴.

۴

ازعبدالله‌بن‌عمر به‌طور مرفوع نقل‌شده که : «هر کس حج کند ومرا زیارت نکند به من جفا کرده است[۱]» . گروه زیادی این حدیث را نقل کرده و از آن جمله است :

۱ـ حافظ ابوحاتم محمد بن حبان تمیمی بستی ، متوفی در سال ۳۵۴ هـ در «الضعفاء» .

۲ ـ حافظ ابن‌عدی، متوفی درسال ۳۶۵ هـ در «الکامل».

۳ ـ حافظ دارقطنی ، متوفی درسال ۳۸۵ هـ در کتابش احادیثی را که مالک در موطأ نیاورده‌است ، نقل نموده‌است .

۴ ـ تقی‌الدین‌سبکی ، متوفی درسال۷۶۵هـ ازطرق گوناگون در «شفاءالسقام» صفحهٔ ۲۲ ، این‌حدیث‌راآورده وحکم‌ابن‌جوزی را درمورد ساختگی‌بودن حدیث رد کرده است .

۵ ـ سید نورالدین سمهودی ، متوفی در سال ۹۱۱ هـ در «وفاء الوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۳۹۸ .

۱ـ من حج‌البیت ولم یزرنی ، فقد جفانی .

۶ ـ ابوالعباس شهاب‌الدین قسطلانی، متوفی در سال ۹۲۳ هـ در «المواهب اللدنیة» از ابن‌عدی وابن‌حبان و دارقطنی این حدیث را نقل کرده‌است.

۷ ـ شیخ اسماعیل جراحی عجلونی، متوفی درسال ۱۱۶۲ هـ در «کشف‌الخفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۲۷۸ ازابن‌عدی وابن‌حبان و دارقطنی این حدیث‌را نقل کرده‌است.

۸ ـ سید مرتضی زبیدی حنفی، متوفی در سال ۱۲۰۵ هـ در «تاج العروس» جلد ۱۰ صفحهٔ ۷۴.

۹ ـ شیخ محمد شوکانی، متوفی در سال ۱۲۵۰ هـ در «نیل‌الاوطار» جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۵.

۵

از عمر بطور مرفوع آمده است: «کسی که قبرم را زیارت کند (یا مرا زیارت کند) من شفیع او خواهم بود (یا گواه او خواهم بود) و هر کس در یکی از دوحرم بمیرد، خداوند اورا در روزقیامت در زمرهٔ کسانی که درامنیت هستند محشور خواهد فرمود[1].

این حدیث را گروهی ازحفاظ نقل کرده‌اند وازآن جمله‌است:

۱ ـ حافظ ابوداود طیالسی، متوفی در سال ۲۰۴ هـ در مسندش جلد ۱ صفحهٔ ۱۲.

۲ ـ حافظ ابونعیم اصفهانی، متوفی درسال ۴۳۰ هـ.

۳ ـ حافظ بیهقی، متوفی در سال ۴۵۸ هـ در «السنن الکبری» جلد ۵ صفحهٔ ۲۴۵.

۴ ـ حافظ ابن‌عساکردمشقی، متوفی درسال ۵۷۱ هـ در «تاریخ‌الشام».

۵ ـ حافظ ابوالحجاج یوسف‌بن‌خلیل دمشقی، متوفی درسال ۶۴۸ هـ.

۶ ـ تقی‌الدین سبکی، متوفی درسال ۷۵۶ هـ در «شفاءالسقام» صفحهٔ ۲۲.

۱ـ من زار قبری (اومن زارنی) کنت له شفیعاً (اوشهیداً) ومن مات فی احد الحرمین بعثه‌الله عزوجل فی‌الآمنین یوم‌القیامه.

۷ - نورالدین سمهودی ، متوفی در سال ۹۱۱ ه در « وفاء الوفاء » جلد ۲ صفحهٔ ۳۹۹ .

۸ - ابوالعباس قسطلانی ، متوفی درسال ۹۲۳ ه در «المواهب‌اللدنیة» .

۹ - حافظ‌ابن‌الدیبع ، متوفی درسال ۹۴۴ ه در «تمییزالطیب» صفحهٔ ۱۶۲ .

۱۰ - زین‌الدین‌عبدالرؤوف مناوی، متوفی درسال۱۰۳۱ه در« کنوزالحقائق» صفحهٔ ۱۴۱ .

۱۱ - شیخ اسماعیل عجلونی ، متوفی ۱۱۶۲ ه در « کشف الخفاء » جلد ۲ صفحهٔ ۲۷۸ .

۶

از حاطب‌بن‌ابی‌بلتعة بطور مرفوع آمده‌است : « کسی که بعدازمرگم زیارتم کند همانند این‌است‌که در زمان حیاتم زیارتم کرده است ، و کسی که در یکی از دوحرم بمیرد ، خداوند اورا درزمرهٔ کسانی که درامنیت هستند محشورمی کند[1] » .

این روایت‌را نیز گروه زیر نقل کرده‌اند :

۱ - حافظ ابوالحسن دارقطنی ، متوفی درسال ۳۸۵ ه در «السنن» .

۲ - حافظ ابوبکرالبیهقی ، متوفی درسال ۴۵۸ ه .

۳ - حافظ‌ابن‌عساکردمشقی ، متوفی در سال ۵۷۱ ه .

۴ - حافظ ابوالحجاج یوسف‌بن‌خلیل دمشقی ، متوفی درسال ۶۴۸ ه .

۵ - حافظ ابومحمد عبدالمؤمن دمیاطی ، متوفی درسال ۷۰۵ ه .

۶- ابوعبدالله عبدری‌مالکی ابن الحاج ، متوفی‌درسال ۷۳۷ه در «المدخل» .

۷- تقی‌الدین سبکی، متوفی درسال ۷۵۶ ه در «شفاءالسقام» صفحهٔ ۲۵.

۸- شیخ شعیب حریفیش ، متوفی در سال ۸۰۱ه در «الروض الفائق» جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۷.

۱- من‌زارنی بعد موتی، فکأنما زارنی‌فی‌حیاتی، ومن‌مات فی‌احدالحرمین ، بعث یوم‌القیامة من الامنین .

۹ـ نورالدین سمهودی ، متوفی در سال ۹۱۱ هـ در «وفاءالوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۳۹۹ .

۱۰ـ ابوالعباس قسطلانی ، متوفی در سال ۹۲۳ هـ در «المواهب اللدنیة» از بیهقی .

۱۱ـ جراحی عجلونی ، متوفی درسال ۱۱۶۲ هـ در «کشف الخفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۵۵۱ از ابن عساکر وذهبی نقل کرده است. و از ذهبی نقل کرده که گفته است : این حدیث ازبهترین احادیث باب از لحاظ سند است .

۱۲ـ شیخ محمد شوکانی ، متوفی درسال ۱۲۵۰ هـ در «نیل‌الاوطار» جلد۴ صفحهٔ ۳۲۵.

۱۳ ـ شیخ محمد بن درویش الحوت البیروتی ، متوفی در سال ۱۲۷۶هـ در «حسن‌الاثر» صفحهٔ ۲۴۶ .

۷

از عبدالله بن‌عمر به طور رفع آمده است : «کسی که حجة الاسلام کند وقبرم را زیارت نماید ، وجنگی کرده و درود برمن در بیت‌المقدس بفرستد ،خدا ازاو دربارهٔ چیزهائی‌که براو فرض کرده است‌پرسش نخواهد کرد[۱]».

حافظ محمدبن‌الحسین بن‌احمد ابوالفتح ازدی ، متوفی در سال ۳۷۴ هـ در فوائدش این روایت را آورده است . و حافظ سلفی ابوطاهر اصفهانی ، متوفی در سال ۵۷۶ هـ بااسنادش این روایت را از اونقل کرده است . وبه همین طریق ، تقی الدین‌سبکی، متوفی درسال ۷۵۶ هـ در شفاءالسقام صفحهٔ ۲۵ آورده است. و سید سمهودی ، متوفی در سال ۹۱۱ هـ در « وفاءالوفاء » جلد ۲ صفحهٔ ۴۰۰ ، و شیخ محمد بن علی شوکانی متوفی در سال ۱۲۵۰ هـ در «نیل الاوطار» جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۶ نیز این روایت را ذکر کرده‌اند .

۱ـ من حج حجة‌الاسلام‌وزارقبری، وغزا غزوة وصلی علی‌فی‌بیت‌المقدس، لم یسأله‌الله عزوجل فیماافترض‌علیه.

۸

از ابو هریره ، به طور مرفوع آمده است : «هر کس بعد از مرگم زیارتم کند ، همانند این است که در زمان حیاتم زیارتم کرده باشد ، و هر کس مرا زیارت کند من گواه وشفیعش در روز قیامت خواهم بود»[۱].

این روایت را ، افراد زیر نقل کرده‌اند :

۱ـ حافظ ابوبکر احمدبن موسی‌بن مردویه ، متوفی درسال ۴۱۶ ه .

۲ـ حافظ ابوسعد احمد بن محمدبن احمدبن حسن اصفهانی ، متوفی در سال ۵۴۰ ه .

۳ـ ابوالفتوح سعیدبن محمد یعقوبی ، در فوائدش درسال ۵۵۲ ه.

۴ـ حافظ ابوسعد عبدالکریم‌سمعانی ، شافعی ، متوفی درسال ۵۶۲ ه.

۵ـ ابن الانماطی ، اسماعیل‌بن عبدالله انصاری مالکی متوفی ۶۱۹ ه.

۶ـ تقی‌الدین‌سبکی، متوفی در سال ۷۵۶ ه در «شفاءالسقام» صفحه ۲۶.

۷ـ سید نورالدین سمهودی ، متوفی درسال ۹۱۱ ه در «وفاءالوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۴۰۰ .

۹

از انس بن‌مالك به طور مرفوع آمده‌است : « کسی که مرا در مدینه بعنوان یك عمل نیك وقربةالی‌الله زیارت کند من شفیع اوخواهم بود»[۲]. وددروایت‌دیگری از اونیزچنین آمده است : « کسی که دریکی از دوحرم بمیرد در روز قیامت در زمرهٔ افرادیکه درامنیت هستند محشور خواهد بود و کسی که‌بقصد قربت مرا در مدینه زیارت کند درقیامت در جوارم خواهد بود. و درعبارت دیگر از او چنین آمده است: «من گواه وشفیعش درقیامت خواهم بود» .

این روایت را جمع زیادی ازحفاظ نقل کرده‌اند و از آن جمله است:

۱ـ من زارني بعدموتي فكأنما زارني واناحي و من‌زارني كنت‌له‌شهيداً وشفيعاًيوم‌القيامه.

۲ـ من‌زارني بالمدينة محتسباً كنت‌له‌شفيعاً .

۱ـ ابن ابی فدیك ، محمدبن اسماعیل ، متوفی درسال ۲۰۰ هـ .

۲ـ ابن ابی‌الدنیا ابوبکر قرشی ، متوفی درسال ۲۸۱ هـ.

۳ـ حافظ ابوعبدالله حاکم نیشابوری ، متوفی درسال ۴۰۵ هـ.

۴ـ حافظ ابوبکر بیهقی ، متوفی درسال ۴۵۸ هـ در «شعب‌الایمان».

۵ـ قاضی عیاض مالکی ، متوفی درسال ۵۴۴ هـ در «الشفاء» .

۶ـ حافظ علی‌بن حسن، شهیربه ابن‌عساکر، متوفی درسال ۵۷۱ هـ .

۷ـ حافظ ابن جوزی ، متوفی درسال ۵۹۷ هـ در «مثیرالغرام‌الساکن» .

۸ـ حافظ عبدالمؤمن دمیاطی ، متوفی درسال ۷۰۵.

۹ـ ابوعبدالله العبدری‌مالکی‌ابن‌الحاج، متوفی‌درسال ۷۳۷ هـ در «المدخل» جلد ۱ صفحه ۲۶۱ .

۱۰ـ شمس‌الدین ابوعبدالله دمشقی ، حنبلی ، معروف به ابن‌القیم جوزیة ، متوفی درسال ۷۵۱ هـ در «زادالمعاد» جلد ۲ صفحه ۴۷.

۱۱ـ تقی‌الدین‌سبکی، متوفی درسال ۷۵۶ هـ در«شفاءالسقام» صفحهٔ ۲۷.

۱۲ـ سیدنورالدین‌سمهودی ، متوفی در سال ۹۱۱ هـ در (وفاءالوفاء) جلد ۲ صفحهٔ ۴۰۰ .

۱۳ـ ابوالعباس شهاب‌الدین قسطلانی ، متوفی در سال ۹۲۳ هـ در «المواهب اللدنیة».

۱۴ـ جلال‌الدین سیوطی ، متوفی درسال ۹۱۱ هـ در «الجامع‌الکبیر»چنانکه درترتیبش جلد ۸ صفحهٔ ۹۹ آمده است .

۱۵ـ شیخ عبدالرحمن شیخ زاده ، متوفی درسال ۱۰۷۸ هـ در «مجمع‌الانهر» جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۷ با این عبارت آورده است : «هر کس باقصد در مدینه زیارتم کند درقیامت‌درجوارم خواهد بود» .

۱۶ـ شیخ محمد شوکانی متوفی درسال ۱۲۵۰ هـ در «نیل‌الاوطار» جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۶.

۱۷ـ ابوعبدالله زرقانی مالکی، متوفی در سال ۱۱۲۲ در «شرح المواهب» جلد ۸ صفحهٔ ۲۹۹.

۱۸ـ جراحی عجلونی، متوفی در سال ۱۱۶۲ در «کشف الخفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۱.

۱۹ـ سید احمد هاشمی، در مختار الاحادیث النبویة صفحهٔ ۱۶۹.

۲۰ـ سید محمد بن عبدالله دمیاطی شافعی، متوفی در سال ۱۳۰۷ هـ در «مصباح الظلام» جلد ۲ صفحهٔ ۱۴۴.

۲۱ـ شیخ منصور علی ناصف در «التاج» جلد ۲ صفحهٔ ۲۱۶.

۱۰

از انس بن مالك به طور مرفوع آمده است: «هر کس[۱] مرا مرده زیارت کند، مثل این است که درزمان حیاتم زیارت کرده باشد و هر کس قبرم را زیارت کند شفاعتم در قیامت برایش واجب خواهد بود، هیچ فردی از افراد امتم که دارای گشایشی باشد و زیارتم نکند، عذری برایش نخواهد بود.

این روایت را گروه زیر نقل کرده‌اند:

۱ـ حافظ ابوعبدالله محمد بن محمود ابن نجار، متوفی در سال ۶۴۳ هـ در کتابش «الدرة الثمینة فی فضائل المدینة».

۲ـ تقی الدین السبکی، متوفی در سال ۷۵۶ هـ در «شفاء السقام» صفحهٔ ۲۸.

۳ـ حافظ زین الدین عراقی، متوفی در سال ۸۰۶ هـ به این حدیث چنانکه در «المواهب» آمده اشاره کرده است.

۴ـ سید نورالدین سمهودی، متوفی در سال ۹۱۱ هـ در «وفاء الوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۴۰۰.

۵ـ ابوالعباس شهاب الدین قسطلانی، متوفی در سال ۹۲۳ هـ در «المواهب

۱ـ من زارنی میتاً فکأنما زارنی حیاً ومن زار قبری وجبت له شفاعتی یوم القیامة ومامن أحد من امتی له سعة ثم لم یزرنی فلیس له عذر.

اللدنیة».

۶ـ عجلونی، درسال ۱۱۶۲ هـ در «کشف‌الخفاء» جلد ۳ صفحهٔ ۲۷۸.

۱۱

از ابن عباس به طور رفع آمده است: «کسی که بعداز مرگم زیارتم کند همانندآن است که درزمان حیاتم زیارتم کند وکسی که به خاطرزیارتم پیش‌قبرم بیاید، منهم‌درقیامت گواه ویاشفیعش خواهم بود[۱]».

حافظ ابوجعفر عقیلی، متوفی در سال ۳۲۲ هـ در کتاب «الضعفاء» در شرح حال فضالة بن‌سعید مازنی آورده است. وحافظ ابن عساکر، متوفی درسال ۵۷۱ هـ در «شفاءالسقام» صفحهٔ۲۱ آورده و در «وفاءالوفاء» جلد۲ صفحهٔ۴۰۱ و«نیل‌الاوطار» شوکانی جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۵ـ۳۲۶ نیز آمده است.

۱۲

ازعلی‌امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌طور مرفوع‌وغیرمرفوع‌آمده است: «هر کس‌قبرم‌را بعد ازمرگم زیارت‌کند، گویا که در حیاتم زیارتم کرده، و هرکس قبرم را زیارت‌نکند به من جفا کرده است[۲]».

این روایت راگروه زیرنقل کرده‌اند:

۱ـ ابوالحسین یحیی‌ابن‌الحسن بن جعفرحسنی، درکتابش «اخبارالمدینه».

۲ـ ابوسعید عبدالملك بن محمدنیشابوری خرکوشی، متوفی درسال۴۰۶هـ در «شرف‌المصطفی».

۳ـ حافظ‌ابن‌عساکر، متوفی‌درسال ۵۷۱ هـ.

۴ـ حافظ ابوعبدالله‌ابن‌نجار، متوفی درسال۶۴۳هـ درکتاب «الدرة‌الثمینة».

۵ـ حافظ عبدالمؤمن دمیاطی، متوفی درسال ۷۰۵هـ.

۱ـ من زارنی فی‌مماتی‌کان‌کمن زارنی فی‌حیاتی ومن زارنی حتی ینتهی الی‌قبری کنت له یوم‌القیامة شهیداً. اوقال شفیعاً.

۲ـ من زار قبری بعد مماتی‌فکأنما زارنی فی‌حیاتی ومن لم یزر قبری فقد جفانی.

۶ ـ تقی‌الدین سبکی ، متوفی درسال ۷۵۶هـ در «شفاءالسقام» صفحهٔ ۲۹ .

۷ ـ شیخ شعیب‌حریفیش ، متوفی در سال ۸۰۱هـ در «الـروض الفائق» جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۷ .

۸ ـ سید نورالدین سمهودی ، متوفی در سال ۹۱۱هـ در «وفاء الوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۴۰۱ .

۹ ـ زین‌الدین‌عبدالرؤف مناوی، متوفی درسال ۱۰۳۱هـ در « کنوزالحقایق» صفحهٔ ۱۴۱ .

۱۳

از بکربن‌عبدالله به‌طور مرفوع آمده است : «کسی که به‌مدینه برای زیارتم بیاید روز قیامت شفاعتم برایش واجب خواهد بود . و کسی که دریکی از دو حرم بمیرد ، درامن برانگیخته‌خواهد شد»[۱].

ابوالحسین یحیی‌بن حسن حسینی،در کتابش «اخبارالمدینة» این روایت را آورده ، چنانکه در «شفاءالسقام» سبکی صفحهٔ ۳۰ و «وفاءالوفاء» سمهودی جلد ۲ صفحهٔ ۴۰۲ نیز آمده‌است .

۱۴

از عبدالله‌بن‌عمر به‌طور مرفوع آمده‌است : «هر کس بعدازمر گم زیارتم کند مثل این‌است که درحیاتم زیارتم کرده‌است»[۲].

این روایت را نیز افراد زیرآورده‌اند :

۱ ـ حافظ سعیدبن‌منصور نسائی ابوعثمان خراسانی ، متوفی درسال ۲۲۷هـ .

۲ ـ حافظ ابوالقاسم طبرانی ، متوفی در سال ۲۶۰هـ .

۳ ـ حافظ ابواحمدابن‌عدی ، متوفی درسال ۳۶۵هـ.

۴ ـ حافظ ابوالشیخ انصاری ، متوفی درسال ۳۶۹هـ .

۱ــ من‌اتی‌المدینة زائراً لی وجبت له شفاعتی یوم‌القیامة ومن‌مات فی‌احدالحرمین بعث‌آمناً .

۲ــ من زارنی بعد موتی فکأنما زارنی فی‌حیاتی.

۵ - حافظ ابوالحسن دارقطنی ، متوفی درسال ۳۸۵ه .

۶ - حافظ ابوبکر بیهقی ، متوفی درسال ۴۵۸ه .

۷ - قاضی عیاض مالکی ، متوفی درسال ۵۴۴ه .

۸ - قاضی‌القضاة خفاجی حنفی، متوفی درسال ۱۰۶۹ه در «شرح‌الشفاء» جلد ۳ صفحهٔ ۵۶۵ آن‌را ازبیهقی و دارقطنی و طبرانی و ابن‌منصور نقل کرده است .

۹ - زین‌الدین عبدالرؤف مناوی ، متوفی درسال۱۰۳۱ه در « کنوزالحقایق» ۱۴۱ بالفظ :«کسی که قبرم را بعدازمرگم‌زیارت کند»آورده‌است .

۱۰ - عجلونی ، متوفی درسال۱۱۶۲ه در « کشف‌الخفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۱ از ابی‌الشیخ و طبرانی و ابن‌عدی وبیهقی نقل کرده‌است .

۱۵

از ابن‌عباس به‌طور مرفوع آمده‌است : « کسی که قصد مکه کند آنگاه مرا در مسجدم قصد کندبرایش‌دوحج مقبول نوشته می‌شود»[۱]

فردوس، در مسندش ، این‌حدیث‌راآورده ، چنانکه در «وفاءالوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۴۰۱ و «نیل‌الاوطار» جلد۴ صفحهٔ ۳۲۶ نیز آمده‌است.

۱۶

از مردی‌ازآل‌خطاب به‌طور مرفوع آمده‌است: « کسی که از روی قصد مرا زیارت کند روزقیامت درجوارم خواهد بود و کسی که در یکی از دو حرم بمیرد خداوند اورا در زمرهٔ افرادی که درامنیت‌هستند محشورخواهد کرد»[۲]

و «شحامی» اضافه کرده : « کسی که ساکن‌مدینه شود وبابلایش‌بسازد روز قیامت گواه و شفیعش‌خواهم بود» .

راویان زیر این حدیث‌را نقل کرده‌اند :

۱- من حج الی مکة ثم قصدنی فی‌مسجدی کتبت له حجتان مبرورتان.

۲- من زارنی متعمداًکان فی‌جواری یوم‌القیامة و من مات فی‌احد الحرمین بعثه‌الله فی‌الآمنین (من‌الآمنین) .

۱ ـ حافظ ابوجعفرعقیلی ، متوفی درسال ۳۲۲هـ .

۲ ـ حافظ ابوالحسن دارقطنی ، متوفی درسال ۳۸۵هـ .

۳ ـ حافظ ابوعبدالله الحاکم ، متوفی درسال ۴۰۵هـ .

۴ ـ حافظ ابوبکر بیهقی ، متوفی درسال ۴۵۸هـ در «شعب الایمان» .

۵ ـ حافظ ابن عساکر دمشقی ، متوفی درسال ۵۷۱هـ .

۶ ـ حافظ ابومحمد عبدالمؤمن دمیاطی ، متوفی درسال ۷۰۵هـ این حدیث را از حافظان فوق نقل کرده است .

۷ ـ ولی الدین خطیب عمری تبریزی در «مشکاة المصابیح» که درسال ۷۳۷هـ تألیف شده‌است درباب حرم مدینه درفصل سوم آورده‌است .

۸ ـ تقی الدین سبکی، متوفی درسال ۷۵۶هـ در «شفاءالسقام» صفحهٔ ۲۴. و گفته است : این روایت ، مرسل وخوب است و ازاو روایت کرده :

۹ ـ سید نورالدین سمهودی ، «وفاءالوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۳۹ .

۱۷

ازعبدالله بن عمر به‌طور مرفوع آمده‌است : «هر کس مرا درمدینه زیارت کند گواه و شفیعش خواهم بود»[۱]

حافظ دارقطنی، با اسنادش آن را در «السنن» آورده چنانکه در «وفاءالوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۳۹۸ نیز آمده‌است .

۱۸

از رسول خدا روایت شده که فرموده‌است : «کسی که گشایشی درکارش باشد ومسافرتی به‌سوی من نکند به‌من جفا کرده‌است»[۲].

این حدیث را ابن فرحون، در مناسکش وغزالی، در «الاحیاء» جلد ۱ صفحهٔ ۲۴۶ و قسطلانی در «المواهب اللدنیة» وعجلونی در «کشف الخفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۲۷۸ آورده‌اند .

۱ــ من زارني الی المدینة کنت له شهیداً و شفیعاً .

۲ــ من وجد سعة ولم یفد (یغد) الی فقد جفاني .

۱۹

پیامبر اکرم فرموده‌است : «کسی که بعدازوفاتم زیارتم کند ، و درود برمن بفرستد ، ده‌بار به‌او پاسخ می‌دهم و ده فرشته اورا زیارت می‌کنند وهمه براو درود می‌فرستند و کسی که درخانه‌اش برمن سلام بفرستد خداوند روحم را برمن ردمی‌کند تا براو سلام بفرستم»[۱].

شیخ شعیب حریفیش ، متوفی درسال ۸۰۱هـ در «الروض‌الفائق» جلد۲ صفحهٔ ۱۳۷ این حدیث‌را نقل کرده‌است .

۲۰

ازابی‌عبدالله محمدبن‌علاء-خدای‌رحمتش‌کند- گفته‌است : «وارد مدینه شدم درحالی که سخت گرسنه بودم ، قبر پیغمبراکرم را زیارت کرده براو و برشیخین سلام گفتم ،آنگاه عرض کردم : ای رسول‌خدا خدمتت آمدم درحالی که شدت فقر و گرسنگیم‌را جزخدا نمی‌داند وامشب‌را مهمان‌توهستم ،آنگاه خواب برمن غلبه کرد در عالم رؤیا رسول خدا را دیدم که به‌من گردهٔ نانی لطف کـرد ، نصفش را خوردم وقتی که بیدار شدم نصف دیگر آن در دستم بود ، بااین‌مطلب صدق گفتار پیامبراکرم : «هرکس مرا در خواب ببیند واقعاً مرا دیده ، زیرا شیطان به‌شکل من درنمی‌آید» برایم روشن گردید .آنگاه صدائی‌شنیدم که می گفت :«ای‌عبدالله ! کسی قبرم را زیارت نمی کند مگرآنکه گناهش بخشوده و شفاعتم فردای قیامت نصیبش خواهد گردید».

شیخ شعیب حریفیش در «الروض‌الفائق» جلد ۲ صفحهٔ ۱۳۸ همین مطلب را آورده ، آنگاه در بیان معنی آن‌چنین گفته‌است : «کسی که قبر محمد (ص) را زیارت کند فردا از شفاعتش برخوردار خواهد شد ، بخدا قسم ! یاد و حدیثش را مکرر کن ، درود دائمی وآشکارت‌رابراوبفرست تا هدایت یابی ، اوپیامبربرگزیدهٔ

۱- من زارنی بعد وفاتی وسلم علی رددت علیه‌السلام عشراً و زاره عشرة من الملائکة کلهم یسلمون علیه ومن سلم علی فی‌بیته رداللہ تعالی علی روحی حتی اسلم علیه .

صاحب جود وبخشش است ، او درمیان امت از عذاب و هول فردای قیامت شفاعت می کند، حوض کوثر که دارای آب گوارا است درقیامت مخصوص به‌اوست ، درود خدای ما همواره بر او باد» .

۲۱

از رسول‌خدا نقل شده که فرموده است : «از امتم کسی که دارای گشایشی باشد و زیارتم نکند عذری برایش نخواهد بود»[۱].

شیخ عبدالرحمن شیخ زاده، در «مجمع الانهر» در شرح «ملتقی الابحر» جلد۱ صفحهٔ ۱۵۷ این حدیث را آورده و آن را ازادلهٔ باب شمرده بدون آنکه کوچکترین ایرادی بر آن بگیرد .

۲۲

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام فرموده‌است : من زار قبر رسول‌الله کان فی جواره: «کسی که قبر رسول‌خدا را زیارت کند، در جوارش خواهدبود» .

ابن عساکر آن را نقل کرده، چنانکه در « نیل‌الاوطار » شوکانی جلد ۴ صفحهٔ ۳۲۶ آمده‌است .

فلعلك باخع نفسك علی آثارهم ان لم یؤمنوا بهذا الحدیث اسفاً فبأی حدیث بعده یؤمنون :

« اگر آنان به‌این حدیث ایمان نیاورند گویا که می‌خواهی ازشدت ناراحتی اعمالشان ، قالب تهی کنی ـ آنان بعدازآن به‌چه حدیثی ایمان خواهندآورد ؟»

سورهٔ کهف آیهٔ ۵ ـ اعراف ۱۸۵

۱ـ لاعذر لمن کان له سعة من امتی ولم یزرنی .

گفتار بزرگان مذاهب چهارگانه

پیرامون زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام

بزرگان مذاهب اربعه دربارهٔ زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام، گفتار فراوانی دارند که ما ازمجموع آنها چهل گفته را ذیلا می آوریم[1]:

۱ـ ابوعبدالله حسین بن حسن حلیمی جرجانی شافعی، متوفی درسال ۴۰۳ هـ درکتابش «المنهاج فی شعب الایمان» بعد از ذکر مقداری از امور مربوط به تعظیم پیامبر اکرم، گفته است: «اما امروز از بزرگداشت آن حضرت زیارت آن بزرگوار است».

۲ـ ابوالحسن احمدبن محمد محاملی شافعی، متوفی درسال ۴۲۵هـ در «التجرید» گفته است: «برای حاجی بعد ازفراغت از مکه مستحب است قبر پیامبر اکرم را زیارت کند».

۳ـ قاضی ابوالطیب طاهربن عبدالله طبری، متوفی درسال ۴۵۰هـ گفته است: «بعدازفراغت ازحج وعمره مستحب است پیامبراکرم را زیارت کنند».

۴ـ قاضی القضاة ابوالحسن ماوردی، متوفی درسال ۴۵۰هـ در «الاحکام السلطانیة» صفحهٔ ۱۰۵ گفته است: «هنگامی که کاروان حج از مکه مراجعت می کند خوب است آنان را از راه مدینه عبور دهد تا قبر پیامبراکرم را زیارت کنند ومیان زیارت خانهٔ خدا وزیارت قبر پیامبراکرم بخاطر احترام وشکرگذاری از زحماتش، جمع نمایند

۱ـ گرچه علامهٔ امینی وعدهٔ نقل چهل گفتار ازبزرگان مذاهب اربعه را دراین بخش، داده بود اما درمقام عمل ۴۲ گفتار ازآنان نقل کرده‌اند.

واین کار اگر از واجبات حج نباشد ازمستحبات وعبادات نیکوی حاجیان‌است» .

واو در «الحاوی» گفته‌است: «اما زیارت قبر پیامبراکرم مستحب ومأموربه است» .

۵ـ عبدالحق‌بن محمد صقیلی ، متوفی در سال ۴۶۶ ﻫ در کتابش (تهذیب الطالب) ازشیخ ابی عمران مالکی نقل کرده که گفته است : «مالك کراهت داشت که گفته شود : ما قبر پیامبررا زیارت کردیم ، زیرا زیارت چیزی است که‌میشود انجام داد و می‌شود ترك نمود، اما زیارت قبر پیامبر اکرم واجب است»

عبدالحق می گوید : «منظور مالك از اینکه زیارت قبر پیامبر اکرم واجب است ، این است که از سنن واجبه است» در «المدخل جلد ۱ صفحهٔ ۲۵۶» گفته شده: منظوروجوب سنن مؤکده است .

۶ـ ابواسحاق ابراهیم بن محمد شیرازی،فقیه شافعی، متوفی درسال ۴۷۶ ﻫ در «المهذب» گفته است : «زیارت کردن قبر پیامبراکرم مستحب است».

۷ـ ابوالخطاب محفوظ بن احمد کلودانی فقیه بغدادی حنبلی ، متوفی در سال ۵۱۰ ﻫ در کتاب «الهدایة» گفته است : «هنگامی که حاجی از حج فراغت پیدا کرد ، برایش مستحب است که قبر پیامبر اکرم و صاحبانش را زیارت نماید » .

۸ـ قاضی عیاض مالکی ، متوفی در سال ۵۴۴ ﻫ در «الشفاء» گفته است : « و زیارت قبر پیامبراکرم سنت مورد اتفاق همهٔ مسلمین و دارای فضیلت مورد ترغیب است» .

آنگاه مقداری از احادیث باب را نقل کرده ، سپس اضافه می کند که : اسحاق بن ابراهیم فقیه ، گفته است : «از چیزهائی که همواره ازشأن حاجی بوده زیارت کردن درمدینه وتصمیم برانجام امور زیربوده است: نماز خواندن درمسجد پیامبر اکرم وتبرك به دیدن روضهٔ مبارکه و منبر وقبر و محل جلوس و موضع دست‌ها وپاهای مبارك پیامبراکرم وستونی که به آن تکیه می‌داده و جائی که

جبرئیل بروی نازل می‌شده ومشاهدهٔ زحمات افرادی از صحابه و پیشوایان اسلام که آن را تعمیر کرده و اعمالی در آن انجام داده‌اند و عبرت گرفتن از همهٔ آنها و... ».

۹ـ ابن هبیرة، متوفی درسال ۵۶۰ ه در کتاب «اتفاق الائمة» گفته است: مالك و شافعی و ابوحنیفه و احمد ابن حنبل خدای رحمتشان کند، همگی اتفاق دارند که: زیارت پیامبر اکرم مستحب است (المدخل تألیف ابن‌الحاج جلد ۱ صفحهٔ ۲۵۶).

۱۰ ـ حافظ‌ابن جوزی‌حنبلی، متوفی در سال ۵۹۷ ه در کتابش «مثیرالغرام الساکن الی اشرف‌الاماکن» دربارهٔ زیارت قبر پیامبر اکرم بابی‌منعقد کرده و دو حدیث ابن عمر و انس یاد شده در احادیث باب‌را نقل کرده است.

۱۱ ـ ابومحمد عبدالکریم بن عطاءالله مالکی، متوفی در سال ۶۱۲ه در مناسکش گفته است: «هنگامی که حج و عمره‌ات به طریق شرعی اتیان شد، دیگر چیزی جزرفتن به مسجد رسول خدابرای درود فرستادن بر او و دعا کردن در برابرش و سلام بر مصاحبانش و رفتن به بقیع و زیارت قبور صحابه و تابعان و نماز در مسجد پیامبر اکرم باقی نمی‌ماند و کسی که قدرت بر این کار دارد آن‌را ترك نکند.

۱۲ ـ ابوعبدالله محمدبن عبدالله بن حسین سامری حنبلی، معروف به ابن ابی‌سنینة، متوفی درسال ۶۱۶ ه در کتاب «المستوعب» باب زیارت قبر پیامبر اکرم گفته است: هنگامی که‌به سوی مدینه می رود مستحب‌است که برای‌دخول درآن غسل کند، آنگاه آداب زیارت و چگونگی درود و دعا و وداع را ذکر کرده است.

۱۳ ـ شیخ موفق‌الدین عبدالله‌بن احمدبن قدامهٔ مقدسی حنبلی، متوفی در سال ۶۲۰ه در کتابش «المغنی»[۱] گفته است: زیارت قبرپیامبر اکرم(ص) مستحب

۱ ـ شرح مختصر خرقی درفروع‌حنبلی‌ها تألیف شیخ ابی‌القاسم عمر حنبلی متوفی ۳۳۴ ه شرح مذکور از بزرگترین کتب مورد اعتماد حنبلی ها است.

است . آنگاه دو حدیث ابن عمر وابی هریره را از طریق دارقطنی و احمد ذکر کرده است .

۱۴ ـ محیی‌الدین نووی‌شافعی ، متوفی حدود سال ۶۷۷ هـ در « المنهاج » که در حاشیهٔ شرح آن « المغنی » جلد ۱ صفحهٔ ۴۹۴ چاپ شده گفته‌است : «بعد از فراغت از حج مستحب است آب زمزم بنوشد و قبر پیامبر اکرم‌را زیارت نماید » .

۱۵ ـ نجم‌الدین ابن حمدان حنبلی ، متوفی در سال ۶۹۵ هـ در « الرعایة الکبری فی‌الفروع‌الحنبلیة » گفته‌است: و برای کسی که از اعمال حج فراغت پیدا کرد مستحب است : قبر پیامبر اکرم و مصاحبانش‌را زیارت کند و این کاررا چه قبل از فراغت از حج و چه بعدازآن می‌تواند انجام دهد .

۱۶ ـ قاضی حسین در کتاب « الشفاء » می گوید : هنگامی که از حج فراغت حاصل کرد ، مستحب است در «ملتزم » توقف کند و دعا کند . آنگاه از آب زمزم بنوشد ، سپس به مدینه بیاید و قبر پیامبر اکرم‌را زیارت نماید .

۱۷ ـ قاضی ابوالعباس احمدسروجی حنفی ، متوفی در سال ۷۱۰ هـ در«الغایة» می گوید : «حاجیان وعمره کنندگان وقتیکه ازمکه مراجعت میکنندمی‌باید به سوی مدینه به خاطر قبر پیامبر اکرم حرکت کنند ، زیرا آن از بهترین اعمال است » .

۱۸ ـ امام‌ابن‌الحاج محمدبن محمد عبدری قیروانی مالکی ، متوفی‌درسال ۷۳۷هـ در «المدخل» درفصل‌زیارت‌قبورجلد۱صفحهٔ۲۵۷ می گوید: «امابزرگداشت مقام انبیاء علیهم‌السلام ، کنار قبورشان به این است که : زائر از راه دور ونزدیك تصمیم زیارت آنان می گیرد و به سوی قبور آنان می‌شتابد ، وقتی که کنار قبور آنان قرار گرفت ، سعی کند که با ادب و احترام و خضوع و خشوع باشد ، و بکوشد باحضور قلب و چشم دل آنان را ببیند . چون آنان نه‌کهنه می‌شوند و نه تغییر می کنند، آنگاه خدای‌را چنانکه هست سپاس بگذارد ، سپس بر آنان‌درود

بفرستد و برای اصحاب و تابعانش طلب خشنودی و ترحم کند، پس از آن وسیلهٔ آنها به خدا در مورد قضاء حوائج و آمرزش گناهانش توسل جوید، و بداند که خواسته‌هایش برآورده خواهد شد چون آنان درِ گشودهٔ خدایند و سنت خدابراین جاری شده که حوائج‌را به دست آنان و به وسیلهٔ آنان برآورد.

و هر کس از وصول به قبور آنان، عاجز باشد می تواند از دور برآنهاسلام فرستاده و نیازمندی‌هایش را از قبیل: بخشش گناهان، پوشش عیوب و برآوردن حاجاتش‌را ذکر کند، زیرا آنان بزرگوار و کریمند وهیچ گاه کریمان کسانی را که ازآنها سؤال کنند و توسل جویند و سویشان روند و پناه برند محروم نخواهند کرد. و این در مورد زیارت و توسل به همهٔ پیامبران است.

آنگاه فرموده‌است: و اما در مورد زیارت آقای اولین و آخرین پیامبرعزیز ما صلوات‌الله وسلامه علیه‌آنچه که در بارهٔ دیگر پیامبران گفتیم باید خیلی‌بیشتر رعایت گردد، یعنی با ادب و احترام و خضوع و خشوع بیشتر باشد، زیرا او شفیعی‌است که شفاعتش رد نمی شودو کسی که‌رو سوی او کند و به بارگاه او نازل شود و از او کمك بگیرد و به او پناه برد، محروم نمی گردد، زیرا او قطب‌دائرهٔ کمال و عروس آفرینش است.

تا اینکه‌می گوید: کسی که به او توسل جوید و یا از او کمك بخواهد ویا حوائجش‌را از او طلب کند، همان‌طور که تجربه نشان داده محروم نخواهدشد، درصورتی که‌آداب کلی زیارت در مورد او به نحو احسن رعایت گردد ولذاعلماء ما ـ که رحمت خدا برآنها باد ـ گفته اند: شخص زائر باید توجه داشته باشد که در برابر رسول خدا همانند دوران حیاتش قرار دارد، زیرا فرقی میان حیات و ممات او نیست یعنی: همانطور که در زمان حیاتش امتش را می‌دیده و از حال و نیات و مقاصدشان آگاه بوده در زمان مماتش نیز چنان است.

تا اینکه می گوید: « توسل به رسول خدا محل پائین گذاشتن بارهای سنگین و ریزش گناهان و خطا ها است، زیرا که برکت شفاعت آن‌حضرت و

عظمت آن پیش خدا چنان است که دیگر برای گناه عظمتی نمی‌ماند ، چون او از همه چیز اعظم است. پس به کسی که اورا زیارت کرده است بشارت ده و کسی که اورا زیارت نکرده باید با شفاعتش به خدا پناه ببرد.

خدایا ما را به احترامی که او پیشت دارد از شفاعتش محروم مفرما ! آمین یارب‌العالمین و کسی که خلاف‌این عقیده را داشته باشد او محروم است. آیا او گفتهٔ خدارا نشنیده‌است که فرموده است :

ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جائوك فاستغفروا‌الله و استغفرلهم‌الرسول لوجدوا‌الله توابا رحیماً .

« اگر آنان هنگامی که بخود ظلم کرده ، پیشت‌آمده از خدا طلب مغفرت کنند و پیامبر نیز برایشان درخواست بخشش نماید،هر آینه خدا را توبه پذیر و بخشنده خواهند یافت »[۱]

پس کسی که در برابر او ایستاد و به خدا توسل جست خدارا توبه‌پذیر و بخشنده خواهد یافت، زیرا خدا منزه از خلف وعده است در صورتی که خدا وعده داده است‌توبهٔ کسی‌را که در برابرش ایستاده و طلب مغفرت کرده است‌بپذیرد و این حقیقتی است که جز منکر دین و معاند خدا و رسول ، درآن شك نمی کند پناه می بریم به خدا از محرومیت .

۱۹ ـ شیخ تقی‌الدین سبکی شافعی ، متوفی در سال ۷۵۶ هـ کتاب جامعی‌در بارهٔ زیارت پیامبر بزرگوار اسلام در ۱۸۷ صفحه تألیف کرده ، آن‌را «شفاء السقام فی زیارة خیرالانام » نامیده است .

این کتاب در پاسخ‌ابن‌تیمیه نوشته شده، مؤلف ، بسیاری از احادیث مربوطه را درآن آورده است. آنگاه فصلی را اختصاص به نصوص گفتار علماء مذاهب چهار گانه در مورد استحباب زیارت قبر پیغمبر و اینکه آن مورد اتفاق همهٔ مسلمین است داده است .

او در صفحهٔ ۴۸ می گوید : « نیازی به تتبع کلمات اصحاب در این مورد

---

۱ ـ سورهٔ نساء آیهٔ ۶۴.

با علم به اتفاق آنان و همهٔ علماء نداریم » حنفی‌ها گفته‌اند : زیارت قبر پیامبر اکرم از افضل مستحبات بلکه نزدیك به واجبات است و از کسانی که به این حقیقت تصریح کرده‌اند : ابومنصور محمدبن مکرم کرمانی است در مناسکش و عبدالله بن محمود بن بلدحی در شرح مختار ، و ابی اللیث سمرقندی در فتاواش‌در باب اداء حج .

و در صفحهٔ ۵۹ گفته است : « چگونه در بارهٔ یکی از گذشتگان تصور می شود که زیارت پیامبر اکرم را منع کرده باشد در صورتی که آنان به‌اتفاق، زیارت سایر مردگان‌را جائز می‌دانند و به زودی احادیث و آثاری که دربارهٔ زیارت آنان رسیده‌نقل خواهیم کرد» .

او در صفحهٔ۶۱ از قاضی عیاض و ابی زکریانووی ، اجماع علماء ومسلمین را در مورداستحباب زیارت‌نقل کرده است. و درصفحهٔ ۶۳ گفته است : «وقتی که زیارت قبر غیر رسول خدا مستحب باشد زیارت قبر او به خاطر حقانیت و وجوب تعظیمش اولی خواهد بود.

اگر گفته شود: فرق میان آن دو این است که: دیگران به خاطراحتیاجشان با طلب مغفرت زیارت می شوند چنانکه رسول خدا در بارهٔ اهل قبور بقیع‌چنین کرده است اما پیامبر اکرم از اینکه برایش‌طلب مغفرت شود بی نیاز است در پاسخ باید گفت که : زیارت پیامبر اکرم به خاطر تعظیم و تبرك به او است وبرای اینست که با درود و سلام ما بر او رحمت خدا شامل حال ما گردد چنانکه ما مأمور به درود و سلام فرستادن بر او و درخواست وسیله و غیرآن ازچیزهائی که بدون‌درخواست مابرایش حاصل است هستیم ، لیکن پیامبر اکرم ما را به این‌کار ارشاد کرده‌تا بادعا کردنمان برای او مشمول‌عنایات ورحمت خدا که برای‌این‌کار مقرر فرموده است گردیم.

اگر گفته‌شود: در زیارت‌دیگران ، مانعی‌ازجهت مورد پرستش قرار گرفتن وجودندارد. امادر مورد زیارت قبرپیامبر اکرم بیم آن‌می رود که کم کم‌موردپرستش

قرار گیرد. در پاسخ این جهت امتیاز نیز گفته می‌شود: این بیان به‌قدری نادرست است که آدمی را می‌لرزاند و اگر بیم گمراهی جهال نبودآن را ذکر نمی کردیم و اگر آن را بپذیریم باید ادلهٔ شرعی‌را که دلالت براستحباب زیارت قبر پیامبر اکرم می کرده بااین گونه خیالات فاسده ترك کنیم درصورتی که چنین کاری ترك ادلهٔ شرعی بدون دلیل است.

آخر چگونه ممکن است عموم قول پیامبراکرم را که فرموده : «قبور را زیارت کنید » باچنین خیال واهی تخصیص زد و یا گفته آن حضرت را :« کسی مرا زیارت کند شفاعتم برای‌او واجب است » بدون دلیل ترك کرد و برخلاف اجماع مسلمین رفتار نمود؟!

البته زیارت کردن قبور غیر این است که آنها محل سجده و موردپرستش قرار گیرند که قطعاً حرام است ولذا صحابهٔ پیامبر اکرم جداً از آن احراز می‌کردند چون در اسلام ازآن نهی شده است وما هیچ گاه حق نداریم از ناحیهٔ‌خود احکامی وضع کنیم و شریك خدا در دین در اموری که خدا اجازه نداده‌است باشیم .

پس کسی که زیارت قبر پیغمبر اکرم را منع کرده‌در دین، احکام جدیدی آورده که‌خداوند نفرموده است‌و این خود بندگی غیر خدا است‌و کسی‌که خدا گمراهش کند دیگر کسی نمی‌تواند هدایتش نماید ، و کسی که تعظیم و تکریم مشروع پیامبر اکرم را بخیال احترام به خدا ترك کند، به‌خدا دروغ بسته‌و حق‌رسالت راضایع کرده‌است، چنانکه کسی افراط در تکریم پیامبران کند وآنان را از مرز انسانیت گذرانده به‌مقام الوهیت برساند برآنان دروغ بسته و حق‌الهی راتضییع کرده است ، پس‌عدالت حفظ دستور خدا در هردومرحله است ودرزیارت مشروع پیامبر محذور و مانعی وجود ندارد».

او در صفحات ۷۵ ـ ۸۷ فصلی در مورد اینکه سفربرای زیارت قبر پیامبر اکرم سبب نزدیکی به‌خدا است ، منعقد کرده وبطور مفصل در بارهٔآن بحث کرده

آن‌را از نظر کتاب و سنت و اجماع وقیاس اثبات نموده است.

و از کتاب بااین‌آیه: «اگر آنان هنگامی که به‌خود ستم کرده‌اند پیشت آمده از خداطلب مغفرت کنند، و پیامبر نیز برایشان درخواست بخشش نماید، هرآینه خدا را توبه‌پذیر و بخشنده خواهند یافت»[1] استدلال کرده است با این بیان که: زائر در کمال خضوع و طلب آمرزش کنار قبرش قرار می‌گیرد. او هم که زنده و مرده‌اش فرق نمی‌کند، طبعاً برایش طلب مغفرت خواهد کرد واین همان سبب نزدیکی به‌خدا است که گفتیم.

و از سنت باعموم گفتهٔ پیامبر اکرم «هر کس مرا زیارت کند» و صریح صحیحهٔ‌ابن‌سکن: «کسی که‌به‌عنوان‌زیارتم‌بیاید وهیچ‌کاری جز زیارتم اورامشغول ندارد» و«رفتن پیامبر اکرم برای زیارت قبور» وقتی که رفتن به‌جای نزدیک‌باشد از راه دور نیز جائز خواهد بود. و در روایات‌صحیحه آمده که آن حضرت به‌دستور خدا و برای تعلیم عایشه که چگونه بر مردگان درود بفرستد به‌قبرستان بقیع[2] به‌عنوان زیارت رفته و همچنین به‌زیارت شهداء[3] (احد) رفته است.

سپس گفته است: «چهارم اجماع است که همهٔ مسلمین اتفاق براین کار داشته‌اند، زیرا مردم همواره در هرسال بعداز انجام مراسم حج برای زیارت آن‌حضرت متوجه مدینه میشدند وبعضی پیش از انجام مراسم به‌مدینه می‌رفتند واین حقیقتی است که ما و گذشتگانمان آن‌را دیده و علما، از اعصار پیش برایمان نقل کرده‌اند چنانکه در باب سوم‌گفتیم.»

و این حقیقتی است که در آن شکی نیست و همه به سوی قبر پیامبر اکرم اگرچه در مسیرشان نبوده، می‌شتافتند و تحمل رنج سفر و دوری راه و مخارج سنگین را می‌نموده‌اندو معتقد بودند که این کار یك عمل عبادی و سبب نزدیکی

۱ــ سورهٔ نساء آیهٔ ۶۴.

۲ــ مسلم در صحیحش آنرا آورده‌است.

۳ــ ابوداود درسننش‌جلد۱ صفحهٔ ۳۱۹ آورده‌است.

به‌خدا است.

و اتفاق همهٔ مسلمین از صدر اسلام تا کنون از علماء وشایستگان و دیگران براین اثر محال است کـه خطاء و اشتباه باشد در صورتیکه آنـان به سرچشمهٔ اسلام نزدیکتر بودند واین کار را بعنوان تقرب به‌خدا انجام می‌دادند واگر کسی توفیق برانجام آن پیدا نمی کرد اظهار تأسف می کرد و آرزو می کرد که بعداً چنین توفیقی نصیبش گردد. و کسی که‌ادعا کند که همهٔ مسلمین از صدر اسلام تا کنون اشتباه می کرده‌اند، خود اشتباه‌کار است.

۲۰ ـ زین‌الدین ابوبکر بن حسین‌عمر قریشی عثمانی مصری مراغی، متوفی در سال۸۱۶ ه در «تحقیق‌النصرة‌فی تاریخ‌دارالهجرة» گفته‌است: «شایسته‌است هر مسلمانی معتقد باشد که زیارت کردن پیامبر اکرم سبب نزدیکی بزرگـی به‌خدا است.

و دلیل این مطلب، احادیث زیادی است که در این زمینه وارده شده‌است و همچنین آیهٔ شریفهٔ: **«ولو أنهم اذظلموا انفسهم جاءوك فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول...»** زیرا تعظیم او بامرگ از بین نمی‌رود، و گفته نشود که: طلب‌مغفرت پیامبر اکرم برای آنان تنها در حال حیات بوده وزیارت چنین نیست، چون همانطور که‌بعضی از بزرگان محققین گفته‌اند: آیه دلالت می کند براینکه توبه پذیری و بخشش خدا دراین مورد به سه‌چیز وابسته است: آمدن آنان خدمت پیامبر، طلب‌مغفرت کردنشان، طلب‌مغفرت کردن رسول خدا برایشان.

فرض این است که طلب مغفرت کردن پیامبر اکرم، برای جمیع مؤمنان طبق آیهٔ شریفه: **واستغفر لذنبك وللمؤمنين و المؤمنات »**: «برای آمرزش گناهت وگناه مردان و زنان باایمان طلب مغفرت کن» حاصل است‌وقتی که آمدن‌مؤمنان وطلب‌آمرزش آنان نیز حاصل گردد، در این صورت هر سه عامل پذیرش توبه و بخشش پروردگار حاصل خواهد بود[۱].

۱ـ المواهب اللدنية تأليف قسطلاني.

۲۱- سیدنورالدین سمهودی، متوفی‌درسال ۹۱۱هـ در«وفاءالوفاء»جلد۲صفحهٔ ۴۱۲بعداز ذکراحادیث باب گفته‌است: و اما اجماع، تمام علماءاتفاق دارند که زیارت‌قبور برای‌مردان مستحب است، چنانکه نووی گفته است، بلکه ظاهریه، حکم به‌وجوب کرده‌اند.

و در بارهٔ زنان اختلاف نموده‌اند، اما زیارت قبر پیغمبر (ص) طبق ادلهٔ خاصه، چنانکه گذشت امتیاز خاصی دارد.

سبکی گفته است: «برای همین جهت‌است که می گویم، در موردزیارت قبر پیامبر اکرم فرقی میان‌زنان و مردان نیست»

جمال‌الریمی در «التقفیه» گفته است: از محل خلاف، قبر پیامبر اکرم و همراهانش استثناء شده‌است، زیرا زیارت آنان بدون گفتگو برای زنان مستحب است چنانکه گفتار فقهاء درباره حج: برای کسی که حج کرده مستحب است قبر پیامبر اکرم‌را زیارت کند «شامل آنان‌نیز می‌شود.»

روی این حساب، استحباب زیارت مصاحبان رسول‌خدا امری اتفاقی است و «دمنهوری» بزرگ به این حقیقت تصریح کرده و بر آنها اضافه نموده است: قبور اولیاء و صالحین‌و شهداء را، آنگاه در بارهٔ اینکه مسافرت به خاطر زیارت، همانند خود زیارت سبب تقرب به خدا است، مفصل بحث کرده است.

۲۲ ـ حافظ ابوالعباس قسطلانی‌مصری، متوفی ۹۲۳ هـ در «المواهب‌اللدنیة» فصل دوم در بارهٔ زیارت قبر شریف پیغمبر و مسجدش گفته است: «بدان، زیارت قبر شریف پیغمبر از بزرگترین عوامل تقرب به خدا و امیدوارترین طاعات وراه به سوی بالاترین درجات است. و هر کس غیر این عقیده داشته باشد از جرگهٔ اسلام بیرون است و با خدا و پیامبر و عموم بزرگان علماء مخالفت کرده است.

بعضی از مالکی ها، مانند ابوعمران الفاسی، چنانکه در «المدخل» از «تهذیب الطالب» عبدالحق آمده است، به طور مطلق حکم به وجوب کرده‌اند.

او گفته است: شاید منظورش از آن، وجوب سنن مؤکده است.

قاضی عیاض می گوید: آن از سنت های مورد اتفاق مسلمین و فضیلت مورد ترغیب است، آنگاه مقداری از احادیث واردهٔ دربارهٔ زیارت پیامبر اکرم را آورده، سپس گفته است: «تمام مسلمان‌ها بر استحباب آن اتفاق دارند چنانکه نووی گفته‌است و طاهریة آن‌را واجب دانسته‌اند.

پس زیارت قبر پیامبر اکرم، چنانکه گذشت به طور عموم و خصوص مطلوب است و زیارت قبور یك نوع تعظیم به شمار میرود و تعظیم رسول‌خدا واجب است، لذا برخی از علماء گفته‌اند: در زیارت پیامبر میان زن ها و مرد ها فرقی نیست، گر چه مورد اجماع بر استحباب زیارت قبور، تنها مردها است و در زن‌ها مسأله خلافی است. مشهورتر در مذهب شافعی کراهت است.

ابن حبیب مالکی می گوید: زیارت قبر پیامبر اکرم و نماز در مسجدش‌را ترك مکن، زیرا چنان مطلوب است که هیچ کس ازآن بی‌نیاز نیست.

و سزاوار است کسی که تصمیم زیارت قبر پیامبر اکرم را دارد، نیت زیارت‌مسجد شریف و نماز درآن‌را نیز داشته باشد، زیرا آن یکی از سه‌مسجدی است که شایسته است برای انجام فرائض به سوی آنها شتافت و مسجدالنبی پیش مالك از همهٔ آنها برتر است وغیر از این سه‌مسجد چنین فضیلتی‌را ندارند چون در شرع وارد نشده و قیاس هم در این مورد جائز نیست، زیرا شرافت مکان بانص صریح دانسته می شود، و نص تنها در مورد مساجد سه‌گانه است نه غیر آنها.

و از عمربن عبدالعزیز آمده است که: افرادی را به مدینه می فرستاد تا سلامش‌را به پیامبر اکرم برسانند.

پس مسافرت به سوی قبر پیامبر اکرم، طبق عموم ادله، موجب تقرب به خدا است و کسی که نذر کرده باشد بر او واجب خواهد بود چنانکه «ابن کج» از اصحاب ما، به آن جزم کرده است و عبارتش این است: «هنگامی که نذر کند زیارت قبر پیغمبر را، بدون اختلاف باید به آن وفا کند.

تا اینکه می گوید: برای شیخ تقی‌الدین ابن تیمیة، در این مورد کلام

زشت عجیبی است که می گوید : نباید مردم برای زیارت قبر پیامبر اکرم بروند. این عمل نه تنها مایهٔ تقرب نیست ، بلکه مایهٔ دوری از رحمت خدا است ! شیخ تقی‌الدین سبکی،در « شفاءالسقام » این عقیدهٔ غلط‌را رد کرده و دلهای مؤمنان‌را شفا بخشیده است .

۲۳ ـ شیخ‌الاسلام‌ابویحیی زکریا انصاری شافعی متوفی در سال ۹۲۵ هـ در « اسنی‌المطالب » شرح « روض‌الطالب » تألیف شرف‌الدین اسماعیل ابن مقری یمنی جلد ۱ صفحهٔ ۵۰۱ دربارهٔ چیزی که برای حج‌کننده مستحب است‌می گوید: « سپس قبر پیامبر اکرم‌را زیارت می کند و بر او و همراهانش در مدینه منوره درود می فرستد »آنگاه مقداری از ادلهٔ استحباب زیارت وآداب آن‌را بیان کرده است .

۲۴ ـ ابن حجر هیثمی مکی شافعی ، متوفی در سال ۹۷۳ هـ در کتابش « الجوهرالمنظم فی زیارةالقبرالمکرم» صفحهٔ ۱۲ چاپ سال ۱۲۷۹ هـ در مصربعداز استدلال بر مشروعیت زیارت قبر پیامبر اکرم با دلائل زیاد ، گفته است : یکی از آن دلائل اجماع است .

اگر بگوئی : چگونه ادعای اجماع برمشروعیت زیارت و سفر به‌خاطرآن می کنی ، در صورتیکه ابن تیمیة از متأخرین حنبلی ها منکر مشروعیت تمام آنچه که گفته شده‌هست چنانکه سبکی خطش را در این مورد مشاهده کرده است !؟ و ابن تیمیه برای اثبات‌نظریهٔ خود ، دلائلی اقامه کرده که گوش ازشنیدن آنها ناراحت و طبع تنفر دارد ، بلکه او پنداشته است : سفر برای آن به اجماع علماء حرام است و نماز درآن نباید قصر شود و تمام احادیث واردهٔ این باب ساختگی است و بعضی از هم مذهبانش بعداز او نیز از وی پیروی کرده‌اند !

در پاسخ باید گفت : ابن تیمیه کیست که در امور مذهبی به اوو گفته‌اش توجه و اعتماد شود ؟ و آیا اوغیر آن است که جمعی از بزرگان مذهب ، گفتار فاسد و دلائل بی اساسش را تعقیب نموده زشتی اوهام و افکار پلیدش‌راآشکار

نموده‌اند ؟

چنانکه « عزبن جماعة » درباره‌اش گفته است : « او بنده‌ای است که خدا اورا گمراه کرده و به اولباس‌خواری وذلت پوشانده و دراثر کثرت دروغ و افترا، او را درپستی و حرمان جای داده است .

و شیخ الاسلام و عالم انام که همه بر جلالت مقام و اجتهاد و صلاح و پیشوائیش اتفاق دارند یعنی آقای سبکی که خدا روحش‌را مقدس و ضریحش را منور فرماید ، در صدد پاسخگوئی معتقدات فاسدش بر آمده و کتاب مستقلی‌دراین باره نگاشته و با بهترین و منطقی ترین و روشنترین دلائل‌راه صواب را نشان داده است .

آنگاه گفته است : آنچه که از ابن تیمیه نقل شده اگرچه لغزشی جبران ناپذیر است و مصیبتی است‌که همواره آثار شومش باقی است ، اما خیلی‌شگفت - انگیز است، زیراهوای نفس و شیطانیش چنان بر او چیره شده که وادارش‌نموده به سوی اسلام‌و پاسدارانش تیراندازی نماید . بیچاره نفهمیده است کهزشت‌ترین معایب‌را آورده است ، زیرا در بسیاری از مسائل ، با اجماع علماء مخالفت کرده و اعتراضات سخیف مشهوری نسبت به پیشوایان مذهب مخصوصاً خلفاء راشدین نموده است تا جائی که نسبت به خدا نسبتهای ناروا داده بـرای او جهت و جسم قائل شده است و به کسانی که اعتقاد به مذهبش نداشته نسبت گمراهی داده است.

و بالاخره علماء عصرش، علیه اوقیام کرده حکومت‌را ملزم نمودند که : یا او را بکشدیا حبسش نماید .

حکومت نیز اورا به زندان افکند و درآنجامرد، و این بدعت ها خاموش گردید وگمراهی ها از بین رفت .

آنگاه پیروانش به یاریش شتافتند ، امـا خداوند نگذاشت آنان سر بلند کنند و شخصیت و قدرتی به دست‌آورند ، بلکه : « ذلت و مسکنت به نام آنـان ثبت شده و به خاطر گناه و عداوتشان به خشم خدا گرفتار شده‌اند .»

۲۵ ـ شیخ‌محمدخطیب شربینی ، متوفی درسال ۹۷۷ هـ در «مغنی‌المحتاج» جلد ۱ صفحهٔ ۳۵۷ گفته است : «مورد بحث این اقوال (زیارت قبور برای‌زنان مستحب است یا مباح یا مکروه و یا حرام) در غیر از زیارت قبرپیامبر اکرم است ، اما زیارت قبر آن حضرت از بزرگترین عوامل تقرب به خدا برای مردان و زنان است .

«دمنهوری»قبور دیگر انبیاء وصالحان و شهیدان را نیز به او ملحق کرده و ظاهراً هم حق با اوست ، اما «اذرعی» گفته است از پیشینیان کسی را ندیدم که چنین عقیده‌ای داشته باشند . «ابن‌شبهة» گفته است : اگر این حرف‌صحیح باشد ، پس زیارت قبر پدر و مادر و برادر و خواهر و دیگر از فامیل ها نیزباید جائز باشد ، زیرا اینان به صلهٔ رحم ازصالحان اولی هستند ، ولی بهتر عدم الحاق اینان به‌آنان است به خاطرآن دلیلی که برای کراهت قبلا ذکر کردیم[۱] .

و در صفحهٔ ۴۹۴ همان کتاب بعد از بیان استحباب زیارت قبر پیامبر اکرم و نقل مقداری از ادلهٔ آن می گوید : منظور این نیست که استحباب زیارت قبر پیغمبر اکرم اختصاص به حاجی دارد ، خیر ، چنانکه گذشت این عمل مطلقاً مستحب است چه قبل از حج و عمره و چه بعد از آن و یا بدون مراسم حج و عمره و اینکه مصنف آن‌را بعد از فراغ از حج‌آورده‌،به خاطر شدت استحباب‌این عمل برای حاجیان است بدو دلیل : اول اینکه غالباً حاجیان از راه دور برای انجام مراسم حج می‌آیند. وقتی که نزدیك مدینه می‌آیند زشت است که زیارت نکرده بر گردند . دوم به خاطر فرمودهٔ خود آن حضرت است. «هر کس حج کند و مرا زیارت نکند به من جفا کرده است» که ابن عدی آن را در کامل وغیره آورده است و این حدیث دلالت می کند که زیارت قبر پیامبر اکرم برای حاجی

---

۱ ـ آن دلیل عبارتست‌از : چون زن ها رقت قلب دارند و زودتر و بیشتر ناراحت می‌شوند، از این رو بیم آن می رود که گریه‌کنند و صدایشان بلند شود ولذا رفتن آنها به قبرستان مکروه است ! امینی‌گوید : این تعلیل چنانکه بعداً ضمن گفتار ابن حجر خواهد آمد بسیار علیل است .

از دیگران مستحب‌تر است و حکم عمره کننده در شدت استحباب همانند حج کننده است . »

۲۶ ـ شیخ زین‌الدین عبدالرؤف مناوی ، متوفی در سال ۱۰۳۱ ه در شرح الجامع الصغیر جلد ۶ صفحهٔ ۱۴۰ گفته است : و زیارت قبر پیامبر اکرم‌از کمالات حج است ، بلکه زیارت آن نزد صوفیه فرض‌است و به نظر آنها مهاجرت به‌سوی قبر آن حضرت همانند تشرف در حال حیات اوست.

حکیم گفته است : زیارت قبر مصطفی صلوات الله و سلامه علیه مهاجرت بی‌چارگان است که به سویش مهاجرت می کنند و او را مرده می یابند و بر ـ می گردند ، پس سزاوار است آنان را محروم نکند ، بلکه برایشان شفاعت‌را به خاطر احترام زیارتشان پاداش قرار دهد .

او در شرح حدیث «من‌زار قبری، وجبت له شفاعتی » گفته است : انی زیارت، یا مرگ با اسلام است برای هر زائر؟ و یا شفاعت مخصوصی است برای زائر بیش از شفاعت‌عمومیش برای همگان ؟

اینکه فرموده است : « شفاعتم » در این اضافه شرافتی است که در دیگر شفاعت‌ها از قبیل شفاعت فرشتگان و خواص اولیاء چنان شرافت نیست و شخص پیامبر از زائر شفاعت می کند و این یك نوع تعظیم متقابل است برای جبران عرض اخلاص زائر .

۲۷ ـ شیخ حسن بن عماد شرنبلانی ، در « مراقی الفلاح بامداد الفتاح » فصلی در بارهٔ زیارت قبر پیامبر اکرم نگاشته و درآن فرموده است : « زیارت قبر پیامبر اسلام‌از برترین عوامل تقرب به خدا ونیکوترین مستحبات است که‌از لحاظ درجه نزدیك به واجبات است ، زیرا پیامبر اکرم مردم را به آن تحریص فرموده و مبالغه در استحباب آن کرده است .

او گفته است : « هر کس گشایشی در کارش باشد و مرا زیارت نکند به من جفا کرده است ـ هر کس مرا زیارت کند شفاعتم برای او واجب است ـ هر کس

بعد از مرگ زیارتم کند همانند آن است که در حیاتم زیارتم کرده باشد و... »

و از چیزهائی که پیش همهٔ دانشمندان مسلم است این است که رسول خدا هم اکنون زنده و روزی بگیر و بهره رسانندهٔ به همهٔ پناهندگان و بندگان است. نهایت آنکه پرده‌ها مانع دیدن مقامات عالیهٔ اوست وچون می بینیم که بیشتر مردم از اداء حق زیارت آن حضرت غافل هستند وجزئیات و کلیات مربوط به زیارت را نمی‌دانند. از این رو تصمیم گرفتم بعداز احکام مناسك حج مقداری از آداب زیارت را نیز ذکر کنم تا فائدهٔ کتاب تمام باشد.

آنگاه مقدار زیادی از آداب زائر و زیارت را چنانکه خواهد آمد بیان کرده است.

۲۸ــ قاضی القضاة شهاب‌الدین خفاجی حنفی مصری، متوفی درسال ۱۰۶۹هـ درشرح‌الشفاء جلد۳ صفحهٔ۵۶۶ گفته است: «بدان که این‌حدیث (حدیث شدّرحال بسوی‌مساجد) ابن‌تیمیه و هم مذهبانش مثل‌ابن‌قیم‌را وادار به آن گفتار زشت و کفرآمیز کرده تاجائی که اورا تکفیر نموده‌اند و سبکی کتاب مستقلی در رد عقائد سخیفش نوشته است.

عقیدهٔ او این بوده که نباید قبر پیامبر اکرم را زیارت کرد و شد رحال بسوی آن نمود در صورتی که گفته شده: «افراد نجیب به‌سوی قبر پیامبر اکرم که حقاًمهبط وحی است می‌شتابند و در آن‌جا حاجات و امیدها بر آورده می‌شود».

او پنداشته است که بااین گفتارش از توحید حمایت می کند درصورتی که گفته‌هایش شایستهٔ ذکر نیست و آنها از عاقلی صادر نمی‌شود تا چه رسد به شخص فاضلی خدا از سر تقصیرش در گذرد.

و اما اینکه رسول خدا فرموده است: **لاتتخذواقبری عیداً** : « قبرم را عید قرار ندهید» منظور یا این‌است : «باهیئت خاصی در روز معین کنار قبرم جمع نشوید» و یااین که : «درسال تنها یك‌روز زیارتم نکنید، بلکه هرچه بیشتر زیارتم

نمائید»[1].

و اما اگر منظور نهی از زیارت باشد، آنهم مربوط به‌حال مخصوصی است یعنی: زیارتم را همانند عید در جمع شدن گرد آن و آرایش کردن پیش آن‌و نظائر اینها که در عیدها انجام می گیرد، قرار ندهید، بلکه تنها به‌خاطر زیارت و دعا وسلام به‌آنجا بروید و آنگاه بر گردید.

و در صفحهٔ ۵۷۷ در شرح حدیث فوق گفته‌است: «یعنی‌قبرم را همانند عید در جمع شدن مردم گرد آن، قرار ندهید» وتأویل حدیث قبلا گفته شد و تذکر دادیم که این حدیث نمی‌تواند دلیل بر گفتهٔ ابن‌تیمیه و دیگران باشد، زیرا اجماع امت برخلاف او ایجاب می کند که آن‌را برخلاف آنچه که او فهمیده‌است تفسیر نمائیم چون آنچه که او فهمیده است روی‌انگیزهٔ شیطانی بوده است.

۲۹ ـ شیخ‌عبدالرحمن شیخ‌زاده، متوفی درسال ۱۰۸۷ هـ در «مجمع‌الانهرفی شرح‌ملتقی‌الابحر» جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۷ گفته است: از نیکوترین مستحبات که نزدیك به واجبات است زیارت قبر پیامبر بزرگوار، حضرت محمد صلی‌الله‌علیه است که آن حضرت مردم را ترغیب به این کار فرموده و با عباراتی ازقبیل: «من‌زارقبری» مبالغه در استحباب آن فرموده است.

او بعد از نقل شش حدیث، در مورد زیارت، چنین ادامه می‌دهد: اگر حج او حج واجب باشد بهتر این‌است در صورتی که مدینه در مسیرش قرارندارد اول مراسم حج را انجام دهد آنگاه اقدام به‌زیارت‌قبر پیامبر اکرم کند وهنگامی که قصد زیارت آن می کند شایسته است که باآن نیت زیارت مسجدالنبی را نیز بنماید.

او بعداز این بسیاری از آداب زیارت را بیان کرده است.

۳۰ـ شیخ محمدبن‌علی‌مخمد حصنی، معروف به علاءالدین حصکفی حنفی مفتی دمشق، متوفی درسال ۱۰۸۸هـ در «الدرالمختار فی‌شرح تنویرالابصار» درآخر

۱ــ این معنی را بسیاری از بزرگان دانشمند عامه گفته‌اند.

کتاب حج گفته است: زیارت قبر پیامبر اکرم مستحب است، بلکه گفته شده: برای کسی که گشایشی درکارش هست واجب است.

واگر حج او واجب باشد و مدینه در مسیرش نباشد ابتداء مراسم حج را انجام دهد و در صورت استحباب مخیر است و اگر در مسیرش باشد، قطعاً اول قبر پیامبر اکرم را زیارت کند و باآن نیت زیارت مسجد را نیز داشته باشد.

۳۱ـ ابوعبدالله محمد بن‌عبدالباقی زرقانی مالکی مصری، متوفی در سال ۱۱۲۲ه در «شرح‌المواهب» جلد ۸ صفحهٔ۲۹۹ گفته است: در زمان بزرگان از صحابه، زیارت آن حضرت مشهور و معروف بوده‌است.

هنگامی که عمربن خطاب بامردم بیت‌المقدس مصالحه کرد، «کعب‌الاحبار» پیش اوآمد و اسلام آورد و اظهار خورسندی کرد. وعمر به‌او گفت: آیامیل‌داری که‌بامن به مدینه بیائی و قبر پیامبر اسلام‌را زیارت کرده از آن‌بهره‌مند گردی؟ گفت: آری.

۳۲ ـ ابوالحسن سندی‌محمدبن عبدالهادی‌حنفی، متوفی در سال۱۱۳۸ ه در «شرح‌سنن‌ابن‌ماجه» جلد۲ صفحهٔ ۲۶۸ گفته‌است که«دمیری» گفته‌است: زیارت قبر پیامبر اکرم از برترین طاعات و بزرگترین عامل تقرب به‌خدا است، چنانکه خود آن حضرت فرموده است: «کسی که قبرم را زیارت کند شفاعتم برای او فرض است» این حدیث را دار قطنی و دیگران نقل کرده و عبدالحق آن را صحیح‌دانسته‌است.

و نیز گفته است: «کسی به‌عنوان زیارت پیشم بیاید و جز زیارتم حاجت دیگری نداشته باشد، به‌عهدهٔ من است که‌روز قیامت ازاو شفاعت‌نمایم» گروهی‌از حافظان‌حدیث مانندابوعلی‌ابن‌السکن، در کتابش موسوم به «سنن‌الصحاح» آن‌را نقل کرده‌اند و این‌دو امامند که این دو حدیث را صحیح دانسته و در دو «صحیح» خود آن‌را آورده‌اند و گفتار آنان از کسانی که آن‌را مورد طعن قرارداده‌اند اولی است.

۳۳ ـ شیخ‌محمد بن علی شوکانی، متوفی در سال ۱۲۵۰ه در « نیل‌الاوطار » جلد۴ صفحهٔ ۳۲۴ گفته است: گفتار اهل علم در بارهٔ زیارت پیامبر اکرم مختلف است، اکثریت‌معتقدند که: آن مستحب است وبعضی ازمالکی‌ها و ظاهریه‌معتقدند که: واجب است و حنفی‌ها می گویند که نزدیك به‌واجب است وابن‌تیمیه حنبلی که از احفاد مصنف و معروف به شیخ‌الاسلام است معتقد به‌عدم مشروعیت آن است.

آنگاه در بارهٔ این اقوال به طور مفصل بحث کرده تا اینکه می گوید : کسی که معتقد به‌مشروعیت آن‌است نیز استدلال کرده‌است:همواره درتمام اعصار و قرون ، روش مسلمانانی که تصمیم‌حج داشته‌اند باهمهٔ اختلافات مذهبی‌ومنطقه‌ای این‌بوده که به‌خاطرزیارت‌قبر پیامبراکرم، به مدینهٔ موره می‌رفتند و آن‌رازیارت می کردند واین‌عمل‌را ازافضل اعمال می‌دانستند واز هیچ کس نقل نشده که‌آن‌را برآنان عیب‌بگیرند، پس‌این‌کار پیش همهٔ مسلمین در همهٔ اعصار و قرون نیکو و پسندیده بوده‌است.

۳۴ـ شیخ‌محمد امین‌ابن عابدین ، متوفی در سال ۱۲۵۳ ه در « ردالمحتار علی‌الدرالمختار » جلد ۲ صفحهٔ ۲۶۳ گفته است: زیارت قبر پیامبر اکرم، به‌اتفاق همهٔ مسلمین مستحب است تا اینکه می گوید : آیا زیارت قبر پیغمبر برای زنان نیز مستحب است؟ چنانکه بعضی از علماء تصریح کرده‌اند: صحیح این است که با شروطش مستحب است.

اما صحیحتر درمذهب ما چنانکه کرخی و دیگران تصریح کرده‌اند : این است‌که : رخصت زیارت قبور برای مردان وزنان بدون اشکال ثابت است .

و اما طبق قول غیراصح به دلیل اطلاق گفتار اصحاب ، زیارت قبور برای زنان نیز مستحب خواهد بود، بلکه گفته شده که زیارت قبر پیامبر اکرم واجب است. این نظریه را درشرح اللباب آورده و گفته است : چنانکه در « الدرةالمضیة فی‌الزیارةالمصطفویة» بیان کرده‌ام.

و نیز خیرالرملی در حاشیهٔ «المنح» از ابن حجر نقل کرده و گفته است: من این نظر را تأیید می کنم.

آری عبارت «لباب» و «فتح» و شرح مختار چنین است که: زیارت در صورت گشایشی در زندگی نزدیک به وجوب است.

تا اینکه می گوید: «ابن الهمام» گفته است: اولی پیش این بندهٔ ضعیف این است که زائر نیتش تنها برای زیارت قبر پیامبر اکرم باشد، بعد وقتی که به آنجا رفت زیارت مسجد را قصد کند یا آنکه از خدا بخواهد به او توفیق دهد دوباره با نیت مستقل به زیارت مسجد نائل آید و این کار تعظیم بیشتری به رسول خدا است و این معنی باظاهر فرمودهٔ پیامبر اکرم: **من جائنی زائراً لاتعمله حاجة الازیارتی کان حقاً علی ان اکون شفیعاً له یوم القیامة**: «کسی به عنوان زیارت پیشم بیاید و نظری جز زیارتم نداشته باشد برمن است که درقیامت از او شفاعت نمایم» نیز موافق است.

«رحمتی» از عارف «ملاجامی» نقل کرده است: که او زیارت قبر پیامبر اکرم را از عمل حج جدا کرده است تا آنکه مقصدی غیر از زیارت قبر رسول خدا درسفر نداشته باشد.

آنگاه حدیث: «**لاتشدالرحال الالثلاثة مساجد**» را نقل کرده و گفته است: معنی آن چنانکه در «احیاءالعلوم» آمده چنین است: «جز برای زیارت این سه مسجد (مسجدالحرام ـ مسجدالاقصی ـ مسجدالنبی) نباید سفر کرد، زیرا تنها در این مساجد فضیلت بیشتر است وگرنه دیگر مساجد با هم مساوی هستند.

بنابراین، این حدیث، سفر کردن برای غیرمساجد را از قبیل: صلهٔ رحم، فراگرفتن دانش، زیارت مشاهد مشرفه مثل قبر پیغمبر اسلام ـ قبر ابراهیم خلیل وسائرائمة را نفی نمی کند، چون درصدد نفی آنها نبوده تنها زیارت مساجد را نفیاً واثباتاً شامل است.

۳۵ـ شیخ محمد بن سید درویش الحوت البیروتی، متوفی درسال ۱۲۷۶ هـ در حاشیهٔ «حسن الاثر» صفحهٔ ۲۴۶ گفته است: زیارت پیامبر اکرم چیزمطلوبی است چون

او واسطهٔ میان خالق وخلق است و زیارت او بعداز وفاتش همانند مهاجرت‌بسوی او درحال حیاتش میباشد.

و کسی که آن را انکار کند یا آن را بطور کلی انکار می کند اشتباه چنین کسی بسیار بزرگ و آشکار است و اگر انکار از اعمال ابلهانهٔ برخی از نادانان است البته باید حقیقت به آنها تفهیم شود.

۳۶ـ شیخ ابراهیم باجوری شافعی، متوفی درسال ۱۲۷۷ هـ در حاشیه‌اش‌بر شرح «ابن‌الغزی» برمتن شیخ ابی‌شجاع درفقه شافعی جلد۱ صفحهٔ ۳۴۷ گفته‌است: زیارت قبر پیامبر اکرم برای همه حتی غیر ازکسانیکه حج و عمره انجام می‌ـ دهند مستحب است، وکسی که تصمیم دارد به مدینه به خاطر زیارت قبر پیامبر اکرم برود مستحب است بین راه سلام و درود زیاد برحضرتش بفرستد واین کار را هنگامی که مدینه و درختانش را می بیند افزایش دهد واز خدا بخواهد که آن را از وی پذیرفته واز آن بهره‌مندش فرماید، آنگاه مقدار زیادی ازآداب زیارت والفاظ آن را ذکر کرده است.

۳۷ـ شیخ حسن‌عدوی حمزاوی شافعی، متوفی در سال ۱۳۰۳هـ خاتمه‌ای در کتابش «کنزالمطالب» صفحهٔ ۱۷۹ـ۲۳۹ برای زیارت قبر پیامبر اکرم قرار داده ودر آن به طور تفصیل دربارهٔ آن بحث کرده و مطلوبیت آن را از نظر کتاب و سنت واجماع وقیاس به ثبوت رسانده و دربارهٔ سفر کردن به سوی قبر آن‌حضرت بسط کلام داده ومقداری از آداب زائر وزیارت را بیان کرده است.

او در صفحهٔ ۱۹۵ همان کتاب، بعد ازنقل مقداری از احادیث وارده‌دربارهٔ اینکه پیامبراکرم سلام‌زائرش را می‌شنود وجوابش را می‌دهد، گفته‌است: هنگامی که این را دانستی، این حقیقت را فهمیدی که پاسخ دادن آن حضرت به سلام زائر حقیقتی است که در آن شکی نیست، خلاف دراین است که آیا او به سلام غیر زائر نیز پاسخ می‌دهد یانه؟

و این حقیقت، فضیلت دیگری برای زائران آن حضرت است. پس‌خداوند

برای آنان میان شنیدن آن حضرت صدای زائران را وپاسخ دادن به آنها جمع فرموده است علیهذا کسی که این دو فضیلت را درك کرده ، کجا از زیارتش کوتاهی خواهد کرد؟ بخدا قسم! جز کسی که محروم از خیرات است در صورت گشایش،تأخیر درزیارت آن‌بزرگوار نخواهد کرد خداوند مارا درزمرهٔ محرومان وطرد شدگان از رحمت واسعه‌اش قرار ندهد.

واز این احادیث نیزدانسته شده که،آن بزرگوار ، همواره زنده‌است.زیرا محال عادی است که جهان از سلام‌فرستندهٔ براو خالی گردد، پس ما ایمان‌داریم که اوزنده روزی خواراست وبدنش را زمین‌نمی‌خورد و به اجماع مسلمین بدن سائر انبیاء نیز چنین‌است.

۳۸ـ سید محمدبن عبدالله جردانی دمیاطی شافعی ، متوفی ۱۳۰۷ ﻫ ، در مصباح‌الظلام جلد۲صفحهٔ۱۴۵ گفته است: « برای زائر قبر پیامبر اکرم ده کرامت است : ۱ـ بالاترین مراتب به او داده می‌شود ۲ـ به بالاترین مطالب نائل می‌گردد ۳ ـ حوائجش برآورده می‌شود ۴ـ مواهبی به او بذل می گردد ۵ـ از ناگواری‌ها در امان خواهد بود ۶ـ ازعیب‌ها پاك خواهد شد ۷ـ مصیبت‌هابراو آسان خواهد گردید ۸ـ ناگواری‌هایش پایان خواهد پذیرفت ۹ـعاقبتش‌نیکو خواهد گردید ۱۰ـ مشمول رحمت پروردگار مشارق ومغارب خواهد بود.

و چه نیکو گفته شده است : گوارا باد برای کسی که بهترین انسان‌هارا زیارت کرده است که با این عمل؛ گناهانش ریخته می‌شود ، زیرا کسی که به زیارتش برود سعادت برایش تضمین شده وگناهان سنگینش به آسانی فرو می‌ریزد .»

کوتاه سخن اینکه : زیارت قبرپیامبر اکرم‌از بزرگترین طاعات وبرترین عبادات است تاجائیکه بعضی گفته‌اند: زیارت آن حضرت واجب است، پس سزاوار است که در انجام آن کوشا باشند و از سرپیچی در انجام آن در صورت قدرت مخصوصاً بعد از حجةالاسلام ، خود داری ننمایند ، زیرا او حق بزرگی بر امتش

دارد و هرگاه کسی از راه بسیار دور باسر ویا چشمش بـه زیارتش برود کاملا حقش را اداء نکرده است، خداوند از ناحیهٔ مسلمین به او کاملترین جزاهـا را عنایت فرماید. اینست که گفته‌اند :

«کسی‌را که دوست داری زیارتش کن، اگر چه خانه‌اش با تو فاصلهٔ زیادی داشته،خاك وسنگ‌های فراوانی میان تو واو حائل باشد، هیچ گاه دوری راه، ترااز زیارتش باز ندارد، زیرادوست دارنده برای کسی که می‌خواهدش،زیارت کننده است.»

و برای کسی که قصد مدینه را دارد وظائفی است،آنگاه به طور تفصیل دربارهٔ آداب زیارت بحث کرده و سلام کردن برخلیفهٔ اول ودوم وزیارت کردن فاطمهٔ زهرا سلام‌الله‌علیها واهل‌بقیع ومزارهای مشهور را که درحدود سی‌موضوع هست نقل نموده است.

۳۹ ـ شیخ عبدالباسط‌بن شیخ علی فاخوری ، مفتی بیروت در « الکفایة لذوی‌العنایة» صفحهٔ ۱۲۵ گفته‌است: فصل دوازدهم درزیارت پیامبر اکرم‌است که **مطلوب ومحبوب ومستحب مؤکد است**

وزیارت قبر رسول خدا همانند زمـان حیاتش مستحب است، زیـرا او در حجره‌اش زنده است وجواب سلام زائران را می‌دهد واین کار ازبهترین کارهاو مهمترین عوامل‌تقرب به خداوبرترین اعمال وپاکترین عبادات است که خود آن حضرت فرموده است: «هر کس قبرم را زیارت کند، شفاعتم برای او واجب خواهد بود . » و معنی وجوب در این حدیث این است که با وعدهٔ راست که قطعاًواقع خواهد شد، شفاعتم ثابت است . و در هروقت می‌شود او را زیارت کرد اما بعداز اتمام حج بهتر است ، و لازم است بر کسی که مـی خواهد زیارتش کند از همهٔ گناهان و اعمالی که برخلاف سنت آن حضرت است، توبه نماید .

آنگاه مقدار زیادی از آداب زیارت و زیارت اوّلی که بعداً خواهد آمـد آورده و گفته است : کسیکه عاجز از حفظ این است اکتفاء به بعضی ازآن نماید

که کمترین آن «السلام‌علیك‌یارسول‌الله» است .

آنگاه زیارت شیخین‌را ذکر کرده تا اینکه‌می گوید : مستحب است‌تبرك به اسطوانه هائی که برای آنها فضیلت و شرافت است و آنهـا هشت عـدد هستند: اسطوانهٔ محل نماز رسول خدا ، اسطوانهٔ عایشه که به‌آن ستون « قرعه » می ـ گویند، اسطوانهٔ توبه که محل اعتکاف رسول خـدا بوده است ، اسطوانهٔ سریر، اسطوانهٔ علی رضی‌الله عنه ، اسطوانهٔ وفود، اسطوانهٔ جبرئیل واسطوانهٔ تهجد .

۴۰ ـ شیخ عبدالمعطی سقا در « الارشادات السنیة » صفحهٔ ۲۶۰ گفته است « هنگامی که حاجی یا عمره کننده خواست از مکه برگردد شایسته است کـه به مدینه برود تا از نعمت زیارت پیامبر اسلام بر خوردار گردد زیرا این عمل از بزرگترین عوامل تقرب به خدا و بهترین طاعات و نافع‌ترین کوشش ها است ، اما این شایستگی اختصاص به کسی که به مکه برای انجام مـراسم حج و عمره رفته است ندارد نهایت آنکه برای او مطلوب‌تر است بهتر این است کـه زیـارت در صورتی که وقت ، وسعت داشته باشد بر عمل‌حج مقدم شود زیرا چه بسا ممکن است مانعی پیش آید . و روایات زیادی در بارهٔ فضیلت زیارت پیامبر اکرم وارد شده و ازآن‌جمله‌است : «کسی که‌قبرم‌را زیارت کند شفاعتم برای او واجب‌خواهد بود.»

و سزاوار است که مردم عندالقدرة والاستطاعة از انجام این وظیفه‌مخصوصاً بعد از حجة‌الاسلام کوتاهی ننمایند ، زیـرا حق رسول خدا بـر امتش‌فوق‌العاده زیاد است ونیز سزاواراست کسی که می‌خواهد به زیارتش برود در بین راه‌درود و تحیت فراوان بر حضرتش بفرستد و هنگامی که به مدینه رسید غسل کندسپس وضوء بگیرد یا در صورت عذر تیمم نماید .

آنگاه مقدار زیادی از آداب زیـارت و الفاظ مخصوص آن را نسبت بـه رسول خدا و شیخین بیان کرده است .

۴۱ ـ شیخ محمد زاهد کوثری در « تکملة‌السیف الصقیل » صفحهٔ ۱۵۶

گفته است : احادیث دربارهٔ زیارت پیامبر اکرم فوق‌العاده زیاد است که حافظ صلاح الدین علائی چنانکه گذشت طرق آن احادیث را در مجلدی گردآورده است وهمواره امت اسلام بر طبق آن عمل می کرده تا آنکه ابن تیمیه بر خلاف همهٔ مسلمین دربارهٔ آن اظهار نظر کرده است .

علی قاری در شرح الشفاء گفته‌است : ابن تیمیه که ازحنبلی‌ها است‌تفریط کرده در وقتی که سفر برای زیارت پیامبر اکرم را حرام کرده است ، چنانکه دیگران افراط نموده گفته‌اند : زیارت رسول خدا عامل تقرب به خدا و جزء ضروریات دین مبین اسلام است و منکرآن محکوم به کفر است .

و شاید که نظر دوم به‌صواب نزدیکتر است ، زیرا تحریم چیزی که‌علماء بطور اتفاق در بارهٔ آن حکم به استحباب کرده‌اند کفر است چون این کار ،فوق تحریم مباح متفق علیه‌است (یعنی تحریم مستحب مورد اتفاق‌است)

پس کوشش او در منع مردم از زیارت رسول خدا دلیل این است که در اعماق دلش دشمنی‌ای نسبت به پیامبر اکرم وجود داشته است وگرنه چگونه ممکن است به سبب زیارت و توسل ، تصور شرك در بارهٔ مسلمانانی که معتقدند : پیامبر اسلام ، عبد و رسول خدا است و در شبانه روز افلا بیست بار در نمازشان آن‌را تکرارمی کنند، نمود!؟

وهمواره اهل علم که عوام‌را از بدعت درهمهٔ شئونشان باز می دارندو آنان را ارشاد به سوی سنت درزیارت وغیر آن در صورتی که از آنان بدعتی صادر گردد ، می کنند، هیچ گاه آنان‌را به خاطر زیارت و توسل ، مشرك‌نخوانده‌اند . چگونه ممکن است آنان مشرك باشند در صورتی که خداوند آنان‌را از شرك نجات داده و در دلهایشان ایمان داخل کرده است !؟

و نخستین کسی که‌آنان‌را بدین جهت رمی به شرك کرده ابن تیمیه است وکسی که بعد از او به‌خاطر انگیزهٔ روانی جان ومال مسلمین‌را مباح‌ساخته‌است.

و او (ابن تیمیه) از خدا نترسیده در اینکه از امام‌ابن‌الوفاء ابن‌عقیلی

حنبلی روایت کرده که: سفر برای زیارت پیامبر اکرم معصیت است و باید نماز را در آن تمام خواند در صورتی که هرگز او چنین حرفی نزده است.

به کتاب «التذکرة» او مراجعه کن تا ببینی که او تا چه اندازه به زیارت پیامبر اکرم و توسل به آن حضرت، چنانکه مذهب حنبلی ها به آن ترغیب می کند، عنایت دارد.

آنگاه کلامش را نقل کرده است و در آن است: قول به استحباب رفتن به مدینه و زیارت پیامبر اکرم وچگونگی زیارت او و زیارت شیخین و چگونگی زیارت آنها و رفتن به مسجد قبا و نماز در آن و رفتن به زیارت قبور شهداء و زیاد دعا کردن در آن مشاهد مشرفه و ...

سپس گفته است: و تو نص گفتارش را در این مسأله بر خلاف نسبت ابن تیمیه دیدی.

۴۲ ـ فقهاء مذاهب چهارگانهٔ مصر، در «الفقه علی المذاهب الاربعة» جلد۲ صفحهٔ ۵۹۰ گفته‌اند: «زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام از برترین مستحبات است و دربارهٔ آن احادیث فراوانی رسیده است.

آنگاه شش عدد از احادیث باب و مقداری از آداب زائر و زیارت رسول خدا و شیخین را ذکر کرده‌اند.

وهدوا الی الطیب من القول وهدوا الی صراط الحمید:

«آنان به سوی گفتار پاکیزه و راه ستوده هدایت شده‌اند».

(سورهٔ حج آیهٔ ۲۴)

فروع سه گانه

این فروع، به‌ما این درس را می‌دهد که پیشوایان مذاهب همگی براین حقیقت اتفاق‌دارند که: زیارت پیامبر اکرم و سفر کردن برای انجام آن از نقاط مختلف جهان، امری راجح ، محبوب ومستحب است:

۱ـ آراء فقهاء مذاهب چهار گانه در اینکه: کدام یك‌از حج و زیارت باید بردیگری مقدم گردد، باهم مختلف است. تقی‌الدین سبکی در «شفاءالسقام» صفحهٔ ۴۲ گفته است: علماء گذشته که خدای رحمتشان کند، اختلاف کرده‌اند در اینکه ابتداء کردن به‌مدینه قبل ازمکه برتر است یابرعکس؟ واز کسانی که تصریح به‌این مسأله وآراء مختلف آن نموده‌اند امام احمد رحمه‌الله در کتابش «المناسك الكبير» است. این مناسك را حافظ ابوالفضل (با اسنادش)[1] از عبدالله ابن‌احمد ، ازپدرش روایت کرده است. و در این مناسك سؤال شده: چه کسی باید ابتداء کند به‌مدینه پیش از مکه؟ آنگاه بااسنادش از عبدالرحمن‌بن زید و عطاء و مجاهد نقل کرده که آنها گفته‌اند: هنگامی که تصمیم رفتن به مکه را داری اول به‌مدینه‌نرو، بلکه‌ابتداء به‌مکه کن وهنگامی‌که از عمل حج فارغ شدی اگر خواستی به‌مدینه برو.

و بااسنادش از «اسود» نقل کرده که گفته‌است: دوست دارم که با وسائل سفرم ابتداء به‌مکه بروم.

۱ـ ما به‌خاطر اختصار ، سلسلهٔ اسناد را حذف کردیم.

واز ابراهیم نخعی آورده است که: هرگاه ارادهٔ مکه داشتی همه چیز را تابع آن قرارده.

و از مجاهد نقل کرده که گفته‌است: هنگامی که خواستی حج و یا عمره انجام دهی مکه را مقدم کن و همه چیز را تابع آن‌قرارده. و از ابراهیم آورده است: وقتی که حج می کنی، اول به‌مکه برو‌سپس به‌مدینه.

ونیز امام احمد بااسنادش از عدی بن ثابت نقل کرده‌است که: برخی از یاران رسول‌خدا وقتی که می‌خواستند به‌حج بروند ابتداء به‌مدینه می‌رفتند ومی‌گفتند: آیابهتر از جائی که رسول‌خدا احرام بسته است‌وجود دارد؟ و ابن‌ابی‌شیبه در فضیلت تقدیم مدینه نیز چنین آورده‌است.

و از علقمه و اسود وعمروبن‌میمون با اسنادش آورده است که: آنان اول به‌مدینه وسپس به‌مکه رفته‌اند. تااینکه‌می گوید: و از کسانی که‌تصریح به‌این‌مسأله کرده‌اند: امام ابوحنیفه (ره) است که گفته است: بهتر ابتداء کردن به مدینه است.

شیخ‌علی قاری در شرح «المشکاة» جلد ۳ صفحهٔ ۲۸۴ گفته است: مناسب‌تر اینست که زیارت پیغمبر بعد از حج صورت گیرد، چنانکه مقتضای قواعد شرعی مقدم‌داشتن واجب برمستحب است[۱].

حسن از ابی‌حنیفه تفصیل نیکوئی نقل کرده وآن‌اینکه: اگر حج واجب باشد، نیکوتربرای حاجی مقدم داشتن مکه است واگر زیارت را مقدم دارد جائز است واگر حج مستحب باشد هر کدام را که بخواهد مقدم دارد مخیر است.

سپس گفته‌است: ظاهرتراین‌است که ابتداء به‌حج به خاطر اطلاق حدیث[۲] و مقدم داشتن حق خدا برحق پیامبر اکرم شایسته‌تر است. و روی همین جهت‌است

۱ـ این قاعده، در مورد تزاحم دو امر است نه همه جا و اینجا از آنجاهانیست، زیرا حج واجبی است که در ظرف خاص باید انجام‌گیرد چه مانعی دارد که مستحب یعنی زیارت‌پیغمبر اکرم پیش از ظرف خاص آن صورت‌گیرد.

۲ـ یعنی حدیث سوم از احادیث زیارت که قبلا نقل گردید.

که: تحیت مسجد رسول‌خدا بر زیارت آن حضرت مقدم است.

۲ ـ از اموری که میان همهٔ فرق اسلامی از گذشته و حال مورد اتفاق بوده مسأله جواز نیابت و استیجار اجیر برای زیارت پیامبر اکرم است، در مورد کسی که مانعی اورا از انجام این عمل باز داشته است.

و به طور استفاضه[۱] از عمربن عبدالعزیز نقل شده: کسی را از شام به مدینه می فرستاد تا سلامش‌را به رسول خدا ابلاغ نماید.

این مطلب‌را بیهقی در«شعب‌الایمان» وابوبکر احمدبن عمروالنیلی، متوفی درسال ۲۸۷ درمناسکش‌وقاضی عیاض در«الشفاء» وحافظ‌ابن جوزی در«مثیر الغرام الساکن» وتقی‌الدین سبکی در «شفاءالسقام» صفحهٔ ۴۱ ودیگران نقل کرده‌اند.

ویزیدبن‌ابی‌سعید «مولی‌المهری» می گوید: رفتم پیش عمربن عبدالعزیز، هنگامی که با او خداحافظی می کردم بمن گفت: به تو حاجتی دارم و آن‌اینکه هنگامی که به مدینه رفتی و قبر رسول خدا (ص) را دیدی سلامم را به حضرتش ابلاغ کن[۲]!.

ابواللیث سمرقندی‌حنفی در«الفتاوی‌فی‌باب‌الحج» گفته‌است: ابوالقاسم گفته: هنگامی که خواستم از مکه خارج شوم، قاسم‌بن‌غسان گفت: به توحاجتی دارم و آن اینکه: هنگامی که پیش قبر رسول خدا رفتی از ناحیه‌ام به حضرتش سلام برسان، ومن وقتی که پایم را توی مسجد مدینه گذاشتم یادم‌آمد[۳].

عبدالحق‌بن محمدصقلی مالکی، متوفی درسال ۴۶۶ هـ در «تهذیب‌الطالب» گفته است: دربعضی ازمسائلی که از شیخ ابومحمدبن ابی‌زیـد سـؤال شده بود، دیدم: از او دربارهٔ مردمی که اجیر شده بود، با اجرتی حج‌استیجاری انجام دهد و شرط کرده بودند که زیارت قبر پیامبر اکرم‌را نیز انجام دهد و اتفاقاً دراثر

۱ـ اگر در هر مرحله‌ای از سلسله‌های روات بیش از سه نفر باشند و یقین آور هم نباشد آن خبر را مستفیض می‌گویند (وجیزهٔ مرحوم شیخ بهائی صفحه ۲) «مترجم».

۲ـ الشفاء تألیف قاضی والشفاء تألیف سبکی ص۴۱.

۳ـ شفاءالسقام ص۴۱.

مانعی آن سال نتوانست به آن شرط وفا کرده زیارت‌را نیز انجام دهد، پرسیدند، او در جواب گفته بود: از اجرت به مقدار مسافت زیارت بر گرداند.

عبدالحق گفته است: دیگر از شیوخ ما گفته‌اند که: باید بر گردد و به‌عنوان نیابت زیارت کند سپس گفته است: اگر استیجار او برای حج مخصوص به سال معینی بوده به مقدار زیارت از اجرتش کم می‌شود، و اگر استیجارش برای‌حج‌به عنوان ضمان در ذمه بوده، بر گردد و زیارت نماید و با این تفصیل هردو نقل باهم یکسان خواهدبود.

شافعی‌ها گفته‌اند: استیجار و جعالة اگر بردعاء پیش قبر پیامبر اکرم یا ابلاغ سلام واقع شده باشند، شکی نیست که جائز است چنانکه عمربن عبدالعزیز انجام داده است. و اگر در مورد زیارت باشد، صحیح نیست چون زیارت عمل منضبوطی نیست[۱].

ابوعبدالله عبیدالله‌بن‌محمد عکبری‌حنبلی مشهور به «ابن بطة»، متوفی‌درسال ۳۸۷ ه در کتاب «الابانة» گفته است: کفایت می کند ترا ازلحاظ دلالت براجماع مسلمین واتفاقشان بردفن ابی‌بکر وعمر باپیامبر اکرم اینکه: هرعالمی از علماء مسلمین و فقیهی از فقهائشان کتابی در مناسك نوشته و آن را به فصول و ابواب مختلف تقسیم نموده و مسائل مربوطه را در آنها نگاشته است ...

تا اینکه زیارت قبر پیامبر اکرم‌را ذکر می کند وچگونگی آن را چنین توصیف می کند: آن را روبروی خویش وقبله را پشت سرش قرار می‌دهد. . .

اکنون می‌بینیم‌ودربارهٔ گذشتگان نیز شنیده‌ایم: هرگاه کسی می‌خواست به مکه برود، خانواده‌اش با اوخداحافظی می کردند وبه‌او می گفتند: به‌رسول‌خدا وابوبکر وعمر سلامشان را ابلاغ کن، وهیچ‌کس از این عمل ایراد نمی گرفت و با آن مخالفت‌نمی‌نمود (شفاءالسقام صفحهٔ ۴۵)

امینی‌می گوید: ابومنصور کرمانی‌حنفی، وغزالی دراحیاءالعلوم، وفاخوری

۱- شفاءالسقام ص۵۰.

در کفایة، وشرنبلالی در مراقی‌الفلاح، وسبکی وسمهودی وقسطلانی وحمزاوی‌عدوی و دیگران گفته اند: نائب‌الزیاره می گوید : درود بر شما ای رسول خدا ، ازفلان پسر فلان او وسیلهٔ شما به خدایت به رحمت و مغفرت شفاعت می‌جوید پس اورا شفاعت کن .

۳ ــ عبدری مالکی ، در شرح رسالهٔ ابن‌ابی‌زید گفته است : اما نذر کردن برای رفتن به مسجدالحرام یا مکه ، دارای ریشه‌ای در شرع است که همان‌حج و عمره باشد ، و نذر کردن برای رفتن به مدینه برای زیارت قبر پیامبر اکرم ، برتر از کعبه و بیت‌المقدس است در صورتی که حج وعمره‌ای نداشته باشند .

پس وقتی که نذر کرد به یکی از این اماکن سه گانه برود ، لازم‌الوفاء است . اما کعبه مورد اتفاق است، ولی اصحاب ما و دیگران در بارهٔ مسجدالاقصی و مسجدالنبی اختلاف کرده‌اند .

ابن‌الحاج در « المدخل » جلد ۱ صفحهٔ ۲۵۶ بعد از نقل این‌عبارت گفته است : این گفته قطعی و صحیح است و جز مشرك یا معاند خدا و پیغمبر درآن شك نمی کند .

و تقی‌الدین سبکی در « شفاء السقام » صفحهٔ ۵۳ بعد از ذکر گفتهٔ عبدری یاد شده گفته است : اختلافی که بدان اشاره کرده است مربوط به نذر برای رفتن به دو مسجد یادشده است ، نه زیارت قبر پیامبر اکرم .

ودر صفحهٔ ۷۱ بعد از گفتار طولانی پیرامون نذر عبادات وقرار دادن آن به اقسام مختلف، گفته است : هنگامی که این را دانستی پس زیارت قبر پیامبر اکرم به‌خاطر ترغیب شرع به‌آن، عامل تقرب به خدا است .

و ما گفتیم که‌درآن دوجهت است؛ جهت عموم وجهت خصوص اما ازجهت خاص واینکه ادلهٔ خاصه‌ای دربارهٔ آن وارده شده است، پس یقین پیدا می کنیم که آن به‌خاطر الحاقش به‌عبادت مقصوده‌ای‌که جز به‌شکل عبادت آورده‌نمی‌شود مانند: نماز ، روزه، صدقه واعتکاف‌بانذر لازم می گردد.

و به‌خاطر همین جهت است (خدا داناتر است) قاضی ابن کج ـ رحمه‌اله ـ گفته است: هنگامی که نذر کرد قبر پیامبر اکرم را زیارت کند پیش من چنین است که وفا به‌نذر بدون اختلاف لازم‌است.

تااینکه گفته است: هنگامی که از جهت عموم به زیارت قبر نبی اکرم و اینکه همهٔ معانی مقصوده اززیارت درآن جمع است بنگریم، باز ظاهر اینست که گفته‌شود: بدون‌اختلاف‌لازم‌الوفاء است. وبه‌احتمال بعید گفته‌می‌شود: همانطور که اگر نذربکند به‌زیارت آیندگان از سفر برود و سلام بگوید، درلزوم‌آن به‌نذر خلاف است، باآنکه این عمل فی حد نفسه قبل ازنذر و بعد از آن عامل تقرب به‌خدا هستند، درزیارت نیز چنین است، و حال‌آنکه برای شما آشکار گردید که زیارت بانذر لازم می گردد.

و پیش از همهٔ اینها خبر می‌دهد ترا از آنچه که مورد بررسی قرار می‌دهیم، آداب مستحبهٔ آتیه که برای زائر است، زیرا آنها متفرع براستحباب زیارت و سفر کردن به‌سوی روضهٔ نبی اکرم است (یعنی از آداب مستحبه‌ای که برای زیارت و زائرنقل می‌شود، این حقیقت به‌خوبی بدست می‌آید که استحباب زیارت قبر پیامبر بزرگوار اسلام و سفر کردن برای آن، امری مسلم و غیر قابل‌انکار است).

آداب زیارت پیامبر اکرم (ص)
طبق نظر علماء اهل سنت

ما در اینجا آنچه که از نصوص مصادر اهل سنت، در مورد آداب زائر و زیارت پیامبر اکرم یافته‌ایم می‌آوریم[1]

۱ـ نیت را باید خالص و بی شائبه گرداند، زیرا ارزش اعمال بانیت‌ها است، پس باید منظور از زیارت رسول‌الله تقرب به خدا باشد. و مستحب است علاوه بر زیارت آن حضرت، قصد رفتن به مسجدالنبی و نماز خواندن در آن را داشته باشد، تا از این رهگذر نیز به خدا تقرب جوید. این مطلب را «ابن صلاح» و «نووی» که از شافعیان‌اند، گفته‌اند، و بزرگ حنفی‌ها «کمال بن‌الهمام» نیز از مشایخشان آن‌را نقل کرده است.

۲ ـ شوق دائم و وافر برای زیارت حبیب شفیع داشته باشد.

۳ ـ هنگامی که از خانه‌اش خارج می‌شود، بگوید: بنام خدا و توکل بر او، نیرو و حرکت جز از ناحیهٔ او نیست، خدایا به سوی تو می‌آیم و تو مرا بیرون‌آوردی، خدایا سلامتم بدار و با سلامت در دین برم گردان چنانکه

---

۱ ـ جمال الدین عبدالله فاکهی مکی شافعی، متوفی در سال ۹۷۲ ه کتاب مستقلی دربارهٔ آداب‌زیارت پیامبر اکرم نوشته، آنرا موسوم به «حسن‌التوسل فی‌آداب زیارة افضل‌الرسل» کرده است و در آن ۹۲ ادب از آداب زائر را آورده است و ما قسمتی از آنرا که مربوط به آداب مسافر بوده صرفنظر کردیم. این‌کتاب در حاشیه «الاتحاف شبراوی» در سال ۱۳۱۸ ه در مصر چاپ شده است.

بیرونم آوردی، خدایا از گمراه کردن و گمراه شدن، ذلیل کردن وذلیل شدن، ستم کردن و ستم دیدن ، نادان نگاهداشتن و نادان ماندن به‌تو پناه می‌برم که همسایه‌ات‌عزیز و سپاست بزرگ واسمت گرامی است و خدائی جز تو نیست.

۴ ـ در بین راه درود و تحیت فراوان بر رسول خدا بفرستد ، بلکه در اوقات فراغت‌کارش این باشد.

۵ ـ در بین راه مساجد و آثار منسوبهٔ به آن حضرت را جستجو کند و بازیارت و تبرك به نماز در آنها احیائشان نماید.

۶ ـ هنگامی که به مدینه نزدیك شد و آثار و علامتش را مشاهده کرد ، خضوع وخشوع را آغاز کند و به‌گوارا بودن این‌عمل و بر آورده‌شدن‌آرزوهایش بشارتش دهد، واگر روی حیوانی سوار است‌آن‌را به‌علامت بشارت‌وصول به‌مدینه به حرکت آورد ، مانعی ندارد هنگام رؤیت این محل شریف پیاده شود چنانکه برخی چنین‌می‌کرده‌اند، زیرا کاروان عبدالقیس هنگامی که رسول خدا رادیدند از مرکوب‌هایشان پائین آمدند و رسول خدا نیز ، از آن جلوگیری نفرمود و بدیهی است که تعظیم آن حضرت بعد از وفات همانند آن در حال حیاتش هست .

ابوسلیمان داود مالکی ، در انتصار گفته است : این‌عمل برای مردانی که می‌توانند، مؤکدتر است و به خاطر تواضع برای خدا و احترام به پیامبر اسلام ، مستحب است.

قاضی‌عیاض در « الشفاء » آورده‌است که: ابوالفضل جوهری[1] هنگامی که به‌عنوان زیارت وارد مدینه می‌شد و به خانه‌های آن نزدیك گردید ، پیاده شد و در حال گریه می‌خواند: «هنگامی که دیدیم نشانهٔ کسی‌را که وانگذاشت برای ما دل و عقلی برای شناسائی ظواهر، از مرکوب‌ها به خاطر احترام به کسی، که

۱ ــ او عبدالله‌بن حکیم رندی اندلسی‌است که‌ازعلماء حدیث وقرائت وعربیت است، ودارای اشعاری عالی نیز می‌باشد.

پراکندگی ما وسیلهٔاو به‌اتحاد گرائید پائین آمده پیاده راه رفتیم » .

و قاضی‌عیاض ، در قصیدهٔ نبویه‌ای که دارد آن‌را تضمین کرده و بعد از آنها می‌گوید : « و گوارا باد ترا به‌جوانب خیمه‌ها از لحاظ اظهار عشق و شوق کـه گاهی آن‌رامی‌بوسیم و گاهی دیگر از روی محبت آن‌را می‌مکیم، واظهارسرور می‌کنیم، در حالیکه دلها به‌محبتش پرپر می‌زند و جگرهای آتش گرفته بدان‌ـ وسیله سیراب می‌گردد، یکی پس ازدیگری به‌خاطر هیبت‌از مقامش‌قدم برمیدارم ورویم را در مواطن آن می‌سایم واشکم را درمواضع محبتش می‌ریزم و علاقه‌ام‌را در اماکن پاك آن تقدیم می‌دارم، ومی‌خوانم خواندن بیچارهٔ سرگردان که دور کرد او را هوای نفس تاآنکه آدم هلاك شده جلوه کرد».

۷ ـ هنگامی که به‌مدینهٔ منوره رسید، بعداز سلام وصلوات بگوید: خدایا این حرم رسول خداست که بازبانش آن را حرم قراردادی، و از تو خواست که در آن از خیر و برکت دوبرابر آنچه که در بیت‌الحرام هست قرار دهی ، پس مرابرآتش حرام گردان وروزی که بندگانت را برمی‌انگیزانی‌به من امان‌ده و از برکات آن، چنانکه اولیاء ، و اهل طاعت را روزی دادی روزیم ده و برای تحصیل ادب نیکو و انجام‌کارهای نیك و ترك اعمال زشت موفقم بدار.آنگاه به‌نماز ودرود برحضرتش مشغول باش.

غزالی در احیاءالعلوم جلد ۱ صفحهٔ ۲۴۶ گفته است : هنگامی که چشمش به دیوارها ودرخت‌های مدینه افتاد، بگوید: خدایا این حرم رسول‌تو است، آن‌را برایم سپری از آتش و امان از عذاب و بدی حساب قرار بده . فقیه شرنبلالی در «مراقی‌الفلاح» گفته است: هنگامی که دیوارهای مدینهٔ منوره را مشاهده کرد ، صلوات بر حضرتش بفرستد سپس بگوید : خدایا این حرم پیامبر تو و محل نزول وحی تو است بر من بادخول درآن منت بگذار و آن را برایم سپری از آتش و امانی از عذاب قرار ده و مرا از کسانی قرارده کـه در قیامت به شفاعتش نـائـل می‌شوند.

۸ ـ هرگاه راهش از طریق ذوالحلیفه بود، از «معرّس» نگذرد تا آنکه در آنجا توقف کند و این مستحب است. چنانکه ابوبکر خفاف در کتاب «الاقسام و الخصال» و نووی و دیگران گفته‌اند.

۹ ـ برای دخول در مدینه از «بئرالحرة» و غیر آن غسل کرده خود را خوشبو کند و بهترین لباسش‌را بپوشد. کرمانی که ازحنفی‌هااست می گوید: اگر بیرون مدینه غسل نکرده در داخل آن غسل نماید.

ابن حجر گفته است: از باب کمال در ادب مستحب است که نظیفترین لباسش را بپوشد و کاملتر پوشیدن لباس سفید است زیرا این لباس شایسته‌تر به ـ تواضع است.

بعضی از نادانان هنگام دیدن مدینه از مرکوب‌هایشان پائین می‌آیند، بالباس‌کثیف که روی زمین‌کشیده می‌شود، البته بایدآنان را از این‌عمل‌بازداشت، آری هنگام دیدن مدینه ازمرکوبها پائین آمدن از کمال ادب است اما بعداز استعمال عطر وپوشیدن لباس‌نظیف.

فقیه شرنبلالی در «مراقی الفلاح» گفته‌است: اگر مقدور باشد پیش‌از رفتن به‌زیارت غسل کند خواه‌پیش از دخول به‌مدینه یا بعداز آن باشد، خود راخوشبو کند وبهترین لباسش را به‌خاطر تعظیم رسول اکرم بپوشد، سپس‌اگر ممکن‌باشد و ضرورتی ایجاب نکند پیاده وارد مدینه شود.

۱۰ ـ هنگامی که از «باب‌البلد» وارد می‌شود، بگوید: بنام خدا آنچه را که خواسته نیروئی جز از ناحیهٔ او نیست. خدایا! مرا از محل راستی وارد و از همان موضع‌خارج‌فرما، برایم ازناحیه‌ات قدرت پیروزی قرار داده، خدا کفایتم می کند که به او ایمان‌آورده‌ام، توکل‌به او دارم، حرکت و نیروئی جز برای‌خدا نیست، خدایا ترا به‌حق کسانی که ترا میخوانند، و به‌حق آمدنم به‌سویت من از روی خوشگذرانی و تکبر وریا وشهرت به‌اینجا نیامده‌ام، بلکه به‌خاطر پرهیز از عذاب و جلب رضایتت آمده‌ام از تو می‌خواهم مرا از آتش نجات‌دهی و گناهم

را ببخشی، زیرا غیراز تو بخشنده‌ای نیست.

شیخ‌زاده در «مجمع‌الانهر» جلد۱ صفحهٔ ۱۵۷ گفته‌است: هنگامی که وارد مدینه شد بگوید: خدایا مرا آنجا که اهل راستی را داخل می کنی وارد ساز!.. خدایا درهای فضل و رحمتت را برایم بگشا و زیارت قبر پیامبر برگزیده‌ات را چنانکه نصیب اولیاء واهل طاعتت کردی، روزیم‌فرما! ای‌بهترین کسی که مورد سؤال قرار گرفته‌ای! مرا بیامرز و برمن رحم کن!

۱۱ـ هنگامی که قبه و بارگاهش‌را می‌بیند، باخضوع وخشوع بوده‌عظمتش را در نظرداشته باشد و مواضع قدمهایش را مجسم کند و قدمهایش‌را روی‌آن جز باوقار وسکینه‌واحترام نگذارد.

۱۲ ـ کوتاهی نکردن در امر به‌معروف و نهی از منکر و اظهار خشم، هنگام دیدن‌هتك حرمت یاتضییع حقی از حقوق آن بزرگوار.

۱۳ـ هنگامی که مسجد وحرم شریف‌را می‌بیند، در خضوع و خشوعی که مناسب‌و لایق این مقام است بیافزاید.

۱۴ ـ بهتراین است که زائر، از باب جبرئیل داخل شود، ولی عادت‌زائران این بوده که از ناحیهٔ باب‌السلام وارد می‌شدند.

۱۵ـ دم درب، توقف‌لطیف و مؤدبانه‌ای داشته‌باشدآن چنانکه درواردشدن بر بزرگان باحال‌اذن توقف می کنند.

فاکهی در«حسن‌الادب» صفحهٔ۵۶ وشیخ‌عبدالمعطی‌السقادر«الارشادات‌السنیة» صفحهٔ۲۶۱ چنین گفته‌اند.

۱۶ ـ هنگامی که خواست واردحرم رسول خدابشود، دلش‌را پاك وضمیرش را ازهمهٔ کدورات و آلایشها صاف گرداند و پای راستش را مقدم دارد وبگوید: از شیطان رانده شده،به‌خدای بزرگ و به وجه کریمش و به نور قدیمش پناه می‌برم.

بنام خدا، و سپاس مخصوص اوست . حرکت و نیروئی جز از ناحیهٔ خدا

نیست که هرچه‌را می کند، نیروئی جز از ناحیهٔاو نیست. خدایا! درود بر سید ما محمد بنده و رسولت و بر آل و یارانش بفرست، درودی فراوان ، خدایا ! گناهانم را بیامرز وددرهای رحمتت‌را برویم بگشا. خدایا! موفقم بدار، محکم و شایسته‌ام بساز و برانجام اعمالی که ترا از من‌راضی گرداند کمکم کن ، و به‌ادب نیکو در این مقام مقدس برمن منت بگذار، درود و رحمت خدا و برکاتش بـرتو ای پیامبر بزرگوار، درودبرما و بربندگان شایستهٔ خداباد.

و این دعا راهروقت که وارد مسجد می‌شود و یا ازآن خارج می گردد ، ترك‌نکند مگرآنکه هنگام خروج به‌جای درهای‌رحمتت‌را برایم‌بگشا، بگوید: درهای فضل وکرمت را برایم‌بگشا.

قاضی عیاض گفته است : که ابن‌حبیب گفته : زائر هنگامی که وارد مسجد می‌شود ، بگوید: بنام‌خدا و درود بررسول خدا ، درود برما از خدایمان ، و درود خدا و فرشتگانش برمحمد، خدایا گناهم را بیامرز و درهای رحمت و بهشت را برویم‌بگشا و ازشیطان رانده شده محفوظم‌دار.

۱۷ـ قاضی در«الشفاء» گفته است: سپس بروبه‌سوی «روضهٔمبارکه» که‌مابین قبر و منبر است و پیش از توقف کنار قبر شریف دو رکعت نماز درآنجا بخوان‌و درآن خدای را ستایش کن واز او تمام حوائجت را بخواه و یاری‌بطلب و اگر درغیر از «روضه» نیز خوانده شود ، کافی‌است. اما در آن برتر است.

قسطلانی در «المواهب» گفته‌است: مستحب است پیش‌از زیارت دو رکعت نماز بخواند، گفته شده : این درصورتی است که مرورش از ناحیهٔ روی مبارکش نباشد وگرنه اول زیارت مستحب است.

و در « تحقیق‌النصرة » گفته‌است: آن‌استدراك نیکوئی است ، و برخی بطور مطلق مقدم داشتن زیارت را جائز دانسته‌اند و ابن‌الحاج گفته است : همهٔ اینها وسعت دارد وجائز است.

شرنبلالی در«مراقی‌الفلاح» گفته‌است: دو رکعت نماز به‌عنوان شکرگزاری

از این نعمتی که خداوند به‌تو عنایت کرده و به‌آن مکان مقدست آورده، بجای آر واین غیر از دورکعت نماز تحیت مسجداست.

حمزاوی در «کنزالمطالب» صفحهٔ ۲۱۱ گفته است: نماز تحیت مسجد را که دو رکعت است سبك و با قل یا ایها الکافرون وقل‌هوالله‌احد درمصلای رسول خدا بخواند، و اگر مقدورنشد نزدیک آن کنار منبر از ناحیهٔ روضه بخواند.

۱۸ ـ شایسته است زائر، هنگام زیارت ایستاده باشد که مؤدبانه‌تر است و اگر طول کشید مانعی ندارد دو زانو بنشیند و از لحاظ ادب و احترام چشم‌هایش را پائین بیاندازد، دلش از همه چیز فارغ و تنها مشغول به عرض ادب و اخلاص باشد و توجه داشته باشد که رسول‌الله زنده است و او را می‌بیند و از زائرش خبردار است.

خفاجی در «شرح الشفاء» جلد ۳ صفحه ۵۷۱ گفته است: درحال زیارت چنانکه مصنف (قاضی عیاض) گفته است مستحب است ایستاده باشد، و آن از جلوس پیش جمهور بهتر است، و کسی که میان آن دو تخییر گفته منظورش جواز است، نه مساوات، و اگر خواست بنشیند بهتر اینست که روی دو زانو باشد، نه چهار زانو و امثال آن، زیرا آن به ادب نزدیکتر است.

۱۹ ـ چنانکه در نماز می‌ایستد در زیارت بایستد، یعنی دست راستش را روی دست چپش بگذارد. کرمانی حنفی وشیخ زاده، در مجمع الانهرودیگران، چنین گفته‌اند و ابن حجر آن را شایسته‌تر می‌داند.

۲۰ ـ متوجه قبر شریف شود، در حالی که از خدا در رعایت ادب در این مقام بزرگ یاری خواه است. می ایستد در حالی که صورت مبارکش را در خیالش مجسم کرده، و با خضوع و خشوع در برابرش پشت به قبله گرفته و چشمش را به پائین دیوار حجرهٔ شریفه دوخته، در ظاهر و باطن کمال ادب را رعایت می‌نماید و می داند که او دانای به حضور و قیام و زیارتش هست و درود وتحیتش را می شنود.

ابن حجر گفته است : روبروی صورت شریف رسول خدا و پشت به قبله ماندن مذهب ما ومذهب جمهور علماء است .

خفاجی درشرح « الشفاء » جلد ۳ صفحه ۱۷۱ گفته است : روبروی رسول خدا وپشت به قبله زیارت کردن مذهب شافعی وجمهور علماء و منقول ازابی حنیفه است. و ابن الهمام گفته‌است : آنچه که از ابی حنیفه نقل شده که : رو به قبله زیارت کند ، طبق روایت ابن عمران است که می گوید : رو به قبرشریف و پشت به قبله باشد ، صحیح نخواهد بود و قول صحیح او همان قول جمهور است .

و گفتهٔ کرمانی که : مذهب او بر خلاف مذهب جمهوراست ، قابل اعتماد نخواهد بود . زیرا گرچه او در ضریح مبارکش آرمیده ، ولی زنده است و زائرش را می بیند . و بدیهی است که در زمان حیاتش کسی جز روبرو درمقابلش قرار نمی گرفت .

و در شرح گفتهٔ ابن ابی ملیکه [۱] : « کسی که دوست دارد روبروی رسول خدا باشد ، قندیلی که در جهت قبله نزدیک قبر قرار دارد ، بر سرش قرار دهد » گفته است : این توضیح ، ارشاد به چگونگی زیارت است و اینکه باید بین او و قبر فاصله باشد .

گفته شده : در حدود چهار ذراع ، با آن فاصله داشته باشد وگفته شده : سه ذراع . و این حکم به خاطر این است که دورترماندن به ادب نزدیکتر است چنانکه درحال حیاتش چنین بوده است و بیشتر به همین عقیده‌اند . و بعضی از مالکی‌ها عقیده دارند که : نزدیکتر بودن اولی است ، و گفته شده : رفتاری را که درزمان حیاتش در این مورد داشته ، انجام دهد که به حسب افراد فرق‌خواهد کرد .

البته این بحث ها مربوط به زمان‌های صدر اول است ، ولی‌اکنون ضریحی برایش قرار داده‌اند که مانع از نزدیک شدن به خود قبر است و طبعاً نزدیک

۱ ــ عبدالله‌بن عبیدالله ، متوفی درسال ۱۱۷ که‌اصحاب‌صحاح ششگانه‌ازاوروایت کرده‌اند .

ضریح قرار خواهد گرفت .

۲۱ ـ هنگام خواندن زیارتنامه خیلی بلند و خیلی آهسته نخواند ، بلکه میانه روی را رعایت نماید و پائین آوردن صدا پیش رسول خدا ، برای همهٔ مردم جزء آداب نیکو و پسندیده است .

قاضی عیاض ، بـا اسنادش از ابن حمید آورده است که : ابوجعفر امیر ـ المؤمنین ! با مالك درمسجد رسول خدا مناظره کرد و مالك بـه او گفت : ای امیرالمؤمنین ! صدایت را در ایـن مسجد بلند نکن ، زیرا خدا مردمی را چنین ادب فرمود : « صدایتان را بالای صدای رسول خدا قرار ندهید » و مردمی دیگر را چنین ستود : «کسانی که صـدایشان را پیش رسول خدا پائین می آورند » و قومی دیگر را چنین نکوهش نمود : «کسانی کـه از پشت حجره ها ترا می ـ خوانند » و روشن است که احترام او بعد از مرگ همانند احترامش در زمان حیات اوست .

باشنیدن این مطالب، ابوجعفر آرام شد و گفت : ای بندهٔ خدا رو به قبله بمانم و دعا بخوانم یا رو به رسول خدا ؟ مالك درجواب او گفت : چرا رویت را از او بر می گردانی ، در صورتی کـه او وسیلهٔ تو و پدرت در قیامت پیش خدا خواهد بود ؟ ! بلکه روبه رویش بمان و از او طلب شفاعت کن تا ترا شفاعت‌نماید که خداوند فرموده است : « و اگر آنان ، هنگامی کـه بـه خود ستم کرده‌اند پیشت بیایند و از خدا طلب مغفرت کنند و تو نیز برایشان طلب آمرزش نمائی خدا را توبه پذیر و بخشنده خواهند یافت»...

۲۲ ـ زیارت پیامبر بزرگوار اسلام :

زیارت اول :

زائر می گوید : « درود بر تو ای رسول خدا ! درود بر تو ای نبی خدا ! درود بر تو ای برگزیدهٔ خدا ! درود بر تو ای حبیب خـدا ! درود بر تو ای آقای رسولان و خاتـم پیامبران ! درود بر تو ای برگزیده از میان همهٔ خلائق ! درود

بر تو ای رهبر مشهوران ! درود بر تو و بر آل و خانواده و همسران و یارانت! درود بر تو و بر سائر انبیاء فرستاده شده و تمام بندگان شایستهٔ خدا ، خداوند از ناحیهٔ ما به تو ای‌رسول خدا بهترین‌پاداش‌هائی که‌به پیامبری از ناحیه امتش داده ، عنایت‌فرماید ، درود بر تو هر گاه‌که یاد آوران ترا یاد آرند و غافلان از توغافل مانند ، برترین و کاملترین درودی که بر یکی از خلائق فرستاده است ، شهادت می‌دهم که معبودی جز خدای‌یکتای‌بی شریك نیست،و شهادت می دهم که تو بنده و پیامبر و برگزیدهٔ آفریده های‌او هستی ، و شهادت می دهم که تو رسالت را ابلاغ،و امانت را اداء و امت را نصیحت کردی ، و غم و اندوه را دور و در راه خدا واقعاً جهاد نمودی،خدایا به او وسیله‌و فضیلت عنایت کن، و برانگیزان او را درمقام محمودی که‌به او وعده داده‌ای ، و آخرین چیزی که سزاوار است سائلان آنرا درخواست کنند به او عنایت فرما ، خدایا بر آقای ما محمد پیامبر و رسولت که امی بوده و بر آل و همسران و فرزندانش چنانکه بر ابراهیم و آل ابراهیم‌درود فرستادی ، درود بفرست و برسید ما محمد پیامبر امی و بر آلش چنانکه بر ابراهیم و آلش در جهان برکت دادی ، برکت عنایت فرما که تو ستوده و بزرگی . »

زیارت دوم :

این زیارت را ابن فرحون از ابن حبیب [1] نقل کرده است :

درود و رحمت و برکات خدا بر تو باد ای پیامبر!خدا ، برترین ، پاکترین، بالاترین و با ارزشترین درودهائی که بر هر فردی از انبیاء و برگزیده هایش فرستاده است ، بر تو ای رسول خدا بفرستد .

شهادت می دهم که تو رسالتت را ابلاغ ، و امتت را نصیحت ، و تا هنگام مرگ خدایت را بندگی کردی و تو چنانکه خدا در قرآنش ترا ستوده، هستی آنجا که‌فرموده است : آمد بسوی شما از خودتان پیامبری که رنجتان بر اوگران

۱ ــ عبدالملك بن حبیب قرطبی امام جلیل و مورد اعتماد صاحب کتاب « الواضحة » .

است و بر نجات و خوشبختیتان حریص است و نسبت به مؤمنان رئوف ومهربان است »[1].

پس درود خدا و فرشتگانش و تمام آفریده هایش در آسمانها و زمین بر تو باد ای رسول خدا!

زیارت سوم :

این زیارت رابزرگان همهٔ مذاهب چهارگانه قبول دارند[2].

«درود و رحمت خدا بر تو باد ای پیامبر خدا، شهادت می دهم که رسول خدائی، رسالت راابلاغ و امانت را ادا، و امت را نصیحت کردی و در راه خدا کوشیدی تا خدا روح ستوده ات را قبض فرمود. پس خدا از کوچك و بزرگ ما به تو بهترین پاداش راعنایت فرماید و بر تو برترین و پاکترین، با ارزشترین و کاملترین درودها را بفرستد.

خدایا پیامبرمان را در قیامت نزدیکترین پیامبران نسبت به خودت قرارده، و از کاسه‌اش بنوشانمان و از شفاعتش روزیمان فرما و ما را از رفقایش قرار ده.

خدایا! این را آخرین زیارتمان قرار مده، و دوباره روزیمان فرما که به زیارتش نائل آئیم ای صاحب جلالت و کرم.»

زیارت چهارم :

این زیارت را غزالی نقل کرده است :

«درود بر تو ای رسول خدا! درود برتو ای‌پیامبر خدا! درود برتو ای‌امین خدا! درود بر تو ای حبیب خدا! درود برتو ای برگزیدهٔ خدا! درود بر تو ای بهترین آفریدهٔ خدا! درود برتو ای احمد! درود برتو ای محمد! درود برتو ای ابوالقاسم! درود بر تو ای محو کنندهٔ آثار شرك و جهالت! درود برتو ای‌عقاب کننده! درود برتو ای جمع کننده! درود برتو ای بشارت دهنده! درود برتوای

---

۱ ـ سورهٔ توبه آیهٔ ۱۲۸

۲ ـ الفقه علی المذاهب الاربعة جلد ۱ صفحهٔ ۵۹۱.

ترساننده! درود بر تو ای پاکیزه! درود بر تو ای پاك! درود بر تو ای برترین فرزند آدم! درود بر تو ای آقای پیامبران! درود بر تو ای خاتم انبیاء! درود بر تو ای رسول آفریدگار جهان! درود بر تو ای پیشوای خوبی! درود بر تو ای فتح کنندهٔ نیکی! درود بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای هادی امت! درود بر تو ای رهبر رهبران جهان! درود بر تو و بر اهل‌بیتت آنانکه پلیدی و ناپاکی را خدا از آنها دور فرمود، درود بر تو و بر یاران پاکیزه و همسران پاکت که مادران مؤمنانند باد، خدا برترین پاداشی که به پیامبری از ناحیهٔ پیروانش عنایت کرده است از ناحیهٔ ما به شما عنایت فرماید، و درود بر شما فرستد هرگاه که یادآوران ترا یاد می کنند و غافلان از تو غافل می مانند، و خدا بر شما در میان اولین و آخرین، بهترین و کاملترین، و برترین، و مهمترین، و پاکترین و پاکیزه ترین درود هائی که بر هر کدام از آفریده‌هایش فرستاده، بفرستد چنانکه به وسیلهٔ تو از گمراهی نجاتمان داده و از کوری بینائی‌مان بخشیده، و از نادانی هدایتمان کرده است.

شهادت می‌دهم که خدائی جز خدای یکتا که شریکی برایش نیست وجود ندارد، و شهادت می‌دهم که تو بنده و رسول و امین و برگزیده و انتخاب شدهٔ از آفرینش خدائی، و گواهی می دهم که رسالت را ابلاغ و امانت را ادا، و امت را نصیحت کردی، و با دشمنت مبارزه نمودی و امتت را هدایت فرمودی و خدایت را تا هنگام مرگ بندگی کردی پس درود خدا بر تو و بر اهل بیت پاکت باد.»

زیارت پنجم:

این زیارت را قسطلانی روایت کرده است: «درود بر تو ای رسول خدا! درود بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای حبیب خدا! درود بر تو ای برگزیده خدا! درود بر تو ای اختیارشدهٔ خدا! درود بر تو ای آقای پیامبران و خاتم انبیاء! درود بر تو ای رهبر رهبران جهان! درود بر تو و بر اهل بیت پاك و پاکیزه‌ات، درود بر تو و بر همسران پاکت که مادران مؤمنانند، درود بر تو و بر همهٔ یارانت، درود بر تو و بر سایر انبیاء و همهٔ بندگان شایستهٔ خدا، بهترین

پاداشی که خدا بـه پیامبری از ناحیهٔ امتش عنایت فرموده از جانب مـا به شما عنایت فرماید، و هر گاه که یاد آوران ترا یاد می کنند و غافلان از تو غفلت می کنند، خدا بر تو درود فرستد، و شهادت می‌دهم که خدائی جز خدای یکتانیست، وگواهی می‌دهم کـه تو بندهٔ او ورسولش و امتش و برگزیدهٔ از خلقش هستی، وگواهی می‌دهم که تورسالت را ابلاغ و امانت را ادا، و امت را نصیحت کردی، و در راه خدا چنانکه شایسته بوده‌جهاد نمودی».

وگفته است: و کسی کـه وقتش تنگ اسـت ونمی‌تواند همهٔ این دعا را بخواند هرمقداری که می‌تواند بخواند.

زیارت ششم:

این زیارت را «باخوری» روایت کرده و گفته‌است: بدون آنکه صدایش‌را بلند کند این چنین به‌رسول خدا درود بفرستد:

«درود بر تو ای رسول خدا! درود بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای‌حبیب خدا! گواهی می‌دهم که تو حقاً رسول خدائی و رسالت را ابلاغ و امانت را اداء وامت را نصیحت و اندوه را دور کردی وتاریکی را از بین برده و به‌حکمت سخن گفتی و در راه خدا چنانکه شایسته‌بود، جهاد کردی. خدا به‌تو از ناحیهٔ مابهترین پاداشها را عنایت فرماید.»

زیارت هفتم:

این زیارت را شرنبلالی حنفی در «المراقی» آورده‌است:

«درود بر تو ای آقایم ای رسول خدا! درود بر تو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای حبیب‌خدا! درود بر تو ای‌پیامبر رحمت! درود بر تو ای شفیع امت! درود بر تو ای‌سید مرسلین! درود بر تو ای خاتم پیامبران! درود بر تو ای گلیم بخود پیچیده! درود بر تو ای به‌جامهٔ خواب رفته! درود بر تو وبر ریشه‌های پاکیزه واهل‌بیت‌پاکت که خداوند پلیدی‌را از آنها دور کرده، و پاکشان ساخته‌است. خداوند به‌تو از ناحیهٔ ما برترین پاداشی که به‌پیامبری از ناحیهٔ امتش عنایت فرموده است، عنایت

فرماید، گواهی می‌دهم که تو رسول خدائی، رسالت را ابلاغ و امانت را اداء وامت را نصیحت و دلیل را آشکار و در راه خدا چنانکه شایسته بود، مبارزه کردی و دین‌را به‌پاداشتی تا عمرت به‌آخر رسید، درود خدا برتو و برشریفترین مکانی که باحلول‌جسمت شرافت یافته، درودی‌دائم از ناحیهٔ آفریدگار جهان، ای‌رسول خدا مامهمان تو و زوار حرم توهستیم، باقرار گرفتن در برابرت شرافت پیدا کردیم، از مکان‌های دور با پیمودن کوه و دشت، پستی و بلندی برای نیل به شفاعت و دیدن افتخارات و پیمان های خاطره انگیزت و قیام به انجام بعضی از حقوقت و استشفاع وسیله تو به‌سوی پروردگارمان، به‌قصد زیارت پیش‌تو آمده‌ایم، زیرا گناهان کمرما را شکسته و بارها دوش‌هایمان را به سختی سنگین کرده‌اند. و توشفیعی هستی که شفاعت بزرگ و مقام محمود ووسیله، به‌تو وعده داده‌شده‌است و خداوند متعال فرموده است: واگر آنان هنگامی که برخود ستم کرده‌اند، پیش تو بیایند از خدا طلب مغفرت کنند و پیامبر هم برایشان طلب آمرزش نماید، هرآینه خدا را توبه‌پذیر وبخشنده خواهندیافت».

و ما اینك پیش تو آمده‌ایم، در حالی که برخود ستم کرده، خواستار بخشش گناهانمان هستیم، برای ما پیش خدایت‌شفاعت کن، واز او درخواست‌نما که ما را برسنت تو بمیراند و در زمرهٔ‌ات محشور کند و برحوضت وارد نماید، واز کاسه‌ات‌بنوشاند، بدون‌خواری و ندامت. شفاعت، شفاعت ای رسول خدا (سه بار این کلمه را بگوید) خدای مابیخش ما را و برادران ما را که در ایمان برما سبقت گرفته‌اند، و دردل‌هایمان کدورتی نسبت به کسانی که ایمان‌آورده‌اند، قرار مده! خدای ما تو مهربان ورحیمی.

زیارت هشتم:

این زیارت را شیخ‌زاده در «مجمع‌الانهر» آورده است:

«درود ورحمت وبرکات خدا برتو، درود برتو ای رسول‌خدا! درود بر تو ای‌بهترین خلق خدا! درود برتو ای آقای فرزندان آدم! من گواهی می‌دهم که

خدائی جز خدای یکتا که شریك ندارد، نیست، و گواهی می‌دهم که تو بنده ورسول و امین خدائی. گواهی می‌دهم که رسالت را ابلاغ وامانت را اداء و امت را نصیحت واندوه‌ها را رفع کردی، پس خدا به‌تواز ناحیهٔ ما بهترین پاداش را عنایت‌فرماید، بهترین پاداشی که به‌پیامبری از ناحیهٔ امتش عنایت فرموده‌است، خدایا به‌آقای‌ما و پیامبرت محمد، وسیله و فضیلت و درجهٔعالی و بلند، عنایت فرما، برانگیز اورا در مقام محمودی که به‌او وعده داده‌ای، و به‌او در پیشگاهت منزل مبارکی لطف فرما، منزهی تو ای خدای صاحب‌فضل بزرگ».

آنگاه حاجتش را از خدا بخواهد و بهترین حاجت ها نیکی پایان کار و طلب‌آمرزش است.

سپس بگوید: «درود برتو ای رسول خدا! از تو شفاعت‌بزرگ را خواهانم، وسیلهٔ تو از خدا می‌خواهم که: مسلمان و بردین و سنت تو بمیرم و در زمرهٔ بندگان شایستهٔ‌خدامحشور گردم». آنگاه برشیخین درود بفرستد.

زیارت نهم طبق روایت فاکهی:

درود برتو ای پیامبر کریم (سه‌مرتبه)! درود برتوای رسول خدا! درود برتو ای پیامبر خدا! درود بر تو ای برگزیدهٔ خدا! درود برتو ای حبیب خدا! درود بر تو ای‌آقای فرستاده شدگان! درود بر تو ای خاتم پیامبران! درود برتو ای بهترین همهٔ خلائق! درود بر تـو ای پیشوای پرهیزگاران! درود برتو ای رهبر رهبران! درود بر تو ای رحمت برای عالمیان! درود بـرتو ای منت خـدا بـر مؤمنان! درود برتو ای شفیع گناهکاران! درود بر تـو ای هدایت کننده به سوی راه راست! درود برتوای کسی که خدا در حقش فرموده است: « تو دارای‌اخلاق بزرگی هستی و برمؤمنان رؤف و مهربانی»!

درود و رحمت وبرکات خدا براو و بـر همهٔ پیامبران و آل و اهـل‌بیت و همسران و همهٔ یارانت وبندگان شایستهٔ خدا، خدا بمحمد چنانکه او شایستگی دارد پاداش دهد، خداوند از ناحیهٔ ما به‌تو ای رسول خدا بهترین پاداشی را که

به‌پیغمبری‌از ناحیهٔ امتش‌عنایت فرموده‌است، عنایت‌فرماید. وخدا هرگاه‌یادآوران ترا یاد کنند وغافلان از تو غفلت نمایند بهترین وکاملترین درودی را که‌بر کسی ازآفریده‌هایش فرستاده‌است، برتو بفرستد.

و شهادت می‌دهم که خدائی جز خدای یکتای بی‌شریك نیست ، و گواهی می‌دهم که تو بنده و پیامبر و برگزیدهٔ از خلق خدائی، زیرا تو رسالت را ابلاغ وامانت را ادا، وامت را نصیحت کردی، و در راه خدا چنانکه شایسته بود وقرآن بدان تصریح نموده جهاد فرمودی. خدایا به‌او وسیله و فضیلت عنایت کن واورا در مقام محمودی که وعده فرموده‌ای مبعوث گردان، خدایا بر محمد بنده و پیامبر و رسول‌امیت، وبرآل و همسران و فرزندانش درود بفرست چنانکه بر ابراهیم و بر دودمان‌ابراهیم‌درودفرستادی، زیراتوستوده وبزرگی. خدایابه‌آنچه که‌نازل‌فرمودی ایمان داریم و از پیامبر پیروی کردیم . ما را باشاهدین بنویس، سپاس خدای را که‌چشمم را بادیدنت ای رسول خدا روشن فرمود و در روضه و پیشگاه مبارکت ای‌حبیب خدا بارداد.

و اگر نمی‌تواند همهٔ این دعا را بخواند آن‌مقدار که مقدور است بخواند.

دعای بالای سر پیامبر اکرم:

۲۳ـ بالای‌سر مبارکش بایستد و بگوید: خدایا! تو گفتی و گفته‌ات درست است: «واگر آنان، هنگامی که برخود ستم کردند، پیش‌توآمدند وطلب‌آمرزش نمودند و پیامبر نیز برایشان طلب مغفرت نمود، خدای را توبه پذیر و مهربان خواهندیافت» واینك گفتارت را شنیده وپیش‌تو آمده‌ایم، فرمانت‌را اطاعت کرده، از پیامبرت درخواست شفاعت داریم ، خدایا بیامرز مارا و برادرانمان را که در ایمان برما سبقت گرفته‌اند و دردلهایمان نسبت به کسانی که ایمان آورده‌اند کینه‌ای قرار مده ، خدایا تورؤف ومهربانی، خدایا به‌ما در دنیا و آخرت‌نیکوئی عنایت فرما و از عذاب آتش بازمان‌دار ، خدای‌ما که خدای عزت است ازچیز‌هائی که توصیف می کنند منزه‌است، ودرود بر پیامبران، وسپاس مخصوص خداست

که پروردگار جهانیان‌است.

و به‌آنچه از دعا که حاضر دارد که شرنبلالی حنفی در مراقی‌الفلاح و دیگران در غیرآن آورده‌اند، بخواند.

دعای دیگر :

این دعا را غزالی آورده است‌که‌بالای سر مبارك، رو‌به‌قبله بین‌قبرواسطوانه بایستد و سپاس خدای بجا آرد و درود برپیامبر اکرم بفرستد، آنگاه بگوید : «خدایا تو گفتی وسخنت‌حق است: « و اگر آنان هنگامی که برخود ستم کردند، پیش‌تو آمدند و طلب آمرزش نمودند و پیامبر نیز برایشان طلب مغفرت نمود، خدای را توبه‌پذیر و مهربان‌خواهند یافت» خدایا گفتارت‌راشنیدیم و فرمانت را اطاعت نمودیم‌وخدمت پیامبرت رسیدیم، وسیلهٔ اوآمرزش گناهانمان را خواهانیم، گناهانی که کمرمان‌راخم کرده است، از لغزش‌هایمان تائب و به‌خطاها و تقصیر-هایمان‌معترفیم، پس‌خدایا توبهٔ ما را بپذیر و شفاعتش را در حقمان قبول‌فرما و مقاممان را به‌خاطر مقامی که‌اوپیشت دارد وحقی که برتو دارد، رفیع گردان، خدایا! مهاجران و انصار، ما و برادران دینی‌مان که درایمان برماسبقت گرفته‌اند، بیامرز.

خدایا این‌راآخرین‌زیارتم ازقبرنبیت وحرمت قرارمده،ای رحم کننده‌ترین رحم کنندگان!

سپس وارد روضهٔ مبارکه شود و دو رکعت نماز بخواند و هرچه دلش می-خواهد دعا بخواند، زیرا خود او فرموده‌است : «مابین قبر ومنبرم باغی از باغ‌های بهشت است ومنبرم روی حوض قراردارد».

عدوی حمزاوی در «کنزالمطالب» صفحهٔ ۲۱۶ گفته است: «نیکوترین‌چیز دراین موقف شریف، بعدازتجدید توبه و خواندن آیه شریفهٔ : «**ولوانهم اذظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروالله و استغفرلهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما** » گفتن این عبارات است : «ای رسول خدا ! ما وارد بر تو وزائر توهستیم، بخاطر

قضاء حقت و تبرك به زیارتت و استشفاع به‌تو از گناهانی که پشتمان را شکسته و دلمان را تاریك کرده ، پیش توآمده‌ایم .

شیخ‌علی قاری‌حنفی درشرح‌الشمایل ، اضافه کرده است: «ما شفیعی که به‌او امیدوار باشیم ، غیر تو نداریم ، وغیرازدرتو که بدان وسیله‌به هدف نائل گردیم ، امیدوارنیستیم ، پس برای ما طلب‌آمرزش کن وشفیع ماپیش خدایت باش ای‌شفیع گناهکاران و از او بخواه که ما را از بندگان شایسته‌اش قرار دهد».

یا خیر من دفنت بالقاع اعظمه فطاب من طیبهن‌القاع والاکم
نفسی‌الفداء لقبرانت ساکنه فیه‌العفاف و فیه الجود والکرم

«ای بهترین کسی که در زمین همواری دفن شده و من او را بزرگ می‌شمارم ، و از پاکی او زمین‌های هموار و ناهموار اطرافش پاك گشتند ، جانم فدای قبری که تو درآن آرمیده‌ای که درآن عفاف و جود و کرم قرار دارد».

امینی میگوید: این اشعار مأخوذ از حکایتی است‌که محمدبن حرب هلالی آن‌را از اعرابی‌ای حکایت کرده که او به‌زیارت قبر رسول‌خداآمد وآن‌را زیارت کرد ، آنگاه نظیر عبارات‌فوق شعری سرود و آن را ابن نجار وابن‌عساکر وابن الجوزی وقسطلانی درالمواهب، وسبکی درشفاءالسقام ، وخالدی در صلح‌الاخوان صفحهٔ ۵۴ ، نقل کرده‌اند و این داستان را علماء تلقی به قبول کرده و ائمهٔ مذاهب اربعه آن را در مناسکشان‌آورده ونیکویش شمرده‌اند ، وجمعی اشعار ابی‌الطیب احمدبن عبدالعزیز مقدسی‌را که این ابیات را تضمین کرده نقل نموده‌اند و ترجمهٔ اشعار او چنین است :

«می گویم درحالی که اشك ازچشمم سرازیر است ، هنگامی که دیدم‌جدار قبرش بوسیده و لمس می‌شود .

مردم در حال گریه یا سکوت از روی احترام و یا خواندن دعاء آن را احاطه کرده‌اند .

آتشی که در دلم افتاده و می‌رفت‌که تمام هستیم را بسوزاند، اختیار از کفم ربود و بدون‌آن ندا دردادم :

یاخیرمن دفنت بالقاع اعظمه (تاآخر دوبیت یاد شده)

و در آن خورشید پرهیزکاری و دین غروب کرد ، بعد از آنکه نورش تاریکی‌ها را از بین برده وروشن نمود .

حاشا که رویت کهنه و تاریك گردد ، در صورتی که از نورش مردم شرق و غرب هدایت یافتند .

پس اگر دست‌هائی خاك را لمس کنند ، تو در آسمان‌های رفیع نشانه و علمی .

خدایت را ملاقات کردی در حالی که شمشیر اسلام گذرا بود و دریای کفر طوفانی .

پس در آن به‌مقام مرسلین نائل شدی و اسلام ، عزیز شد و برهمهٔ ادیان پیروز گردید .

اگر ما آن را قبر می‌بینیم ، باطنش باغی از باغستان‌های بهشت است که لبخند می‌زند .

فرشتگان در هر روز نه یك‌روز از هرطرف آن‌را احاطه کرده و دورش‌طواف می کنند .

اگر در زمان حیاتش او را می‌دیدم ، به‌او می گفتم: راه نرو و قدم نگذار جز روی صورتم».

درود بر پیامبر پاك

۲۴ـ بخاری با اسنادش‌آورده است: کسی که پیش قبرم برمن درود بفرستد، خداوند فرشته‌ای را مأمور می کندآن را به‌من برساند ، وکار دنیا وآخرتش را کفایت خواهد کرد ومن شفیع ویاشهیدش در قیامت خواهم بود[1] .

مجد گفته است : زائر بهترین انواع درود و کاملترین کیفیات آن را اتیان نماید واختلاف درآن مشهور است وآنچه که من اختیار کرده‌ام این است: «خدایا

۱ـ خطیب شربینی. در «المغنی» جلد ۱ صفحهٔ ۴۹۴ ، آنرا نقل کرده است .

بر آقای ما محمد و خانواده‌اش و یارانش و همسرانش درود بفرست! درودی که به‌عدد آنچه که آفریدی و خالق آنها هستی، و هموزن آنچه که خلق نمودی و خالق آن هستی، وهم پیمانهٔ آنچه که آفریدی و آنچه که آفریدگار آن هستی وهم‌پیمانهٔ آسمان‌هایت و زمینت و نظائر آن و بیشتر، و عدد خلقت و هم‌وزن عرشت و منتهای رحمتت و مداد کلماتت و محل بلوغ رضایت و تا آنکه راضی شوی و عدد آنچه که یاد کرد ترا خلقت در گذشته، و یاد خواهد نمود در آینده در هرسال و ماه و هفته و روز و شب و ساعت ونسیم و نفس و لحظه و چشم برهمزدن، از ابد بسوی ابد، ابد دنیا و ابدآخرت وبیشتر از اینها یعنی اولش قطع نشود وآخرش پایان نپذیرد و ... باشد.

این را یکمرتبه یا سه‌مرتبه بخواند، آنگاه بگوید: «خدایا بر آقای ما محمد و بر آل‌آقای ما محمد درود بفرست».

از ابن‌ابی‌فدیك[1] روایت[2] شده که گفته است: از بعضی از کسانی که درك کرده‌ام شنیدم: می‌گفت: به‌ما رسیده است: کسی که نزد قبر رسول خدا قرار گرفت و گفت: خدا وفرشتگانش برپیامبر درود می‌فرستند، ای کسانیکه ایمان آورده‌اید، درود و تحیت براو بفرستید، خدا برمحمد درود و رحمت فرستد.

و در روایت دیگر آمده است: خدا برتو درود فرستد ای محمد. این را هفتاد مرتبه بگوید، آنگاه فرشته‌ای او را ندا دهد: خدا برتو درود می‌فرستد ای‌فلانی، هیچ حاجتی از تو امروز ساقط نشده است.

سمهودی گفته است: بعضی گفته‌اند: بهتر این است که بگوید: خدا برتو درود و رحمت‌فرستد ای‌رسول خدا. اگر چه در روایت «محمد» آمده‌اما ازلحاظ ادب رسول خدا گفته‌است زیرا از خصائص آن حضرت این است که با اسم خوانده

۱ــ محمدبن اسماعیل‌بن مسلم بن فدیك متوفی در سال ۲۰۰ هـ امام‌مورد اعتمادی‌است که ائمه ششگانهٔ اصحاب صحاح از او روایت می‌کنند.

۲ــ بیهقی، قاضی عیاض درشفاء، سبکی در شفاء و عبدری در المدخل و دیگران آن را نقل کرده‌اند.

نشود بلکه گفته شود: ای‌رسول خدا، یا ای پیامبر خدا و امثال‌آن، و آنچه که ظاهر است این است که این مطلب در صورتی است که ندا مقرون به درود و رحمت نباشد.

توسل و استشفاع به قبر شریف

۲۵ـ آنگاه زائر برگردد سر جای اول، برابر روی رسول خدا، و از او در بارهٔ خودش توسل بجوید و طلب شفاعت به سوی خدایش نماید، و استغفار و تضرع زیاد کند، بعد از گفتن این عبارات: «ای بهترین پیامبران! خدا بر تو کتابی صادق فرستاده و درآن گفته است: و اگر آنان هنگامی که بر خود ستم کرده‌اند، پیش تو آمدند و از خدا طلب‌آمرزش نمودند و رسول خدا نیزبرایشان طلب مغفرت نمود، هرآینه خدا را توبه پذیر ومهربان خواهند یافت» و من پیش تو آمده‌ام در حالی که از گناهانم طلب آمرزش می کنم، ترا پیش خدایم شفیع قرار می‌دهم.

و بگوید: «ما وارد بر تو و زوار تو هستیم که برای اداء حقت و تبرک به زیارتت، و استشفاع به تو پیش خدایت نزد تو آمده‌ایم، چون خطاها بر دوش سنگینی می کند و تو شفاعت کننده‌ای هستی که شفاعت بزرگ و مقام محمود به تو وعده داده‌شده و ما در حالی که برخود ستم کرده‌ایم، پیش تو آمده‌ایم، از گناهانمان طلب مغفرت می کنیم، از تو می‌خواهیم که از خدا برایمان طلب آمرزش کنی، تو پیامبر و شفیع مائی؛ پس برای ما پیش خدایت شفاعت کن، و از او بخواه که ما را بر سنت و محبتت بمیراند و در زمره‌ات محشور فرماید و وارد حوضت کند، درحالی که خوار وپشیمان نباشیم»

قسطلانی در «المواهب‌اللدنیة» گفته است: برای زائرشایسته است که دعاء وتضرع و استغاثه و طلب شفاعت وتوسل به پیامبرا کرم زیاد کند، پس برای کسی که از او طلب شفاعت شده نیز سزاوار است پیش خدا از او شفاعت نماید.

او گفته است: استغاثه طلب یاری کردن است؛ پس کسی که یاری می جوید

از یاری خواسته شده می‌خواهد که به او کمك نماید، پس فرق نمی کند با لفظ : استغاثه یا توسل یا تشفع یا توجه باشد زیرا همهٔ آنها در خواست از صاحب جاه و وجهه‌ای است برای حصول مقصدی و واسطه قرار دادن پیامبر صاحب جاه است پیش خدای رب‌العالمین.

هر کدام از استغاثه و توسل و تشفع و توجه به پیامبر اکرم چنانکه در «تحقیق النصرة و مصباح الظلام» گفته است: در هر حالی چه قبل از خلقتش وچه بعد از آن، در دوران حیاتش در دنیا و بعد از مرگش در برزخ و بعد از برانگیخته شدن در عرصات قیامت امکان وقوع دارد » آنگاه آنها را در مراحل یاد شده تفصیل داده است.

زرقانی درشرح «المواهب» جلد ۸ صفحهٔ ۳۱۷ گفته است: در «منسك» علامه خلیل مثل همین آمده و اضافه نموده که: به او توسل بجوید و از خدا بخواهد که به آبروی محمد (ص) خواسته‌اش را برآورد، زیرا او محل فرو ریختن کوه های گناه وسنگینی‌ها است وبرکت شفاعتش و بزرگی آن پیش خدا چنان است که هیچ گناهی با آن برابری نمی کند، و کسی خلاف این عقیده داشته باشد، محرومی است که خدا بصیرتش را برده و دلش را گمراه کرده است. آیا او گفتهٔ خدا را: « ولوانهم اذ ظلموا انفسهم جائوك فاستغفروا الله .... » نشنیده است؟ زرقانی گفته است: شاید مرادش طعنه به ابن تیمیه باشد.

امینی می‌گوید :

در این باره عدهٔ زیادی از ناقلان حدیث و بزرگان اهل سنت به‌طوروسیع و همه‌جانبه بحث کرده و گفته‌اند: توسل به پیامبر درهرحال چه قبل ازخلقتش و چه بعد از آن، در مدت حیاتش در دنیا و بعد از مرگش در عالم برزخ و بعد از برانگیخته شدن در عرصات قیامت وبهشت جائز است، و آن را به سه نوع تقسیم کرده‌اند :

۱ ـ طلب حاجت از خدا وسیلهٔ او یا بـه آبرویش یا به خاطر برکتش. و

گفته‌اند که توسل به این معنی درهمهٔ حالات یاد شده جائز است.

۲ ـ توسل به او به معنی طلب دعاء از او و گفته‌اند که این نیزدرهمهٔ حالات یاد شده جائز است.

۳ ـ حاجت‌را از خود پیامبر اکرم خواستن به‌این معنی که‌او قادر است از خدا بخواهد و شفاعت کند وخواسته‌اش برآورده شود که برگشت به قول دوم خواهد کرد، نهایت آنکه عبارت طور دیگر است. و از این قسم شمرده‌اند این عبارت‌را: «از تومی‌خواهم که همنشینت دربهشت باشم» و گفتهٔ عثمان بن‌ابی‌العاص را که: «ازبدی حافظه‌ام در مورد قرآن، پیش رسول خدا شکایت کردم» فرمود: «نزدیك بیا عثمان، نزدیك رفتم‌دست مبارك را روی سینه‌ام نهاد و گفت:«ای شیطان از سینه‌اش خارج شو» بعد از این هرچه را شنیدم درحافظه‌ام ماند.

سبکی در شفاءالسقام گفته است: آثار در این مورد نیز زیاد است.... در نامیدن آن به توسل یا تشفع یا استغاثه یا تجوه مانعی نیست، زیرا همهٔ آنها به یك معنی است.

امینی می‌گوید:

نمی‌توانیم همهٔ آنچه را که‌درمورد توسل به پیامبر اکرم از گفتاربزرگان مذاهب چهارگانه در مناسك وغیر آن آمده و ما از آنها آگاهی یافته‌ایم، برای خوانندهٔ محترم نقل کنیم، زیرا خود نیازمند تألیف کتاب جداگانه‌ای است و عدهٔ زیادی درآن باره به طور تفصیل بحث کرده‌اند که نمی‌شود آنها را نادیده گرفت و از آن گروه‌اند:

۱ـ حافظ‌ابن‌جوزی متوفی درسال۵۹۷هـ در کتاب «الوفاءفی‌فضائل‌المصطفی» که درآن دوباب دراین باره قرارداده: باب توسل به رسول اکرم، باب طلب شفاء از قبرش.

۲ـ شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن نعمان مالکی، متوفی در سال ۶۷۳ هـ در کتابش «مصباح‌الظلام فی‌المستغیثین بخیرالانام».

خالدی در «صلح‌الاخوان» گفته است: آن کتاب نفیسی است و در حدود بیست باب است و سید نورالدین سمهودی در «وفاءالوفاء» در جزء دوم در باب: توسل به پیامبر پاک، از آن زیاد نقل می کند.

۳ـ ابن داود مالکی شاذلی در کتابش «البیان والاختصار» مقدار زیادی از شدائدی را که برای علماء و صلحاء پیش آمده و به رسول خدا متوسل شده و گرفتاریشان رفع شده، آورده است.

۴ـ تقی‌الدین سبکی، متوفی در سال ۷۵۶ هـ در «شفاءالسقام» صفحه ۱۲۰ ـ ۱۳۳.

۵ـ سید نورالدین سمهودی، متوفی در سال ۹۱۱ هـ در «وفاءالوفاء» جلد ۲ صفحه ۴۱۹ـ۴۳۱.

۶ـ حافظ ابوالعباس قسطلانی، متوفی در سال ۹۲۳ هـ در «المواهب اللدنیة».

۷ـ ابوعبدالله زرقانی مصری مالکی، متوفی درسال ۱۱۲۲ هـ در شرح المواهب جلد ۸ صفحهٔ ۳۱۷.

۸ ـ خالدی بغدادی متوفی درسال ۱۲۹۹هـ در «صلح‌الاخوان»، و آن بهترین کتابی است که در این مورد نوشته و مسائلش را در هفتاد صفحه آورده است و در پاسخ سید محمود آلوسی در مورد توسل به پیامبر اکرم کتابی نوشته که در سال ۱۳۰۶ در چاپخانهٔ «نخبة‌الاخبار» دربیست صفحه طبع شده است.

۹ـ عدوی حمزاوی، متوفی درسال ۱۳۰۳هـ در «کنزالمطالب» صفحه ۱۹۸.

۱۰ـ العزّامی شافعی قضاعی در «فرقان‌القرآن» که با کتاب «الاسماء والصفات» بیهقی در ۱۴۰ صفحه چاپ شده، و کتاب بسیار ارزنده‌ای است وحق بحث را ادا کرده است.

اولئك الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة.

«آنان کسانی هستند که می‌خوانند وبسوی خدایشان وسیله می‌جویند».
(سورهٔ اسراء آیهٔ ۵۷)

تبرك به قبر شريف

۲۶ ـ از هيچ كدام از بزرگان مذاهب چهارگانه آنها كه براى آرائشان ارزشى است ، در اين مورد قول به تحريم نيافتيم ، و آنها كه از آن نهى كرده‌اند، آن را نهى تنزيهى مى‌دانند ، نه تحريمى و دليل كراهت را اين مى‌دانند كه نزديك شدن به قبر شريف مخالف حسن ادب است و مى‌پندارند كه دورماندن از آن ، به ادب شايسته نزديكتر است ، در صورتى كه از شأن فقيه آگاه ، اين نيست كه با اين نوع اعتبارات بى اساس كه بر حسب انظار فرق مى كند ، در دين خدا فتوى بدهد .

آرى در اينجا افرادى كه از جادۀ حق منحرف شده و از جمهور مسلمين كنار گرفته و رأى نادرست جديدى ابداع نموده‌اند[1] بدون دليل حكم به حرمت كرده‌اند .

و ما اينك چيزى را كه خوانندۀ محترم را به حقيقت آگاه سازد و رأى صواب را به او نشان دهد و جادۀ مستقيم را به او بنماياند، برايش نقل مى كنيم:

۱ـ حافظ ابن عساكر ، در « التحفة » از طريق طاهر بن يحيى حسينى آورده است كه : پدرم از جدم از جعفر بن محمد از پدرش از على رضى الله عنه برايم نقل كرده است : وقتى كه رسول خدا را دفن كردند ، فاطمه رضى الله عنها كنار قبر ايستاد و مقدارى از خاك قبر را برداشت و روى چشمش گذاشت و گريه كرد و اين اشعار را مى‌خواند :

ماذا على من شم تربة احمد ان لايشم مدى الزمان غواليا
صبت على مصائب لوانها صبت على الايام عدن لياليا

« چه باك آنكس را كه خاك محمد را بوئيده ، هرگز مشك و غاليه ها را نبويد ؟

مصيبت‌هائى بر من وارد شده كه اگر بر روزها وارد مى‌شد مبدل به شب

۱ ـ آنان ابن تيميه و هم مذهبانش هستند .

تار می گردید ».

ابن جوزی‌در « الوفاء » و « ابن سیدالناس » در « سیرة‌نبویة » جلد ۲ صفحه ۳۴۰ و قسطلانی در المواهب بـه طور اختصار و « القاری » در شرح « الشمایل » جلد ۲ صفحه ۲۱۰ و شبراوی‌در «الاتحاف » صفحه ۹ و سمهودی در « وفاءالوفاء » جلد ۲ صفحه ۴۴۴ و خالدی در صلح الاخوان‌صفحه ۵۷ و حمزاوی در « مشارق الانوار » صفحه ۶۳ ، و سیداحـمد زینی دحلان در « سیرة نبـویة » جلد ۳ صفحه ۳۹۱ ، و عمررضا کحاله در « اعلام‌النساء » جلد ۳ صفحهٔ ۱۲۰۵ این جـریان را نقل کرده‌اند و ابـن حجر در « الفتاوی الفقهیه » جلـد ۲ صفحه ۱۸ ، و خطیب شربینی در تفسیرش جلد ۱ صفحه۳۴۹ و قسطلانی‌در « ارشادالساری »جلد۲ صفحه ۳۹۰ آن دوبیت شعر را از فاطمه سلام‌الله‌علیها می‌دانند.

۲ ـ ابی‌الدرداء گفته است : بلال مؤذن پیامبراکرم ، رسول خدا را در خواب دید که به او می‌فرمود : این‌چه جفائی است ای بلال ؟ آیا وقت آن نرسیده است که ما را زیارت کنی ؟ او با اندوه بیدار شد و با ترس سوار مـرکـوبش گردید و بسوی مدینه حرکت نمود. وقتی که کنار قبر رسول خدا قرارگرفت شروع به گریه‌کرد و صورتش را بر آن می‌مالید ، در این هنگام حسن وحسین آمدند آنها را بغل کرد و بوسید ...

حافظ‌ابن عساکر در « تاریخ‌الشام » این روایت رادردو موضع (چنانکه در شفاء السقام آمده) در شرح حال ابراهیم‌بن محمد انصاری صفحـه ۳۹و۴۰ و در شرح حال بلال جلد ۲ صفحه ۲۵۶ آورده است، نهایت آنکه تهذیب کنندهٔ کتاب، در موضع اول اسناد را حذف ومتن را باقی گذاشت و در مـوضع دوم به طور کلی آن‌را حذف کرد و با این عملش هم بـه حدیث و هـم به کتاب جنایت نمود.

و حافظ‌ابومحمد عبدالغنی مقدسی در « الکمال » در شرح حال بـلال ، و ابوالحجاج المزی در « التهذیب » و سبکی در « شفاءالسقام » صفحه ۳۹ آنـرا

روایت کرده‌اند و سبکی گفته است: این مطلب با اسناد خوب برای ما نقل شده و حاجتی به توجه به دو سندیکه ابن عساکر حدیث را بدان وسیله برای ما نقل کرده است نداریم، اگرچه رجال آن دو نیز، معروف ومشهورند.

ابن اثیر در «اسدالغابه» جلد ۱ صفحه ۲۰۸ آنرا آورده و سمهودی در «وفاءالوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۴۰۸ آن را ذکر کرده و گفته است: سندش خوب است و در صفحه ۴۴۳ گفته است: اسنادش خوب است.

و قسطلانی در «المواهب‌اللدنیه» و خالدی در «صلح‌الاخوان» صفحه۵۷ و حمزاوی درمشارق الانوار صفحهٔ ۵۷ نیز آن را آورده‌اند.

۳ ـ علی علیه‌السلام فرموده است: پس از سه روز از دفن رسول خدا (ص) اعرابی‌ای بر ما وارد شد و خود را بر قبر رسول خدا افکند، و خاکش را برسر خود می‌ریخت و می گفت: ای رسول خدا! گفتی و گفتارت را شنیدیم، ازخدا حقائق‌را گرفتی و ماهم از شما گرفتیم و از چیزهائی که‌بر تو نازل‌شده، این‌آیه است: «ولو انهم اذظلموا انفسهم جائوك ...» من ستم کردم و پیشت آمدم تا برایم طلب آمرزش کنی. از میان قبر ندائی بلند شد که: گناهت آمرزیده شده است.

این حدیث را گروهی نقل کرده‌اند و از آن جمله:

۱ ـ حافظ ابوسعید عبدالکریم‌سمعانی، متوفی در سال ۵۷۳.

۲ ـ حافظ ابو عبدالله‌بن نعمان مالکی، متوفی در سال ۶۸۳ هـ درمصباح الظلام.

۳ ـ ابوالحسن علی بن ابراهیم بن عبدالله کرخی.

۴ ـ شیخ شعیب الحریفیش، متوفی در سال ۸۰۱ هـ در «الروض الفائق» جلد ۲ صفحهٔ۱۳۷.

۵ ـ سید نور الدین سمهودی، متوفی در سال ۹۱۱ هـ در «وفاءالوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۴۱۲.

۶ ـ ابوالعباس قسطلانی، متوفی در سال ۹۲۲ هـ درالمواهب اللدنية.

۷ـ شیخ داودالخالدی، متوفی درسال ۱۲۹۹ ه درصلح‌الاخوان صفحهٔ ۵۴۰.

۸ ـ شیخ حسن‌حمزاوی مالکی ، متوفی در سال ۱۳۰۳ ه در مشارق‌الانوار صفحه ۵۷ .

***

۴ـ از داودبن‌أبی‌صالح آمده است که: روزی مروان ، کنار قبر رسول‌خدا آمد دید مردی صورتش (جبهه‌اش) را روی قبر گذاشته است، مروان گردنش را گرفت و گفت : آیا می‌دانی که چه می کنی؟ سربرداشت معلوم شد که او ابوایوب انصاری است و گفت : آری من پیش سنگ نیامده‌ام، پیش رسول خدا آمده‌ام، از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: بردین گریه نکنید آنگاه که اهلش رهبری آن‌را دارد، آنگاه گریه کنید که نا اهل بر آن ولی باشد .

حاکم درمستدرك جلد ۴ صفحهٔ ۵۱۵ آن را نقل کرده اوو‌ذهبی‌درتلخیصش آن را صحیح دانسته‌اند ، وابوالحسین یحیی بن حسن حسینی در «اخبارالمدینة» به اسناد دیگر از « مطلب بن عبدالله بن حنطب » چنانکه در شفاء السقام سبکی صفحهٔ ۱۱۳ آمده آن‌را روایت کرده است .

سبکی بعد از نقل این داستان گفته است : کسی که این اسناد را صحیح بداند ، مس کردن جدار قبر را مکروه نخواهد دانست و منظور ما از ذکر آن، عیب گرفتن و مذمت از قطع به کراهت آن است .

و سیدنورالدین سمهودی در « وفاء الوفاء » جلد ۲ صفحهٔ ۴۱۰ ـ ۴۴۳ آن‌را از امام حنبلیها نقل کرده و گفته است : آنرا با خط حافظ ابی‌الفتح مراغی مدنی دیدم و حافظ هیثمی در مجمع الزوائد جلد ۴ صفحهٔ ۲ نیز از احمد آن را نقل کرده است .

امینی می‌گوید :

این حدیث ، این آگاهی را به مامی دهد که : منع از توسل به قبور طاهره از بدعتهای امویان و گمراهی های آنان از زمان صحابه است و هیچ گاه گوش

روزگار نشنیده که صحابی ای منکر آن باشد، مگرزادهٔ بیت امیة مروان ستمکار که آن را انکار کرده است!

آری «گاو با شاخش از خود حمایت می کند» و بخاطر پرندهٔ «ورشان» می خورد خرمای مخصوص «مشان» را[1].

آری از روزی که رسول خدا با بیان شخصیت کاذبه و ماهیت کثیف عموم بنی امیه، به ویژه مروان، آبرو وحیثیتشان را از بین برد وکاخ پوشالی احترام اجتماعیشان را واژگون کرد، آنان دشمنی رسول خدا را در دل گرفته ودرصدد تلافی برآمدند. درصورتی که او از روی هوی وهوس حرفی نمی‌زند، هر چه می گوید ازروی الهام و وحی‌الهی است که‌جبرئیل به‌اوتعلیم‌داده است: «**لاینطق عن الهوی ان هوالا وحی یوحی علمه شدیدالقوی**»

مذمت رسول خدا از بنی امیه:

بیان رسول خدا درنشاندادن چهره کریه بنی‌امیه و بـه ویژه بنی مروان فراوان است که ذیلا به برخی از آنها اشاره می شود: بـه طور صحیح از رسول خدا آمده است: **اذا بلغت بنوامیة اربعین اتخذوا عبادالله خولا و مال الله نحلاوکتاب الله دغلا**: «هنگامی که بنی‌امیه به چهل‌نفر برسند، بندگان خدارا برده و مال خدا را بخشش و کتاب خدا را وسیلهٔ سوء استفاده قرار می دهند».

و نیزبطور صحیح از آن حضرت آمده است: **اذا بلغ بنوابی العاص ثلاثین رجلا اتخدوادین‌الله دغلا و عبادالله خولا و مال الله دولا**: «هنگامی که فرزندان ابی العاص به سی نفر برسند دین خدا راوسیلهٔ سوء استفاده و بندگان خدا را برده و مال‌خدارامخصوص‌خود قرار می‌دهند».

و نیز از آن حضرت بطور صحیح آمده است: **انی أریت فـی منامی‌کان بنی ـ الحکم بن ابی‌العاص‌ینزون عـلی منبری‌کماتنزوالقردة. قـال: فمارؤی النبی (ص)**

---

۱ ـ علامه‌امینی دراین کتاب این مثل را چنین آورده است «بعلة الورشان یأکل رطب‌الوشان» امادرشرح قاموس والمنجد این‌طور نقل شده: «بعلة الورشان یأکل رطب المشان» که در هرصورت‌منظوراین است: «کاری انجام می‌دهد که منظورخلاف ظاهر آن است»

مستجمعاً ضاحکا حتی توفی « در خواب دیدم که فرزندان حکم بن ابی العاص بر منبرم می جهیدند ، همانگونه که میمون ها جست و خیز می کنند » راوی می گوید : بعد از این دیده نشد که رسول خدا در مجمعی بخندد تا آنکه وفات فرمود .

و نیز از آن حضرت بطور صحیح آمده است : هنگامی که حکم بن ابی العاص از او اذن خواست فرمود : **علیه‌لعنة الله و علی من یخرج من صلبه الا المؤمن منهم و قلیل ما هم یشرفون فی‌الدنیا و یضعون فی الاخرة ذوومکر و خدیعة یعطون فی الدنیا و مالهم فی‌الاخرةمن‌خلاق** : « لعنت خدا بر او و هر که از صلبش خارج می شود ، مگر آنها که مؤمنند که آنها بسیار کمند ، آنان در دنیا شریف ، ولی در آخرت ذلیل و خوارند ، صاحبان مکر و خدعه‌اند ، از دنیا بهرهٔ کافی دارند ،ولی از آخرت بی بهره‌اند » .

و نیز از آن حضرت بطور صحیح نقل شده : هنگامی که مروان بن حکم براو وارد شد ، فرمود : **الوزغ ابن الوزغ ، الملعون ابن‌الملعون** : « او ترسو، پسر ترسو،ملعون‌پسرملعون‌است » .

و از عایشه به طور صحیح آمده است که رسول خدافرمود : **لعن‌الله‌ابامروان ومروان فی‌صلبه‌فمروان فضض من‌لعنة الله عز وجل** : « خدا لعنت کند پدرمروان‌را که مروان درصلب اوست ،پس مروان قطعه‌ای‌از لعنت خداست».

و نیز از عبدالله بن زبیر ، به طریق صحیح آمده است : « رسول خدا حکم و فرزندش را لعنت کرده است » [1]

با توجه به بیانات فوق بر مروان لازم است که به امت اسلامی نشان دهد که طرفدار جدی توحید است، اما به مقتضای دشمنی و عنادش با رسول خدا ، او را در نظر افکار عمومی ذلیل و کوچك نماید .

۱ ــ این احادیث را جمعی از محدثان در کتبشان باطرق و اسنادشان آورده‌اندکه حاکم ، آنهارا صحیح شمرده و درمستدرك جلد ۴ صفحه ۲۷۹ ــ ۲۸۲ آنها راگرد آورده است .

و چگونه می تواند تصفیه و پاك كند او را پیامبری كه گفتارش دربارهٔاو وپدرش وجدش و تبارش آن‌است كه گفته آمد؟ و او از همان شجره ملعونه‌ای است كه از ریشه كنده شده وروی زمین قرارندارد: «ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض مالها من قرار»[۱].

پس برای مسلمان شایسته نیست كه دنباله رو این گروه لعنت شده باشد و گفتار آنان را بگوید و رأی آنان را سرمشق قراردهد و راه این افرادی را كه دین خدا را وسیلهٔ سوء استفاده وبندگان خدا را برده و كتاب خدا را قابل تغییر و تبدیل قرار داده‌اند، پیروی نماید.

۵ ـ ابی خیثمه (زهیر بن حرب ثقهٔ مورد اعتماد، متوفی درسال ۲۳۴ هـ) گفته است: مصعب بن عبدالله و اسماعیل بن یعقوب تیمی به ما حدیث كرده‌اند كه: ابن المنكدر[۲] با اصحابش درمجلسی نشسته بود كه تشنگی شدیدی به او عارض شد، حركت كردو كنار قبررسول خدا رفت و صورتش را روی قبر نهاد، سپس بر گشت، حاضران او را مورد ملامت قرار دارند، در جواب گفت: حالتی به من دست داده بود كه احساس خطرمی كردم از این رو به قبر رسول خدا پناه برده و طلب شفاء نمودم، و او گاهی درموضع خاصی از مسجد می‌آمد و می‌افتاد و در خاك می غلطید، از او سراین كار را خواستند، گفت: پیامبر را در این موضع دیدم (یعنی درخواب)[۳]

۶ ـ العزبن جماعة حموی شافعی، متوفی درسال ۸۱۹ هـ در كتاب «العلل و السؤالات» گفته است: برای عبدالله بن احمد بن حنبل از پدرش روایتی است كه ابی علی بن صوف، از او نقل كرده كه عبدالله گفته است: از پدرم سؤال كردم: مردی منبررسول خدا را مس می كند و بدان تبرك می‌جوید وآن رامی-

---

۱ ـ سورهٔ ابراهیم آیهٔ ۲۶.

۲ ـ محمد بن منكدر قرشی تیمی ابو عبدالله مدنی، یكی ازبزرگان تابعین است كه درسال ۱۳۰ هـ وفات‌كرده است.

۳ ـ وفاءالوفاء، جلد ۲ صفحه ۴۴۴.

بوسد و باقبر رسول خدا، نیز چنین می کند و از این کار امید ثواب از خدا دارد آیا این کار درست است؟ پدرم گفت: مانعی ندارد (وفاء الوفاء جلد۲ صفحهٔ ۴۴۳).

۷ ـ علامهٔ احمد بن محمد مقری مالکی، متوفی درسال ۱۰۴۱ ه در «فتح المتعال بصفة النعال» به نقل از ولی الدین عراقی گفته است: حافظ ابوسعید بن علا گفته است: در گفتار احمدبن‌حنبل درجزوهٔ قدیمی با خط ابن ناصر[1] ودیگر از حفاظ دیده‌ام که: از امام احمد درمورد بوسیدن قبرومنبر رسول خدا سؤال شد، فرمود: مانعی ندارد. او می گوید: گفتار احمد را به ابن تیمیة نشان دادیم بسیار تعجب کرد و گفت: تعجب می کنم، احمد پیشم مرد بزرگی است اما نمی دانم این گفتار اوست یا معنی گفتار اوست؟!

او می گوید: چه‌تعجبی در این گفتار است در صورتی که از احمد برای‌ما نقل شده که: جامهٔ شافعی را شسته و آبش را خورده است[2].

وقتی که او از اهل علم تا این اندازه احترام کند، پس نسبت به‌صحابه و آثار انبیاء علیهم‌السلام چگونه احترام خواهد نمود؟!

و چقدر نیکو سروده است ازقول مجنون نسبت به‌لیلی:

امر علی‌الدیار دیار لیلی اقبل ذاالجدار وذاالجدارا
وما حب‌الدیار شغفن قلبی ولکن حب من‌سکن‌الدیارا

«از دیار لیلی می گذرم، این دیوار و آن دیوار را می‌بوسم، علاقهٔ به‌دیار لیلی دلم را تسخیر نکرده، آن کسی که در آن سکونت دارد مرا مفتون خود ساخته است».

---

۱ ـ او حافظ محمدبن ناصرابوالفضل بغدادی است که درسال ۵۵۰ ه وفات‌کرده است. ابن‌جوزی در المنتظم جلد۱۰ صفحهٔ ۱۶۳ گفته است: او حافظ درست و مورد اعتماداست هیچ عیبی در او نیست.

۲ ـ ابن جوزی آن رادر مناقب احمد صفحهٔ ۴۵۵ وابن‌کثیر در تاریخش ج ۱۰ ص ۳۳۱ آورده است.

۸ـ خطیب ابن حملة نقل کرده است که: عبدالله بن عمر رضی‌الله عنهما دست راستش را روی قبر شریف می گذاشت[1] و بلال نیز رویش را روی آن می نهاد. و در کتاب «سؤالات» از عبدالله بن امام احمد دیدم (آنگاه روایتی که قبلا از ابن جماعة نقل شده آورده است)، سپس می گوید: شکی نیست که محبت زیاد ایجاب می کند که در آن اذنی باشد (یعنی: خود اذنی است) ومقصود از همهٔ اینها، احترام و تعظیم است و مردم از لحاظ مراتب دراین باره باهم مختلفند، چنانکه درزمان حیاتش دراین باره مختلف بودند، بعضی هنگامی که اورا می‌دیدند، بدون اختیار به‌سویش می‌شتافتند و برخی دیگر لحظاتی تأخیر می‌انداختند، آنگاه شرفیاب می‌شدند و هر کدام درجایش درست است[2].

۹ـ شیخ مشایخ شافعی‌ها، شافعی کوچك محمدبن احمد رملی، متوفی در در سال ۱۰۰۴ ه درشرح «المنهاج» گفته است: مکروه است که روی قبر، سایبان قرار داده شود و تابوتی که روی قبر قرار دارد بوسیده ویا لمس شود، و بوسیدن اعتاب مقدسه، هنگام دخول برای زیارت اولیاء نیز مکروه است.

آری اگر قصد تبرك داشته باشد کراهت ندارد چنانکه مرحوم والد به‌آن فتوی داده است. چنانکه تصریح کرده‌اند[3] که: هرگاه ازدست‌زدن به‌حجرالاسود عاجز باشد، مستحب است باعصائی به‌آن اشاره کند آنگاه عصا را ببوسد[4].

۱۰ ـ ابوالعباس احمد رملی، بزرگ انصاری شیخ‌الشیوخ در حاشیهٔ «روض‌الطالب» که در حاشیهٔ «اسنی‌المطالب» جلد ۱ صفحهٔ ۳۳۱ بعد از قول مصنف

۱ـ ودر شفاء قاضی آمده است: دیده شده ابن‌عمر، دستش را جای نشیمنگاه رسول‌خدا از منبر گذاشته آنگاه آن را به‌صورتش مالیده است.

۲ـ وفاءالوفاء سمهودی ج ۲ ص ۴۴۴.

۳ـ حمیدی، درجمع بین‌الصحیحین و ابوداود، درمسندش آورده‌اند: رسول‌خدا با عصایش به‌حجرالاسود اشاره فرمود آنگاه آنرا بوسید.

۴ـ الشبراملسی شیخ ابی‌الضیاء، متوفی درسال ۱۰۸۷ ه درحاشیهٔ «المواهب‌اللدنیة» وحمزاوی در «کنزالمطالب» ص ۱۹ آن را نقل کرده‌اند.

در بارهٔ آداب مطلق زیارت قبور «همان‌طور که درزمان حیاتش به‌او نزدیک می‌شده، نزدیک گردد» چاپ شده است گفته است : به‌طور کلی نباید قبر را دست بزند و یا ببوسد ، رو به‌رویش برای سلام ورو به‌قبله برای دعا بایستد . این را ابوموسی اصفهانی نقل‌کرده است آنگاه گفته است: آری اگر قبر پیامبر یا ولی‌خدا یاعالمی باشد ، به‌قصد تبرك لمس کند یا ببوسد مانعی ندارد.

۱۱ـ طیب ناشری از محب‌الدین طبری شافعی نقل کرده که : بوسیدن قبر ولمس کردنش جائز است ، آنگاه گفته است ، روش علماء شایسته چنین بوده و این شعر را خوانده است :

لورأینا لسلیمی اثرا لسجدنا الف الف للاثر[۱]

«اگر اثری از سلیمی ببینیم ، هزارهزار بار برای‌آن سجده می کنیم».

۱۲ـ قاضی عیاض مالکی ، در «الشفاء» ، بعد از سخنان زیادی دربارهٔ تعظیم قبر پیامبر اکرم گفته است : سرزمینی که با وحی و نزول قرآن آباد شده ، و جبرئیل و میکائیل درآن رفت و آمد داشته و ملائکه و روح ازآن بالا رفته ، و پهنهٔ آن با تقدیس و تسبیح پرشده ، وخاکش سید بشر را دربر گرفته ، ودین‌خدا و سنت پیامبر ازآن به‌اقطار عالم منتشر شده ، مدارس‌آیات و مساجد و صلوات ، و مشاهد فضائل و خیرات ، و معاهد براهین و معجزات و مناسك دین و مشاعر مسلمین و مواقف سیدالمرسلین وجایگاه خاتم پیامبران، هنگامی که اسلام شروع به‌گسترش و جهانی شدن پیدا کرد ، ونخستین زمینی است که بدن رسول‌خدا را دربر گرفته است چنین سرزمینی شایستهٔ آن است که مورد احترام قرار گیرد و از بویش استشمام شود وخانه‌ها و دیوارهایش بوسیده شود.

«ای‌خانهٔ بهترین پیامبران و کسی که هدایت مردم با اوست وبه آیات اختصاص پیدا کرده است درمن به‌خاطر تو سوز وگداز و عشق مشتعل وجود دارد .

۱ــ وفاء الوفاء سمهودی جلد ۲ صفحهٔ ۴۴۴.

ـ د برمن پیمانی است که اگر باغستان‌هایم را از این دیوارها و حیاطها پر کنی، از کثرت بوسیدن و مکیدن در حالی که مویم از سفید شدن محفوظ می‌ماند بخشیده خواهم شد.

ـ اگرمسألهٔ مراجعت ودشمنانم نبودند، همواره ترا زیارت می کردم و لو آنکه با صورت به‌خاك کشیدن وپیش توآمدن باشد.

ـ لیکن به‌زودی از مجموع تحیتم، دوقطعه از این‌خانه وحجرات‌را تقدیم محضرت می کنم ...».

۱۳ـ قاضی‌القضات شهاب‌الدین‌خفاجی حنفی، متوفی در سال ۱۰۶۹ درشرح «الشفاء» جلد ۳ صفحهٔ ۵۷۷ بعد از قول قاضی «از کتاب احمدبن سعید هندی نقل شده: کسی که کنار قبر قرار گرفت نباید به آن بچسبد وآن را لمس‌کند» گفته است: باهیچ‌قسمت از بدنش باآن تماس نگیرد، آن را نبوسد، پس بوسیدن و لمس کردن و چسباندن سینه‌اش به آن مکروه است، چون خلاف ادب است. و همچنین هرضریحی را که در آن قرار دارد بوسیدن و لمس‌کردن مکروه است. البته اتفاقی نیست و لذا احمد و طبری گفته‌اند: چسبیدن و بوسیدن آن مانعی ندارد.

و روایت شده که: ابوایوب‌انصاری خود را به‌قبر شریف چسبانده است. و گفته شده که کراهت‌مربوط به‌غیر از کسی است که شوق ومحبت براو غلبه نکرده است، وگرنه کراهت نخواهد داشت. و این کلام نیکویی است و در جلد ۳ صفحهٔ ۵۷۱ نزد قول ابی‌ملیکه: «کسی که می‌خواهد روبه روی رسول خدا باشد قندیلی راکه‌درقبله روی قبر قرار دارد روی سرش قرار دهد» گفته‌است: این‌حرف ارشاد به چگونگی زیارت است و اینکه باید میان او و قبر فاصله‌ای باشد، پس گفته شده فاصله چهار ذرع و یا سه ذرع باشد. و این مطلب بنابراین است که دورتر بودن چنانکه در زمان حیات رسول خدا رسم بوده به ادب نزدیکتر است. و بیشتر علماء به این‌ عقیده دارند و بعضی از مالکی‌ها معتقدند که نزدیك بودن

شایسته‌تر است و گفته شده که با او معاملهٔ زمان حیاتش شود و آن به حسب‌افراد مختلف است واین مربوط به صدر اسلام است، اما امروز که روی آن ساختمانی شده و مانع از نزدیك شدن است ، دیگر مفهومی ندارد، طبعاً کنار ضریح قرار می‌گیرد .

۱۴ ـ یکی از علماء مکه که از شافعی ها بودهٔ از ابی الصیف یمانی نقل کرده است که: بوسیدن مصحف شریف و اجزاء حدیث وقبور صالحان جائزاست.

۱۵ـ حافظ‌ابن‌حجر گفته است: بعضی از علماء از مشروعیت بوسیدن حجر ـ الاسود استنباط کرده‌اند: جواز بوسیدن هر چیزی را که شایستگی تعظیم را دارد، خواه آدم باشد و خواه غیر آن، اما بوسیدن دست‌آدمی مسابقه‌ای است در ادب. و اما غیر آن از احمد نقل شده که از او در مورد بوسیدن‌منبر رسول خدا وقبر شریفش سؤال شد ، گفت : مانعی ندارد. اما برخی از پیروانش[1] صحت این گفته را از احمد بعید دانسته‌اند[2].

۱۶ـ زرقانی مصری مالکی ، در شرح «المواهب» جلد ۸ صفحهٔ ۳۱۵ گفته است: بوسیدن قبرشریف مکروه است مگر به قصد تبرك که در آن صورت، کراهت نخواهد داشت. چنانکه رملی به آن معتقد است.

۱۷ ـ شیخ ابراهیم باجوری شافعی ، در حاشیه‌اش بر شرح ابن قاسم عزی بر متن شیخ ابی شجاع در فقه شافعی ، جلد ۱ صفحهٔ ۲۸۶ گفته است : بوسیدن قبر و مس کردن آن مکروه است ومثل آن است تابوتی که روی‌آن قرارمی‌دهند، وهمچنین‌است بوسیدن‌آستانه‌ها هنگام‌داخل‌شدن برای زیارت اولیاء، مگرآنکه قصد تبرك به‌آنها را داشته باشد که در این صورت، کراهت نخواهد داشت. واگر از آن به خاطر ازدحام و امثال آن مثل اختلاط زن و مرد، ناتوان باشد،چنانکه در زیارت آقایم احمدالبدوی واقع می‌شود، در این گونه موارد در مکانی توقف

۱ـ استبعاد کننده ابن تیمیه و اتباعش هستندکه به گفتارشان اعتنائی نمی‌شود.

۲ـ وفاءالوفاء سمهودی جلد ۲صفحهٔ ۴۴۳.

کند و از دعاء و قرآن، آنچه که می‌تواند بخواند و با دستش یا چیز دیگر اشاره به قبر کند، پس آن را ببوسد. علماء تصریح کرده‌اند که اگر از مس حجرالاسود ناتوان باشد، مستحب است که با دستش و یا عصا به سوی آن اشاره کند آنگاه آن را ببوسد.

۱۸ـ شیخ حسن عدوی حمزاوی مالکی در «کنزالمطالب» صفحه ۲۰ و «مشارق‌الانوار» صفحهٔ ۶۶ بعد از نقل عبارت رملی یاد شده گفته‌است: شکی نیست در اینکه: بوسیدن قبر شریف جز برای تبرك نیست، پس آن از جواز بوسیدن قبور اولیاء به قصد تبرك اولی است، پس باید آنچه را که عارف گفته، حمل به همین معنی شود مخصوصاً که: قبر آن حضرت باغی از باغستان‌های بهشت است.

۱۹ ـ شیخ سلامهٔ‌عزامی شافعی، در «فرقان‌القرآن» صفحهٔ ۱۳۳ گفته است: ابن تیمیه گفته است: «کسی که قبور صالحان را طواف کند و یا مسح نماید، گناه بسیار بزرگی مرتکب شده است» او گفتار گونه گونی در این مورد دارد: گاهی آن را از گناهان کبیره و گاهی آن را شرك و گاهی دیگر تعبیراتی نظیر آن دارد.

در صورتی که دانشمندان محقق و فقهاء مدقق پیش از آنکه او به دنیا بیاید از بررسی و تدوین آن فراغت یافته بودند، اما او تصمیم دارد که با آنان مخالفت کند و گاهی ادعای اجماع طبق گفته‌اش می‌نماید، درصورتی که قبل‌از او اجماع برخلافش منعقد بوده چنانکه کسی در گفتار او و کسانی که پیش از او و بعدش بوده‌اند دقت کند و دارای فهم درست و بررسی صحیح باشد، این حقیقت را به روشنی می‌یابد.

و در اینجا مثالی می‌آورم و آن اینکه: عوام مسلمین که قبر را مسح می‌کنند و یا دور آن طواف می‌نمایند، اهل علم دربارهٔ آن سه نظر دارند: مطلقا جائز است، مطلقا مکروه است، درصورتی که ازروی شدت علاقه باشد مانعی ندارد وگرنه مکروه است.

وهر گاه درامورى كه ابن تيميه به سبب آن مسلمين را تكفير كرده وآن‌را عبادت غير خدا شمرده، تأمل كنى خواهى يافت كه دليلش بر گشت به دو مقدمه مى كند كه كبراى آن: «هرعبادتى براى غير خدا شرك است» درست و جزء ضروريات دين است، و ابن تيميه از آيات و روايات زيادى كه دربارهٔ مشركين وارد شده، براى آن استدلال كرده است، ولى صغراى آن: «هر ندائى براى مرده يا غائب، يا طواف دور قبر، يا مسح كردن آن يا ذبح‌حيوان ويا نذر براى صاحب آن ... عبادت غير خدا است»، دروغ است. وابن تيميه ازآيات و احاديث صحيحى كه معنى‌آنها را نفهميده، يا عمداً آنها را تأويل كرده، براى اين عقيدهٔ نادرستش استدلال نموده است.

و از اين‌قياس فاسد كه صغرايش غلط است، نتيجهٔ دروغى گرفته كه عبارت است از: همهٔ مسلمانان جز او و اتباعش مشرك وكافرند!!

وآقاى اهل تحقيق و تاج اهل تدقيق، امام ابوعبدالله محمد بن عبدالمجيد فاسى، متوفى در سال ۱۹۲۲م كتابى فشرده در بارهٔ رداين مذهب از نظر اصول و منطق نگاشته، وآن را چنانكه شايسته بوده مورد بررسى، وتحقيق قرارداده است.

تا اينكه مى گويد: اين مرد حتى بر رسول خدا تعدى و جسارت كرده و گفته است: مسافرت براى زيارتش معصيت است و كسى كه او را بعداز مرگ ندا كرده و به يارى بطلبد، مشرك است.

وگاهى آن را شرك كوچك و گاهى شرك بزرگ خوانده است! اگر چه يارى خواه دلش مملو از اين حقيقت باشد كه: خالقى و مؤثرى جز خدا نيست و از پيامبر كه حاجت و يارى خواسته مى‌شود، به اين جهت است كه خدا او را سرچشمه هر خير ومقبول الشفاعة ومستجاب‌الدعوة قرار داده است، چنانكه همهٔ مسلمان‌ها درجميع اعصار دربارهٔ اوچنين عقيده‌اى داشته‌اند.

و جمال‌الدين عبدالله محمد انصارى محدث گفته است: با شيخ‌ما تاج‌الدين

فاکهانی[۱] به دمشق رفتیم. او تصمیم گرفت نعلین رسول خدا را که در «دارالحدیث الاشرفیه» بوده زیارت کند و من با او بودم، هنگامی که نعلین مبارک را دید، افتاد و آن را می‌بوسید و صورتش را بر آن می‌مالید و در حالیکه اشکش جاری بود می‌خواند:

فلو قیل للمجنون: لیلی و وصلها — ترید ام الدنیا و ما فی طوایاها؟
لقال: غبار من تراب نعالها — احب الی نفسی و اشفی لبلواها[۲]

«اگر به مجنون گفته شود: لیلی و وصلش را می‌خواهی یا دنیا و مافیها را، او در جواب می‌گوید: غبار خاک کفش او پیشم از همه‌چیز محبوبتر است. و از آن برای همهٔ دردها شفا می‌طلبم».

۲۰ ـ محب‌الدین‌طبری‌در «الریاض النضرة» جلد ۲ صفحهٔ ۵۴ حدیث مفصلی را که در «ابواء» بین عمر بن خطاب هنگامی که با چند نفر از یارانش عازم مکه بوده و بین شیخی که از او یاری خواسته بوده واقع شده، آورده است. و در آن آمده: وقتی که عمر برگشت و به همان مکان رسید از آن مرد جویا شد فهمید که مرده است. گویا که می‌بینم عمر دوید تا کنار قبرش ایستاد، بر او درود فرستاد و نماز خواند پس آن‌را در آغوش گرفت و گریه کرد، پس وقتی که برای مثل عمر جائز باشد کنار قبر مردی عادی بایستد و آن را در آغوش بگیرد و گریه کند، پس چه چیز امت اسلام را از ایستادن کنار قبر رسول خدا و در آغوش گرفتن آن و بوسیدن و گریه کردن بر آن و یا قبور اهل بیت عصمتش باز می‌دارد؟!

اولئك الذین هدی الله فبهدیهم اقتده

«آنان کسانی هستندکه خداآنان را هدایت کرده است، پس‌از راهنمائیشان پیروی کنید» (انعام آیهٔ۹۰)

۱ـ فقیه مالکی متبحر دراصول وفقه و ادب که دارای تألیفات عالی است و در سال۷۳۴ هـ فوت کرده است.

۲ـ الدیباج المذهب صفحهٔ ۱۸۷.

زیارت ابی بکر بن ابی قحافه[1]

۲۷ ـ بعد از زیارت رسول خدا ، محاذی سرابی بکر صدیق رضی‌الله‌عنه بایستد و بگوید :

درود بر توای خلیفهٔ رسول خدا ! درود بر توای همراه پیامبر خدا درغار، درود بر تو ای رفیق اودر سفرها ، درود بر تو ای امینش در اسرار ، خدا به تو از ناحیهٔ ما بهترین پاداشی را که به امامی از ناحیهٔ امت پیامبرش می‌دهد ، عنایت فرماید . وتو چه نیکو جانشینی برای او بودی و راهش را به‌بهترین وجه پیمودی و با اهل رده و بدعت جنگ کردی ، و اسلام را آماده نمودی وصلهٔ رحم‌فرمودی، و همواره بپا دارندهٔ حق و یاراهلش بودی تا مرگ گریبانت را گرفت ، درود و رحمت و برکات خدا برتو باد .

خدایا ما را با محبتش بمیران و کوششمان را در زیارتش به رحمتت ای خدای کریم بی نتیجه قرار مده .

زیارت عمر بن خطاب

۲۸ ـ سپس حرکت کند و در برابر قبر عمر رضی‌الله‌عنه قرار گیرد و بگوید :

درود بر توای امیرمؤمنان! درود برتوای آشکار کنندهٔ اسلام ، درود برتو ای شکنندهٔ بت‌ها ، خدا از ما به شما بهترین پاداش را عنایت فرماید و خدا از کسی که‌تراخلیفه قرارداده راضی گردد ، تو اسلام و مسلمین را درزمان حیات و مرگ یاری کردی ، پس یتیمان را کفالت و ارحام را مورد مرحمت قراردادی واسلام به وسیلهٔ تو نیرو گرفت و تو برای مسلمانان امام پسندیده و هادی ومهدی بودی ، پراکندگی‌آنان راجمع کردی و فقر آنان را به غنا تبدیل نمودی ، و شکستگی آنان را جبران کردی ، درود و رحمت و برکات خدا برتو باد .

امینی می‌گوید :

این زیارت را شرنبلالی فقیه حنفی در « مراقی الفلاح » و دیگر از

[1] ـ الفقه علی المذاهب الاربعه جلد ۱ صفحه ۵۵۱ .

گذشتگان نقل کرده‌اند، نهایت آنکه: بزرگان امروز، آنچه را که از فضائل شیخین دوست می دارند بر آن افزودند، و هیچ مانعی از آن نیست، زیرا زائر می‌تواند هر گونه مناقبی که از شخص مورد زیارت می داند ردیف کرده از آن سپاس بگذارد و این حقیقتی است که امت اسلامی همواره دربارهٔ آن اتفاق نظر داشته است.

زیارت دیگر:

قسطلانی می گوید: از طرف راستش به مقدار یك ذرع حرکت کند آنگاه برابی‌بکر رضی‌الله‌عنه درود بفرستد، زیرا سرش محاذی شانهٔ رسول خدا است و بگوید:

درود برتو ای خلیفهٔ سیدالمرسلین، درود برتو ای کسی که خداوندوسیلهٔ تو در روز «ردة» دین را تأیید کرد، خداوند از اسلام و مسلمین به تو جزای خیر دهد، خدایا از او و ما بخاطر او راضی باش.

سپس از دست راستش بقدریك ذرع حرکت کند آنگاه بر عمر بن خطاب رضی‌الله عنه درود بفرستد و بگوید: درود برتو ای امیرمؤمنان، درود بر تو ای کسی که خدا وسیلهٔ او دین را تأیید کرده است، خدا از اسلام و مسلمین به تو جزای خیر عنایت فرماید، خدایا از او و مابخاطرش راضی باش.

زیارت دیگر:

باجوری می گوید: طرف راستش را به مقدار یکذراع‌عقب‌بکشد آنگاه برابی بکررضی‌الله عنه درود بفرستد و بگوید: درود بر تو ای ابابکر ای خلیفهٔ رسول خدا، خدا ازناحیهٔ امت محمد (ص) به توجزای خیرعنایت فرماید. سپس باز بمقدار یك‌ذراع عقب بیاید آنگاه بر عمربن‌خطاب درود بفرستد همانندآنچه که قبلا گفته شده بگوید، سپس‌بجای اولش‌برابر روی مبارکش برگردد وسیلهٔ او به خدا متوسل شود.

زیارت شیخین با یك‌عبارت:

به‌مقدار نصف ذراع برگردد و بگوید: «درود برشما ای همخوابگان،

رفیقان، وزیران، مشیران، معاونان رسول‌خدا در بپا داشتن دین! قیام کنندگان بعد از او برای مصالح مسلمین، خدا به‌شما بهترین پاداش‌ها را عنایت فرماید.

شرنبلالی حنفی در «مراقی‌الفلاح» اضافه کرده است: پیش شما آمدیم تا وسیلهٔ شما به‌رسول‌خدا متوسل شویم و او برای ما شفاعت کند و از خدایمان بخواهد که کوششمان را بپذیرد و بر آئینش ما را زنده بدارد و با آن بمیراند و محشور کند.

زیارت شیخین با عبارت دیگر:

ابن‌حبیب در ذیل زیارت پیامبر اکرم آورده است:

درود بر شما ای همراهان رسول‌خدا ای ابابکر و عمر، خداوند از ناحیهٔ اسلام و اهلش بهترین جزای وزیر پیامبری را بر وزارتش در زمان حیاتش و بر حسن خلافتش بعد از وفاتش به‌شما عنایت فرماید. شما در زمان حیات رسول‌خدا وزیران خوبی برایش بودید و بعد از او جانشینان عادل و نیکوکار در امتش، پس خدا در عوض آن شما را همراه رسول خدا در بهشت و ما را به رحمتش با شما قرار دهد.

زیارت شیخین با عبارت سوم:

غزالی می گوید: زائر در مقام زیارت آنان بگوید: درود بر شما ای وزیران رسول‌خدا، و معاونان او در بپاداشتن دین هنگام حیاتش و بپادارندگان امور دین در میان امت بعد از او، که در همهٔ کارها از او پیروی می کردید و به‌سنتش عمل می‌نمودید، پس خدا بهترین جزای وزیر پیامبر را در دین به‌شما عنایت فرماید.

و عبارات دیگری نیز در این زمینه در کتاب «مجمع‌الانهر» و غیره وجود دارد آنچه که گفته آمد از ناگفته‌ها کفایت می کند.

ابن‌الحاج در «المدخل» جلد ۱ صفحهٔ ۲۶۵ گفته است: آنچه را که از آنها می‌داند ستایششان کند، وسیلهٔ آنها به‌پیامبر اکرم متوسل شود، آنها را شفیع در قضاء حوائجش قرار دهد.

۲۹ـ درحرم شریف زیاد نماند، بلکه ادب ایجاب می کند که بیش ازمقدار نماز ودعا درآن توقف نکند و همین مقدارمستحب است.

وداع از حرم شریف

۳۰ـ هنگامی که زائر از زیارت فراغت پیدا کرد و تصمیم گرفت که از مدینه خارج شود ، مستحب است که برای آخرین بار کنار قبر رسول‌خدا بیاید و دعای زیارت را چنانکه گذشت ، دوباره بخواند و با پیامبر اکرم وداع کند ، و از خدا بخواهد که بازهم به‌عنوان زیارت به‌مدینه بر گردد و در سفر به‌سلامت باشد، سپس دور کعت نماز درروضهٔ کوچك که موضع مقام رسول‌خدا پیش ازآنکه ساختمان در مسجد اضافه شود ، بوده بخواند.

وقتی که خواست بیرون بیاید ، اول پای‌چپش را بیرون نهد و بگوید : خدایا برمحمد وآل‌محمد درودبفرست و این‌راآخرین زیارتم قرار مده وگناهانم را با زیارتش بریز ، و در این سفر به‌سلامتم‌دار ، و بر گشتم را بسوی خانواده و وطنم‌آسان بگردان،ای‌بخشنده‌ترین بخشندگان .

و بگوید : خدایا از تو می‌خواهیم که در این سفر نیکی و تقوی و از عمل آنچه که دوست‌داری و راضی می‌شوی عنایتمان فرمائی .

خدایا همراه ما در سفر ، وخلیفهٔ ما در خانواده‌مان‌باش ، خدایا مشکلات سفرمان را هموارساز ودوریش راآسان . خدایا ما با عنایت تو ازمشکل سفر و حزن منظر و بدی عاقبت به‌سوی خانواده‌مان برمی‌گردیم ، خدایا مصاحب ما باخیرباش وبرگشت ما را به‌عهده گیر ونسبت به‌آنچه که قصدمان کرده ویانکرده است کفایتمان‌فرما و با سلامت و قبولی اعمال و مغفرت و رضایت برگردانمان و این راآخرین عهدم نسبت به‌این محل شریف قرار مده .

آنگاه سلام و دعاء زیارت پیش‌را اعاده کند و بعد بگوید : خدایا این را آخرین عهدم نسبت به حرم رسولت قرار مده و برگشت به دو حرم شریف را بر من آسان گردان ، و بخشش و عافیت در دنیا و آخرت نصیبم فرما .

شربینی در « المغنی » اضافه کرده است : « ما را به خانواده‌مان با سلامت و غنیمت بر گردان » .

و کرمانی گفته است : وقتی که تصمیم مراجعت داشت مستحب است کنار قبر شریف بیاید و بعد از سلام و دعا بگوید : با تو وداع کردیم اما وداع و مفارقتت بر ما آسان نیست . از تو می‌خواهیم که‌از خدا بخواهی که آثار زیارت حرمت را از ما قطع نکند و شکر بر این‌نعمت را روزیمان فرماید .

خدایا این را آخرین عهدم از زیارت قبر پیامبرت قرار مده ، سپس توجه به روضهٔ مبارکه کند وهنگام بیرون آمدن دور کعت نماز بخواند و از خدا درخواست بازگشت به آنجا را نماید .

زیارت ائمهٔ بقیع و دیگر زیارتگاه‌های آن :

۳۱ ـ و مستحب‌است بعداز زیارت قبر رسول خدا هر روز و مخصوصاً روز جمعه چنانکه فاکهی گفته است به زیارت بقیع برود. و در احیاءالعلوم آمده است مستحب است که هر روز به بقیع برود و نووی نیز چنین گفته است و فاخوری افزوده است : مخصوصاً روز جمعه .

به بقیع برای زیارت مشاهد و مزارات برود و عباس و حسن بن علی و زین‌العابدین و امام باقر و امام صادق ، و امیرالمؤمنین آقای ما عثمان و ابراهیم پسر رسول خدا و عده‌ای از همسران آن حضرت و عمه‌اش صفیه و بسیاری از صحابه و تابعان،خصوصاً آقای ما مالك و نافع را زیارت نماید و بگوید :

سلام بر شما در برابر شکیبائیتان در دین و چه پایان نیکی که نصیب شما گردید، درود برشما که در خانهٔ مؤمنین هستید وما نیزبه شماملحق خواهیم شد،و آیةالکرسی‌و سورهٔ اخلاص بخواند .

و نووی گفته است بگوید : درود بر شما مردمی که در خانهٔ مؤمنین هستید، شما سبقت گرفتکانید و ما اگر خدا بخواهد به شما ملحق خواهیم شد . خدا مردم بقیع‌رابیامرزد ، خدایا ما را از اجرشان محروم مفرما ، و بعداز آنان مورد

امتحانمان قرارمده ما و آنها را بیامرز .

و قاضی حسین افزوده است : خدایا ای پروردگارا این جسدهای کهنه شده و استخوان‌های پوسیده‌ای که از دنیا خارج شدند در حالی که به تو مؤمن بودند ، روحی از ناحیه‌ات بـه آنها داخل کن و سلامم را به آنها برسان-خدایا خوابگاهشان را برایشان خنك بگردان و آنان را ببخش.[۱]

و ابن الحاج در« المدخل » جلد ۱ صفحهٔ ۲۶۵ گفته است: زائرمختاراست اگر خواست به بقیع میرود تا به پیروی از رسول خدا کسانی که در آنجامدفونند زیـارت کند ، وقتی که وارد بقیع شد ، ابتداء از سومین خلیفه عثمان بن عفان رضی الله عنه شروع کند، پس عموی‌پیغمبر عباس ، پس دیگر از بزرگان رازیارت کند ، و در این کار قصد امتثال‌سنت کند که رسول خدا اهل بقیع را زیارت می کرده است ، و این عمل نص در زیارت است و دلالت دارد که آن ذاتاً وسیلهٔ تقرب به خدا و مستحب و مورد عمل در دین است و مطلوب بودنش پیش سلف و خلف آشکار بوده است .

امینی می گوید :

مشاهدی که در بقیع مورد زیارت قرار می گرفته پیش از آنکه دست‌های جنایتکارانهٔ فساد بر آن استیلاء یابد مورد دید همگان قرار داشته است و آنها زیاد بوده که‌سمهودی در « وفاءالوفاء » جلد ۲ صفحه ۱۰۱ ـ ۱۰۵ همهٔ آنهارانقل کرده و بطور تفصیل دربارهٔ آنها بحث‌نموده است و در آن فوائد مهمی است که باید به آنجا مراجعه کرد:

زیارت شهداء احد

۳۲ ـ برای حاجی مستحب است که شهداء احد را زیارت کند .

نووی وشرنبلالی ودیگران گفته‌اند : بهتراین‌است که روزپنجشنبه‌به‌زیارت برود مخصوصاً زیارت قبر حضرت حمزه عموی پیامبر گرامی اسلام .

---

۱ ـ وفاء الوفاء جلد ۲ صفحهٔ ۲۴۸.

فاخوری در «الکفایه» گفته است: روز دوشنبه مخصوص به زیارت شهداء احد است. و ابن حجر گفته است: مستحب است باطهارت به زیارت شهداء احد برود و از قبر حمزه رضی‌الله‌عنه شروع نماید.

و فاکهانی در «حسن‌الادب» صفحه ۸۳ گفته است: وارد شده است که: زیارتشان کنید و بر آنان سلام بفرستید، بجانم سوگند، هیچ کس بر آنان سلام نمی‌کند، مگر آنکه تا روز قیامت جوابش را خواهند داد. و معلوم است که ردکردن آنان سلام را عبارت از دعا کردن در حق زائران است و شکی نیست که دعایشان مستجاب خواهد بود.

زیارت حمزه عموی پیامبر بزرگوار اسلام

۳۳- زائر در کمال ادب‌واحترام می‌گوید: درود بر توای عموی پیامبربرگزیده، درود بر تو ای سیدالشهداء، درود بر تو ای شیرخدا، درودبرتو ای شیررسول خدا، خدااز توراضی گردد و توراراضی گرداند وبهشت‌را جایگاهت‌قراردهد، درود و رحمت و برکات خدا بر شما ای شهیدان‌راه خدا.

ابن جبیر در «رحله» اش صفحهٔ ۱۵۳ گفته است: در اطراف شهداء (در کوه‌احد) خاك قرمزی است که منسوب به حضرت حمزه است و مردم به آن تبرك می‌جویند.

زیارت بقیهٔ شهداء:

۳۴- آنگاه به قبور دیگر شهداء توجه کند (و مشهور این است که شهداءاحد هفتاد نفرند) و بگوید: درود بر شما در عوض شکیبائی که در دین نمودید و چه نیکو پایانی در انتظارشما است، درود بر شما ای شهیدان، درود برشما ای نیکان، خدا از شما راضی گردد و شما را راضی بگرداند.

حمزاوی در «کنزالمطالب» صفحهٔ ۲۳۰ گفته است: وسیلهٔ آنها در رسیدن به آرزوهایش متوسل گردد، زیرا آنجا محل فرود آمدن رحمت‌های الهی بوده که رسول خدا فرمود: «برای خدایتان در دوران زندگیتان نسیم‌های روح بخشی

است خود را در برابر آن قرار دهید »[۱] شکی نیست که این مکان محل پائین آمدن رحمت های الهی است ، پس شایسته است زائر از این نسیم های ربانی بهرمند گردد.

چگونه نباشددر صورتی که آنان دوستان خدا و وسیله‌های بزرگ به‌سوی پروردگار و رسولش هستند ، پس سزاوار است برای کسی که به آنها متوسل شده به آرزوهایش نائل و به درجات عالی فائز گردد ، چون آنان کریمان زنده‌ای هستند کسی که به آنها توجه کند ، محروم بر نمی گردد و زائرشان بدون اکرام مراجعت نمی کند .

سمهودی در «وفاءالوفاء» جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۳ گفته است: ابن‌النجار اسم‌های شهداء احد را مرتب آورده من نیز از اوپیروی می کنم. باشد کسی که می‌خواهد برآنها درود بفرستد با اسمشان ابلاغ سلام کند و آن چنین است : حمزةابن عبدالمطلب ، عبدالله بن‌جحش ، مصعب بن عمیر ، عمارة بن زیاد ، شماس بن‌عثمان، عمرو بن‌معاذ، الحارث‌بن‌انس، سلمة‌بن‌ثابت ، عمر بن‌ثابت،ثابت بن وقش ، رفاعة بن وقش،حسیل بن‌جابر، صیفی بن‌قبطی ، الحباب بن‌قبطی ، عباد بن‌سهل ، الحارث بن اوس، ایاس بن‌اوس، عبید بن التیهان ، حبیب بن‌زید ، یزید بن حاطب ، ابوسفیان ابن‌الحارث،انیس بن‌قتاده، حنظلة بن‌ابی‌عامر ، ابوحیة‌بن‌مسلمة ، عبیدالله بن‌جبیر، ابوسعدبن‌خیثمة، عبدالله‌بن‌مسلمة،سبیع بن‌حاطب، عمرو بن‌قیس ، قیس بن‌عمرو ، ثابت‌بن‌عمرو ، عامر‌بن‌مخلد ، ابوهبیرة بن‌الحارث ، عمرو بن‌مطرف ، اوس ابن‌ثبت، انس بن‌النضر ، قیس بن مخلد ، عمرو بن ایاس ، سلیم بن الحارث ، نعمان بن عبد، خارجة بن زید ، سعد بن ربیع ، اوس بن الارقم ، مالك بن سنان ، سعد بن سوید، علبة بن‌ربیع ، ثعلبة‌بن‌سعد، نقیب بن فروة ، عبدالله بن‌عمرو ، ضمرةالجهنی ،نوفل ابن‌عبدالله،عباس بن‌عبادة ، نعمان بن مالك ، المحذر بن زیاد، عبادة بن‌الحسحاس، رفاعة بن‌عمرو، عبدالله‌بن‌عمرو، عمرو بن‌الجموح ، خلاد بن‌عمرو ، ابوایمن مولی

۱ ــ ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الافتعرضوا لها.

عمرو ، عبیدة بن‌عمرو، عنترة مولی عبیدة ، سهل بن‌قیس ، ذکوان بن عبد قیس ، عبید بن‌المعلی ، مالك بن‌نمیلة ، الحارث بن عدی ، مالك بن ایاس، ایاس بن‌عدی، کیسان مولی بنی‌النجار .

کسی که می‌خواهد تفصیل اسامی وشخصیت خانوادگی این‌شهیدان راه‌خدا را بداند ، به«سیرهٔ ابن‌هشام» جلد۳ صفحهٔ ۷۵ـ۸۱ مراجعه کند و برای سمهودی دروفاءالوفاء جلد۲ صفحهٔ۱۱۴ـ۱۱۹ درباره قبور شهداء احد گفتار مفید وباارزشی است که نباید آن‌را نادیده گرفت .

۳۵ـ کمال ابن‌همام محقق حنفی ها گفته است : خود کوه احد را زیارت کند و در صحیح آمده است : احد کوهی است که ما را دوست داردما نیزآن‌را دوست داریم .

امینی گفته است : بخاری در صحیحش در پایان جنگ احد بابی تحت عنوان : « احدما را دوست داردو ماآن را دوست داریم»قرارداده است.

۳۶ـ چنانکه نووی گفته است : مستحب مؤکد است به مسجد «قباء» برود ودر روز شنبه اولی است، وفاکهی گفته است : به‌ترتیب ، روز شنبه ، دوشنبه و پنجشنبه اولی است مخصوصاً صبح هفدهم رمضان استحباب‌بیشتری دارد که روایتی در این باره رسیده است . وقتیکه به‌آنجا رفت درآن نماز بخواند و بعد از دعاء بگوید : ای‌دادرس بیچارگان ، ای‌یار یاری‌طلبان، ای گره گشای گرفتاران ، ای‌اجابت کنندهٔ دعای‌درماندگان، برآقایمان‌محمد وآلش درودبفرست‌و گرفتاریم را رفع فرما ، چنانکه گرفتاری پیامبرت را در همین‌جا رفع فرمودی ای‌حنّان و ای‌منان ای کثیرالمعروف واحسان ، ای‌دائم‌النعم‌ای‌ارحم‌الراحمین،حرکت ونیرو جز از ناحیهٔ خدای بلندمرتبه وبزرگ نیست .

و از رسول‌خدا به‌طور صحیح‌آمده است: هرکس به‌این مسجد(مسجدقباء) بیاید و درآن نماز بخواند ثوابش همانند ثواب یك‌عمره است[1] حاکم وذهبی نیز

۱ـ مستدرك‌الصحیحین جلد۳ صفحه ۱۲.

آن‌را صحیح دانسته‌اند.

طبرانی به‌طور مرفوع آورده است: کسی وضوء کامل بگیرد و تنها قصدش رفتن به‌مسجد قباء و صبح کردن درآن به‌خاطر نماز باشد، و در آن چهار رکعت نماز که در هر رکعتی «ام‌القرآن»[1] بخواند ثواب‌عمره کننده خواهد داشت[2].

۳۷ـ تبرك به‌دیگر آثار نبوی و اماکن مقدسه چنانکه در «مراقی‌الفلاح» و دیگر کتب آمده است. خطیب شربینی در «المغنی» جلد۱ صفحهٔ ۴۹۵ گفته است: مستحب است به‌دیگر مشاهد مدینه که در حدود سی موضع است و مردم مدینه آنها را می‌دانند، برود ونیز مستحب است زیارت بقیع و مسجد قبا و رفتن به «بئراریس» ونوشیدن ازآن و وضوء گرفتن باآن وهمچنین چاههای‌آب هفتگانه که عبارتند از: چاه اریس، غرس، رومة، بضاعة، بصة، بیرحاء وعهن[3]

۳۸ـ فاخوری در «الکفایة لذوی‌العنایة» صفحهٔ ۱۳۰ گفته است: مستحب است که با خود مقداری از خرمای مدینه وآب چاه‌های یادشده‌را به‌عنوان هدیة بیاورد به‌شرط‌آنکه با تکلف و افتخار توأم نباشد.

و هنگام مراجعت به‌وطن روی هر بلندی سه‌بار تکبیر بگوید،آنگاه‌بخواند: خدائی جز خدای یکتای بی‌شریك نیست برای اوسلطنت و سپاس است و اوبرهمه چیز توانا است، رجوع کننده، و توبه کننده و عبادت کننده و سجده کننده و سپاس گذارنده برای خدایمان هستیم، خدا وعده‌اش راست است و بنده‌اش را یاری کرده و لشکرش را عزیز نموده و همه لشکرها را تنهائی شکست داده است» و شیخ‌زاده‌در «مجمع‌الانهر» جلد ۱ صفحهٔ ۱۵۸ گفته است: در حال حرکت گریان و اندوهگین از مفارقت رسول اکرم باشد.

۱ـ منظور سورة الحمد است که به‌خاطر فاتحة‌الکتاب قرارگرفتن وجامع همهٔ محتوای‌قرآن بودن بنام «ام‌القرآن» نامیده شده است.

۲ـ مجمع‌الزوائد جلد ۴ صفحهٔ ۱۱.

۳ـ در بارهٔ‌این چاهها در «وفاءالوفاء» جلد ۲صفحهٔ ۱۱۹ـ۱۲۹ به‌طور مفصل بحث شده است.

و از امور مستحب این‌است که روی‌هر بر آمدگی که می‌رسد تکبیر بگوید
و بگوید: رجوع کنندگان، توبه کنندگان، عبادت کنندگان و .....
فهل ینظرون الاسنةالاولین فلن‌تجدلسنةالله تبدیلا و لن‌تجدلسنةالله تحویلا
«آیا اینان‌جز آنکه به‌طریقهٔ امم گذشته هلاک شوند، انتظار دارند؟ هرگز
برای سنت خدا تبدیل و تحویلی نخواهی یافت. (فاطر آیهٔ ۴۳)



مصادر ومنابع این بحث:

آنچه که در بارهٔ آداب و زیارت‌ها گفته شده از مناسك بزرگان مذاهب چهارگانه و کتب فقهی آنان بوده است پس هر کس بخواهد آگاهی بیشتری دربارهٔ‌چیز هائی که نقل شده ومنابع آنها که ذکر نگردیده پیدا کند به کتاب‌های زیر مراجعه نماید:

کتاب	نویسنده
احیاءالعلوم ج ۱ ص ۲۴۶	حجةالاسلام ابوحامد غزالی
التذکرة	ابوالوفاء ابن‌عقیل حنبلی
المستوعب	ابن ابی‌سنینة سامری حنبلی
المدخل جلد ۱	ابوعبدالله عبدری مالکی
شفاءالسقام صفحهٔ ۵۲ـ۱۱۹	تقی‌الدین سبکی شافعی
وفاءالوفاء جلد ۲ صفحهٔ ۴۳۱ـ۴۵۵	نورالدین سمهودی شافعی
المواهب اللدنیة	ابوالعباس قسطلانی شافعی
اسنی‌المطالب جلد ۱ صفحهٔ ۵۰۱	ابویحیی انصاری شافعی
الجوهرالمنظم	ابن‌حجر هیثمی شافعی
مغنی‌المحتاج جلد ۱ ص ۴۹۴	خطیب شربینی شافعی
حسن‌التوسل	جمال‌الدین فاکهی شافعی
الشفاء	قاضی عیاض مالکی
مراقی‌الفلاح	ابوالبرکات شرنبلالی حنفی

شرح الشفاء	قاضی خفاجی حنفی
مجمع الانهر در شرح ملتقی الابحر شیخ ابراهیم حلبی	عبدالرحمن شیخ‌زاده .
مفتاح السعاده جلد ۳ صفحهٔ ۷۳	مولی احمد طالش کبری‌زاده
شرح المواهب جلد ۸ صفحهٔ ۲۹۷_۳۳۵	ابوعبدالله زرقانی مالکی
حاشیه برشرح ابن‌غزالی جلد ۱ صفحهٔ ۳۴۸	شیخ ابراهیم باجوری شافعی
کنز المطالب صفحهٔ ۱۸۳_۲۲۴	شیخ حسن عدوی شافعی
الکفایة صفحهٔ ۱۲۵_۱۳۱	عبدالباسط فاخوری مفتی
الارشادات السنیة صفحهٔ ۲۶۰	عبدالمعطی السقاء شافعی
الفقه علی المذاهب الاربعة جلد ۱	عده‌ای از فقهاء مذاهب

ترغیب به زیارت قبور

در سنت صحیح و مورد اتفاق ، دستور زیارت قبور و ترغیب به‌آن وارد شده و تمام بزرگان مذاهب اسلامی به‌طور اتفاق برطبق آن فتوی داده و گفته‌اند که‌آن مستحب‌است، بلکه بعضی ازظاهریه چنانکه بسیاری به‌آن تصریح کرده‌اند از باب اخذ بظواهر ، حکم به‌وجوب کرده‌اند.

و اینك مقداری ازآن نصوص را ذیلا می آوریم :

۱ـ از بریدة به‌طور مرفوع آمده است که : از زیارت قبور نهیتان می کردم اینك زیارتشان کنید . وترمذی اضافه کرده است: خداوند به‌پیامبرش اذن داد که قبر مادرش را زیارت نماید .

مسلم در صحیحش آن راآورده و ترمذی درسننش گفته است : این حدیث حسن و صحیح است.

و نسائی درسنن جلد ۴ صفحهٔ ۸۹ آن‌را آورده است. و حاکم درمستدرك جلد ۱ صفحهٔ ۳۷۴ از صحیح بخاری و مسلم آن را نقل کرده است . و بغوی در مصابیح‌السنة جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۶ آن را آورده و از روایات صحیح شمرده است .

و منذری در الترغیب والترهیب جلد ۴ صفحهٔ ۱۱۸ آن را نقل کرده و ابن‌الدبیع در تیسیرالوصول جلد ۴ صفحهٔ ۲۱۰ گفته است: آن را صاحبان صحاح ششگانه جزبخاری نقل کرده‌اند .

۲ـ از عبیدالله بن مسعود به‌طور مرفوع درحدیثی چنین‌آمده است: «قبرها

را زیارت کنید ، زیرا آدمی را نسبت به دنیا زاهد و نسبت به آخرت متذکر می‌سازد » .

ابن ماجه در سننش جلد ۱ صفحهٔ ۴۷۶ وابوالولید محمدبن عبدالله ازرقی در اخبار مکه جلد ۲ صفحهٔ ۱۷۰ آن‌را نقل کرده وحاکم درمستدرك صفحهٔ۳۷۵ و منذری در الترغیب والترهیب آن‌را صحیح دانسته ، وبیهقی در «السنن‌الکبری» جلد ۴ صفحهٔ ۷۷ نیز آن را آورده است.

۳ـ از انس بن مالك به‌طور مرفوع آمده است: «شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم ، اینك آنها را زیارت کنید ، زیرا شما را به‌یاد مرگ می‌اندازد» .

حاکم در مستدرك جلد۱ صفحهٔ ۳۷۵ آن‌را آورده و صحیحش دانسته است.

۴ـ از ابن عباس به‌طور مرفوع آمده است : « شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم ، اینك آنهارا زیارت کنید وحرف‌های بیهوده نگوئید».

چنانکه درمجمع‌الزوائد هیثمی، جلد۳ صفحهٔ ۵۸ آمده : طبرانی در«الکبیر» و «الاوسط» آن‌را آورده است.

۵ـ از زید بن خطاب در حدیث مرفوعی آمده است «من شما را از زیارت قبور نهی می کردم اینك هر کس از شما بخواهد زیارت کند ، زیارت کند».

طبرانی آن‌را در «الکبیر»آورده و هیثمی در مجمع‌الزوائد جلد ۳ صفحهٔ ۵۸ آن‌را از او نقل کرده است.

۶ ـ از ابی‌هریره به‌طور مرفوع آمده است : «پس قبرها را زیارت کنید ، زیرا آن یادآور مرگ است (شما را به‌یاد مرگ می‌اندازد) »٠

مسلم در صحیحش و احمد درمسندش جلد ۱ صفحهٔ ۴۴۱ ، و ابن ماجه در «السنن» جلد ۱ صفحهٔ ۴۷۶ و ابو داود در سننش جلد ۲ صفحهٔ ۷۲ و نسائی در «السنن» جلد۴ صفحهٔ ۹۰ وحاکم در«مستدرك» جلد ۱ صفحهٔ ۳۷۶ وبیهقی درسنن کبرایش جلد ۴ صفحهٔ ۷۶ و منذری در «الترغیب والترهیب» جلد ۴ صفحهٔ ۱۱۸ آن را آورده‌اند.

۷- از بریدة بـه‌طور مرفوع آمده است: «من قبلا شما را از زیارت قبور نهی می کردم و اینك زیارتشان کنید که برخیراتتان می‌افزاید».

حاکم در مستدرك جلد ۱ صفحهٔ ۳۷۶ آن‌را آورده و او با ذهبی آن را صحیح دانسته‌است و بیهقی نیزآن‌را در سننش جلد ۴ صفحهٔ ۷۶ آورده است.

۸- از انس‌ابن‌مالك به‌طور مرفوع آمده است: «من قبلا شما را از زیارت قبور نهی می‌کردم و اینك هرکس که می‌خواهد قبری را زیارت کند، زیارت کند زیرا دل را نرم می کند و چشم را می گریاند و یادآخرت می‌آورد، و حرفهای بیهوده نگوئید»

احمد در مسندش جلد ۳ صفحهٔ ۲۳۷ - ۲۵۰ و حاکم در مستدرك جلد ۱ صفحهٔ ۳۷۶ آن را آورده وآنها وذهبی آن را صحیح دانسته‌اند و بیهقی در سنن کبرایش جلد ۴ صفحهٔ ۷۷ نیزآن‌را آورده است.

۹- از زید بن ثابت به‌طور مرفوع آمده است: «قبور را زیارت کنید و حرف‌های بیهوده نگوئید».

طبرانی در «الصغیر» چنانکه در مجمع‌الزوائد جلد ۳ صفحهٔ ۵۸آمده‌آن‌را آورده است.

۱۰- از ابی‌ذر به‌طور مرفـوع آمده است: «قبرها را زیارت کن که ترا به‌یاد آخرت می‌اندازد.» حاکم در مستدرك جلد ۱ صفحهٔ ۳۷۷ آن را آورده و گفته است، راویان آن، همه ثقه و مـورد اعتمادند، و منذری در «الترغیب والترهیب» جلد ۴ صفحهٔ ۱۱۸ آن را آورده است.

۱۱- از ابی‌سعید خدری به‌طور مرفوع در حدیثی آمده است: «شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم اینك زیارت کنید و سخنی کـه خدا را به غضب درآورد نگوئید».

بزار و هیثمی در مجمع‌الزوائد جلد ۳ صفحهٔ ۵۸ آن راآورده‌اند و هیثمی گفته است: رجال آن،رجال روایات صحیح هستند.

۱۲ـ از ابی سعید خدری به‌طور مرفوع آمده است: «شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم اینك آنها را زیارت کنید وحرفهای بیهوده‌نگوئید»

بیهقی در سنن کبرایش جلد ۴ صفحهٔ ۷۷ آن را آورده است.

۱۳ـ از ابی‌سعید خدری به‌طور مرفوع‌آمده است: «شمارا از زیارت‌قبور نهی کرده بودم اینك زیارتشان کنید که مایهٔ عبرت است».

احمد در مسندش جلد ۳ صفحهٔ ۳۸ وحاکم درمستدرك جلد ۱ صفحهٔ۳۷۵ آن راآورده و به‌اتفاق ذهبی‌آن راصحیح‌دانسته‌اند. بیهقی درسنن کبرایش جلد ۴ صفحهٔ ۷۷ و منذری در «الترغیب والترهیب» جلد ۴ صفحهٔ ۱۱۸ آن را آورده و گفته است: راویانش مورد احتجاج در روایت صحیح هستند.

و هیثمی در مجمع‌الزوائد جلد۳ صفحهٔ ۵۸ گفته است: رجال آن رجال روایت صحیح هستند.

۱۴ـ از طلحة بن عبدالله آمده است: گفته: با رسول‌خدا که می‌خواست: قبور شهدا، را زیارت کند بیرون رفتیم تا اینکه می گوید: «وقتی که کنار قبور شهدا، آمدیم، فرمود: «این قبور برادران ما است». ابوداود در سننش جلد ۱ صفحهٔ ۳۱۹ و بیهقی در سنن کبری جلد ۵ صفحهٔ ۲۴۹ آن‌را آورده است.

۱۵ـ از علی امیرالمؤمنین به‌طور مرفوع در حدیثی آمده است: «من شما را از زیارت قبور نهی می کردم و اینك‌آنها را زیارت کنیدکه‌آخرت را به‌یادتان می‌آورد».

احمد در مسندش جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۵ و هیثمی در مجمع‌الزوائد جلد ۳ صفحهٔ ۵۸ آن را آورده نهایت آنکه احمد از طریق عبدالله بن مسعود درمسندش جلد ۱ صفحهٔ ۴۵۲ آن‌را مختصرتر آورده است.

۱۶ـ ابوالولید محمد بن عبدالله ازرقی در اخبار مکه، جلد۲ صفحهٔ۱۷۰ گفته است: «ابن ابی‌ملیکه در حدیثی که آن‌را به‌رسول‌خدا رسانده است به من خبر داد که فرموده است: «پیش مردگانتان بروید و برآنها درود بفرستید یا

برایشان دعا کنید (خزاعی شك داشته) ، زیرا وسیلهٔ عبرت شما است.

۱۷ - از بریدة به طور مرفوع آمده است : « شما را از زیارت قبور نهی می کردم اینك زیارتشان کنید که زیارتشان مایهٔ تذکر است » . ابو داود در سننش جلد ۲ صفحهٔ ۷۲ آنرا آورده است .

۱۸ - از ثوبان به طور مرفوع آمده است : « شما را از زیارت قبور نهی کرده بودم اینك زیارتشان کنید و زیارتتان را درود برآنها و استغفار برایشان قرار دهید »

چنانکه درمجمع الزوائد جلد ۳ صفحهٔ ۵۸ آمده طبرانی در «الکبیر» آن را آورده است .

۱۹ - از پیامبر اکرم آمده است : « کسی که می خواهد قبری را زیارت کند ، زیارت کند و نگوید مگر خوبی ، زیرا مرده از آنچه که زنده ناراحت می‌شود ناراحت می گردد »

شیخ شعیب حریفیش در « الروض الفائق فی المواعظ والرقائق » جلد ۱ صفحهٔ ۱۹ آن را نقل کرده است.

۲۰ - از جابر به طور مرفوع آمده است : «من شما را از زیارت قبور نهی می کردم اینك آنها را زیارت کنید » خطیب آن را در تاریخش جلد ۱۳ صفحهٔ ۲۶۴ آورده است .

۲۱ - از ام سلمة به طور مرفوع آمده است : « شما را از زیارت قبور نهی، می کردم و اینك زیارتشان کنید که مایهٔ عبرت شما است .

طبرانی آن را، در «الکبیر» آورده چنانکه درمجمع الزوائد هیثمی جلد ۳ صفحهٔ ۵۸ آمده است.

۲۲ - از عایشه آمده است که «رسول خدا به بقیع می‌رفت و می گفت: درود برشما که درخانهٔ مؤمنین آرمیده‌اید ، و به شما آنچه که دربارهٔ فردا وعده داده شده بود ، عنایت گردید ، و ما نیز به شما انشاءالله ملحق خواهیم شد ، خدایا اهل

بقیع را بیامرز ».

مسلم در صحیحش و بیهقی درسنن جلد ۴ صفحهٔ ۷۹ و جلد ۵ صفحهٔ ۲۴۹ و شربینی درمغنی جلد ۱ صفحهٔ ۳۵۷ و دیگران آن را نقل کرده‌اند.

۲۳ ـ از عایشه آمده است: « پیامبر اکرم از زیارت قبور نهی کرده آنگاه تجویز فرموده فکر می کنم که گفته است: چون آدمی را بیاد آخرت می اندازد »

بزاروهیثمی آن را در مجمع الزوائد جلد ۳ صفحهٔ ۵۸ آورده‌اند وهیثمی گفته است: تمام رجال آن مورد اعتمادند.

۲۴ ـ از عایشه آمده است: « رسول خدا از زیارت قبور نهی کرده سپس فرموده است: زیارتشان کنید که در آن موعظه و پند است. خطیب آنرا در تاریخش جلد ۱۴ صفحهٔ ۲۲۸ آورده است.

۲۵ ـ از عایشه در حدیثی به طور مرفوع آمده است: « برادرانتان رازیارت کنید و برآنها درود بفرستید که درآنها عبرت است ».

طبرانی آن را در اوسط روایت کرده چنانکه در مجمع الزوائد جلد ۳ صفحهٔ ۵۸ آمده است.

۲۶ ـ فاطمه رضی‌الله عنها قبر عمویش حمزه را هرجمعه زیارت می کرد و درآنجا نماز می‌خواند و گریه می کرد.

بیهقی درسننش جلد ۴ صفحهٔ ۷۸ و حاکم درمستدرك جلد ۱ صفحهٔ ۳۷۷ آن را آورده‌اند و حاکم گفته است: راویان این حدیث همه شان ثقه و مورد اعتمادند.

آنگاه گفته است: دربحث از زیارت‌قبور بطور همه جانبه بررسی و کوشش کردم تا در ترغیب به این کارشریك باشم و کسی که بخل به گناهش دارد، بداند که آن عمل مستحبی است و درود خدا بر محمد وآلش.

امینی می گوید :

دراین باره احادیث دیگری نیز وجود دارد کـه بیش از این در آن باره سخن را به درازا نمی کشائیم،هر کس بخواهد می تواند تفصیل آنرا در کتب فقه وحدیث ، درباب قربانیها و نوشیدنیها بیابد .

فلیأ توابحدیث مثله ان کانوا صادقین

« اگر راست می گویند ، حدیثی به مانند آن بیاورند »

(سورهٔ طور ، آیهٔ ۳۴)



آداب زیارت قبور

زیارت قبور آدابی دارد که شخص زائر، باید آن را رعایت کند و از آن جمله است:

۱ ـ زائر باید پاك باشد.

۲ ـ زائر از ناحیهٔ پای میت وارد شود، نه سرش.

۳ ـ هنگام زیارت روبه روی میت باشد.

۴ ـ هرچه می‌تواند قرآن بخواند و مستحب است یس و توحید.

۵ ـ دعا کردن به میت روبه قبله.

۶ ـ هنگام قرائت قرآن، روبه قبله بنشیند.

۷ ـ آب پاك روی قبر بپاشد.

۹ ـ برای اموات صدقه بدهد.

۱۰ ـ زائر پا برهنه باشد و قبرها را لگدنکند.

چگونگی زیارت اهل قبور:

۱ ـ از عایشه رضی‌الله عنها به طور مرفوع آمده است: «رسول‌خدا فرمود: جبرئیل پیشم آمد و گفت: پروردگارت به تو فرمان می دهد به بقیع بروی و برای آنان طلب آمرزش کنی. عایشه می گوید: من چگونه دعایشان کنم ای رسول‌خدا؟ فرمود: بگو: درود برمؤمنان و مسلمانانی که دراین دیارآرمیده‌اند، خدا پیشگامان و پس گامانمان را بیامرزد، و ما نیز ان‌شاءالله به شما ملحق خواهیم شد» مسلم درصحیحش و بسیاری از فقهاء و محدثین آن را نقل کرده‌اند.

و درروایت دیگری چنین آمده است: «درود برمؤمنان و مسلمانانی که دراین دیارآرمیده‌اند، و ما نیز انشاءالله به شما ملحق خواهیم شد، از خدابرای ما و شما عافیت می طلبم» بیهقی در سنن کبرایش جلد ۴ صفحهٔ ۷۹ آن را آورده است.

۲ـ از ابی هریره‌رضی‌الله عنه آمده است که: رسول‌خدا به قبرستان آمد و گفت: «درود برشما مؤمنانی که در این خانه‌آرمیده‌اید، و ما ان‌شاءالله به شما ملحق خواهیم‌شد».

۳ـ از ابن عباس آمده است که: رسول خدا از قبور مدینه می گذشت و رو به آنها کرد و فرمود: «درود برشما ای اهل قبور، خدا ما و شما را بیامرزد، شما پیشگامان مائید و ما به دنبالتان خواهیم‌آمد».

ترمذی وبغوی در «مصابیح جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۶ آن را روایت کرده‌اند.

۴ـ از بریده آمده است که: رسول خدا هنگامی که مردم بسوی قبرستان می‌رفتند تعلیمشان می‌فرمود که بگویند: «درود برشما مؤمنان و مسلمانان که در این دیار سکونت دارید، وما نیزان‌شاءالله به شما ملحق خواهیم شد، و شما پیشرو قافلهٔ مائید، و ما نیز پیروتان‌خواهیم بود، از خدا خواستار عافیتیم». بیهقی درسنن جلد۴ صفحهٔ ۷۹ آن را آورده است.

۵ـ از مجمع‌بن حارثه آمده است که: پیامبر اکرم دنبال جنازه‌ای راه‌افتاد و تا قبرستان‌آن را تشییع کرد و در آنجا سه‌بار فرمود: «درود براهل‌قبور، آنهائی که مؤمن ومسلمانند، شما پیشروان ما و ما به دنبالتان خواهیم آمد، خدا به شما عافیت عنایت فرماید» در مجمع‌الزوائد جلد ۳ صفحه ۶۰ این روایت آمده است.

۶ ـامیرالمؤمنین علی بن ابیطالب در زیارت قبور کوفه گفته است: «درود بر شما ای مؤمنان و مسلمانانی که در این دیار آرمیده‌اید، شما پیشروان قافلهٔ مائید و ما نیز به‌زودی به شما ملحق خواهیم شد، خدایا ما وآنها را بیامرز و از سر تقصیراتمان درگذر، خوشا به حال کسی که تصمیم رفتن به سوی معاد دارد و

اعمال نیکو انجام می‌دهد و به مقدار احتیاج قناعت کرده و ازخدا راضی وخشنود است».

طبرانی آن را چنانکه در مجمع‌الزوائد جلد ۹ صفحهٔ۲۹۹ آمده، روایت کرده است. و جاحظ در البیان و التبیین جلد ۳ صفحهٔ ۹۹ با عباراتی نظیر آن آورده است.

۷- علی بن ابیطالب «امیرالمؤمنین» کرم‌الله وجهه، هنگامی که واردقبرستان می‌شد[۱] می فرمود: « درود بر شما ای مؤمنان و مسلمانان که ساکنان خانه‌های وحشتناك و محله های خراب هستید، خدایا ما وآنها را بیامرز، وبا عفوت ازما وآنها در گذر».

سپس می‌فرمود: «سپاس خدای راست که زمین سریع‌الحرکة را مرکز زنده‌ها ومرده‌ها قرار داد، سپاس خدای راست که از زمین ما را آفرید و دوباره به آن برخواهیم گشت و روی آن محشور خواهیم شد، خوشا به حال کسی که یاد معاد کند و اعمال نیکو انجام دهد و به مقدار احتیاج قناعت کند و از خدا خشنود باشد».

۸-فیروزآبادی، صاحب قاموس در کتاب «سفرالسعادة» صفحهٔ ۵۷ گفته است: «ازعادات رسول‌خدا زیارت قبور ودعاء و استغفاربرای مردگان بوده است ومانند این زیارت مستحب است»

آنگاه اضافه می کند: «هنگامی که قبرستان را دیدیدبگوئید: درود برشما ای اهل دیار ... سپس گفته است: هنگام زیارت بخواند ازنوع دعائی که هنگام نماز میت می‌خوانده است.»

۹- محمد بن حنفیه بالای قبر حسن بن علی امام‌رضی‌الله عنهما ایستاد و در اثر شدت ناراحتی بغض گلو شده بود، وقدرت برسخن گفتن نداشت. سپس‌به سخن آمد وگفت: «ای ابا محمد خدا ترا رحمت کند، و اگر حیاتت عزت بخش بوده

۱- عقدالفرید ج ۲ ص۶

مرگت ذلت‌آور است وبهترین‌روح، روحی است که با بدنت منضم بوده و بهترین بدن بدنی است که در کفنت قرار دارد وچگونه چنین نباشد که تو بقیهٔ فرزندان پیغمبران وراه‌هدایت وپنجم اصحاب کسائی، ازدست‌های حق وحقیقت تغذیه کردی و در دامن اسلام تربیت شدی، پس در زمان حیات ومرگ پاك و پاکیزه بودی، اگرچه با فراقت، دل ما خونین است وخیررا برایت شك نداریم»[1].

۱۰ ـ علی‌بن ابی‌طالب «امیرالمؤمنین» روی قبر «خباب» ایستاد و فرمود: «خدا خباب را رحمت کند که با رغبت اسلام آورد، و در راه بندگی کوشش نمود، و زندگی را با جهاد گذراند، وحوادث را پشت سر گذاشت، و خدا پاداش کسی را که عمل نیك انجام دهد ضایع نمی کند»[2]

۱۱ـ عایشه روی قبر پدرش ابی‌بکر صدیق ایستاد و گفت: «خدا رویت را نیکو بگرداند واعمال شایسته‌ات را پاداش دهد، با پشت کردن به دنیاآن را خوار و با اقبال به آخرت آن را عزیز کردی، واگر مصیبتت بعد از مصیبت رسول خدا بزرگترین مصائب وحوادث بوده، کتاب خدا ما را وعده به صبر برمصیبت داده و ما نیز در شکیبائی پیرو آنیم، پس مـی گوییم: «ما ملك خدائیم و به سویش باز می گردیم»وبرایت طلب آمرزش زیاد می کنم، پس درود خدا برتو اگر ترا از ما گرفته است حیاتت را دشمن نداشته و از مرگت دل خوش نبوده است.»[3]

۱۲ـ حسن بصری، هنگامی که وارد قبرستان می‌شد می گفت: «خدایا ای آفریدگار این جسدهای کهنه شده و استخوان‌های پوسیده‌ای که از دنیا خارج شدند، درحالی که به تو مؤمن بودند، برآنها روحی از ناحیه‌ات داخـل کن و از ناحیهٔ ما به آنهابرسان»[4].

۱۳ ـ ابن سماك روی قبر ابی سلیمان داود بن نصیر طائی، متوفی در سال

۱ـ عقدالفرید ج۲ ص۸ .
۲ـ مستطرف ج۲ ص۳۳۸ .
۳ـ العقدالفرید ج۲ ص۶ .
۴ ـ صفةالصفوة ج ۳ ص ۸۲ .

۱۶۵هـ ایستاد و گفت: ای داود شبت را در حالی که مردم به خواب بودند به صبح می‌آوردی، و در وقتی که مردم غرق در گناه بودند، تو سالم بودی، وهنگامی کهمردم زیان می کردند تو سود می‌بردی، تا آنکه تمام فضائلش را شمرد»[1].

در اینجاالفاظ زیادی دربارهٔ زیارت قبور، منقول از ائمه وبزرگان مذاهب اربعه وجود دارد که نشان می‌دهد: زائر می‌تواند مرده را زیارت کند و با هرلفظی که بخواهد برایش دعا کند، و هر فضیلتی از فضائلش را که بخواهد بشمرد، وبا یاد آوردن صفات نیکویش توجه عنایت خدا را نسبت به او جلب نماید و الفاظ یاد شده در زیارت پیامبراکرم وشیخین این حقیقت را به خوبی روشن می کند.

گفتاری پیرامون زیارت قبور:

بزرگان مذاهب چهارگانه پیرامون زیارت قبور گفتار فراوان و مفیدی دارند که برخی ازآنها را ذیلا می‌آوریم:

۱ـ ابن الحاج ابوعبدالله عبدری مالکی، متوفی درسال ۷۳۷هـ در «المدخل» جلد۱ صفحهٔ ۲۵۴ گفته است: و نحوهٔ درود بر مردگان چنین است: «درود بر شما ساکنان خانه‌ها از مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات، خداوند پیشگامان و پسگامان ما را بیامرزد، و ما به‌شما ان‌شاءالله ملحق خواهیم شد، از خداوند برای شما وما عافیت می‌خواهم.

سپس بگوید: «ما وآنها را بیامرز»

آنچه از دعا زیاد و یا کم بخوانی، مانعی ندارد، زیرا مقصود کوشش در دعا برای آنها است که نیازمندترین افراد به دعا هستند، چون دستشان از همه‌جا کوتاه است. آنگاه در جانب قبلهٔ میت بنشیند و رو به رویش قرار گیرد. البته مخیر است در ناحیهٔ پا ها و یا سرش جلوس کند، و سپاس خدای به جای آرد و درود بر محمد (ص) بفرستد و آنچه که می‌تواند برای میت دعا کند. و همچنین در برابر این قبور برای رفع حوادثی که بر او ویا برمسلمین نازل شده

۱ـ صفة‌الصفوة ج۳ ص۸۲.

دعا کند و برطرف شدن آنها را از خدا بخواهد.

و این نحوهٔ زیارت قبور به طور عموم است و اگر میتی که مورد زیارت قرار گرفته از کسانی است که امید برکت می‌رود. پس وسیلهٔ او به خدا متوسل گردد، بلکه ابتداء به پیامبر اکرم متوسل شود که او عمدهٔ در توسل واصل در همهٔ این امور است، پس باید به او و پیروان نیکوکارش تا قیامت متوسل گردید.

بخاری از انس رضی‌الله عنه آورده است: «عمر بن خطاب رضی الله عنه، هنگامی که خشکسالی می‌شد ومردم به کم آبی گرفتار می‌شدند، وسیلهٔ عباس طلب باران می کرد ومی گفت: خدایابه پیامبرت متوسل‌می‌شدیم وطلب‌باران می نمودیم، اینك به عموی پیامبرت متوسل‌می‌شویم، پس‌سیرابمان فرما» پس سیراب می‌شدند»

پس به شایستگان از اهل قبرستان در قضاء حوائجش و آمرزش گناهانش متوسل گردد. آنگاه برای خودش و پدر و مادرش ومشایخ واقاربش و اهل این قبرستان و مردگان مسلمین وزندهایشان وفرزندانشان تا قیامت، و برادران دینیش که از او غائبند، باصدای بلند پیش آنها دعا کند ووسیلهٔ آنها زیادبه خدا متوسل شود، زیرا خداوند آنان را بر گزیده و شرافت و کرامت بخشیده، پس چنانکه دردنیا وسیلهٔ آنها نفع داده درآخرت بیشتر خواهد داد.

پس هر کس حاجتی می‌خواهد برود پیش آنها و به‌آنها متوسل شود، زیرا آنان واسطهٔ میان خدا وبندگانند. ودر شرع این حقیقت به ثبوت رسیده ودانسته شده که‌آنان مورد توجه و عنایت خدایند و این مطلب مشهوراست وهمواره علماء وبزرگان ازشرق وغرب بازیارت قبورآنان تبرك می‌جستند وبرکت‌آن را ازلحاظ ظاهری ومعنوی می‌یافتند.

وشیخ‌الامام ابوعبداله بن نعمان رحمه‌الله،در کتابش موسوم به «سفینة‌النجاة لاهل‌الالتجاء فی کرامات الشیخ ابی‌النجاء» درضمن گفتارش دراین باره، چنین گفته است: «برای صاحبان بصیرت واعتبار به ثبوت رسیده که زیارت قبور شایستگان به خاطر تبرك وعبرت گرفتن محبوب است، زیرا برکت شایستگان همان‌طور که

درزمان حیاتشان جاری بوده، بعد از وفاتشان نیز جاری است، و دعا، پیش قبور شایستگان وشفاعت خواستن وسیلهٔ آنها پیش ائمهٔ دین و علماء شرع مبین همواره مورد عمل بوده است.

براین گفته: «هر کس حاجتی دارد پیش قبور آنان برود وبه آنها متوسل شود» اعتراض نشود که مخالف با گفتهٔ رسول خدا است که فرموده‌است: «مسافرت نشود مگر برای سه مسجد: مسجدالحرام، مسجدم (مسجدالنبی) ومسجد الاقصی»، زیرا امام جلیل ابوحامد غزالی رحمه‌الله در کتاب آداب سفر از کتاب احیاءالعلومش درضمن مباحثی آن را پاسخ گفته و اینك نص گفتار او: «قسم دوم این است که مسافرت کند به خاطر عبادت یا برای جهاد ویا حج تا اینکه می گوید: ودر زمرهٔ آنها است زیارت‌قبور انبیاء وقبور صحابه وتابعان وسائر علماء واولیاء. وهر کس در زمان حیاتش از دیدنش تبرك جسته می‌شد،بعداز مرگش نیز بازیارتش تبرك جسته می‌شود وجائز است مسافرت کردن به‌سوی آنها برای همین مقصود وفرمودهٔ رسول خدا «مسافرت جز برای سه مسجد: مسجدالحرام، مسجدم و مسجدالاقصی، نباید صورت‌بگیرد»، با اینها که گفته شده مخالف نیست و آنها را غیر جائز نمی‌شمارد، زیرا این حدیث مربوط به‌عدم مطلوبیت مسافرت به سوی مساجددیگر است که باهم یکسانند، نه زیارت قبور انبیاء واولیاء وعلماء اینها اگرچه دراصل فضیلت با هم یکسانند، اما درجات آن به حسب اختلاف درجات آنان پیش خدا تفاوت عظیمی دارند وخدا داناتراست.»

۲ــ عزالدین شیخ یوسف اردبیلی شافعی، متوفی درسال ۷۷۶ هـ. در «الانوار لاعمال الابرار» درفقه شافعی جلد ۱صفحه ۲۲۴ گفته است: «برای مردان‌زیارت قبور مستحب وبرای زنان مکروه است ومستحب است که بگوید: «درود برشما ای مردم با ایمانی که دراین خانه‌ها آرمیده‌اید، وما اگر خدا بخواهد به زودی‌به شما ملحق خواهیم شد، خدایا ما را از پاداششان محروم مفرما، و ما را بعد از آنان مورد امتحان قرارمده وما وآنها را بیامرز» وقرآن بخواند و دعا کند زیرا میت

مثل حاضر است که باید برایش امید رحمت و برکت داشت، ودعاء بعداز قرائت به اجابت نزدیکتر است.

۳ـ شیخ زین‌الدین شهیر به ابن نجیم مصری‌حنفی، متوفی درسال ۹۶۹ یا ۹۷۰هـ. در «البحرالرائق» شرح کنزالدقائق تألیف امام نسفی جلد ۲ صفحه ۱۹۵ گفته است: «زیارت قبور و دعا، برای اموات اگر مؤمن باشند، مانعی ندارد، اما قبرها رالگد نکنند زیرا پیامبر اکرم فرموده است: «من شما را از زیارت‌قبور نهی می کردم، اینك آنها را زیارت کنید» وبه خاطر عمل مسلمین از زمان رسول خدا تاکنون.

ودر «المجتبی» تصریح کرده است که آن مستحب است وگفته شده: برزنان حرام است.

و صحیح‌تر این است که: جوازبرای هردو ثابت است که رسول خدا این چنین تعلیم سلام برمردگان می‌فرمود: «سلام بر شما ساکنان خانه‌ها از مؤمنین و.... » آنگاه قرائت قرآن را پیش قبور و قسمتی از آداب زیارت را نقل کرده است.

۴ـ ابن‌حجر مکی‌هیثمی، متوفی‌درسال ۹۷۳ هـ. در«الفتاوی‌الکبری‌الفقهیة» جلد ۲ صفحهٔ ۲۴

هنگامی که از او دربارهٔ زیارت قبور اولیاء در زمان معین و سفر کردن به سوی آنها با آنکه کنار این قبور مفاسد زیادی از قبیل: اختلاط زن و مرد، روشن کردن چراغ‌های زیاد وغیره صورت می گیرد، سؤال شده بوده چنین پاسخ گفته است: «زیارت قبور اولیاء مستحب ومایهٔ تقرب به خدا است وهمچنین است مسافرت کردن به سوی آنها».

و گفتهٔ شیخ ابی محمد را «سفر جز برای زیارت رسول خدامستحب نیست» غزالی چنین پاسخ گفته است که: او سفر برای زیارت غیر رسول خدا را قیاس به منع مسافرت برای غیر مساجد سه گانه کرده درصورتی که فرق میان آن دو

بسیار روشن است ، زیرا غیر از مساجد سه‌گانه در فضیلت با هم مساوی هستند وفائده‌ای درسفرکردن‌به سوی‌آنهانیست، ولی‌اولیاءِ خداباهم ازلحاظ تقرب به خدا متفاوتندو بهره‌مندی‌زائران به حسب معارف و اسرارشان نیز مختلف است ، پس مسافرت به سوی آنها دارای فائده‌های فراوان خواهد بود .

وروی همین جهت، مسافرت به سوی آنها برای مردان و نذر کردن برای این کار مستحب شمرده شده چنانکه در «شرح‌العباب» دراین باره بطرزی که بهتر از آن متصور نیست بسط کلام داده‌ام .

واما آنچه را که مسائل دربارهٔ بدعت‌هاوکارهای حرامی که مردم عوام و لاابالی مرتکب می‌شوند ، تذکر داده، باید توجه داشت که کارهای عبادی را نباید به خاطر این گونه اعمال ترك کرد ، بلکه باید عمل عبادی انجام گیرد و بدعت‌ها نیز مورد انکار قرار گرفته تا آنجا که مقدور است از بین برده شود .

ولذا فقهاءِ در طواف مستحب (تا چه رسد به واجب) ذکر کرده‌اند که اگر چه زنها وجود داشته باشند طواف صورت گیرد و همچنین است رمی جمرات ، نهایت آنکه دستور داده‌اند : مردها از آنها فاصله بگیرند . و زیارت نیز چنین است یعنی باید صورت گیرد ، اما مردها از زن‌ها فاصله داشته و با آنها مخلوط نباشند وآنچه راکه حرام و بدعت است ، اگر مقدور باشد نهی کرده و زائل نمایند .

و این در صورتی است که زیارت جز با این مفاسد مقدور نباشد وگرنه ، اگر بتواند تمام یا بعضی از مفاسد را از بین ببرد بدیهی است که زیارت دراین صورت مستحب مؤکد خواهد بود .

و اگر به هیچ وجه دور از مفاسد مقدور نباشد ، باید زیارت را در غیر آن زمان انجام دهد ، بلکه اگر گفته شود : دراین صورت اصلا زیارت نکند بعید نیست .

وکسی که مطلقاً به خاطر ترس از اختلاط ، زیارت را منع کرده بایدطواف

ورمی جمرات و وقوف به عرفه یا مزدلفه را نیز، در صورت ترس از اختلاط و مانند آن منع نماید در صورتی که هیچ کدام از پیشوایان مذاهب آن را منع نکرده‌اند با آنکه آن اعمال مستلزم اختلاط زن و مرد است و همهٔ فقها در این امور تنها اختلاط را منع کرده‌اند، نه آن اعمال عبادی را و در مورد زیارت نیز مطلب چنین است.

گفتهٔ کسی که به خاطر ترس از اختلاط منکر زیارت شده ترانفریبد، زیرا چنانکه توضیح دادیم باید گفتارش تفصیل داده شود وگرنه وجه درستی نخواهد داشت. و پنداشته است که زیارت اولیاء بدعتی است که در زمان سابق وجود نداشته است. و لذا باید حرام باشد اولا بدعت نیست و درصورتی که چنین باشد هر بدعتی حرام نیست، چه بسا بدعت واجب است تاچه رسد به مستحب چنانکه به آن تصریح کرده‌اند.

۵ ـ شیخ محمد خطیب شربینی، متوفی درسال ۹۷۷ ه در «المغنی» جلد ۱ صفحه ۳۵۷ گفته‌است: چنانکه قاضی حسین درشرح الفروع گفته است: وضوء برای زیارت قبور مستحب است، و بایدرو به روی قبور مسلمین بایستد وبرآنها درود بفرستد و آنچه که می‌تواند قرائت قرآن کند و به دنبال آن به امیداجابت، دعا کند، زیرا دعا، برای مرده مفیدخواهد بود و بعد ازقرائت به اجابت نزدیکتر است و در هنگام دعا رو به قبله بایستد، اگر چه خراسانیان گفته‌اند: مستحب است رو به روی میت بایستد.

مصنف گفته است: «زیاد زیارت کردن و پیش قبرهای اهل خیر و فضل ماندن مستحب است»

۶ ـ ملاعلی هروی قاری حنفی، متوفی در سال ۱۰۱۴ ه در «المرقاة شرح المشکاة» جلد ۲ صفحهٔ ۴۰۴ دربارهٔ زیارت قبور گفته است: «امر در زیارت، برای جواز یااستحباب است و جمهور نیزبراین عقیده هستند، بلکه بعضی دربارهٔ آن ادعای اجماع کرده‌اند،اما «ابن عبدالبر» از بعضی ادعای وجوب نموده

است »

۷ ـ شیخ ابوالبرکات حسن بن عمار بن علی مکنی به «ابن الاخلاص» وفائی شرنبلالی حنفی ، متوفی درسال ۱۰۶۹ هـ در حاشیه [۱] غررالاحکام که در حاشیهٔ « دررالاحکام » جلد ۱ صفحهٔ ۱۶۸ چاپ سده گفته است : زیارت قبور برای مردان مستحب است و گفته‌شده : برزنان حرام است ، ولی صحیحتر این است که جواز برای هردو ثابت است و قرائت، پس طبق روایت آتی مستحب است : « کسی که داخل قبرستان شود و سورهٔ یس ، بخواند ، خداوند درآن روز برآنها سبك می گیرد و به عدد آنچه که درآن است به او حسنه می دهد .»

و در « مراقی الفلاح » فصل زیارت قبورآمده است : « زیارت قبور برای زنان و مردان مستحب است ، ولی نباید قبرها را لگد کوب کنند و گفته شده : برزنان حرام است ، اماصحیحتراین است که جواز برای هردو ثابت است . وسنت این است که زیارت قبور در حال ایستاده و دعا نزد آنها نیز چنین انجام گیرد ، چنانکه رسول خدا در زیارت بقیع چنین می کرده و می فرموده : « درود برشما مردمی که درخانه مؤمنان هستید، و ما نیزاگر خدا بخواهد به شما ملحق خواهیم شد ، از خدا برای من و شما طلب عافیت می کنم » .

و مستحب است زائر قرائت سورهٔ یس کند ، زیرا از انس رضی الله عنه آمده است که رسول خدا فرموده است : « کسی که داخل قبرستان شود و سورهٔ یس قرائت کند (یعنی ثوابش را هدیهٔ ارواح اموات کند) خداوند درآن وقت عذابشان را تخفیف خواهد داد و از آنها رفع خواهد نمود ،

و همچنین در روز جمعه خداوند عذاب را از اهل برزخ برمی دارد و دیگر برمسلمین بر نمی گردد و برای شخص قاری به عدد آنچه که در آن است (در روایت زیلعی آمده : بعدد کسانی که درقبرستان از مردگان هستند)حسنات نوشته می‌شود .

۱ ـ نام آن « غنیة ذوی الاحکام فی بغیة الاحکام » است .

و از انس آمده است که :«از رسول خدا پرسید: ما از مردگانمـان صدقه می‌دهیم و از ناحیهٔ آنها حج می کنیم و برای آنها دعا می‌نمائیم، آیا اینها به‌آنان می‌رسد؟ فرمود: آری اینها به آنان می‌رسد؛ چنانکه طبقی برایتان هدیه فرستاده شود ، خوشحالتان می‌نماید ، آنان نیز از آن اعمال خشنود می گردند»

ابـو حفص سکیری آن را روایت کرده تـا اینکه گفته است : از علـی رضی‌الله عنه‌آمده است که: «پیامبر اکرم گفته است : «کسی که ازقبرستان بگذرد و «قل هوالله احد» رایازده بار قرائت کند و اجرش را هدیهٔ اموات کند ، به عدد اموات پاداش خواهدیافت» دار قطنی آنرا روایت کرده است .

ابن ابی شیبه ازحسن‌آورده است که او گفته: کسی که داخل قبرستان شود وبگوید: خدایا،ای پروردگار،این جسدهای کهنه شده و استخوان‌های پوسیده‌ای که از دنیا خارج شده‌اند، درحالی که به تو مؤمن بوده‌اند، روحی ازناحیه‌ات در آنها داخل کن وسلامم را به آنها برسان،، هرمؤمنی که از زمان خلقت‌آدم مرده است برای او طلب آمرزش می‌نماید.

ابن‌ابی‌الدنیا چنین آورده است: «بـه عدد فرزندان آدم تا قیامت ، حسنات برایش نوشته می‌شود».

۸ـ شیخ محمد امین‌شهیربه‌ابن‌عابدین، متوفی‌در سال۱۲۵۳ه در« ردالمحتار علی‌الدرالمختار» در فقه حنفی جلد ۱ صفحهٔ ۶۳۰ بعد از بیان استحباب زیـارت قبور گفته است: «در هرهفته قبور را زیارت کند» چنانکه در «مختارات النوازل» آمده که درشرح « لباب المناسك» گفته است: مگر آنکه جمعه وشنبه و دوشنبه وپنجشنبه بهتر است.

محمد بن واسع گفته است : «مردگان زوّارشان را کـه روز جمعه و روز قبل و بعدش به زیارتشان می‌روند ، می‌دانند، پس معلوم است که روز جمعه بهتر است . »

و درهمان کتاب آمده است که مستحب است که شهداء احد را زیارت کند

به دلیل روایت ابن ابی‌شیبه که گفته، است: «رسول خدا سرهرسال قبورشهداء احدرا زیارت می‌کرده ومی گفته است: «درود برشما درعوض شکیبائیتان در راه خدا، پس نیکو است پایان این زندگی».

وبهتراین است که آن، درصبح روز پنجشنبه وباطهارت انجام گیرد تانماز ظهر مسجد رسول خدا از او فوت نشود.

من می گویم که: از آن فهمیده می‌شود که زیارت اگرچه محلش دورباشد مستحب است. و آیا مسافرت برای آن نیز مستحب است چنانکه عادت ازمسافرت به سوی زیارت خلیل الرحمان و اهلش وفرزندانش وزیارت سید بدوی و دیگر از بزرگان نیزچنین است؟ از پیشوایانمان کسی را ندیدم‌که تصریح به آن کرده باشند و بعضی از شافعی‌ها آن را جز برای رسول خدا (ص) منع کرده اند، زیرا آن را از قبیل مسافرت برای غیر مساجد سه گانه دانسته‌اند، درصورتی که غزالی آن را به طور آشکار رد کرده است.

آنگاه پس از ذکرفشردهٔ گفتار غزالی اضافه کرده که ابن‌حجر درفتاوایش گفته است: زیارت به خاطر منکرات و مفاسدی که در کنارقبورصورت می گیرد از قبیل اختلاط زنان با مردان ونظائر آن نباید ترک شود، زیرا اعمال عبادی به امثال اینگونه امور ترک نمی‌شود، بلکه برآدمی است که عبادت را انجام دهد و بدعت‌هارا انکار کند، و در صورت امکان در ازبین بردن آنها اقدام نماید».

من می گویم«آنچه که دربارهٔ عدم ترک دنبال جنازه رفتن درصورتیکه زنان گریه کننده‌ای با آن باشند، گفته شده این مطلب را تأیید می کند»

تا اینکه می گوید: در «الفتح» گفته است: مستحب زیارت کردن و دعا خواندن پیش قبر در حال ایستاده است، چنانکه رسول خدا در زیارت بقیع‌چنین می کرده و می‌فرموده است: «درود بر شما ساکنان خانه‌های مؤمنان وما نیز به شما اگرخدابخواهد، ملحق خواهیم شد»

و در«شرح اللباب»ملاعلی قاری آمده است: از آداب زیارت این است که

زائر از ناحیهٔ پاهای متوفی، نه از ناحیهٔ سرش وارد شود، زیرا از ناحیهٔ سر دیدن را برمیت دشوارتر می کند، به خلاف از ناحیهٔ پا که مقابلش قرار می گیرد. اما رعایت این مطلب درصورت امکان است وگرنه از رسول خدا رسیده که آن حضرت اول سورهٔ بقره را پیش سرمیت وآخرش را پیش پایش خوانده است.

۹ـ شیخ ابراهیم باجوری، متوفی در سال ۱۲۷۷ هـ در حاشیه‌اش بر شرح ابن‌الغزی جلد ۱ صفحهٔ ۲۷۷ گفته است: زیارت قبور برای مردان به خاطر به یاد آخرت افتادن مستحب است، ولی برای زنان به جهت جزع و کمی صبرشان مکروه است، محل کراهت تنها درصورتی است که شرکت آنان مشتمل بر حرام نباشد وگرنه حرام خواهد بود وازاین کراهت، زیارت قبر رسول خدا مستثنی شده که برای آنان نیز مستحب است و چنانکه ابن‌الرفقه گفته است: سزاوار است قبور انبیاء و اولیاء نیز چنین باشد (برای زنان نیز مستحب باشد).

ومستحب است که زائر بگوید: «درود برشما ساکنان خانه قوم با ایمان، و ما نیز اگر خدا بخواهد به شما ملحق خواهیم شد، ازخدا برای شما وما عافیت می‌طلبیم، خدایااز پاداششان محرومما‌ن مفرما وبعد از آنها امتحانمان مکن، ما و آنها را بیامرز.»

و آن مقدار که می‌تواند از قرآن مانند سورهٔ یس بخواند و برای آنان دعا نماید وثواب آن را نثار آنان کند وبرایشان صدقه دهد که ثوابش به آنها خواهد رسید و از آن بهره‌مند خواهند شد، و مستحب است همان مقدار که در زمان حیات باآنها فاصله می گرفته در زیارت فاصله بگیرد و ازناحیهٔ سربرآنها درود بفرستد ومکروه است بوسیدن قبر ...

۱۰ ـ شیخ عبدالباسط بن شیخ علی‌الفاخوری، مفتی بیروت در کتابش «الکفایة لذوی‌العنایة» صفحهٔ ۸۰ گفته است: زیارت قبور برای مردان مستحب و برای زنان جز رسول خدا وقبور دیگر پیامبران و اولیاء مکروه است و مستحب است که زائر بگوید: «درود برشما ساکنان خانهٔ قوم با ایمان، شما پیشی

گرفتگانید و ما نیز اگر خدا بخواهد به شما ملحق خواهیم شد».

و آن مقدار که می‌تواند از قرآن مانند سورهٔ یس بخواند و بعد از آن برای میت دعا کند و بگوید: «خدایا ثواب آنچه که قرائت کردم به فلانی برسان و همان مقدار که در زمان حیاتش به قبروی نزدیک می‌شده به قبر نزدیک شود.

۱۱ ـ شیخ عبدالمعطی السقا در «الارشادات السنیة» صفحهٔ ۱۱۱ گفته است: زیارت قبور مسلمانان برای مردان مستحب است بـه جهت روایت مسلم: «من شما را از زیارت قبور نهی می کردم اینك زیارتشان کنید که شما را به یاد آخرت می اندازد».

اما زیارت زنان جز نسبت بـه قبور پیامبر و عالم و صالح و فامیل مکروه است و اما نسبت به آنها درصورتی که مستلزم حرام نباشد و قبور داخل شهر باشد مستحب است و گرنه حرام خواهد بود و مورد استحباب و یا کراهت درصورتی است که شوهر یا ولی بـه آنان اجازه دهد و از فتنه در امان باشند و از اجتماعشان فسادی بر نخیزد، چنانکه، به طور غالب و مسلم در عصر ما چنین است و گرنه بی‌شك حرام خواهد بود.

و به جهت پند و عبرت گرفتن و بیاد آخـرت افتادن زیاد زیارت کردن مستحب است و غروب روز پنجشنبه و تمام روز جمعه و صبح شنبه زیـارت قبور تأکید شده است.

و سزاوار است کـه زائر از این کار قصد قربت و اصلاح فساد قلبش کند و دارای طهارت باشد و امید قبولی دعایش برای خود و میت داشته باشد و به مردگان چنین درود بفرستد: «درود برشما ساکنان خانهٔ قـوم با ایمان» تا آخر آن را نقل کرده است.

سپس وقتی که بـه قبر مرده‌اش رسید در حال خشوع رو به رویش بایستد و بگوید: «درود بر تو» و بعد، آن مقدار از قـرآن مانند سورهٔ یس و فاتحه و تبارك و اخلاص و معوذتین که می تواند بخواند.

و بهتر این است که هنگام قرائت سرپا و رو به قبله بایستد و قصد بهره‌مندی مرده از آنچه که می خواند داشته باشد، و زیاد صدقه برایش بدهد و آب پاك روی قبرش بریزد و چوب‌تر و مانندش از قبیل ریحان وغیره رویش بنهد و زیارت فامیل مخصوصاً پدر و مادر ودعا برایشان تأکید شده چنانکه اخبار صحیح زیادی در ترغیب به زیارت والدین، و دعا، برایشان وارد شده است.

۱۲ ـ منصور علی ناصف در «التاج الجامـع للاصول فی احادیث الرسول» جلد ۱ صفحهٔ ۴۱۸ گفته است: امروز زیارت قبور پیش همهٔ علما، برای استحباب است و به نظر ابن حزم برای وجوب است اگرچه در تمام عمر یکبار باشد.

ودر صفحهٔ ۴۱۹ گفته است: زیارت قبور برای زنان جائز است به شرط صبر و عدم جزع و عدم تبرج، و اینکه شوهر و یـا محرمش به خاطر جلوگیری از فتنه با آنها باشند. دلیل جواز، عموم حدیث (اول) و گفته عایشه است که: چگونه برآنها درود بفرستم یا رسول‌الله؟... و زیارت کردن عایشه قبر برادرش عبدالرحمن را هنگامی که عبدالله به او اعتراض کرد در جواب گفت: رسول خدا از زیارت قبور نهی کرد آنگاه امر به آن فرمود: «احمد وابن ماجه آن را نقل کرده‌اند».

۱۳ ـ فقهاء مذاهب چهارگانه، نویسندگان کتاب «الفقه عـلی المذاهب الاربعه» جلد ۱ صفحهٔ ۴۲۴ گفته‌اند: «زیارت قبور به خاطر پند گرفتن و به یاد آخرت افتادن مستحب است و روز جمعه و روز قبل و بعدش[1] تأکید شده وسزاوار است که زائر مشغول به دعا و تضرع و اعتبار به مردگان و قرائت قرآن برای مرده باشد، زیرا اینها به قول صحیح تر برای مرده نافع است.

و از چیزهائی که وارد شده این است که زائر هنگام دیدن قبور بگوید:

---

۱ ـ حنبلی‌ها گفته‌اند: زیارت درروزی غیرروز دیگر تأکید نشده، شافعی‌ها گفته‌اند: ازعصر پنجشنبه تا طلوع خورشید روز شنبه مستحب مؤکد است، و این قول پیش مالکی‌ها راجح است. این چنین درحاشیهٔ الفقه علی المذاهب الاربعة آمده است.

«خدایا ای آفریدگار ارواح باقی، و بدن‌های کهنه شده و موهای خرد شده و پوست‌های جدا گشته واستخوان‌های پوسیده‌ای که ازدنیا خارج شدند،درحالی که به تو ایمان داشتند،بر آنان از ناحیه‌ات روحی نازل کن و از من بر آنان سلام برسان.»

و از چیزهائی که نیز وارد شده این است که بگوید: «درود برشما مردم خانهٔ قوم با ایمان، و ما نیز اگر خدا بخواهد به شما ملحق خواهیم شد.»

در زیارت قبور فرقی میان اینکه: قبرها نزدیك باشند یا دور، نیست، بلکه مستحب است سفر برای زیارت مردگان: مخصوصاً مقابر صالحان.

اما زیارت قبر پیامبر اکرم ازبزرگترین عوامل تقرب به خدا است.

وچنانکه زیارت قبور برای مردان مستحب است برای زنان پیری که از آنها بیم فتنه‌ای نمی‌رود نیز مستحب است، اگر زیارت آنان آمیختهٔ باگریه ونوحه ـ سرائی نباشد که درآن صورت حرام خواهد بود.

نذرها برای اهل قبور

برای ابن تیمیه و هم مسلکانش، در این مسأله رجز خوانی پر سروصدائی است که‌در آن فحش‌ها و ناسزاها گفته وازفرقه‌های مسلمین، که ازلحاظ طرز تفکر با آنها مخالفند با عبارات توهین‌آمیز و زشت یاد کرده‌اند. و از قصیمی در سابق نقل گردید کـه او: زیارت قبور و احترام به‌آن را از شعائر شیعه کـه ناشی از غلوشان دربارهٔ امامانشان واعتقادشان نسبت به خدائی علی وفرزندانش‌است می‌داند در صورتی که این نسبت، جز دروغ محض و تهمت ناروا چیزی نیست و هیچ گاه شیعه در این مسأله از آنچه که امت اسلامی بدان اتفاق داشته و دارد، تکروی نکرده است.

وخالدی در کتاب «صلح‌الاخوان» صفحهٔ ۱۰۲ـ۱۰۹ بطور تفصیل دراین‌باره بحث کرده که خلاصهٔ آن چنین است: «مسأله دائر مدار نیات نذر کنندگان است و معلوم است که ارزش اعمال با نیت‌ها است.

پس اگر قصد نذر کننده خود مرده و تقرب به او باشد، چنین نذری قطعاً جائز نخواهد بود، و اگر منظورش تقرب به خدا و بهره‌مندی زندگان به وجهی از وجوه، و وصول ثواب آن به مرده باشد خواه مصرف مورد نذر را تعیین کرده و یا مطلق گذاشته باشد، ولی مصارف آن به حسب عرف مردم معلوم باشد مانند صرف مصالح قبر، مردم‌آن‌شهر، مجاورانش، عموم فقراء، بستگان میت و یا نظائر اینها که در همهٔ این صورت‌ها،وفا به نذر واجب خواهد بود.

او این مطلب را از، اذرعی، زرکشی، ابن حجرهیثمی مکی، رملی شافعی، قبانی بصری، رافعی، نووی، علاءالدین حنفی، خیرالدین رملی حنفی، شیخ محمد غزی وشیخ قاسم حنفی، حکایت کرده است.

و رافعی به‌نقل‌ازصاحب «التهذیب» وغیره نقل کرده است که اگر نذر کند مبلغی را به‌اهل منطقهٔ معینی صدقه بدهد، باید آن مبلغ را برآنان صدقه دهد.

او بعد از نقل عبارت یاد شده گفته است: «و ازاین قبیل است: اگرچیزی را نذر کند که بسوی قبر معروف گرگان بفرستد، زیرا آنچه که درآن جا جمع می‌شود، چنانکه حکایت شده میان عدهٔ معینی تقسیم می‌گردد و این، محمول‌براین است که عرف اقتضای آن را داشته ونذر برآن واقع شده است.

و شکی‌نیست که اگر عرفی باشدنذر برآن واقع خواهد شد وگرنه مسأله مورد اختلاف و دونظر دربارهٔ آن ابرازشده است.

نظر اول اینکه: نذر صحیح نیست چون شاهدی از شرع ندارد به خلاف کعبه وحجرهٔ شریف رسول خدا.

نظردوم‌اینکه: صحیح است درصورتی که‌آنکس که برایش نذرشده، مشهور به خیر باشد که درآن صورت سزاوار است چیزی که نذر کرده درمصالح مخصوص به‌آن صرف شود و ازآن تجاوز نکند.

و سبکی بطلان نذر را درصورتیکه مصرف عرفی نداشته باشد، نزدیکتربه واقع دانسته است. در این‌باره به فتاوای سبکی جلد ۱ صفحهٔ ۲۹۴ مراجعه شود.

و عزامی در «فرقان القرآن» صفحهٔ ۱۳۳ گفته است که:«ابن تیمیة گفته است: «کسی که چیزی برای پیامبر اکرم و یا دیگر انبیاء و اولیاء از اهل قبور نذر کند و یا چیزی برای آنها ذبح کند چنین کسی همانند مشرکان است که برای بت‌هایشان قربانی می‌برند ونذر می کنند، پس او بندهٔ غیرخدا است و بدین وسیله‌کافر شده است» و او در این باره طولانی سخن گفته وبرخی از کسانی که مصاحب او و یا مصاحب شاگردانش بوده اند، فریبش را خورده‌اند درصورتی که

چنین مطلبی از او ازباب نفهمیدن روح اسلام وحمل کردن آن به معنائی است که هیچ مسلمانی آن‌را اراده نمی کند.

و کسی که از چگونگی انجام این کارها ازمسلمین آگاه باشد، خواهد دانست که آنان از ذبایح و نذرهائی که برای مردگان از انبیاء و اولیاء می کنند قصدی جز صدقه ازناحیهٔ آنان ندارند وثواب این اعمال را هدیهٔ آنان می‌نمایند.

و دانسته‌اند که اجماع اهل سنت منعقد شده که صدقهٔ زنده‌ها برای اموات مفید است وبه آنها واصل خواهد شد.

واحادیث صحیحه ومشهوری دراین باره رسیده‌که از آن جمله است حدیث صحیحی که از سعد آمده است‌که: از رسول خدا پرسید: ای رسول خدا مادرم مرده است که می‌دانم اگر زنده بود صدقه می‌داد، اینك اگر از ناحیهٔ او صدقه بدهم برای او فائده‌ای خواهد داشت؟

رسول خدا فرمود: آری، آنگاه پرسید: چه صدقه‌ای نافعتراست ای رسول خدا؟ فرمود: آب. او هم چاهی حفر کرد و رسول خدا فرمود: «این برای مادر سعد.»

پس اینکه فرموده: «آب برای مادر سعد» منظور این است‌که ثواب آن هدیهٔ روح مادر سعد است، نه اینکه او معبود است و فرزندش می‌خواهد بدین‌ـ وسیله او را عبادت کند وبدو تقرب جوید.

وهمهٔ مسلمین در نذرهایشان مثل سعد هستند،نه‌اینکه بت‌پرست باشند.

و «این برای فلان» مثل‌این است که گفته شود: صدقات مال فقراء ومساکین است نه مثل اینکه بگوید: برای خدا نماز می‌خوانم و نذر می کنم»

پس اگر چیزی برای پیامبر ذبح ویا نذر شد منظور این است که از ناحیهٔ اوصدقه باشد وثوابش هدیهٔ روح مبارکش گردد نه‌اینکه نعوذبالله او معبود است، پس نذرها يك نوع هدایائی است که زنده‌ها برای اموات می‌فرستند و این عمل هم مشروع است وهم ثواب دارد.

و این مسأله به طور مبسوط در کتب فقه و کتبی که در رد ایـن مرد (ابن تیمیه) و پیروانش نوشته شده آمده است، پس نذر به ذبح وغیره برای انبیاء واولیاء امری است مشروع وهمهٔ مسلمان‌ها،بدون اختلاف آن را جائز می‌دانند و درمقام عمل نیز، آن را به کار می‌بندند وشخص نذر کننده درصورتی کـه آن را بـرای خدا انجام‌دهد وبا نام خدا حیوان را ذبح کند، ثواب خواهد داشت.

خالدی گفته است: منظور این‌است که ثواب مال آنها است وحیوان به‌خاطر خدا کشته شده است.

مثل گفتهٔ مردم: برای مرده‌ام ذبح کردم، یعنی: از ناحیهٔ او تصدق کرده‌ام و یا مثل گفتهٔ گوینده: برای مهمان ذبح کردم یعنی او سبب انجام این عمل شده است.

بنابراین هیچ مانعی از جواز نذرذبح و لزوم وفاء بـه آن، درصورتی که روی جهت یاد شده باشد وجود نخواهد داشت، و هیچ مسلمانی غیرآن فکر نمی کند.

وگاهی دراین باره (جواز نذر) به چیزی که ابوداود سجستانی درسننش جلد۲ صفحهٔ ۸۰ از ثابت بن ضحاك آورده،استدلال شده و آن اینکه «در زمان رسول خدا مردی نذر کرد که شتری را در «بوانته»[1] نحر کند، پیش رسول خدا آمد و جریان را به حضرتش عرض کرد، پیامبر اکرم فرمود: آیا درآن‌جا بتی که در دوران جاهلیت عبادت می شده وجود دارد؟ گفتند: خیر، فرمود: آیا درآن جاعیدی از عیدهاشان هست؟ گفتند: خیر، رسول خدا فرمود: به نذرت وفا کن که در معصیت خدا،نذرلازم الوفاء نیست و نه در آن دومورد که در آنها فرزند آدم مالك نیست.»

و نیز به روایتی که ابوداود در «سنن» جلد ۲ صفحهٔ ۸۱ از عمربن شعیب

۱ ـ به ضم‌با و تخفیف واو، تپه‌ای است پشت ینبع نزدیك ساحل دریا.

از پدرش از جدش آورده است ، استدلال شده که : « زنی گفت : ای رسول خدا من نذر کردم که بالای سرت « دف » بزنم ! فرمود : به نذرت وفا کن ! او گفت : من نذر کردم که درفلان محل که مردم دوران جاهلیت در آن جا قربانی می کردند ، قربانی کنم . رسول خدا فرمود : برای غیر خدا ؟ گفت : نه. فرمود : برای بت ؟ گفت : نه. فرمود : به نذرت وفا کن» [1]

و در « معجم البلدان » جلد ۲ صفحهٔ ۳۰۰ درحدیث میمونه دختر « کردم» آمده است که : پدرش به رسول خدا عرض کرد که نذر کردم : پنجاه گوسپند در «بوانه» ذبح کنم . فرمود : آیا درآن جا چیزی از این بت‌ها وجود دارد ؟ گفت : نه فرمود : به نذرت وفاکن ، پس چهل و نه گوسپند را قربانی کرد و باقی ماند ، یکی که پشت سرش می‌دوید و می گفت : خدایا به نذرم وفا می کنم تا آن را گرفت و ذبح کرد (نقل به معنی)

خالدی در « صلح‌الاخوان » صفحهٔ ۱۰۹ بعد از ذکر دو حدیث ابی داود گفته است : « و اما استدلال خوارج به این حدیث برعدم جواز نذر در اماکن انبیاء روی این پندار که پیامبران و صالحان بتهایند (نعوذ بالله) و عید هائی از عیدهای جاهلیت ! چنین پنداری ناشی از گمراهی و خرافات و جسارتشان نسبت به انبیاء خدا و اولیاء اوست ، وگرنه آنان را بت‌ها نمی‌خواندند !! و این نهایت تحقیری است از ناحیهٔ آنها نسبت به انبیاء بزرگوار خدا،درصورتی‌که کسی آنها را ولو باکنایه تنقیص کند کافر است و توبه‌اش بنابر بعضی از اقوال پذیرفته نخواهد شد . این بدبخت‌ها در اثر نادانی توسل به انبیاء واولیاء را عبادت وخود آنان‌را بت‌هامی نامند !! بنابراین اعتباری برای گفتار جاهلانه‌و گمراه کننده‌شان نخواهد بود و خدا داناتر است ».

---

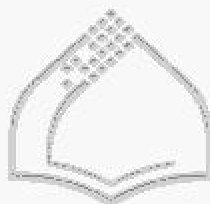
۱ ـ برخوانندهٔ‌محترم است‌که کاملا به ابتدای این حدیث (دف زدن بالای سررسول‌خدا) توجه کند تا موقعیت رسول خدا را در سنن بشناسد ، حاشا که پیامبراکرم دارای این مقام باشد !؟

چنانکه اعتباری برای جهالت و گمراهی ابن تیمیه و هم مذهبانش نخواهد بود.

اولئك الذين طبع الله علی قلوبهم و اتبعوا اهوائهم

: «اینان کسانی هستند که خدا بر دلهایشان مهر نهاده و پیرو هوای نفس خود گردیدند».

(سورهٔ محمد آیهٔ ۱۶)



قبوری که زیارت می شوند

در جهان اسلام ، قبوری وجود داشته و دارد که از دیرباز مورد توجه مسلمین بوده‌از راه دور و نزدیك به زیارت آنها می‌رفتند و برای بزرگان مذاهب چهارگانه دربارهٔ آنها کلماتی است که بحث کننده از جهات مختلف می تواند از آنها دروس عالیه‌ای بگیرد و بدان وسیله برفوائد عظیمی نائل آید و از آن جمله است : شناخت سیرهٔ مسلمین و شعارشان در طول اعصار وقرون ، پیرامون زیارت قبور و توسل و تبرك به آنها ، دعا و نماز نزد آنها و ختم قرآن برای مدفونین آنها . و اینك قسمتی از آنها را ذیلا می‌آوریم :

۱ ـ بلال ابن حمامهٔ حبشی مؤذن رسول خدا متوفی در سال ۲۰ که قبرش در دمشق است و درسر قبر مبارکش تاریخی به‌اسم او رضی‌الله عنه است و دعا در این موضع مبارك‌مستجاب است، این حقیقت رابسیاری ازاولیاء واهل خیری که به زیارتش تبرك جسته‌اند ، تجربه کرده‌اند [1]

۲ ـ سلمان فارسی صحابی بزرگوار ، متوفی در سال ۳۶ هـ .

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱ صفحهٔ ۱۶۳ گفته است : قبرش اکنون آشکار است و نزدیك ایوان کسری قرار دارد و دارای ساختمان وخادمی است که درحفاظت و تعمیر و مراقبت اثاثیه و لوازم آنجا کوشش می کند و من آنجا را دیده و بارها زیارت نموده‌ام .

---

۱ ـ رحله ابن جبیر صفحهٔ ۲۲۹ .

و ابن جوزی در « المنتظم » جلد ۵ صفحهٔ ۷۵ گفته است : فلانسی وسمنون گفته‌اند : قبر سلمان را زیارت کردیم و برگشتیم .

۳ ـ طلحه پسر عبیدالله که درجنگ جمل سال ۳۶ هـ کشته شده .

ابن بطوطة در سفرنامه‌اش جلد ۱ صفحهٔ ۱۱۶ گفته است : محل دفن طلحه پسر عبیدالله کـه یکی از « عشرهٔ مبشره » بوده در داخل شهر قرار دارد و دارای ساختمان ومسجدی است و زاویه‌ای دارد که در آن برای واردین و خارجین غذا موجود است ومردم بصره آن را بسیار بزرگ می‌شمارند .

سپس برای عده‌ای ازصحابه وتابعان مشاهدی را دربصره می‌شمرد، ودرآخر کار می‌گوید:«وبر هرقبری ازآنها قبه وساختمانی است که درآن اسم صاحب قبر و وفاتش نوشته شده است.»

۴ـ زبیر بن عوام متوفی در سال ۳۶هـ .

ابن جوزی‌در «المنتظم» جلد۷ صفحهٔ ۱۸۷ گفته است: از جمله حوادثی که درسال ۳۸۶هـ واقع شده این است که: مردم بصره درماه محرم، ادعا کردند که قبر کهنه‌ای را یافته‌اند که درآن بدن تازه‌ای با لباس وشمشیر وجـود داشته و آن متعلق به زبیر بن عوام بوده است. آنگاه آن را از قبر بیرون‌آورده کفن کرده در «مربد» میان دو راه دفن نمودند و «اثیرابوالمسك عنبر» روی آن ساختمانی کرد وآنجارا مسجدقرار داد وقندیلها وآلات وحصیرها ولوازم دیگربه‌آن جا بردند و درآن افرادی به‌عنوان حفاظت اقامت کرده، موقوفاتی برایش وقف‌نمودند .

۵ـ ابو ایوب انصاری صحابی، در سال ۵۲هـ در رم فوت کرد.

حاکم در مستدرك جلد ۳ صفحهٔ ۴۵۸ گفته است : مردم به زیارت قبرش می روند و در خشکسالی بدانوسیله طلب باران می نمایند و ابن جوزی نیز آن را در صفةالصفوة جلد ۱ صفحهٔ ۱۸۷ آورده است .

وخطیب بغدادی درتاریخش جلد۱ صفحهٔ ۱۵۴ گفته است: ولید گفته: شیخی از فلسطین برایم نقل کرد که:

بنای کوچك سفیدی نزدیك دیوار قسطنطنیه دیده که می گفتند: قبر ابی‌ایوب انصاری مصاحب رسول خدا بوده، پس نزدیك آن رفتم و قبرش‌را در آن ساختمان کوچك دیدم درحالی که روی آن قندیلی به زنجیر آویخته بود.

و درتاریخ‌ابن کثیرجلد۸ صفحهٔ۵۹ گفته است: و روی قبرش مزارومسجدی است ومردم روم آن را بزرگ می‌شمارند.

و ذهبی در «الدول‌الاسلامیة» جلد۱ صفحهٔ ۲۲ گفته است: «مردم‌روم قبرش را بزرگ می‌شمارند وتا امروز ازآن طلب شفاعت می کنند»

۶ ـ رأس‌الحسین‌الامام‌السبط‌الشهید علیه‌السلام در مصر:

ابن‌جبیر، متوفـی در سال ۶۱۴ هـ در «رحلة»اش صفحهٔ ۱۲ گفته است: «سرمبارك در صندوقی نقره‌ای قـرار دارد و زیرزمین مدفون است و روی آن ساختمان عظیمی که زبان از توصیف‌آن عاجز و ادراك از احاطهٔ‌آن ناتوان است، بنا گردیده که با انواع پارچه‌هـای حریر تزیین شده است و شمع های سفید، به‌بزرگی ستون و کوچکتر، آن را احاطه کرده که اکثرآنها در داخل‌ظرف‌های طلای ناب و نقره قرار دارد، و برآنها قندیل‌های نقره‌ای آویزان است و بالای آن را همانند سیب‌هائی ازطلا درمحلی شبیه به‌باغ احاطه کرده است، وآن‌چنان منظرهٔ زیبائی دارد که چشم را خیره می کند.

در این ساختمان مجلل، انواع قطعات مرمرهای ظریف که به‌طور اعجاب انگیزی کنار هم چیده شده قرار داردکه تصویر آن، در وهم نیاید وکوچکترین توصیف آن مقدور نخواهد بود.

و در مدخل این روضهٔ مبارکه مسجدی است که ازلحاظ ظرافت وزیبائی، همانند خود روضه است، دیوارهایش همه مرمرهائی بسان مرمرهای یادشده است، و در دوطرف راست وچپ روضهٔ مبارکه بنائی است به‌همان ظرافتی که گفته شده که از میان‌آن به‌روضه راه می‌یابیم و پرده‌های عالی از دیبا و حریر روی همهٔ آنها آویخته شده است.

و از شگفت‌انگیزترین چیزی که در داخل شدن به‌این مسجد مبارك دیدیم سنگی است که در دیوار روبه روی داخل شونده قرار دارد که آن سنگ چنان سیاه وسائیده شده است که همانندآئینه هندی تازه صیقلی شده عکس آدمی را نشان می‌دهد .

و ما از نزدیك دیدیم که مردم ، آن قبر مبارك‌را می‌بوسیدند و گرد آن طواف می کردند ، وآن‌را دربر می گرفتند و پارچه‌ای که روی‌آن قرار داشت ، مسح می‌نمودند و در حال ازدحام و طواف دورآن ، دعا می‌خواندند و گریه می‌نمودند و به‌برکت‌آن تربت پاك به‌خدا متوسل می‌شدند وچنان گریه و زاری می کردند که دل‌ها را آب می کرد وجمادات‌را می‌شکافت .

و مطلب، بالاتر از اینها است که نمی‌شود توصیف کرد؛ خدا به‌برکت این قبر شریف مارا بهره‌مند گرداند.

و از اینکه مقداری از صفت این روضهٔ مبارکه را بیان کردیم ، به این جهت بوده است که خوانندهٔ محترم از این‌راه بتواند دورنمای این مرکز زیارتی با شکوه را مجسم کند ، وگرنه هیچ عاقلی نمی‌تواندآن‌را چنانکه هست‌توصیف کند و به‌طور خلاصه باید بگویم: فکر نمی کنم که روی کرهٔ زمین ، ساختمانی مجلل‌تر وجمع وجورتر وشگفت‌انگیزتر ازآن وجود داشته‌باشد،خداوند به‌لطف وکرمش گرامی عضوی راکه درآن قرار دارد، مقدس بگرداند .

و درشب همان روز در «جبانة» معروف به «قرافة» بیتوته کردیم که آنهم یکی از عجائب دنیا است به‌خاطرآنکه مشتمل برقبور انبیاء و اهل‌بیت وصحابه و تابعین وعلماء وزهاد و اولیاء صاحب کرامت وخبرهای غیبی است .

و ما در این‌جا ، تنها قبوری را که توانستیم ببینیم ذکر می کنیم،آن قبور عبارتند از: قبر پسر صالح پیغمبر ، قبر روبیل پسر یعقوب پسر اسحق پسرابراهیم خلیل‌الرحمن،درود خدا برهمهٔ آنها باد ، قبرآسیه ، زن فرعون، و مشاهد چهارده نفر از مردان وپنج نفر اززنان اهل‌بیت علیهم‌السلام.

وروی هر کدام آنها ، ساختمان مجللی است که بسیار عجیب و محکم و زیبا است وافرادی در آنها به‌عنوان محافظت و مراقبت سکونت دارند که دارای جیره‌های ماهیانه هستند آنگاه تفصیل آن مشاهد را آورده است.

شبراوی شیخ عبدالله شافعی ، متوفی در سال ۱۱۷۲ هـ در کتابش «الاتحاف بحبّ‌الاشراف» صفحهٔ ۲۵ـ۴۰ بابی را اختصاص به‌این مشهد مقدس داده و در آن زیارتش و گوشه‌ای از کراماتش و اینکه روز سه شنبه را اختصاص به آن دهد آورده و گفته است :«وبرکات در این مرقد شریف دیده شده و نسیم‌های بهشتی ناشی از آن برای زیارت کننده ، پنهان نیست و آن مملو از حقیقت است» و اعمال هم‌بانیت می‌باشد».

ابی‌الخطاب ابن‌دحیة در این‌باره رسالهٔ عالی و مفیدی دارد ، و استفتائی که از قاضی زکی‌الدین عبدالعظیم ، پیرامون همین مسأله کرده بود پاسخش را چنین دریافت کرد : «این‌مکان شریفی است و برکت آن برای همه معلوم است و اعتقاد دراین‌باره بسیار نیك است والسلام».

و چقدر سزاوار این‌مشهد شریف است گفتار زیر: «جانم فدای مشهدی‌باد که میان اسرار آن ودیگران ، پردهٔ نبوت آویخته شده و رواق عزتی که درآن شریفترین بقعه‌ای قرار دارد که عقل‌ها در بارهٔ آن‌حیرانند ، ناظران چشم‌هایشان را به‌خاطر شکوه وعظمتش می‌بندند وبه‌همین جهت انسان تأمل کننده ، دیده از آن برمی‌دارد.

ستارگان نسبت به مقام رفیعش ، حسادت می کنند و ستارهٔ «اعزل» آرزو میکند که درجوارش باشد، ومقامش‌چنان رفیع است که خاکش‌را لب‌هامی‌بوسند آنگاه مورد بوسهٔ پیشانی‌ها قرار می گیرد».

شبراوی در زمرهٔ کرامات آن بقعهٔ مبارکه‌آورده است: «مردی که او را شمس‌الدین‌القعوینی می گفتند و درنزدیکی آن مشهد مقدس زندگی می کرد و کارش علامتگذاری پرده‌های شریفه بوده ، بـه چشم‌هایش‌آسیبی رسید و نابینا

شد و او هر روز که نماز صبح را در آن مکان مقدس می‌خواند، کنار در ضریح می‌ایستاد و می گفت: ای آقایم! من همسایه‌ات هستم چشم‌هایم از دستم رفته، از خدا وسیلهٔ تو می‌خواهم که چشم‌هایم ولویکی را به من برگرداند.

او در شبی که خوابیده بود، دید جماعتی به کنار قبر شریف آمدند، از شخصیت آنها پرسید به او گفته شد: اینان رسول خدا و همراهانش هستند که برای زیارت حسین علیه‌السلام آمده‌اند، در جمع آنان داخل شده آنچه را که در بیداری می گفته تکرار نمود.

امام‌حسین علیه‌السلام رو به جدش نمود و ماجرای شمس‌الدین را به عنوان طلب شفاعت برایش نقل کرد، رسول خدا به علی‌علیه‌السلام فرمود: چشمش را سرمه بکش، علی علیه‌السلام عرض کرد: اطاعت می شود، آنگاه سرمه دانی درآورد و به او گفت: جلو بیا او هم جلو رفت،میل سرمه‌دان را چنان در چشم راستش کشید که اواحساس سوزش‌سختی نمود، و ازشدت ناراحتی‌داد کشید وبیدار شد وهنوز حرارت سرمه کشیدن را در چشمش احساس می کرد، ولی ملاحظه نمود که چشم راستش باز شده است و تازنده بود باآن می‌دید و این همان نعمتی بود که او درصدد بدست آوردن آن بود.

آنگاه به شکرانهٔ این نعمت، این فرش را که در مشهد مقدس امام حسین علیه السلام گسترده است بافت و وقف این بقعهٔ مبارکه نمود و تا زمان وزیر معظم محمد پاشا که از ناحیهٔ سلطان محمدخان ولایت مصررا به عهده داشت این فرش‌همچنان درآن جا گسترده بود و او فرش دیگری که هم اکنون در آنجا موجود است به جای آن قرار داد».

آنگاه شبراوی کرامت دیگری را که برای شیخ ابی‌الفضل نقیب سادات خلوتیه واقع شده، ذکر کرده است و بعد از بیان اختصاص روز سه‌شنبه به‌زیارت این مشهد مبارك، گفته است: دراین باب قسمتی از قصائدی را که درآن اهل بیت پیامبر اکرم را مدح کرده و به شخصیت عظیمی که دراینجاآرمیده است،

توسل جسته‌ام می‌آورم :

« آل‌طه ، کسی که آل‌طه بگوید و پناه به مقامتان ببرد ، هرگز رانده نمی‌شود .

دوستی شما آئینم و اعتقاد قلبیم ، می‌باشد و غیر از آن مذهب و عقیده‌ای ندارم .

از شما مدد می گیرم ، بلکه هر که درجهان هستی است از فیض فضیلتتان بهره می گیرد

خانهٔ شما مهبط رسالت ووحی است و نور نبوت از شما آشکار می‌شود .

ای پسر دختر رسول خدا،چه کسی از لحاظ افتخار همانند شما است و شما برای افتخار کردن بندید

ای حسین،آیا مثل مادرت و جدت از لحاظ شرافت،مادری و جدی وجود دارد ؟.

قومی خواستنداز لحاظ بلندی مرتبه به شما برسند ، درصورتی که‌میان شما و آنها فاصلهٔ زیادی است .

خداوند ترا در دنیا به سعادت و سپس به شهادت اختصاص داد .

برای تو ای حسین ! در قبر مقامی است که برای دشمنانت درآن خواری و ذلت است .

ای کسی که در دو جهان کریمی ! و ای کسی که روزگار علی رغم کسی که معاند است بندهٔ اوست !

تو بر دشمنانت شمشیری ، ولی درتو حلم است و برای فضل توحدی نیست .

هر که بخواهد فضائلت را محدود کند ، خود را فریفته است ، زیرا فضائل آل‌پیامبر قابل شمارش نیست .

ازآن زمانی که جدت در زمین مدینه مدفون گردید ، عطر آن همهٔ‌بقعه‌ها را فرا گرفت .

و برای مصر نسبت به همهٔ شهرها افتخار است و به خاطر قبرت طالعش سعد است .

بقعهٔ مبارکه‌ات بسیار مبارك است ، چه بسیار افراد کوشا به سوی آن می شتابند ؟ .

و ضریحی که ترا در بر گرفته و بالایت قرار دارد ، کلا معطر و روح افزاست و دارای کششی است که آخر ندارد ، سروری است که همانند ندارد ، رونقی است که حد ندارد .

برای زائران ، رحمت‌های پی‌درپی و بخشش نیکوئی است .

خدا از شما آل طه خشنود باد و دعاء ناچیزی چون من رنج بی حاصلی است ،

وهمواره درودخدا بر شما باد مادامی که نجد و تهامه از شما یاد می کنند.

من درپیشگاه خاکی قرار دارم که تو ای حسین درآن قرار داری، ودیگر بعید است که رانده شوم

من در پیشگاه جد پاکت ، قراردارم که زمان ، با شخصیت های پاك دشمنی می کند .

من در پیشگاه کسی قرار دارم که همهٔ پیامبران به او پناه می برند ، و از او بی نیاز نیستند .

من در پیشگاه کسی قرار دارم که آهوها به او پناه برده ، او هم پناهشان داده است درصورتی که دشمن بسیار سرسخت بود .

من درپیشگاه جدت مصطفی قرار دارم تا هرزمانی که مردم برای زیارتش به آن سوی می روند » .

و نیز دربارهٔ همین خانوادهٔ بزرگوار گفته‌ام :

«ای اهلبیت پیامبر! برایم غیرازشما پناهگاهی که برای رفع گرفتاری‌هایم در فردا امیدوار باشم ، نیست .

من از گرفتاری زمان نمی‌ترسم ، در صورتی که شما ای آل احمد در همهٔ شئون متکایم باشید .

چه کسی همانند افتخاراتتان ای آل طه افتخاراتی دارد ؟ در صورتیکه سرادق عزت برسرشما سایه افکنده است .

هر فضلی که برای غیرشما است ، ای فرزندان پاك ! بالاصاله به شما بر می گردد و مربوط به شما است .

از مائده‌های جودی که هر روز به زائرانتان می بخشید ، محرومـمان مفرمائید .

ای پادشاهان ، پرچم افتخار وعظمت مخصوص شما است و تاج سعادت متعلق به شما .

ای آل طه ! کدام خانه‌ای همانند خانهٔ شما است که خدا ساکنانش راپاك و بزرگوار قرار داده است ؟

باغستان‌مجد و مفاخر شمائید ، و پرندگان مکارم روی سرتان نغمه سرائی می کنند .

در قرآن از شما به نیکی یاد شده که هرخواننده‌ای از آن هدایت شده سعادتمند می گردد .

قرآن شمارا ستوده آیا بعد از ستایش قرآن ، عظمت و بزرگی ای هست ؟

ای آل‌طه ! برایتان در افتخار ، منزل شامخ و بلند و محکمی است .

ای پسر دختر رسول خدا ! رو به سوی تو داریم که خیر از ناحیهٔ شما گرفته می شود .

ای حسین ! نه همانند عظمتت عظمتی ، و نه همانند جدت جدی است.

ای حسین ! به حق جدت نظر لطفی به کسی که چشم داشت محبت از تو دارد بنما .

آنکه هرگاه می‌خواهد قبری را ببوسد ، تو دربرابر دیدگانش قرارداری.

ای آقایانم ! کمك کنید و به دوستی که پیشتان آمده ، در حالی که گریه‌هایش را در محبت شما مقید کرده است .

یاری کنید مقصری را که غیر از شما یاری ندارد .

پس علاقه‌ام را منحصر به شما نمودم ، و با این حال بعید است که دست رد به سینه‌ام بزنید .

ای خدایم ! برایم غیر از محبت اهل بیت پیامبر اکرم ، سرمایه‌ای نیست .

من بندهٔ مقصری هستم که امید به عملی جزمحبت اهل بیت محمد (ص) ندارم .

و دربارهٔ مشهد امام حسین علیه‌السلام نیز گفته است :

ای‌ندیم ! برخیز ، و از صهبا ، برایم بیاور و بنوشانم ، اما در روضهٔ مبارکهٔ آباد و پرجمعیت آنجا که مجرای خلیج و آبش همانند مار سیاه و سپید دو گونه است .

ای ندیم، تنها آن را به من بده و رهایم کن بگذار روی زمین به هوایش افتاده و کشتهٔ آب باشم آن را مخلوط با تهنیت‌ها بگردان نه ممزوج با آب آسمان .

ای ندیم آن را بیاور، ولی مخلوط با چیزی نباشد که خلط دوا، عین مرض است .

هر گاه خواستی ملاقاتم کنی زیر درخت‌های «اثیلات» ملاقاتم کن که در روی تپه‌ای از جزیره در لباسهای سبز دلربائی می کنند .

باغستانی که نسیم روحبخش سحر آن را بیاراست و به آن رونق بخشید.

ونسیم لطیف با شاخه‌های درختانش بازی همی کرد و ازسوئی به‌سوی دیگر همی جنبانید .

ای صدای خلیج ! جانم فدایت ، پس کی در حمایتت آرزوهایم برآورده خواهد شد؟

ای ندیمم! با یادش خوشیم را تجدید کن و آن محبت شدید را بدین‌وسیله زنده نما.

بیا و از نیل،سخن بگو و از فرات و دجلهٔ وسیع،رهایم کن.

و اعاده کن برایم لذات مصر را،پس حدیث لذات ازمن دوراست.

مصربهترین زمین پیشم به شمار می‌رود، وتنها بر نیلش امیدوارم.

شدت علاقه وغایت مقصودم درآنجا است، زیرا آقایانم ، فرزندان زهرا را درآنجا می‌بینم.

و به سوی مشهد حسینی سعی می کنم، درحالی که دعا می کنم و امیدوارم دعایم مقبول واقع شود.

ای پسر دختر رسول خدا ! دوستت دارم توجهی کن و قبولیم را پاداشم قرار ده.

ای کریمان مردم! ای آل طه! علاقهٔ به شما مذهب و اعتقادم هست .

برایم پناهگاه و ذخیره‌ای که در گرفتاریم به آن امیدوار باشم غیر از شما نیست .

ونیز در همین زمینه گفته است :

ای‌آل طه! کسی که با علاقهٔ به شما وامید به‌احساناتان پیشتان بیاید محروم نخواهد شد.

به شما پناه‌آوردم، وآیا کسی که به مردمی کریم و بزرگوار پناهنده شود محروم خواهد شد؟

مردم در اعتاب مقدستان‌ازدحام می کنند، آری آنجا چشمهٔ‌آب گوارااست که در اثر کثرت جمعیت مردم درمضیقه‌اند.

کسی که‌پیشتان بیاید وخواستارباران فضل شما باشد، ازعالیترین‌بخششتان بهره‌مند خواهد بود .

ای آقایانم ! ای پاره های تن رسول خدا ! ای کسانی کـه دارای عالیترین

مقامات هستید! شما پناهگاههایم هستید وقلبم در گرو شما است.

وحق شما این است که من علاقمند به شما باشم علاقه‌ای که هرگز گسسته نشود.

در اعتاب مقدستان متحیر ایستاده‌ام و کسی که درشما متحیر باشد، ملامت ندارد.

ای سبط طه! ای حسین! برضریح مطهرت از من سلام باد.

مشهد عالیت برای ما، کعبه‌ای است که دور آن طواف می کنیم و آن را می‌بوسیم.

بیت جدیدی که درآن هدایت حلول کرده وهمانند بیت عتیق شده است.

جانم فدایت ای ضریحی که حسین، امام همام را در بر گرفته‌ای.

من به‌آن عزت وعظمت وحشمتی که در اندرونت قراردارد، توسل‌می‌جویم.

ای زیارت کننده فرصت را در اینجا غنیمت شمار، پس چه مقدار برای‌کسی که سعی به سوی‌آن کرده‌غنیمت است؟

هنگامی که زیارتش می کنی دل باز می‌شود وغم‌های بزرگ از آن دور می گردد.

چقدر نور و رونق در آن است؟ گویا که روضهٔ مبارکهٔ خیرالانام است.

وحمزاوی عدوی، متوفی در سال ۱۳۰۳ﻫ در «مشارق‌الانوار» صفحهٔ ۹۲ بعد ازگفتاری طولانی پیرامون مشهد امام حسین علیه‌السلام، گفته است: «بدان که زیاد زیارت کردن این مشهد شریف و بدان وسیله به خدا توسل جستن بسیار شایسته است.

و آنچه که از او در زمان حیاتش درخواست می‌شد، بعد از مرگ نیز درخواست شود، زیرا او وسیلهٔ رفع گرفتاری‌ها است،پس‌با زیارتش گره‌ها گشوده می‌شود و انسان دل مرده با توسل به او و انوارش به خدا واصل می گردد.

و از این قبیل است آنچه که برای آقایم عارف ربانی محمد شلبی مشهور

به «ابن الست» شارح «العزیة» واقع شده است وآن این است که: تمام کتاب‌هایش از منزل او ربوده شد، متحیر ماند وغمش فراوان گردید، آمد کنار روضهٔ مبارکهٔ ولی‌نعمت ما، امام حسین علیه‌السلام در حالی که اشعاری می‌خواند و در آن از حضرتش دربارهٔ کتاب‌هایش یاری می‌طلبید.

او بعد از زیارت بـه خانه‌اش مراجعت کرد دید کتاب‌هـایش بدون هیچ نقصی در محلش موجود است و ترجمهٔ آن اشعار چنین است:

«آیا به کسی که به شما پناه برد آزاری خواهد رسید؟ ویا از ستم شکایت خواهد کرد، درصورتی که شماسروردانش هستید؟ بعید است کسی که به شما منسوب باشد مردود گردد و یا دشمنانش خوشحال گردند.

برای شما از روز «الست» سیادت بود و برای شما کمربند عزت است که سراپای وجودتان را احاطه کرده است،

آیا در این جا برای پیامبر اکرم دری غیر از شما که ریحانهٔ او هستید وجود دارد؟

نابود باد چشمی که نبیند مشهدی را که حسین را در بر گرفته است، پس ملازم روضهٔ مبارکه باش و در بر گیر سبط محمد را که امیدواری قصد او نکرد که حاجتش برآورده نشده باشد.

خداوند ما را از فیض امدادش مددکند و از فیض قربش وبوسیدن اعتابش بهره‌مند فرماید».

و از دیگران در این باره، چنین آورده است:

«منزلی کـه خداوند چنان آن را رفیع قـرار داده‌کـه ماه شب چهارده از دیدنش مخفی می گردد.

مخصوص او کرد خدای ما به آنچه که خواست در زمین، بلند مرتبه است کسی که در آسمان خدا است، مصون و سنگین ز مورد حمایت قرار داد او را وبازداشت وبا لطف و رضایش او را پوشانید.

اگر مسکن برای عزت اهل بیت گردید، قدر و برتریش از همین‌جا است.
امام حسین بهترین مولی است، دین سرّش را تأیید کرد ونگاهش داشت.
آیات کتاب او را ستود، وسنت هاشمی صفات نیکویش‌را بیان نموده است.
در این جا، کلمات زیادی همانند آنچه که دربارهٔ مشهد رأس‌الحسین گفته شده وجود دارد که اگر کسی آنها را جمع کند کتاب جامعی خواهد شد، و از کسانی که کتاب مستقلی در این باره نوشته اند شیخ‌عبدالفتاح بن ابی‌بکرمشهور به «رسام» شافعی است‌که رساله‌ای بنام «نورالعین فی مدفن رأس‌الحسین» دارد.

۷ ـ عمربن عبدالعزیز، خلیفهٔ اموی، متوفی درسال ۱۰۱ه قبرش در دیر «سمعان» است ومورد زیارت مردم است.[1]

۸ ـ ابوحنیفه نعمان بن ثابت، پیشوای حنفی‌ها، متوفی درسال ۱۵۰ه.

قبرش در اعظمیه بغداد مزار معروفی است. خطیب در تاریخش جلد۱صفحهٔ ۱۲۳ از علی بن میمون نقل کرده که گفته است: از شافعی شنیدم که می گفت: من به قبرابی‌حنیفه تبرك می‌جویم و هر روز به عنوان زیارت کنارش می‌روم و هر گاه‌حاجتی برایم‌پیش‌آید دور کعت نمازمی‌خوانم و کنار قبرش‌ازخدا می‌خواهم که حاجتم را روا کند، طولی نمی کشد، مگر آنکه روا می‌شود. این مطلب را خوارزمی در مناقب ابی حنیفه جلد ۲ صفحهٔ ۸۲ و «کردری» در مناقبش جلد ۲ صفحهٔ ۱۱۲ و طاش کبری زاده درمفتاح السعاده جلد۲ صفحهٔ ۸۲ «خالدی» درصلح اخوان صفحهٔ ۸۳ به نقل از سغیری و«ابن جماعة»نقل کرده‌اند.

و ابن جوزی در «المنتظم» جلد۸ صفحهٔ ۲۴۵ گفته است: در این ایام (سنهٔ ۴۵۹ ه) ابو سعد متوفی ملقب به شرف الملك‌مشهد ابی حنیفه را بنا کرد قبه و بارگاه برایش قرارداد ومدرسه‌ای کنارش ساخت که فقهاء درآنجا توقف می‌کنند و مدرسی نیز برای آنان تهیه کرد.

وقتی که ابو جعفر بن البیاضی به عنوان زیارت به آن جا آمد بی مقدمه

---

۱ ـ طبقات الحفاظ جلد ۱ صفحه ۱۱۴.

چنين گفت: «آيا نمی‌دانی که علم، پراکنده بود، اين پنهان شده در خاك آن را جمع کرد؟!

همچنين اين زمين مرده بود که بخشش عميد ابی‌السعد آن را زنده کرد.

آنگاه ابن جوزی اضافه می کند که: مصنف گفته است: به خط ابی‌الوفاء ابن عقيل خواندم که نوشته بود: بنيان مسجدی با آهك و نوره وغيره جلوضريح ابی‌حنيفه نهاده شد، و در سال ۴۳۶ هـ. که من پنج ساله و يا چند ماه کمتر بودم، آن مسجد تمام گرديد و مخارج آن را يك حاجی ترك داد.

آنگاه ابوسعد مستوفی که حنفی متعصبی بود، به آنجا آمد، در آن وقت قبر ابی‌حنيفه زير سقفی که بعضی از امراء ترکمان آن را ساخته بودند، قرار داشت.

وپيش از آن، که من طفل بودم، روی آن ضريح خرابی بوده و آن در سال‌های ۳۷و ۳۸ هـ. قبل از وارد شدن لشکر غزنوی‌ها به بغداد بوده، که درسال ۴۴۷ هـ. صورت گرفته است، ولی هنگامی که شرف‌الملك در سال ۴۵۳ هـ. به بغداد آمد وتصميم گرفت: همين قبه‌ای که بالای قبرش قرار دارد، بسازد، تمام بناهای مسجد و منضماتش را که قبر را احاطه کرده بود، خراب کرد. آنگاه مقاطعه کاران و مهندسان راخواست و جريان را با آنها درميان گذاشت. آنها تخمين زدند که هزارها آجر لازم دارد و بايد خانه‌های اطرافش خريده وجزء آن گردد.

وبرای پی ساختمان اين قبه، زمين سختی را جستجو کردند، ولی چاره جزاين نداشتند که هفده ذرع درشانزده ذرع همان زمين را حفر کنند ودراين کار استخوان‌های زيادی ازمردگانی که خواستار مجاورت قبر نعمان بودند (که در حدود ۴۰۰ زنبيل می‌شده) بيرون آورده شد وهمهٔ آنها را در بقعهٔ مجاور که ملك شخصی ديگران بوده، دفن کردند.

تا اينکه می گويد: «محمدبن ناصر حافظ بهما خبر داد که ابوالحسين مبارك

ابن عبدالجبار صیرفی گفته‌است که: شنیدم: ابوالحسین بن‌المهتدی می گفت: درست نیست که قبر ابی‌حنیفه در این‌جا که رویش بنا کرده‌اند، باشد وپیش از این حاجیان وارد می‌شدند واطراف مقبره طواف می کردند، پس ابوحنیفه را زیارت می‌نمودند، ولی موضعی‌را تعیین نمی کردند».

و ابن خلکان در تاریخش جلد ۲ صفحهٔ ۲۹۷ گفته است: قبر او مشهور و مورد زیارت مردم است ودر سال ۴۵۹ هـ روی‌آن قبه وبارگاهی بنا گردید.

و ابن‌جبیر در «رحلة»اش صفحهٔ ۱۸۰ می گوید: ودر «رصافة» مشهد مجللی است که دارای قبهٔ سفیدعالی است، در آن قبر امام ابی‌حنیفه رضی‌الله‌عنه قرار دارد.

ابن‌بطوطة در «رحلة»اش جلد ۱ صفحهٔ ۱۴۲ گفته است: روی قبر امام ابی‌حنیفه رضی‌الله‌عنه قبهٔ بزرگی است و درزاویهٔ آن، مکانی برای غذا خوردن واردین وجود دارد، و امروز در بغداد مکانی که در آن واردین بتوانند چنین پذیرائی شوند، وجود ندارد.

آنگاه قبور عده‌ای‌ازمشایخ بغداد را شمرده پس گفته است: مردم بغداد در هر جمعه‌ای به‌زیارت یکی ازاین مشایخ می‌روند.

و ذهبی در «الدول» جلد ۱ صفحهٔ ۷۹ گفته است: وروی قبرش در بغداد قبه وبارگاه عظیمی است.

و ابن حجر در«الخیرات‌الحسان»[۱] در مناقب امام ابی‌حنیفه در فصل ۲۵ چنین می گوید: «هنگامی که امام شافعی در بغداد بوده وبه‌امام ابی‌حنیفه متوسل می‌شده و کنار قبرش می‌آمده،زیارتش می کرد، و درود براو می‌فرستاد، سپس وسیلهٔ اوبه خدا دربرآورده‌شدن حاجاتش، توسل می‌جسته است.

او اضافه می کند که: این‌مطلب ثابت است که امام‌احمد،چنان به‌امام‌شافعی متوسل می‌شده که پسرش عبدالله تعجب کرده وبه‌پدرش اعتراض نمود، احمد به‌او

۱ــ این‌مطلب را، سیداحمد زینی دحلان در«خلاصة‌الکلام»صفحهٔ ۲۵۲ و در «الدرر‌السنیة» از او نقل کرده است.

گفت : شافعی همانند خورشید برای مردم وعافیت برای بدن‌است.

و هنگامی که به‌امام شافعی خبردادند که اهل مغرب متوسل به امام مالك می‌شوند، این عمل را مورد انتقاد قرار نداد .

۹ـ مصعب بن‌زبیر ، متوفی در سال ۱۵۷ هـ.

ابن‌جوزی گفته است : عامه قبرش را در «مسکن» زیارت می‌کنند چنانکه قبر حسین علیه‌السلام را زیارت می‌نمایند[1].

۱۰ـ لیث‌بن‌سعد حنفی ، امام مصر که درسال ۱۷۵هـ وفات کرد و در قرافهٔ کوچك دفن گردید،قبرش مورد زیارت مردم است که من بارها آن‌را دیده‌ام[2]

۱۱ـ مالك‌بن‌انس امام‌مالکی‌ها ، متوفی در سال ۱۷۹ هـ قبرش در بقیع‌مدینهٔ منوره است.

ابن‌جبیر در سفرنامه‌اش صفحهٔ ۱۵۳ گفته است: روی آن قبهٔ کوچکی‌است. و در سابق گذشت که فقها ، زیارتش را ازآداب کسی که قبر نبی‌اکرم را زیارت کند شمرده‌اند .

۱۲ـ امام‌طاهر موسی بن‌جعفر علیهماالسلام ، مدفون درکاظمین که در سال ۱۸۳ هـ شهید شده است .

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۰ بـا اسنادش از احمد بن‌جعفربن حمدان قطیفی آورده است که از حسن بن ابراهیم ابی‌علی‌خلال (شیخ حسینی‌ها درعصرش) شنیدم که‌می گفت: هیچ مشکلی برایم پیش نیامد، مگرآنکه کنار قبر موسی بن‌جعفر علیه‌السلام رفته به‌حضرتش متوسل شدم ومشکلم حل‌شده حاجتم برآورده شد.

و در شذرات‌الـذهب جلـد ۲ صفحهٔ ۴۸ آمده است که : شریف ابوجعفر محمدالجواد بن علی بن موسی‌الرضاالحسینی یکی از دوازده امامی که شیعیان

۱ـ المنتظم جلد ۷ صفحهٔ ۲۰۶ .

۲ـ الجواهرالمضیة جلد۱ صفحهٔ ۴۱۷.

دربارهٔ آنها عصمت قائلند، در بغداد وفات کرد و کنار جدش موسی دفن گردید و قبر آن دوامام را عامه، زیارت می کنند.

۱۳ـ امام طاهر ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام.

ابوبکر محمدبن المؤمل گفته است «با امام اهل حدیث ابی بکر بن خزیمه و همپایه‌اش ابی علی ثقفی باعدهٔ زیادی ازمشایخ ما به‌عزم زیارت قبر علی بن موسی‌الرضا واقع در طوس حرکت‌کردیم. از تعظیم و تواضعی که ابن خزیمه نسبت به‌این بقعهٔ مبارکه انجام داد و گریه وزاری که در برابرش نمود، همهٔ ما متحیر شدیم»[۱]

۱۴ ـ عبدالله بن غالب حدانی بصری ، که در سال ۱۸۳ هـ روز ترویه کشته شده است ، مردم خاک قبرش را همانند مشك برلباسشان می پاشیدند[۲]

۱۵ ـ عبدالله‌بن عون ابوعون الخزار البصری .

محمدبن فضاله ، گفته است : پیامبر اکرم را در خواب دیدم که می‌فرمود : ابن عون را زیارت کنید که خدا او را دوست دارد.[۳]

۱۶ ـ علی بن نصر بن علی ازدی ابوالحسن بصری ، متوفی در سال ۱۸۹ هـ مشهدش در بصره معروف و مورد زیارت است.[۴]

۱۷ ـ معروف کرخی ، متوفی درسال ۲۰۰ ـ ۲۰۱ ـ ۲۰۴ هـ .ابراهیم حربی گفته است : قبر «معروف» ، تریاق مجرب است .

و اززهری نقل شده که گفته است : قبر معروف کرخی برای قضای حوائج مجرب است . و گفته شده هرکس نزد آن صدبار « قل‌هوالله » بخواند و از خدا حاجتش را بخواهد ، خداوند آن را برمی آورد .

و از ابی عبدالله محاملی روایت شده که گفته است : از هفتاد سال پیش

۱ ـ تهذیب التهذیب جلد ۷ صفحهٔ ۳۸۸ .

۲ ـ حلیة الاولیاء جلد ۲ صفحهٔ ۲۵۸ ـ تهذیب التهذیب جلد ۵ صفحه ۳۵۴ .

۳ ـ حلیة الاولیاء جلد ۳ صفحه ۳۹ ـ تهذیب التهذیب جلد ۵ صفحه ۳۴۸ .

۴ ـ حاشیه الخلاصة صفحه ۲۳۵.

تا کنون قبر معروف کرخی راچنین شناخته‌ام که : هیچ گرفتاری ، متوسل به آن نشده ، مگر گرفتاریش رفع شده است .[۱]

و ابن جوزی درصفة الصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۱۸۳ از احمد بن الفتح نقل کرده که گفته است : از «بشر» تابعی جلیل دربارهٔ معروف کرخی سؤال کردم: درجواب گفت: هیهات میان ما واو حجاب‌ها حائل شده است تا اینکه می گوید : هر کس حاجتی به خدا دارد ، پیش قبر معروف برود و خدا را بخواند،خدا به خاطر او دعایش را اگربخواهد مستجاب خواهد کرد . قبرش در بغدادآشکار است ومردم بدان تبرك می‌جویند .

و ابراهیم حربی می گوید : قبر معروف تریاق مجرب است .

و در « المنتظم » جلد ۸ صفحهٔ ۲۴۸ گفته است : درربیع الاول سال ۴۶۰ هـ ساختمان قبر معروف باگچ و آجر ساخته شد .

ابن خلکان درتاریخش جلد ۲ صفحهٔ ۲۲۴ گفته است : اهل بغداد وسیلهٔ قبر او طلب باران می کنند و می گویند : قبرمعروف تریاق مجرب است ، و مشهورو زیارتگاه است .

و درصفحهٔ ۳۹۶ از « مرآت الزمان » تألیف ابی‌المظفرسبطابن جوزی نقل کرده که او ازمشایخش دربغداد شنیده است که‌حکایت می کردند که : عون‌الدین گفته است : سبب علاقهٔ عمیقم این است که هرچه در دستم بود از بین رفت ، تا جائی که برای قوت شب معطل ماندم ، بعضی از اعضای خانواده‌ام به من توصیه کردند که کنار قبرمعروف کرخی رضی‌الله‌عنه بروم و در آنجا از خدا رفع گرفتاریم را بخواهم ، زیرا دعا درآنجا مستجاب خواهد شد، منهم کنارقبرمعروف رفتم و درآنجا نماز خواندم و دعا کردم، پس به بغداد مراجعت کردم ، تا آخر آنچه که از داستانش نقل کرده است :

و درطبقات شعرانی جلد ۱ صفحهٔ ۶۱ آمده است که : وسیلهٔ قبرش طلب

---

۱ ـ تاریخ بغداد جلد ۱ صفحه ۱۲۲ .

باران می‌شده و قبرش آشکار و روز و شب مورد زیارت است .

۱۸ ـ عبیدالله بن‌محمد بن‌عمر بن‌علی بن‌الحسین بن‌علی بن‌ابی‌طالب .

خطیب بغدادی در تاریخش جلد ۱ صفحهٔ ۱۲۳ گفته است «در باب «بردان» نیز جماعتی از اهل فضل مدفونند و در نماز گاه عید قبری است که معروف به قبر نذر ها است و گفته شده کسی که در آنجا مدفون است مردی از فرزندان علی بن ابی طالب رضی‌الله عنه است که مردم با زیارتش تبرك می‌جویند و قضاء حوائجشان را وسیلهٔ او می خواهند .

قاضی ابوالقاسم علی بن محسن تنوخی از پدرش برایم نقل کرد که : پیش عضدالدوله نشسته بودم وخیمهٔ ما نزدیك نماز گاه عید در ناحیهٔ شرقی‌مدینة‌السلام بود ، تصمیم داشتم که با او در نخستین روز رسیدن لشکر، به‌سوی همدان‌حرکت کنیم که چشم او به ساختمان قبر نذرها افتاد، به من گفت : این بناء چیست ؟ گفتم: این‌مشهد نذر است و نگفتم: قبر نذرها است چون فکر می کردم که دراین موقعیت، تطیر به‌شمارد آمدواز تعبیرم خوشش آمد و گفت : می‌دانم که آن قبر نذرها است، منظورم تفصیل بیشتر بوده است ، گفتم : می گویند که آن قبر عبیدالله بن محمدبن عمربن علی‌بن‌الحسین بن علی بن‌ابی‌طالب است و بعضی دیگر می گویند که: آن قبر عبیدالله بن‌محمد بن عمربن‌علی بن ابی‌طالب است ، که یکی از خلفاء تصمیم گرفت او را مخفیانه بکشد، از این رو چاهی سرراهش کنده اورا در حالیکه نمی‌دانست‌از روی‌آن‌عبور داد و در داخل‌آن‌سقوط کرد، و زنده رویش خاك ریخته شد و اکنون مشهور به قبر نذر ها است ، زیرا هیچ نذری برای آن صورت نمی گیرد، مگر آنکه برآورده‌می‌شود . و من یکی از آنها هستم که بارها دربارهٔ امور بسیار مهم ، برایش نذر کردم و به‌مقصد رسیده آنگاه وفا به نذر نمودم .

او حرفم را قبول نکرد و گفت: گاهی روی اتفاق نذری برآورده می‌شود، آنگاه مردم عوام یك کلاغ چهل کلاغ می کنند و در آن باره ، سخن‌ها

می‌سازند.

و من سکوت کردم و پس از چندی که در لشکر گاهمان بودیم، صبح روزی عضدالدوله مرا احضار کرد و گفت: بامن سوار شو به‌زیارت مشهد نذرها برویم، من واو وجمعی از اطرافیانش، سوار شده به‌آن‌جا رفتیم او وارد حرم شد وزیارت کرد ودو رکعت نماز خواند وبعد ازآن، سر به سجده گذاشت و مناجات طولانی که کسی‌ازمضمون‌آن آگاه نمی‌شد نمود، سپس به‌خیمه‌اش آمدیم ومدتی درآنجا ماندیم آنگاه‌به سوی همدان حرکت نموده و ماهها در آن‌جا ماندیم.

بعد از آن روزی مرا فراخواند و به‌من گفت: آیا یادت می‌آید آنچه که درباره مشهد نذرها دربغداد برایم گفته بودی؟ گفتم: آری، گفت: آن‌روز با شما درباره‌آن طوری صحبت کردم که اعتماد به گفته‌ات نداشته فکر می‌کردم: آنچه که درباره‌اش می‌گویند، دروغ است.

اما پس از آن جریانی برایم پیش‌آمد ترسیدم که تحقق پیدا کند و باتمام مقدوراتم می‌کوشیدم که آن را از بین ببرم و راهی برای رفع آن نمی‌یافتم، یکمرتبه آنچه که درباره نذر مشهد نذرها به من گفته بودی یادم آمد، باخود گفتم: چرا این مطلب را تجربه نکنم؟ پس‌چنین نذر کردم‌اگر خدا به احترام این قبر مشکلم را حل کند، ده‌هزار درهم صحیح بـه صندوق آن هدیه نمایم، در همانروز بـه من‌خبر رسید که مشکلم حل شده است، به ابی‌القاسم عبدالعزیز ابن‌یوسف‌کاتبم گفتم: به‌ابی الریان جانشینم دربغداد بنویس آن مبلغ را به‌صندوق مشهد نذرهاتحویل دهد.

آنگاه به عبدالعزیز کاتب که درمجلس حاضر بوده توجه کرد، او گفت نامه را نوشته و فرمانت اطاعت گردیده است».

۱۹ ـ ابوعبدالله محمد بـن ادریس شافعی امـام شافعی‌ها، درسـال ۲۰۴ هـ وفات یافت و درقرافهٔ کوچك دفن گردید و قبرش که نزدیك «المقطم» است مورد زیارت مردم است.

جزری در « طبقات القراء » جلد ۲ صفحهٔ ۹۷ گفته است : دعاء کنارقبرش مستجاب است و هنگامی که زیارتش کردم ، چنین گفتم : « امام شافعی را زیارت کردم ، زیرا که آن به من منفعت می‌رساند ، و از او شفاعت می‌طلبم که شافع خوبی است »

و ذهبی در « دول‌الاسلام » جلد ۲ صفحهٔ ۱۰۵ گفته است «سلطان کامل قبه‌ای که روی ضریح شافعی قرار داشته تعمیر کرد »

۲۰ ـ ابوسلیمان دارانی ، متوفی درسال ۲۰۵ (که یکی از پیشوایان است) درقریهٔ « داریا » ناحیهٔ قبلهٔ آن دفن گردید و قبرش مشهور است ، و روی آن ساختمانی است که درزمان ما تجدید بنا شده است .

۲۱ ـ سیدهٔ نفیسه، دخترابی محمد حسن‌بن زیدبن علی‌بن‌ابی طالب در سال ۲۰۸ هـ فوت کرد و در کوچهٔ «سباع» دفن گردید و قبرش معروف است که دعا ها کنارقبرش مستجاب می‌شود و این حقیقت به تجربه ثابت شده است

۲۲ ـ احمدبن‌حنبل، امام حنبلی‌ها ، متوفی در سال ۲۴۱ هـ قبرش آشکار و مشهور است،مردم آن را زیارت می کنند و بـه آن تبرك می‌جویند . این مطلب درمختصر طبقات الحنابلة صفحهٔ ۱۱ آمده است .

و ذهبی در «دول‌الاسلام» جلد۱ صفحهٔ ۱۱۴ گفته است : ضریحش در بغداد مورد زیارت مردم است .

و ابن‌جوزی در « مناقب احمد » صفحهٔ ۲۹۷ ازعبدالله بن موسی آورده که گفته است : من و پدرم درشب تاریکی بـه خاطر زیارت احمد از خانـه خارج شدیم ، اما شدت تاریکی به قدری بود که پیش پایمان را نمی دیدیم پدرم گفت : بیا به احترام این بندهٔصالح از خدا بخواهیم که راه را برایمان روشن فرماید که من در طول سی‌سال هیچ گاه به او متوسل نشدم، مگر آنکه حاجتم برآورده شد، آنگاه پدرم دعا کرد و من آمین گفتم. آسمان چنان روشن شد ، گویا که شبی

۱ ـ وفیات الاعیان ابن خلکان جلد ۳ صفحه ۳۰۲ .

است مادر آسمان می‌درخشد تا آنکه توانستیم به مقصد برسیم .

و در صفحهٔ ۴۱۸ از ابی‌الحسن تمیمی ، از پدرش از جدش نقل کرده که او به جنازه احمد بن حنبل حاضر شد و گفت : مدت يك هفته توقف کردم به امید اینکه بتوانم در آن انبوه جمعیت به آن برسم ، پس از يك هفته خود را به قبرش رساندم .

در « المنتظم » جلد ۱۰ صفحهٔ ۲۸۳ گفته است : در اوائل جمادی الاخر سال ۵۷۴ هـ خلیفه اقدام کرد ، لوحی برای نصب روی قبر امام احمد بن‌حنبل تهیه نماید ، لوح آماده شد روی قبر را خراب کرد ، و بنا آجر بنای تازه‌ای بوجود آورد و برای آن دوطرف قرار داد ولوح جدید را نصب کرد و بالای آن چنین نوشته شده بود : « این چیزی است که به دستور سیدومولایمان المستضیء بامرالله امیرالمؤمنین ساخته شده است » و در وسط آن چنین نوشته شده بود : «این قبر تاج‌سنت ، وجدامت ، دارای همت‌عالی، عالم عابد فقیه زاهد امام‌ابی‌عبدالله احمد بن محمدبن حنبل شیبانی رحمه‌الله‌است وتاریخ وفاتش چنین نوشته‌شده‌بوده « و آیة الکرسی حول ذالك »

و من دعوت شدم که در مسجد منصور جلوس کرده سخنرانی نمایم ، روز دوشنبه ۱۶ جمادی الاخر سخنرانی کردم شب راجمع زیادی درمسجد بیتوته کردند و قرآن ها خواندند و صبح‌همان شب درحدود صدهزارنفر، برای شرکت درآن مجلس جمع شدند و مردم زیادی توبه کردند و ازحال رفتند ، پس ازمنبر پائین آمدم و به زیارت قبر احمد رفتم‌در حالی که حدود پنجاه هزار نفر با من بودند » .

ابن بطوطه در «الرحلة» جلد ۱ صفحهٔ۱۴۲ می‌نویسد : قبرش قبه‌ای ندارد و گفته شده که‌روی قبرش بارها قبه‌ساخته شده، ولی، باقدرت خدا خراب گردیده است و قبرش پیش مردم بغداد محترم است .

و درمختصر طبقات الحنابلة صفحهٔ ۳۷ آمده است کـه : در سال ۵۲۷[۱] هـ امیرالمؤمنین اقدام به تهیهٔ لوحـی برای نصب روی قبرامام احمد نمود و از این کار برای شیخ ابی الفرج بن‌جوزی و حنبلیان تعظیم زیادی حاصل شد ومردم به شیخ می گفتند : همهٔ اینها به خاطر شما است .

خدا هر سال احمد بن حنبل را زیارت می کند !

ابن جوزی در مناقب احمد صفحهٔ ۴۵۴ گفته است : ابوبکربـن مکارم بن ابی‌یعلی حربی که مردی صالح بوده‌برایم نقل کرده است که : دریکی از سال‌ها چند روز به ماه رمضان مانده باران سختی آمد و درشبی از رمضان خواب دیدم که برطبق عادتم به زیارت قبر احمد بن‌حنبل رفته مشغول زیارتم دیدم که قبرش به مقدار یك‌آجر یا دوآجر به زمین چسبیده است ، با خودگفتم : لابد این حالت به خاطرزیادی بـاران است ناگهان از قبرصدائی شنیدم کـه می گفت : خیر ، بلکه به خاطر هیبت خدای عزوجل است که به زیارتم‌آمده و از او راز زیارتش را از من درهرسال پرسیدم فرمود : ای احمد تو کلامم را یاری کردی در نتیجه انتشار یافت و درمحراب‌ها خوانده‌شد ! آنگاه به سوی قبرش رفته آن‌را بوسیدم ، سپس گفتم : ای آقایم رمز اینکه هیچ قبری جز قبرت بوسیده نمی شود چیست ؟ درجوابم گفت : پسرم این کرامت مربوط بـه من نیست ، بلکه مربوط به رسول خدا است زیرا با من چند نخ از موهای رسول خدا است آگاه باش هر کس مرا دوست داشته باشد ، درماه رمضان زیارتم می کند ، و این را دوبار تکرار کرد .

هر کس احمد را زیارت‌کند خدا او را خواهدآمرزید:

حافظ بـن عساکر در تاریخش جلد ۲ صفحه ۴۶ از ابی‌بکر بن انزویه آورده که گفته است : رسول خدا را در خواب دیدم درحالی که احمد بن‌حنبل با او بود ، گفتم ای رسول خدا این کیست ؟ فرمود : احمد ولی راستین خـدا و رسول خدا است و بـرای تـرویج حدیث هـزار دینار داده است، سپس فرمود:

۱ ــ این تاریخ، غلط‌است ، زیرا در این وقت هنوز المستضیء بامرالله متولد نشده بود و اوایل بلوغ ابن جوزی بود ، صحیح همان‌است که درگفتار ابن جوزی گفته آمد .

هر کس او را زیارت کند خدا او را خواهد آمرزید و هر کس احمد را دشمن داشته باشد مرا دشمن دارد و هر کس مرا دشمن داشته باشد خدا رادشمن دارد.

خطیب بغدادی از عبدالعزیز آورده که گفته است: از ابی‌الفرج هندبائی شنیدم که می‌گفت: من قبر احمد بن حنبل را زیارت می‌کردم، مدتی آن را ترك کردم در خوابش دیدم که به من می‌گفت:

زیارت قبر امام سنت را ترك کردی[1]؟

ابن جوزی گفته است: و در صفر سال ۵۴۲ هـ. مردی در خواب دید که گوینده‌ای به او می‌گفت: هر کس احمد بن حنبل را زیارت کند گناهش آمرزیده خواهد شد، پس از آن هیچ عام و خاصی نماند مگر آنکه زیارتش نمود و من در آن روز آنجا مجلسی برپا کردم و هزاران نفر در آن شرکت کرده بود[2].

فضیلت زوار قبر احمد:

ابن جوزی در مناقب‌احمد صفحه ۴۸۱ از احمد بن حسین از پدرش آورده که شیخ ابوطاهر میمون گفته است «پسرم، مردی را در مسجد «الرصافة» درماه ربیع‌الاول سال ۴۶۰ هـ دیدم از او پرسیدم که از کجا آمده‌ای؟ درجواب گفت: از ششصد فرسخ راه آمده‌ام، گفتم: برای چه؟ گفت: در شب جمعه‌ای که در محلم بودم دیدم گویا که در صحرا و یا در فضای بزرگی قرار دارم ومردم سرپا ایستاده و درهای آسمان گشوده و فرشتگان از آسمان به زیر می‌آیند و مردمی لباس سبز پوشیده با آنها به آسمان پرواز می‌کنند، گفتم: اینان کیانند که چنین مقامی پیدا کرده‌اند؟ به من گفتند: اینان زوار احمد بن حنبل هستند. از خواب بیدار شدم و توقفی نکردم مگر آنکه کارم را روبه راه نموده وبه اینجا آمده به‌طور مکرر آن را زیارت نمودم واینك بخواست خدابه وطنم برمی گردم.»

۱ـ تاریخ بغداد ج ۴ ص ۴۲۳ ـ مناقب احمد تألیف ابن جوزی ص ۴۸۱.

۲ـ البدایة ج ۱۲ ص ۳۲۳.

برکت قبر احمد وجوار آن

ابن جوزی در مناقب احمد صفحه ۴۸۲ از ابی یوسف ابن بختان که از مسلمان‌های خوب بوده نقل کرده که گفته است : هنگامی که احمد بن حنبل مرد ، مردی در خواب دید : گویا که روی هرقبری قندیلی قرارداده ، پرسید : این چیست ؟ به او گفته شد : آیا نمی‌دانی آن نوری است که ازناحیهٔ این مرد که در کنار شما است رسیده وقبور را نورانی کرده است ودرمیان آنان، افراد معذبی بودند که مورد مرحمت قرار گرفتند .

و با اسنادش از عبید بن شریك آورده که گفته است : مرد مخنثی مرد و درخواب دیده شد که مـی گفت : آمرزیده شدم زیرا احمد بن حنبل پیش ما مدفون گردید و همهٔ اهل قبور بخشیده شدند .

و در صفحهٔ ۴۸۳ نیز با اسنادش از ابی علـی حسن بن احمد فقیه آورده که گفته است : هنگامی که ام‌القطیفی مرد و او را کنار احمد بن حنبل دفن کردند ، پس از چند شب پسرش او را در خواب دید که می گفت: پسرم خدااز تو راضی باشد ، زیرا مرا در کنار مردی دفن کردی که در هـرشب (یاهرشب جمعه) برقبرش رحمتی نازل می‌شود که شامل حال جمیع مردگان از جمله من می‌شود .

ابوعلی گفته که ابوطاهرهرجمال (مردی صالح بوده) حکایت کرده که شبی در مقبرهٔ احمد بن حنبل این‌آیه مبارک «فمنهم شقی وسعید» را قـرائت کردم ، سپس خواب برچشم‌هایم‌مستولی شد وشنیدم گوینده‌ای می گفت: بحمدالله به‌برکت احمد درمیان ماشقی و بدبختی وجود ندارد .

و گفته است: از بعضی از گذشتگان به‌من رسیده که : پیش مـا پیر زن مؤمنه‌ای که درحدود پنجاه سال عبادت کرده بوده زندگی مـی کرد ، روزی در کمال نا راحتی گفت : یکی از جنیان بخوابم آمده گفته است من قرین توام و جنیان استراق‌سمع کرده‌اند که فرشتگان یکدیگررا به خاطر مرگ مردصالحی

که نامش احمد بن حنبل است تسلیت و تعزیت می گفتند وقبرش در فلان موضع است و خداوند کسی را که در جوارش باشد می‌آمرزد و اگر می‌توانی هنگام مرگ کنارش باشی، باش که من خیرخواه توهستم وتو یکشب دیگر می‌میری، اتفاقاً چنین شد واو مرد ودانستیم که آن خواب از رؤیاهای صادقه بوده است.

امینی می‌گوید:

این بود نمونه‌هائی از گفتار جنیان‌درباره زیارت قبر امامشان احمد وبرکت جوارآن و سیرهٔ مستمرهٔ آنها درباره زیارت قبر احمد وقبور دیگر مشایخ آنان چنانکه می‌آید.

پس چقدرفرق است‌میان آن وچیزی که‌ابن‌تیمیه وپیروانش‌می‌پندارندبدیهی است که اینان بکلی از قافله عقب ماندند ومطالب تازهٔ نادرستی را که بـا روح اسلام مخالف است، بدآن‌نسبت دادند.

۲۳ـ ذوالنون مصری، متوفی درسال ۲۴۶هـ، در قرافهٔ کوچك دفن کردید و روی قبرش‌بنائی ساخته شد ودر کنار قبرش قبور جماعتی از شایستگان است و من بارها آن را زیارت کرده‌ام[۱].

۲۴ـ بکار ابن قتیبه بن اسد ثقفی بکراوی بصری حنفی فقیه، که در مصر سال ۲۷۰هـ فوت کرد و در قرافه دفن شد و قبرش مشهور و مورد زیارت و تبرك جستن مردم است و گفته شده که: دعاء کنارآن مستجاب می‌شود[۲].

۲۵ـ ابراهیم حربی، متوفی در سال ۲۸۵هـ در خانه‌اش دفن گردید و قبرش ظاهر ومورد تبرك جستن مردم است[۳].

۲۶ـ اسماعیل بن یوسف ابو علی دیلمی معافی گفته است: مردم قبرش را بعد از قبر معروف کرخی زیارت می کنند ومیان‌آنها قبرهای مختصری است که

۱ـ ابن خلکان در تاریخش جلد۱ صفحهٔ ۱۰۹ آن را نقل کرده است.

۲ـ الجواهر المضیه جلد ۱ صفحهٔ ۱۷۰.

۳ ـ ابن جوزی در مناقب احمد صفحهٔ ۵۰۹ و در صفةالصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۲۳۲ آن را نقل کرده است.

بارها آن را زیارت کردم[1].

۲۷ـ علی بن محمد بشار ابوالحسن، متوفی درسال ۳۱۳هـ قبرش هم‌اکنون در بغداد آشکار است ومردم به‌آن تبرك می‌جویند[2].

۲۸ـ یعقوب بن اسحاق ابو عوانة نیشابوری اسفراینی حافظ شهیر، متوفی درسال ۳۱۶هـ.

ذهبی درتذکره‌اش جلد ۳ صفحهٔ ۳ گفته است: روی قبر ابی عوانة واقع در اسفراین ساختمانی است که مردم آن را زیارت می کنند و بقعهٔ او در وسط شهر قرار دارد.

حافظ ابن عساکر گفته است: قبرابی عوانه در اسفراین مورد زیارت مردم است وبه‌آن‌تبرك می‌جویند وکنار قبرش قبرزیاد روایت کننده‌ازاو «ابی‌نعیم» است و نزدیك مشهدش مشهد امام ابی اسحاق اسفراینی‌است و مردم عوام به قبرابی‌اسحاق بیشتر به قبرابی عوانه تقرب می‌جویند درصورتی که مردم قدر این امام و محدث بزرگ‌را بـه خاطربعید العهد بودن‌وفاتش ونزدیك بودن وفات‌ابی اسحاق نمی دانند وجدم هرگاه کـه به مشهد استاد ابی‌اسحاق می‌رسیده از روی احترام داخل آن نمی‌شده، بلکه آستانهٔ مشهد را می بوسیده،درصورتی که بسیار بلند بوده و ساعتی با حال تعظیم و احترام می ایستاده،آنگاه با حال وداع از کنارش می گذشته است، ولی‌وقتی که به مشهد ابی‌عوانة می‌رسیده‌احترام و تعظیم بیشتری می کـرده و توقفش دراینجا از قبرابی اسحاق بیشتر بـوده است خدا همهٔ آنها را رحمت کند[3].

۲۹ ـ ابـومحمد عبدالله‌بن احمدبن‌طباطبای مصری که در سال۳۴۸ هـ وفات یافت و درمصر دفن‌شد و قبرش معروف به این است که دعاء کنارقبرش مستجاب

۱ـ صفة‌الصفوة جلد ۲ صفحهٔ ۲۳۳.
۲ ـ المنتظم‌جلد ۶ صفحهٔ ۱۹۹.
۳ ـ وفیات الاعیان جلد ۲ صفحهٔ ۴۶۹.

می شود.

روایت شده که مردی حج کرد، ولی موفق به زیارت قبر رسول خدا نشد و از این جریان بسیار دلتنگ گردید رسول خدا را درخواب دید به او فرمود: حال که از زیارت قبرم محروم ماندی قبر عبدالله‌بن احمد بن طباطبا را زیارت کن و مردی که این خواب را دیده بوده از اهل مصر بوده است[۱].

۳۰ ـ حافظ ابوالفضل صبح‌بن‌احمدتمیمی سمسار، که درسال ۳۸۴ ﻫ فوت کرده دعاء کنار قبرش مستجاب است[۲].

۳۱ ـ حافظ ابوالحسن‌علی بن محمد عامری که درسال ۴۰۳ ﻫ فوت کرده مردم شب‌ها دور قبرش جمع می شوند و قرآن می‌خوانند وبرایش دعا می کنند و شعراء از هرطرف می‌آیند و مرثیه می‌خوانند و طلب رحمت می کنند[۳]

۳۲ ـ ابوسعید عبدالملك‌بن محمد خرکوشی، متوفی درسال ۴۰۶ ﻫ قبرش درنیشابور مشهور است مردم آن را زیارت می کنند و به آن تبرك می جویند[۴]

۳۳ ـ محمدبن حسن ابوبکر بن فورك اصفهانی، متوفی درسال ۴۰۶ ﻫ در حیرهٔ نیشابور دفن گردید و مقبره‌اش درآنجا آشکار و مورد زیارت است وبوسیلهٔ آن طلب باران می‌شود و دعاء کنارآن مستجاب است[۵].

۳۴ ـ ابو جعفر بن موسی، متوفی در سال ۴۷۰ ﻫ که در زمانش پیشوای بلارقیب حنبلی‌ها بوده است.

قبر احمد بن حنبل نبش گردید، و جنازهٔ او در آن نهاده شد و مردم کنار آن جمع می‌شوند و شب‌های چهارشنبه کنارش بیتوته می کنند وختم‌ها می گیرند

---

۱ ـ وفیات الاعیان جلد ۱ صفحهٔ ۲۸۲.

۲ ـ شذرات الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۱۰۹

۳ ـ البدایة جلد ۱۱ صفحهٔ ۳۵۱.

۴ ـ شفاءالسقام سبکی صفحهٔ ۲۹.

۵ ـ وفیات الاعیان جلد ۲ صفحهٔ ۵۷.

و تا جائی که گفته شده دراین ایام کنار آن ده هزار ختم قرآن شده است

و ابن جوزی در المنتظم جلد ۸ صفحهٔ ۳۱۷ گفته است: مردم هر شب چهارشنبه در آنجا بیتوته می کنند وختم‌ها می گیرند فروشندگان اجناس خوردنی راعرضه داشته که گشایش برای مردم است و همواره چنین بوده تا فصل زمستان فرا رسید، پس از آن امتناع کردند و روی قبرش دراین مدت بیش از هزارختم قرآن کردند.

و ابن کثیر گفته است او کنار امام‌احمد دفن گردید و مردم قبرش راهرشب چهارشنبه بازاری قرارداده به آنجا رفت و آمد می کنند[۲]

۳۵ـ ابوعلی حسن بن ابی‌الهیش، متوفی درسال ۴۲۰ هـ که ابن جوزی در المنتظم جلد۸ صفحهٔ ۴۶ در باره‌اش گفته است: قبرش در کوفه آشکار و روی آن مشهدی است که من در طریق مکه آن را زیارت نمودم.

۳۶ـ المعتمد علی‌الله ابوالقاسم محمد بن المعتضداللخمی اندلسی که درسال ۴۸۸هـ وفات یافت، جماعتی ازشعراء که می خواستند درباره‌اش مرثیه بگویند گرد قبرش جمع می‌شدند و در قصیده‌های طولانی او را ستوده و کنار قبرش قرائت می کردند وبرایش گریه می‌نمودند ازجملهٔ آنها «ابوبحر» است که در قصیده‌ای مرثیه‌اش گفته و از ابیات آن است: «این خاک را به احترامت می‌بوسم، وقبرت‌را موضع خواندن شعرم قرار دادم».

وهنگامی که ازقرائت‌آن فارغ شد خاك را بوسید وخود را به خاك افکند وصورتش را به‌آن مالید تا آنکه همهٔ حاضران گریستند[۳].

۳۷ـ نصربن ابراهیم مقدسی شیخ شافعی‌ها که در سال ۴۹۰هـ در دمشق فوت کرد و در باب الصغیر دفن گردید وقبرش آشکار ومورد زیارت است.

---

۱ ـ شذرات الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۳۲۷.

۲ ـ البدایة جلد ۱۲ صفحهٔ ۱۱۹

۳ـ شذرات الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۳۹۰.

نووی گفته‌است: ازبزرگان شنیدیم که می گفتند: دعاء کنار قبرش روزشنبه مستجاب است[1].

۳۸ـ ابوالحسن علی‌بن الحسن المصری فقیه شافعی‌ها، متوفی درسال۳۹۲هـ.

ابن‌الانماطی گفته است: قبرش درقرافه معروف است که دعاء کنارش مستجاب است[2].

۳۹ـ علی‌بن‌اسماعیل‌بن محمد که درسال ۵۵۹هـ فوت کرد وقبرش در «فاس» از مزارهای‌متبرك است که دعاء کنارش مستجاب است، «ساحلی» چنین گفته است ودر «نیل‌الابتهاج» صفحهٔ ۱۹۸ گفته‌است که: من بارها آن را در فاس زیارت کرده‌ام.

۴۰ـ خضربن نصرار بلی فقیه شافعی‌ها، متوفی درسال ۵۶۷ یا ۵۶۹هـ.

ابن کثیردرتاریخش‌جلد۱۴ صفحهٔ ۲۸۷ به نقل ازتاریخ ابن‌خلکان گفته‌است: قبرش مورد زیارت است ومن بارها آن‌را زیارت کردم ومردم بسوی‌آن می‌شتابند وبدان تبرك می‌جویند[3].

۴۱ـ نورالدین محمودبن زنگی، متوفی درسال ۵۶۹هـ.

ابن کثیر گفته است: قبرش در دمشق مورد زیارت است و مردم خود را بـه ضریح او می‌چسبانند و هر کسی کـه از آنجا می گذرد بـدان تبرك می‌جوید و می گوید: قبر نورالدین شهید[4].

و در شذرات الذهب جلد۴ صفحهٔ ۲۳۱ گفته است: روایت شده کـه دعا کنار قبرش مستجاب است و گفته می‌شود که: سه تار موی رسول خدا با او دفـن شده است، پس سزاوار است برای کسی‌که زیارتش می کند قصد زیارت چیزی از رسول خدا را نیز داشته باشد.

۱ـ شذرات الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۳۹۶.

۲ـ شذرات الذهب جلد ۳ صفحهٔ ۳۹۹.

۳ـ آنچه که دربالا آمده با عبارات تاریخ ابن‌خلکان جلد ۱ صفحهٔ ۱۸۹ فرق زیادی دارد.

۴ـ النهایة جلد ۱۲ صفحهٔ ۲۸۴.

۴۲ـ قاسم‌بن فیرهٔ شاطبی، متوفی در سال ۵۹۰ه که در قرافه دفن گردید و قبرش مشهور و معروف است و مردم به زیارتش می‌روند و من بارها آن را زیارت کرده‌ام. بعضی از یاران شاطبیم کنار قبرش به من گفتندکه: برکت استجابت دعا را کنار قبرش دیده‌اند خدا رحمتش کند و از او خشنود گردد[1]

۴۳ ـ احمدبن جعفر خزرجی ابوالعباس سبتی، ساکن مراکش که در سال ۶۰۱ه درآنجا وفات یافته است.

قبرش مزار معروفی است که جمعیت زیادی به زیارتش می‌روند و به تجربه ثابت شده که دعا کنارش مستجاب است ومن بارهاآن را زیارت کرده‌ام وبرکتش را مکرر آزمودم.

ابن‌الخطیب سلمانی، درضمن گفتارش در این باره چنین می گوید: ودرآمد این مزار روزهای یکشنبه هشتصد مثقال طلا است و گاهی به هزار دینار می‌رسد وهمهٔ آنها صرف مخارج بی‌نوایانی که درقرب وجوارش زندگی می کنند می‌شود.

صاحب «نیل‌الابتهاج» بعد از مطالب مفصلی که در بارهٔ این مزار می گوید می‌افزاید: وتاکنون همواره مردم درآنجا ازدحام می کنند وحوائجشان را ازخدا می‌گیرند و درحدود پانصد بار من‌آن را زیارت کرده‌ام وبیش ازسی شب درآنجا بیتوته نمودم و برکتش را در امور مشاهده کردم، آنگاه داستان یهودی‌ای که‌به آن متوسل گردید وحاجتش برآورده شد نقل می کند[2].

۴۴ ـ محمد بن احمد حنبلی ابوعمرو مقدسی، متوفی در سال ۶۰۷ ه.

قبرش مورد زیارت است و هنگامی که او را دفن کردند بعضی از صالحان درهمان شب درخواب دیدند که پیامبر اکرم می‌فرمود: هرکس ابوعمرو رادرشب جمعه زیارت کند گویا که کعبه را زیارت کرده است، پیش‌از آنکه به آنجا برسید کفش‌هایتان را درآورید[3].

۱ـ طبقات القراء جلد ۲صفحهٔ ۲۳.

۲ـ نیل‌الابتهاج ص ۶۲.

۳ـ شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۰.

۴۵ـ سیف الدین ابوحسن قمیری درسال ۶۵۳ در نابلس وفات کرد و دعاء پیش قبرش مستجاب است[1].

۴۶ـ الحاق بن یحیی ابوابراهیم‌اعرج، درسال ۶۸۳ هـ .درفاس وفات یافت و دعاء کنار قبرش مستجاب است[2].

۴۷ـ شیخ احمد بن علی بدوی، که در سال ۶۷۵ هـ . وفات یافت و در «طندتة» دفن گردید و روی قبرش مقامی برایش قرار دادند و کراماتش مشهور گردید، ونذرهای زیادی برایش نمودند[3]

۴۸ـ شیخ حسین جاکی، که درسال ۷۳۰ هـ . وفات کرد وقبرش آشکاراست ودر هرشب وصبح چهارشنبه مورد زیارت مردم است[4].

۴۹ـ شیخ محمد بن علوان یافعی، در «مرآتش» جلد ۴ صفحهٔ ۳۵۷ گفته است: از کراماتش این است که: فرزندان فقهائی که علیه او به مخالفت برخاسته بودند، در گرفتاری‌هایشان به او پناه می‌بردند. وبه همین مطلب و دیگر مناقب نیکویش دراشعارم اشاره نمودم. آنگاه پنج بیت ازاشعارش رانقل کرده است.

۵۰ـ ابوعلی‌ابن بنان، که مردم منطقهٔ «دیرعاقول» به‌آن تبرك می‌جویند[5].

۵۱ـ ابوعبدالله قرشی اندلسی، که دربیت‌المقدس وفات‌یافت و قبرش مورد زیارت است[6].

۵۲ـ شیخ ابوبکربن عبدالله عیدروس باعلوی، که در سال ۹۱۴ هـ . در عدن وفات یافت و قبرش در آنجا مشهورتر از خورشید فروزان است که مردم آن را زیارت می‌کنند واز اماکن دوربرای تبرك جستن به‌آن به‌آنجا می‌آیند.

۱ـ شذرات‌الذهب ج ۵ ص ۱۶۱.

۲ـ نیل الابتهاج ص ۱۰۰.

۳ـ شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۴۶.

۴ـ طبقات‌الاخیار ج ۲ ص ۲

۵ـ تاریخ بغداد ج ۱۴ ص ۴۲۷.

۶ـ شذرات‌الذهب ج ۴ ص ۳۴۲.

هفت نفر در «تریم» مدفونند که مردم «زبید» معتقدند که هر کس آنها را هفت روز متوالی زیارت کند، حاجتش برآورده خواهد شد.

شیخ علی بن ابی بکر درستایش آنان چنین گفته است: «درباب سهام هفت نفر از مشایخ هستند برای کسی که بسویشان بشتابد و زیارتشان کند اندوخته وگنج است، آنان عبارتند از: یونس، ابراهیم، مرزوق، جبرتی، افلج، میاد، و ابن‌الرضای ولی.

زیارتشان وسیلهٔ رسیدن به حاجت‌ها است و سکنی گزیدن دربهشت است.

«درمیدان بشار تریم» هزاران نفر از این مردان که هر کدام شمس‌های هدایتند مدفونند. زیارت هر کدامشان درصورتی که خواستی حاجتی برآورده شود و گرفتاری‌ای برطرف گردد درست است واگر گفته شده که تریاق مجرب در بغداد است، درمحلهٔ «بشار» شفاء هرمشکلی است.

در کتب تواریخ ورجال وقاموس‌ها، چند برابر آنچه که ازقبور موردزیارت گفته شده وجود دارد که ما به خاطررعایت اختصار، ازآنها صرفنظر نموده به یاد شده‌ها اکتفا می‌نمائیم.

۱ـ النور السافر ص ۸۰ ـ ۸۱ ـ شذرات‌الذهب ج ۸ ص ۶۲

آخرین گفتار در بارهٔ زیارت قبور

اینها که گفته شد کمی از بسیاری از چیزهائی است که در طول تاریخ اسلامی میان طوائف مختلف مسلمین دربارهٔ زیارت قبر پیامبر اکرم ومرقدهای امامان‌واولیاء وصالحان و علماء و توسل و استشفاء به قبورآنان ومسافرت به‌بقاع متبرکهٔ آنان و ... رواج داشته است در صورتی که میان زائران، علماء بزرگ و پیشوایان عظیم مذهبی که مقتدای پیروان مذاهب چهارگانه بوده‌اند وجود داشته‌اند. واز سوی دیگر ناقلان این مطالب و اقوال خود دانشمندان وپیشوایانی بودند که باتقل آنها به‌عنوان‌فضیلت برای‌صاحبان قبور و ارباب مشاهد، آن‌حقائق را پذیرفته و پسندیده‌اند.

بنابراین میان تمام فرق اسلامی در طول اعصار و قرون این مسأله به‌طور اجماع به‌عنوان یك روش پسندیده شناخته شده است.

روی‌این حساب، تو ای خوانندهٔ محترم هرگاه برای مطالبی که برایت‌نقل کردیم گوش‌شنوائی عاریه گرفته باشی‌آیا برای مطالبی که ابن تیمیه و کسانی که به‌سازش می‌رقصند (مانند قصیمی) بافته‌اند محمل درستی خواهی یافت؟ آیا مسلمان‌های صدر اسلام، اعمالی‌را که دربارهٔمشاهد وقبور مردگان انجام می‌دادند کفر می‌دانستند، آنگاه همان را وسیلهٔ تقرب به خدا قرار می‌دادند؟

هرگز، ماهیچ گاه تمام فرقه‌های مسلمین رابه چنین تهمت‌های ناروا، متهم نخواهیم کرد.

و آیا اینها که گفته شد اختصاص به‌شیعه دارد؟ خیر.

و آیا اعمالی که شیعه در کنار قبور انجام می‌دهد (که آن مرد پنداشته‌که آن‌اعمال ناشی ازغلو و خدا دانستن علی‌وفرزندانش میباشد!) غیرازآن کارهائی است که اهل سنت و در پیشاپیش آنها، پیشوایانشان، در برابر آن قبور انجام می‌دادند؟

به‌طوری که در سابق دیدیم:همهٔ اهل سنت از زمان صحابه تا کنون، نسبت به‌قبور، به انحاء مختلف از قبیل: ردیف کردن الفاظی به عنوان زیارت که جامع همهٔ فضائل فرد مورد زیارت است، و نماز و دعاء کنار قبرش، و ختم قرآن و اهداء آن به سویش، و توسل و طلب شفاعت از او، و درخواست قضاء حوائج از ناحیه خدا وسیلهٔ او، و تبرك جستن و در بر گرفتن و به‌خاك افتادن و بوسیدنش و به‌طور کلی به‌هر نحوه‌ای که می‌شده احترام و تعظیم می‌نموده‌اند.

پس اگر پندارهای ابن تیمیه و پیروانش درست‌باشدو این گونه اعمال بدعت و گمراهی و غلو و یا شرك بوده فاعل آن کارها از محدودهٔ اسلام بیرون باشد، پس در این صورت مسلمانی از زمان صدر اسلام تا کنون جز جناب آقای ابن‌تیمیه و پیروانش وجود نخواهد داشت!!

بنابراین سزاوار است که خوانندهٔ محترم اکنون از گفتار دیگر «قصیمی» آگاهی حاصل نماید تا بداند که میان شیعه و دیگر مذاهب چهارگانه، هیچ‌گونه اختلافی در بارهٔ این گونه مسائل مهم اسلامی، وجود ندارد و اینها جزء مسائل مورد اتفاق میان تمام امت اسلامی است نهایت آنکه نویسندگان مغرض، آنان را علیه‌شیعه‌تحریك نموده آتش کینه‌ودشمنی‌را علیه‌آنان روشن کردند واز این رهگذر وحدت کلمه واتحاد مسلمین را گسستند و با قلم‌های مسمومشان شق عصای مسلمین کرده، میان آنان ایجاد اختلاف نمودند «آنان کسانی هستند که خداوند بردل‌هایشان مهرزده و از هوس‌هایشان پیروی کردند».

او در «الصراع» جلد۲ صفحهٔ ۶۴۸ گفتهٔ علامهٔ امین را که در قصیده‌ای خاندان نبوت را ستوده آورده‌است:

لایدع ان کان الدعاء الیه فیها صاعداً وبغیرها لم یصعد

«اگر دعاء کنار آن قبور به سوی خدا بالا می‌رود نه در موارد دیگرچیز تازه و بدعتی نیست»

آنگاه اضافه کرده است که: این گفته، پیش همهٔ مسلمان‌ها با اختلاف مذهبی که دارند، از حرف‌های ارتدادآور و کفر آشکار است و به خدا از خواری پناه می‌بریم و ترجمهٔ اشعار قبل از آن چنین است:

«و همچنین نماز پیش قبور به عنوان تبرك به‌صاحبان قبور عمل ناپسندی نیست.

امامان از نسل هاشم، ثقل پیغمبر ورهبران برای پیروانند.

گفتند: نماز کنار قبور ما در فضیلت همانند نماز در مسجد است.

و این مطلب را افراد مورد اطمینان برای ما روایت کرده‌اند، پس اگر خواستارهدایت از آنانی، پیروی از آن کن.شرف‌مکان با صاحب‌مکان محقق‌است وکسی که دارای عقل است دراین‌باره تردید روا نمی‌دارد.

بهترین عبادت پروردگار ما،در این گونه اماکن است،پس به‌سوی آن‌ها رو کن.

و همچنین طلب حوائج از خدای ما پیش آنها امیدوارکننده‌تر برای نیل به‌مقاصد است.

از برکات آن قبور باید امیدوار بود،چون در آنها افراد بزرگواری آرمیده‌اند.

اگردعا پیش‌آن قبور به‌سوی خدا بالا می‌رود،نه در موارد دیگر چیز تازه و بدعتی نیست».

بعداز نقل این اشعار می گوید: «بیشتر این قصیده از این نوع مطالب‌زشت مخالف بااسلام و دیگر از ادیان آسمانی والهی‌است.»

او در جلد ۲ صفحه ۲۱ شفا خواستن از قبر حسین علیه‌السلام و اجابت‌دعا

کنارقبرش را از آفات شیعه به‌شمار آورده‌است!!

کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون الاکذبا . سورهٔ کهف آیهٔ۵ .

«این کلمهٔ کذب وافتراء بزرگ که از دهانشان خارج می‌شود جز دروغ چیزی نیست.»

زین‌العابدین قربانی

این ترجمه در تاریخ ۵۲/۱۲/۱۷ به‌پایان‌رسید.

فهرست مندرجات

موضوع	صفحه

